

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## رابطه بین مخارج نظامی و برخی متغیرهای اقتصادی در ایران

۱۳۷۶-۱۳۵۱

دکتر سید ابراهیم بیضایی\*

### چکیده

در قسمت اول مقاله مهم‌ترین نظریه‌های مربوط به عوامل تعیین‌کننده مخارج نظامی و اثرات این مخارج بر رشد اقتصادی مبتنی بر ادبیات اقتصادی دفاعی معرفی میشوند. در قسمت دوم تلاش شده است تا از روش‌های قابل استفاده اقتصاد سنجی برای نشان دادن کاربردهای نظریه‌های فوق‌الذکر در مورد ایران استفاده به عمل آید و نتایج تحلیلی مناسبی را به شرح زیر مورد موضوع ارائه نماید.

۱- تغییر نظام حکومتی ایران از سلطنتی به جمهوری اسلامی باعث کاهش سهم مخارج نظامی در اقتصاد کشور گردیده است.

۲- سهم مخارج نظامی کشور در تولید ملی وابسته به صادرات نفتی کشور بوده است.

اثرات سهم مخارج نظامی در تولید ملی بر رشد اقتصادی کشور منفی بوده است.

## مقدمه

یکی از موضوعات مهم علم اقتصاد دفاعی، به عنوان شاخه‌ای جدید و رو به توسعه از علم اقتصاد، ارزیابی تأثیر هزینه‌های نظامی بر عملکرد اقتصادی جامعه می‌باشد. با وجودیکه در سال‌های اخیر، (و بعد از پایان یافتن جنگ سرد)، نرخ افزایش مصارف نظامی رو به کاهش بوده است، اما هنوز در غالب مناطق جهان مخارج نظامی همچنان در سطح بالایی قرار دارد. به عنوان مثال برآوردهای آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که مجموع مخارج نظامی جهان در سال ۱۹۹۱ حدود هزار میلیارد دلار بوده، و در کشورهای در حال توسعه مخارج نظامی حدود ۴/۵ درصد تولید ناخالص ملی کشورها و بالاتر از ۱۸ درصد مخارج دولت آنها را تشکیل داده است. اعلامیه دفتر برنامه‌های عمرانی سازمان ملل متحد<sup>۲</sup> نیز حاکی از آن است که مخارج نظامی در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۶۰ در حد ۱۴۳ درصد مخارج آنها در زمینه‌های آموزشی و بهداشتی قرار داشته است، و هنوز هم با در نظر گرفتن میانگین سالهای ۹۱-۱۹۹۰ آن دفتر حدود ۶۰ درصد کل مخارج مربوط به این دو گروه هزینه‌های دولتی می‌باشد.

سیوارد<sup>۳</sup> درباره استفاده گسترده از منابع اقتصادی کشورها در امر دفاع می‌نویسد:

« در دنیایی که هر سال بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار صرف برنامه‌های دفاعی می‌شود، بیش از یک میلیارد انسان از کمبود مراقبت‌های اولیه بهداشتی رنج می‌برند، از هر چهار نفر افراد بالغ یک نفر قادر به خواندن و نوشتن نمی‌باشد و هر روز قریب یک پنجم جمعیت جهان گرسنه می‌مانند. در این شرایط کشورهای در حال توسعه می‌توانند با هزینه‌ای کمتر از نصف مخارج نظامی خود، مجموعه‌ای از خدمات اولیه بهداشتی و درمانی را ارائه کنند که سالیانه جان ۱۰ میلیون نفر را نجات دهد.»

اهمیت منابع اقتصادی که هر ساله در جهان، هم در کشورهای توسعه یافته و هم کشورهای در حال توسعه، صرف تأمین امنیت از طریق مخارج نظامی می‌شود، باعث گردیده که اقتصاددانان توجه خاصی به اثرات این نوع مخارج بر اقتصاد کشورها معطوف دارند. با انتشار یافتن نتایج

1-VS ACDA, 1994, P.47.

2 -United Nation Development Programme [UNDP], 1994, PP. 170-171.

3- Sivard, 1993, P. 5.

تحقیقات Benoit<sup>۱</sup> در سالهای ۱۹۷۳، ۱۹۷۸ در خصوص اثر مثبت قابل توجه مخارج نظامی بر رشد اقتصادی کشورهای درحال توسعه، نیروی محرکه پر قدرتی جهت بررسی‌های اقتصادی در این خصوص برای تأیید یا رد نظریه او به وجود آمد که فهرست و خلاصه نتایج آنها در جدول شماره (۱) ارائه شده است. مهم‌ترین موضوعاتی که در زمینه بررسی‌های اقتصادی مخارج نظامی مطرح می‌باشد، دو مورد کلی زیر را شامل می‌شود:

الف - عوامل تعیین کننده مخارج نظامی به صورت کمیته مطلق یا به صورت نسبتی از GDP یا GEX<sup>۲</sup> (مخارج دولتی) کدامند (اقتصادی و غیر اقتصادی)؟

ب - کمیت مخارج نظامی یا بار نظامی<sup>۳</sup> (نسبت مخارج نظامی به GDP یا GEX) چه تأثیری بر اقتصاد به ویژه بر متغیر رشد اقتصادی دارد؟

در مورد موضوع اول از بین عوامل اقتصادی تعیین کننده مخارج نظامی درآمد، ثروت و سایر کمیت‌های کلان اقتصادی مورد نظر است و در گروه عوامل غیر اقتصادی، شرایط جغرافیایی سیاسی کشور، انواع تهدیدها، رقابت‌ها و همکاری‌های اقتصادی، نوع رژیم حاکم و نظائر آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد. در خصوص موضوع دوم تأثیر مخارج یا بار نظامی بر درآمد ملی و رشد اقتصادی به عنوان عامل اصلی تعیین کننده توسعه و رفاه مورد نظر می‌باشد.

در این مقاله نخست جنبه‌های نظری موضوعات عنوان شده تشریح می‌گردد، و سپس با توجه به امکانات اطلاعاتی موجود کشور، این روابط در کشور ایران مورد بررسی تحلیلی قرار گیرد.

1- Benoit 1973, PP. 8-16.

2- Government Expenditure.

3- Military Burden.

جدول شماره (۱): فهرست مطالب منتخب در خصوص رابطه رشد و دفاع  
(بر اساس نام نویسندگان منظم شده است)

مرجع	مدل-نمونه-دوره زمانی	نتایج عمده
Adams, Behrman and Boldin (1991)	مدل سه بخشی نوع قدر نمونه کشورهای LDC ۱۹۸۶-۱۹۷۴	مخارج دفاعی تأثیری بر رشد اقتصادی ندارد
Alexander (1990)	مدل چهار بخشی نوع قدر ۹ کشور DC ۱۹۸۶-۱۹۷۴	مخارج دفاعی تأثیری بر رشد اقتصاد ندارد
Atesoglu and Mueller (1990)	مدل دو بخشی نوع قدر آمریکا، ۱۹۸۹-۱۹۴۹	مخارج دفاعی تأثیر مثبت اندکی بر رشد اقتصادی دارد
Benoit (1973-1978)	مدل سنتی (ویژه) ۴۴ کشور LDC ۱۹۶۵-۱۹۵۰	مخارج دفاعی تأثیر مثبت حائز اهمیت بر رشد اقتصادی دارد
Biswas (1993)	مدل سنتی و مدل نوع قدر دو بخشی، ۷۴ کشور LDC ۱۹۸۹-۱۹۸۱	مخارج دفاعی اثر مثبت حائز اهمیت بر رشد اقتصادی دارد.
Biswas and Ram (1986)	مدل سنتی و مدل نوع قدر دو بخشی، ۵۸ کشور LDC ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در ۱۹۷۷-۱۹۷۰	مخارج دفاعی اثر حائز اهمیت بر رشد اقتصادی ندارد.
Chowdhry (1991)	آزمون‌های علیت گرینجر ۸۸ کشور LDC، اطلاعات سریهای زمانی	هیچگونه رابطه مثبتی بین سهم مخارج نظامی در GDP و رشد اقتصادی در اغلب کشورها وجود ندارد
Deger. (1986,a,b)	مدل سنتی SEM (شامل ۳ معادله) ۵۰ کشور LDC ۱۹۷۳-۱۹۶۵	مخارج دفاعی اثر مستقیم مثبتی بر رشد اقتصادی دارد اما اثرات کلی و غیرمستقیم آن منفی است
Faini, Annez and Taylor (1984)	مدل سنتی طرف تقاضا ۶۹ کشور ۱۹۷۰-۱۹۵۲	مخارج دفاعی بطور عمومی تأثیری منفی بر رشد اقتصادی دارد

<p>مخارج دفاعی در گروه ۲۴ کشور صاحب منابع تولید فراوان دارای تأثیر مثبت و در ۹ کشوری که به لحاظ منابع تولید فقیر بوده‌اند دارای اثر منفی بر رشد اقتصادی بوده است.</p>	<p>مدل نمونه مربوط به Beniot که به زیر نمونه‌ها تفکیک شده است</p>	<p>Frederiksen and Looney (1983)</p>
<p>مخارج دفاعی هیچ نوع تأثیر عمومی بر رشد اقتصادی ندارد</p>	<p>مدل سه بخشی از نوع فدر آمریکا ۱۹۵۲-۱۹۸۸</p>	<p>Huang and Mintz (1990)</p>
<p>مخارج دفاعی هیچ نوع تأثیر خارجی و یا به لحاظ بهره‌وری عوامل تولیدی بر رشد اقتصادی ندارد</p>	<p>مدل سه بخشی از نوع فدر آمریکا ۱۹۵۲-۱۹۸۸</p>	<p>Huang and Mintz (1991)</p>
<p>این آزمون‌ها رابطه مثبت رشد اقتصادی را با مخارج دفاعی نشان دادند و نه بر عکس آن</p>	<p>آزمون‌های علیت گرینجر ۵۷ کشور LDC آمار سالیانه ۱۹۶۲-۱۹۷۷</p>	<p>Jeording (1986)</p>
<p>مخارج دفاعی اثر اندکی بر رشد اقتصادی دارد</p>	<p>مدل‌های سنتی با متغیرهای متعدد ۶۵ کشور LDC ۱۹۸۰-۱۹۶۰</p>	<p>Landau (1986)</p>
<p>مخارج دفاعی اگر در سطح کمی باشد اثر مثبت بر رشد اقتصاد دارد، اما در حجم وسیعتر اثر مخارج دفاعی منفی می‌شود و در زیر نمونه ۴۷ کشور اثر قابل ملاحظه‌ای مشاهده نشد</p>	<p>مدل‌های متداول رشد سنتی ۷۱ کشور LDC ۱۹۶۹-۱۹۸۹، به عنوان متغیر دفاعی از نسبت مخارج دفاعی به GDP و همچنین مجذور آن استفاده شده است</p>	<p>Landau (1993)</p>
<p>مخارج نظامی اثری منفی بر رشد اقتصادی داشته است.</p>	<p>مدل سنتی حاوی سه معادله نظیر مدل Deger-Smith (۱۹۸۳)، ۲۰ کشور LDC خاورمیانه ۱۹۸۲-۱۹۷۳</p>	<p>Lebovic and Ishag (1987)</p>

<p>مخارج نظامی اثر منفی بر رشد اقتصادی داشته است.</p>	<p>مدل رشد هارود - دومار ۴۵ کشور LDC (۱۹۶۵-۷۳)</p>	<p>Lim (1983)</p>
<p>مخارج دفاعی اثر مثبتی بر روی رشد اقتصادی دارد.</p>	<p>مدل تکمیل شده نوع فدر، ۱۰ کشور متحد عضو ناتو، اطلاعات استنتاج شده سالانه، تأثیر متقابل تراوشی متحدین بر یکدیگر در نظر گرفته شده بود (۱۹۵۱-۱۹۸۸)</p>	<p>Macnair et al. (1995)</p>
<p>مخارج دفاعی میزان سرمایه گذاری و در نتیجه آن رشد اقتصادی را کاهش می دهد.</p>	<p>مدل سرمایه گذاری دارای شتاب قابل انعطاف، آمریکا</p>	<p>Mintz and Huang (1990)</p>
<p>در اکثر تخمین های مربوط به هر یک از کشورها مخارج دفاعی تأثیر قابل ملاحظه ای بر رشد اقتصادی نداشته است</p>	<p>مدرسه سه بخشی نوع فدر ۱۰۳ کشور حوالی سالهای ۱۹۸۵-۱۹۵۰</p>	<p>Mintz and Stevenson (1995)</p>
<p>در کلیه های دوره های زمانی، براساس مدل فدر مخارج دفاعی اثر قابل توجهی بر رشد اقتصادی نداشته است. در مدل سنتی از طریق استفاده متغیرهای مختلف به عنوان نماینده مخارج دفاعی در دوره زمان های مختلف هم اثر مثبت و هم اثر منفی مخارج دفاعی بر رشد اقتصادی مشاهده گردید</p>	<p>مدل سنتی و دو بخش نوع فدر، ۷۱ کشور LDC ۱۹۸۰-۱۹۷۳، ۱۹۶۵-۱۹۷۳، ۱۹۹۰-۱۹۸۰</p>	<p>Ram (1994)</p>

<p>برخی نتایج حاکی از اثر معکوس مخارج دفاعی بر میزان سرمایه گذاری بوده است.</p>	<p>مدل های سرمایه گذاری مبتنی بر طرف تقاضا، قرنهای ۱۹ و ۲۰ کشورهای رهبری کننده</p>	<p>Rasler and Thompson (1988)</p>
<p>مخارج دفاعی دارای تأثیر منفی بر سرمایه گذاری می باشد</p>	<p>مدل دارای سه معادله از نوع دگر، کشورهای آرژانتین، شیلی، پاراگوئه و پرو، سری های زمانی ۸۷-۱۹۶۹</p>	<p>Scheetz (1991)</p>
<p>مخارج دفاعی اثر منفی بر سرمایه گذاری داشته است</p>	<p>مدل کینزی مربوط به تقاضای سرمایه گذاری، ۱۴ کشور OECD سری های زمانی ۷۳-۱۹۵۴</p>	<p>Smith (1980)</p>
<p>مخارج دفاعی یاری دهنده رشد اقتصادی است، اما حذف مخارج نظامی کمک بیشتری به رشد اقتصادی می کند</p>	<p>مدل کینزی طرف تقاضا، کشورهای LDC بر پایه شبیه سازی</p>	<p>Stewart (1991)</p>
<p>مخارج دفاعی اثر خالص منفی بر رشد اقتصادی دارد گرچه اثر خارجی آن مثبت است.</p>	<p>مدل سه بخشی نوع فدر، آمریکا ۱۹۹۶-۱۹۴۸</p>	<p>Ward and Davis (1992)</p>
<p>مخارج دفاعی اثری مثبت بر رشد اقتصادی دارد.</p>	<p>مدل سه بخشی نوع فدر، هندوستان، ۸۷-۱۹۵۰</p>	<p>Ward et al (1991)</p>

Handbook of Defence Economics, Volume 1, PP. 255-257.

DC = Developed Countries.

LCD = Less Developed Countries.

## ۲- عوامل تعیین کننده مخارج نظامی:

بر اساس نظرات سنتی اقتصادی چهارگروه از عوامل در تعیین مخارج نظامی کشورها (به ویژه کشورهای در حال توسعه)، یا به عبارت دیگر مشخص کردن تابع تقاضای مخارج نظامی آنها، مؤثرند که عبارتند از:

- شاخص‌های توسعه اقتصادی به ویژه درآمد
- محدودیت‌های بودجه‌ای (برای دولت) و منابع اقتصادی (برای کل کشور)
- عوامل سیاسی و نظامی
- عوامل ساختاری عمومی<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۷۰ و سال‌های دهه ۸۰ چند تحقیق در مورد این نوع نظریه‌ها انجام گرفته است که خلاصه نتایج آن در جدول شماره (۲) انعکاس یافته است. هر چند محققین بیان کرده‌اند که برای انتخاب این متغیرهای تعیین کننده مخارج نظامی، کندوکاو و دقت علمی لازم رانعمول داشته‌اند و متغیرهای در نظر گرفته شده به عنوان رگرسیون حائز رتبه‌ای قابل قبول از نظر منطق ذاتی و آزمون‌های انجام گرفته بر روی آنها است، اما نتایج نهایی تحقیقات نشان داده است که به لحاظ موضوع مورد بررسی فاقد اهمیت لازم می‌باشند.

به عنوان مثال Deger<sup>۲</sup> در مدل خود متغیر کل جمعیت کشور را با این استدلال منظور نمود که چون دفاع کالایی عمومی است باید به لحاظ تحلیلی، رابطه‌ای مثبت با اندازه اقتصاد کشوری که باید از آن دفاع شود داشته باشد، اما از مدل نتیجه‌ای مخفی دار در این خصوص به دست نیامد. در مثالی دیگر Nissanke و Maizels در مدل خود متغیری به عنوان نماینده درجه تمرکز سرمایه‌گذاران خارجی منظور داشتند، زیرا عقیده داشتند که این متغیر بر علاقه سرمایه‌گذاران خارجی جهت سرمایه‌گذاری در کشور مورد نظر دلالت دارد و نشان دهنده آنست که به نظر سرمایه‌گذاران خارجی مخارج نظامی کافی در کشور برای حفظ امنیت سرمایه‌های آنها انجام

۱- رجوع شود به جدول شماره (۲)



گرفته است؛ اما نتایج نهایی تحقیقات آنها رابطه‌ای معنی‌داری بین مخارج نظامی و این متغیر را آشکار نساخت.

با توجه به مجموع جهات اینطور به نظر می‌رسد: گرچه عوامل سیاسی و نظامی نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های دفاعی دارد، اما متغیرهای مربوط به محدودیت‌های بودجه‌ای، مالی و اقتصادی محوری‌ترین عوامل تعیین‌کننده مخارج نظامی می‌باشد. از میان مطالعات انجام گرفته مطالعه Deger نشان می‌دهد که ارتباطی مثبت و حائز اهمیت بین متغیرهای مخارج دفاعی و درآمد وجود دارد. براساس این نتیجه‌گیری می‌توان ادعا کرد که دفاع کالایی است لوکس که همراه با افزایش درآمد تقاضای آن نیز افزایش می‌یابد و احتمالاً جوامع نیز مانند خانوارها اعتقاد دارند که اگر ثروتمندتر شوند به سیستم پیچیده‌تر دفاعی نیاز خواهند داشت.

**جدول شماره (۲): عوامل تعیین‌کننده مخارج نظامی در کشورهای در حال توسعه مقادیر و علائم جبری ضرایب رگرسیونی (نتایج حاصل از مطالعات مقطع زمانی گسترده کشورها)**

Deger (1986 a)	Maizels, Nissanke (1987)	Heller Diammond (1990)	Lait, Heller (1982)	Lotz (1970)	

**عوامل توسعه اقتصادی:**

۰/۱۵	n.s.	n.s.	n.s.	-۰/۰۰۶	درآمد سرانه
-۰/۲۲					شاخص بازبودن اقتصاد
		۰/۰۲۸	۰/۰۵	۰/۰۴۸	سهم جمعیت شهری
		۰/۳۳			رشد جمعیت شهری

محدودیت‌های بودجه‌ای و مالی

۰/۱۵	۰/۲۶		۰/۱۰	۰/۰۸۱	CGE/GDP
				۰/۰۲۰	سهم صادرات معدنی
	۲/۷۹				رشد ذخیره ارزش خارجی
	n.s.				نرخ رشد GDP

تأثیرات نظامی و سیاسی

۱۱/۳۵	۲/۴۳				متغیر مجازی جنگی
۳/۹۸					متغیر مجازی کشور صادرکننده نفت
	۰/۶۵				نوع رژیم و استفاده از خشونت، تمرکز در عرضه تسلیحات نظامی
	۰/۶۳				

سایر عوامل ساختاری

		۰/۰۹۸	۰/۱۱۶		سهم جمعیت زیر ۱۴ سال
n.s.					کل جمعیت
	-۱/۱۵				سهم FDI در سرمایه گذاری
	n.s.				تمرکز سرمایه گذاران FDI
۰/۱۸۷	۰/۶۵	۰/۰۸	۰/۱۵	۰/۳۷	R2
۵۰	۷۲	۱۰۰	۸۴	۳۷	تعداد نمونه

n.s. فاقد اهمیت آماری

در بررسی‌های بعدی که در دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰ انجام گرفته تلاش شده است با روش نیمه تجربی اثر عواملی چون نظامی شدن رژیم، مشروعیت دولت‌ها و عدم ثبات سیاسی و اجتماعی بر میزان یا بار مخارج نظامی کشورها مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. نتایج حاصل از این نوع تحلیل‌های نیمه تجربی نشان می‌دهد که این احتمال وجود دارد که نظامی شدن یک کشور موجب تمایل در جهت مخارج دفاعی بیشتری شود؛ اما این روند می‌تواند از طریق محدودیت‌های اقتصادی تخفیف یافته یا تغییر جهت دهد. حتی رژیم‌های دیکتاتوری نیز نیازمند جلب محبوبیت مردم‌اند و اکثراً دولت‌های محبوب مردم را بر روی کار می‌آورند. بدین جهت برای اینگونه رژیم‌ها نیز غفلت از ناهنجاری‌های توسعه‌ای امکان‌پذیر نیست و این عامل محدود کننده روند فزاینده بودجه نظامی می‌باشد.<sup>۱</sup>

در مورد رابطه بین مشروعیت دولت‌ها و مخارج دفاعی موضوعی مورد بررسی به گونه زیر تحلیل می‌شود:

اصولاً کشورها در مواقع برخورد با تهدیدهای داخلی، خارجی، یا مختلط داخلی و خارجی تمایل دارند که برای مقابله با آنها مخارج نظامی خود را افزایش دهند. اما میزان این افزایش در کشورهای دارای مشروعیت بالا، متوسط و پایین بسیار متفاوت است. برای مشخص شدن این تفاوت Rothstein (1987) سه گروه کشورها با مشروعیت بالا، متوسط و پایین را با سه وضعیت برخورد با تهدیدهای خارجی، مختلط و داخلی ترکیب نمود و میانگین سهم مخارج نظامی آنها به مخارج دولت را در هر یک از گروه‌های ۹ گانه محاسبه کرد و نتایج را به صورت جدول زیر ارائه نمود.

جدول شماره (۳): سهم مخارج نظامی به مخارج دولت برای گروه‌های مختلف کشورها

درصد (اواسط دهه ۱۹۸۰)

مشروعیت پایین	مشروعیت متوسط	مشروعیت بالا	
۳۵/۷۷	۳۴/۰۸	۱۹/۳	تهدیدهای خارجی
۲۴/۸۶	۱۶/۹۹	۱۴/۷۳	تهدیدهای مختلط
۱۲/۳۵	۷/۵۸	۶/۳۴	تهدیدهای داخلی

منبع: Rothstein (1987)

از جدول شماره (۳) نتیجه می‌شود که هر چه دولت‌ها مشروعیت بیشتری داشته باشند کمتر منابع اقتصادی را صرف امور نظامی می‌کنند و هر چه کشورها بیشتر با تهدید خارجی روبرو شوند سهم مخارج نظامی در بودجه دولت بیشتر می‌شود.

در خصوص بررسی رابطه بین عدم ثابت سیاسی و اجتماعی و مخارج نظامی نتایج کمی قابل توجهی در ادبیات مربوطه ارائه نشده است، اما سعی شده با استفاده از تجزیه و تحلیل‌های کمی انجام شده در مورد رابطه بین رشد و توسعه از یک طرف و بی‌ثباتی از طرف دیگر نتایجی توصیفی در خصوص موضوع مورد بحث استنتاج شود.<sup>۱</sup>

به طور کلی در این مطالعات به منظور کمی کردن متغیر بی‌ثباتی، شاخصی موسوم به شاخص بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی (SPI) مرکب از متغیرهای سیاسی (تظاهرات، اعتراض‌ها، استعفاها)، متغیرهای اقتصادی (رکود اقتصادی، تورم) متغیرهای ساختاری (دولت قدرت‌گرا یا دموکراتیک، سهم دولت در آرای مردم) و متغیرهای اداری (توالی تغییر مدیران اجرایی کشور) محاسبه می‌شود.

نتایج ارائه شده در مورد ارتباط مخارج نظامی و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را می‌توان در جملات زیر خلاصه نمود:

رجوع شود به -1

Alesina and Perotti, 1994.

2- Sociopolitical instability index (SPI).

- وخیم شدن ثبات سیاسی و اجتماعی در کشور می‌تواند به افزایش مخارج نظامی منتهی شود. این موضوع موقعی اهمیت می‌یابد که کشور درگیر مسابقه تسلیحاتی بوده و با کشورهای متخاصمی هم‌جوار باشد که درصددند از شرایط کشور بهره‌برداری کنند. وضعیت موجود در شبه قاره هند مثالی کلاسیک برای این موضوع می‌باشد.
- انتقال وضعیت حکومت کشور از دموکراتیک به نظامی و برعکس احتمال به وجود آمدن حالت بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد. در چنین دوره‌هایی می‌توان تصور کرد که مخارج نظامی شتاب فزاینده‌ای به خود می‌گیرد. در شرایطی که دولت نظامی صحنه حکومت را ترک کند دولتهای غیرنظامی تمایل دارند که ماشین جنگی کشور را تا حد قابل قبولی به منابع دیگری تبدیل کنند. در هر دو حالت می‌توان گفت که در مراحل انتقالی غالباً افزایش در مخارج نظامی مشاهده می‌شود.

### ۳- اثر مخارج نظامی بر رشد اقتصادی:

- در ادبیات اقتصاد دفاعی، انواع تأثیرات مخارج نظامی را بر رشد اقتصادی و در نهایت از آن طریق بر توسعه اقتصادی، در موارد زیر مورد توجه قرار می‌دهند<sup>۱</sup>
- الف- اختصاص منابع اقتصادی به بخش دفاعی و مخارج نظامی باعث می‌شود که از میزان سرمایه‌گذاری کل جامعه کاسته شود.
  - ب- افزایش تقاضای کل از طریق مخارج نظامی باعث می‌شود که بر میزان بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی کشور افزوده شده و افزایش نرخ بهره‌وری ناشی از آن موجب گردد که افزایش تقاضا بدون افزودن بر نرخ تورم موجب ارتقای سطح تولید جامعه شود.
  - ج- مخارج نظامی که نوعی مخارج مصرف عمومی به حساب می‌آید، باعث می‌شود که از مخارج سرمایه‌ای و عمرانی دولت و در نتیجه از طریق افزایش مخارج مصرفی نرخ پس انداز ملی کاهش یابد.

د- افزایش مخارج نظامی از طریق ایجاد کسری بودجه و اثر جانشینی جبری<sup>۱</sup> در اقلام مصارف کلان اقتصادی باعث کاهش پس انداز دولتی و از این طریق پس انداز ملی می‌شود.

ه- مخارج نظامی از طریق به وجود آوردن اثر جانشینی جبری در بودجه دولت و فراهم ساختن زمینه کاهش مخارج غیرنظامی دولت از جمله مخارج مربوط به تشکیل سرمایه انسانی (بهداشتی و آموزشی) نوعی تأثیر منفی بر رشد و توسعه اقتصادی کشور به جای می‌گذارد.

و- اثرات اقتصاد باز، بدین ترتیب که افزایش مخارج نظامی از طریق ایجاد نوعی اثر جانشینی جبری واردات تسلیحات نظامی با واردات غیرنظامی موجب کاهش واردات پس انداز خارجی و یا سرمایه گذاری مستقیم خارجی) به کشور می‌شود.

ز- افزایش مخارج نظامی موجب افزایش سهم بخش دولتی در اقتصاد می‌گردد و چون بهره‌وری بخش دولتی پایین‌تر از بخش غیردولتی است، از این طریق موجب کاهش بهره‌وری اقتصاد کشور می‌شود.

ح- اگر افزایش مخارج نظامی با سیاست تولید تسلیحات نظامی، که نیازمند ایجاد پایگاه‌های صنعتی سنگین می‌باشد، همراهی گردد، ممکن است باعث به وجود آمدن و تکوین نوعی صنایع جایگزین واردات شود، که نتیجه آن می‌تواند کاهش منابع مالی جهت تشویق صادرات و تقویت کشاورزی و وارد شدن آسیب به روند توسعه کشور باشد.

ت- اثرات مثبت خارجی بخش نظامی<sup>۲</sup> - در موارد متعددی ادعا شده است که بخش نظامی اثر مثبت مهمی به صورت خارجی (سرایتی) بر رشد اقتصادی دارد. این نوع اثرات خارجی مثبت دامنه وسیعی از عوامل غیر ملموس مانند نوسازی و نظم و ترتیبی را که بخش نظامی برای بخش غیرنظامی حاصل می‌آورد، شامل می‌شود. اثرات مثبت خارجی ذکر شده همچنین مزایای اقتصادی حاصل از وجود بخش قوی نظامی در جامعه را می‌تواند در بر گیرد، به خصوص در مواردی که بخش نظامی به انجام پروژه‌های غیرنظامی اشتغال ورزد. به علاوه در کشورهایی که بخش نظامی به تولید تسلیحات نظامی اشتغال می‌ورزد، مواردی چون ارتباط میان صنایع، و بهره‌گیری بخش

1- Crowding-out effect.

2- Externalities.

غیرنظامی از فعالیت‌های توسعه و تحقیق چند منظوره بخش نظامی و همینطور بازتاب‌های تکنولوژیکی صنایع تولید تسلیحات پیشرفته بر سایر صنایع را می‌توان از جمله اثرات مثبت خارجی مخارج نظامی برشمرد.

به طوری که از موارد ذکر شده درباره موضوع مورد بحث مستفاد می‌شود ارتباط بین مخارج نظامی و رشد و توسعه، مسأله‌ای پیچیده و چند بعدی است که به عوامل درونی و بیرونی اقتصاد، به خصوص در مورد کشورهای در حال توسعه، مربوط می‌شود. ادعای Benoit در مورد ارتباط مثبت بین دو متغیر مورد نظر به نکته (ت) اثرات مربوط می‌شود و در مدل‌هایی که نتایج معکوس آن به اثبات رسیده است بیشتر موارد اثرات جانشینی جبری و بهره‌وری بخش دولتی مورد تأکید بوده‌اند. اصولاً اعتقاد عمومی بر این است که به مسأله طرح شده پاسخی روشن و قاطع نمی‌توان داد و هر نوع نتیجه‌گیری باید نسبی و با احتیاط کامل باشد.<sup>۱</sup>

بررسی‌های اقتصاد سنجانه مربوط به یافتن رابطه‌ای معنی‌دار بین مخارج نظامی و رشد اقتصادی نیز به سبب مشکلات موجود مرتبط با استنتاجات نظری و گردآوری و فرآوری اطلاعات متناسب جهت جداسازی اثرات ذکر شده با مشکلات متعددی روبرو می‌باشد. کار تحقیقاتی جالب توجهی در این مورد توسط Biswas and Ram (1986) انجام گرفته است که در آن از روش Feder (1986) در ارتباط با تحلیل کمی اثر صادرات بر رشد اقتصادی از طریق مدل دو بخشی جهت بررسی رابطه بین مخارج نظامی و رشد اقتصادی یا خصوصیات زیر بهره‌جسته‌اند:

- کل اقتصادی به دو بخش نظامی (M) و بخش غیرنظامی (C) تفکیک می‌شود و بخش نظامی از دو طریق به صورت تفاوت بهره‌وری عوامل تولید تخصیص یافته به آن ( $\delta$ ) و آثار خارجی ( $\theta$ ) می‌تواند بر بخش غیرنظامی و از این طریق بر تولید و رشد اقتصادی تأثیر بگذارد.

دانشمندان فوق‌الذکر با استفاده از این فرضیات و بهره‌گیری از الگوهای رشد نئوکلاسیکی و انجام عملیات جبری و تفاضلی الگویی به صورت زیر برای محاسبه ارتباط بین رشد اقتصادی و

مخارج نظامی بدست آورده‌اند که در آن نیازی به اطلاعات مربوط به تفکیک عوامل تولید به دو بخش نظامی و غیرنظامی نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

در رابطه (۱) علامت نقطه بالای متغیرها نشان‌دهنده رشد متغیرها طی سال،  $I$  سرمایه‌گذاری کل و  $Y$  تولید ملی و  $L$  نیروی کار فعال می‌باشد. به طوری که ملاحظه می‌شود در این مدل نوع قدر می‌توان در صورت در اختیار داشتن اطلاعات مناسب تخمین‌های مربوط به اثر خارجی بخش نظامی ( $\theta$ ) و تفاوت بهره‌وری عوامل تولید نظامی و غیرنظامی ( $\delta$ ) را به طور جداگانه به دست آورد. با وجود مزایای ذکر شده، مدل‌هایی از نوع قدر نیز مانند همه مدل‌هایی تک معادله‌ای با نواقص متعددی رو به رو می‌باشد که در ادبیات مربوطه به آنها اشاره شده است.

نکته مهم و قابل توجه در مورد مدل‌هایی که برای یافتن رابطه بین مخارج نظامی و رشد اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که با انتخاب متغیرهای متفاوت به عنوان نماینده متغیر نظامی ممکن است جواب‌هایی متفاوتی حاصل شود، مانند مثال‌هایی مندرج در جدول شماره (۴). به طوری که ضرایب مندرج در جدول مورد نظر نشان می‌دهد سه حالت زیر را می‌توان از هم متمایز نمود:

الف- اگر متغیر نظامی مانند مدل قدر  $M^0 (M/Y)$  انتخاب شود ضریب مربوط که بازتابی از کل اثرات نظامی می‌باشد کم اهمیت است.

ب- اگر متغیر نظامی  $M^0$  انتخاب شود، ضریب مربوطه نوعی اثر مثبت و قوی از بخش نظامی را بر اقتصاد - که احتمالاً نتیجه آثار خارجی بخش دفاعی می‌باشد - نشان می‌دهد.

ج- اگر متغیر نظامی  $M/Y$  انتخاب شود، ضریب مربوطه که نوعی اثر منفی قوی بخش نظامی را بر اقتصاد - که احتمالاً مربوط به اثر طرف تقاضا و جانشینی جبری مخارج نظامی با سایر مخارج کلان اقتصادی می‌باشد - نشان می‌دهد.



جدول شماره (۴): تخمینهای به دست آمده از مدل های رشد با نماینده های مختلف برای متغیر دفاعی، مربوط به آمار ترکیب شده کشورهای کمتر توسعه یافته در دوره زمانیهای ۱۹۸۰-۱۹۹۰ و ۱۹۷۳-۱۹۸۰\*

N	R2	ضرایب تخمین زده شده مربوط به					عدد ثابت	نوع مدل
		M/Y	M°	M°(M/Y)	L/Y	L°		
۱۴۰	۰/۱۴			۰/۱۳۴	۰/۱۳۷	۰/۲۲۶	-۰/۲۶۱	نوع قدر
				(۰/۳۳)	(۴/۶۸)	(۰/۸۶)	(-۰/۲۸)	
۱۴۰	۰/۲۶		۰/۰۷۱		۰/۱۳۷	۰/۲۰۹	۰/۵۰۱	متداول با داشتن متغیر M°
			(۳/۲۳)		(۴/۸۵)	(۰/۸۲)	(۰/۵۶)	
۱۴۰	۰/۱۴	۰/۲۰۷			۰/۱۴۲	۰/۲۷۱	۰/۱۲۲	متداول با داشتن متغیر M/Y
		(-۱/۹۵)			(۴/۹۰)	(۱/۰۱۴)	(۰/۱۳)	

\* - در این مدل ها متغیر وابسته، رشد سالانه GDP واقعی می باشد، آزمون های t در پرانتزها درج شده اند.

مآخذ: Ram (1994)

#### ۴- بررسی عوامل تعیین کننده مخارج نظامی در کشور ایران

##### ۴-۱- مسایل گردآوری اطلاعات مخارجی نظامی

درباره مفهوم مخارج نظامی، هم از جنبه تحلیل های آکادمیک و هم به لحاظ تعاریف و طبقه بندی های بین المللی اختلاف نظر وجود دارد. این کمیت به طور اصولی با روش ارزش نهاده ها سنجیده می شود، بدین ترتیب که از طریق جمع کردن پرداخت ها به سربازان و سایر اشخاص مرتبط با نیروی نظامی منظم کشور و پرداخت ها بابت خرید کالاها و خدمات مورد نیاز نیروهای مسلح از بخش غیرنظامی، در طول یک دوره مالی، معمولاً یکسال، حاصل می شود.

از آنجا که سنجیدن ارزش محصول بخش نظامی (یا دفاعی) مانند سایر محصولات بخش دولتی با اشکال روبه رو می‌باشد از این رو ارزش خدمات دفاعی کشور معادل هزینه‌های انجام شده برای دفاع خارجی، یا هزینه‌های نظامی تلقی می‌شود. معمولاً آمار مربوط به مخارج نظامی در بودجه سالانه دولت‌ها منعکس می‌شود؛ اما در عمل ممکن است هر کشور بنا به ویژگی‌های ملی خود مفاهیم و طبقه‌بندی‌های بودجه‌ای و مخارج نظامی را به شکل خاصی تنظیم کند که در نتیجه مقایسه بین المللی آنها با یکدیگر دشوار می‌شود. به علاوه با توجه به اینکه در غالب موارد آثار خدمات نظامی که از نظر دفاع خارجی توجیه می‌شود، امور داخلی کشورها به ویژه مسائل امنیتی داخلی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، از این رو تهیه اطلاعات مربوط به مخارج نظامی کشور به عنوان نماینده خدمات دفاعی باید از این طریق یک سری جرح و تعدیلات در ارقام بودجه‌ای مربوطه انجام پذیرد. با توجه به نکات فوق الذکر اطلاعات مربوط به مخارج نظامی کشورها توسط سازمان‌های بین المللی تحقیقاتی و تولید آمار از طریق به دست آوردن اطلاعات از کشورها و انجام محاسبات کارشناسان به طور متمرکز تولید و انتشار می‌یابد، که مهمترین این سازمانها وابسته به UN, NATO, IMF می‌باشند.

در این بررسی اطلاعات مخارج نظامی کشور ایران در سال‌های موردنظر از نشریه\* (GFS) وابسته به IMF برداشته شده است. لازم به ذکر است که مقایسه اطلاعات مخارج نظامی در زمان‌های مختلف در کشور ما به علت اینکه حاصل ترکیبی از مخارج بر حسب پول ملی و مخارج ارزی برای واردات سلاح می‌باشد، با دو مشکل عمده، محاسبه شاخص تعدیل تورم مخارج نظامی، و استفاده از نرخ ارز مناسب برای تعدیل مخارج ارزی به مخارج ریالی، روبرو می‌باشد. توصیه محافل علمی در خصوص این مسأله آن است که برای اجتناب از مسائل ذکر شده بهتر است برای متغیر مخارج نظامی از متغیر موسوم به بار نظامی<sup>۱</sup>، که از کمیت‌های نسبی حاصل تقسیم مخارج نظامی به مجموعه‌های کلان اقتصادی مانند GDP, GNP به دست می‌آید استفاده شود. در این بررسی برای تمام سال‌های مورد نظر کمیت حاصل از تقسیم مخارج نظامی کشور بر GDP و یا GEX به کمیت‌های جاری به عنوان متغیر مورد نظر انتخاب شده است.

\*- Government finance Statistics

## ۲-۴- دوره زمانی مورد بررسی

این بررسی در مورد کشور ایران دوره زمانی ۲۶ ساله ۱۳۷۶-۱۳۵۱ را در پی می گیرد. در این دوره زمانی کشور ما از نظر سیاسی و اقتصادی تحت شرایط خاصی قرار داشته است و سه شوک مهم را - که می تواند بر مخارج نظامی کشور اثرات مهمی داشته باشد - تحمل کرده است:

الف - شوک تغییر رژیم: در دوره مورد بررسی، کشور ایران از سال ۱۳۵۱ تا پایان ۱۳۵۷ به وسیله نظام شاهنشاهی که دارای حاکمیتی قدرت گرا و متکی به نیروی نظامی و دستگاه امنیتی وابسته به خارج بود، اداره می شد، و از سال ۱۳۵۸ به بعد، از طریق انقلاب مردمی، رژیم کشور، به جمهوری اسلامی - که از خصوصیات حکومت مردمی وابسته به نیروهای مردمی و بدون وابستگی خارجی برخوردار است - تغییر یافت. طبیعی است که این نوع رژیم شوک عمده‌ای را بر همه جنبه‌های سیاسی و اقتصادی کشور وارد می آورد، و به ویژه انتظار می رود همان گونه که نتایج تحقیقات بین المللی نشان می دهد تأثیر عمده‌ای به لحاظ کاهش بار نظامی در سیاست‌های استراتژیک کشور به وجود آورد.

ب - شوک جنگ: تقریباً یک سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم جدید کشور با جنگ بسیار طولانی و شدیدی روبه رو شد که تمام امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، از جمله سیاست‌های استراتژیک دفاعی کشور را تحت تأثیر قرار داد. در شرایطی که کشور درگیر جنگی تمام عیار با کشور متخاصم می گردد به طور طبیعی همه برنامه‌های اقتصادی حکومت معطوف به جنگ می شود بار مخارج نظامی بر اقتصاد کشور تحمیل می شود.

ج - شوک درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت: در تمام سال‌ها دوره ۲۶ ساله مورد بررسی، اقتصاد کشور ایران شدیداً متأثر و وابسته به صادرات نفت بوده و درآمد ارزشی ناشی از آن بر همه اجزاء تقاضای کل، از جمله بودجه دولت و به ویژه مخارج نظامی در شرایط جنگی، تأثیر گذارده است. از آنجا که درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت، وابسته به دو عامل میزان صادرات نفت و قیمت جهانی هر واحد آن است و این دو عامل تحت تأثیر شرایط بازار جهانی و توافقات بین المللی تعیین می شود، و معمولاً خارج از کنترل مقامات اقتصادی و بدون ارتباط با شرایط اقتصادی داخل کشور است، باید صادرات نفت را نوعی متغیر برون‌زا برای اقتصاد کشور تعبیر

نمود. به طوری که ارقام مندرج در جدول شماره (۵) نشان می‌دهد در دوره مورد بررسی این متغیر، چه در دوران جنگ و چه در زمان‌های دیگر، دارای نوسانات شدیدی بوده است. با توجه به اینکه مخارج نظامی کشور ما به خصوص در دوران رژیم شاهنشاهی و در زمان جنگ شدیداً وابسته به واردات سلاح و مواد اولیه و قطعات یدکی مربوط به آن از خارج بوده است، می‌توان انتظار داشت که رابطه مثبت و قوی بین بار نظامی کشور و درآمد ارزی ناشی از صادرات نفت وجود داشته باشد.

### ۳-۴- شرح مدل مورد استفاده در بررسی:

در غالب بررسی‌های بین‌المللی که خلاصه نتایج آنها در قسمت قبل ذکر شد، سعی شده است حتی الامکان با استفاده از اطلاعات تعداد زیادی کشورها که ساختار اقتصادی یکسانی دارند، نوعی مدل خطی یا غیرخطی در موضوع مورد بحث و از طریق استفاده از روش اطلاعاتی مقطع زمانی کشورهای آزمایش شود. البته در مدل‌های کامل‌تر، اطلاعات مورد نظر برای هر کشور انتخاب شده در بررسی، از طریق احتساب میانگین ۵ الی ۱۰ ساله به دست آمده است.

اما در مورد ساختار اقتصادی کشور ایران چون در دوره مورد بررسی قویاً تحت تأثیر شوک‌های سه گانه فوق‌الذکر بوده است تقریباً قابل مقایسه با هیچ کشور هم‌مطراز در دنیا نمی‌باشد و در این بررسی از روش اطلاعات سری زمانی تک‌کشوری جهت بررسی مورد نظر استفاده شده است.

بررسی کمی اطلاعات اقتصادی ایران، در دوره مورد مطالعه، و مقایسه آن با نتایج آزمون بین‌المللی تحقیقات ذکر شده، پرسش‌های زیر را مطرح می‌سازد:

الف- آیا بین متغیر بار نظامی و تغییر نظام از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی رابطه معنی‌داری وجود دارد؟

ب- آیا رابطه معنی‌داری بین بار نظامی و شرایط جنگ و قرار گرفتن کشور ایران در معرض تهدید مستقیم خارجی وجود دارد؟

ج- آیا صادرات نفت اثر مستقیمی بر بار نظامی کشور داشته است؟

د- رابطه بار نظامی بار شد اقتصادی در کشور ما مثبت بوده است یا منفی؟

برای ارائه پاسخ کمی مناسب به چهار سؤال مطرح شده فوق الذکر و با توجه به امکانات آماری و تجارب بین المللی از مدل OLS<sup>۱</sup> خطی و نیمه لگاریتمی برای بررسی کمتی روابط مورد نظر استفاده شد و عطف به ملاحظاتی نظری، اطلاعات مربوط به متغیرهای زیر طی دوره ۲۶ ساله (۱۳۷۶-۱۳۵۱) از منابع آماری قابل دسترس گردآوری شده است (جدول شماره ۵):

- تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های جاری از بازار (GDP) به میلیارد ریال

- تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۶۹ (= ۱۹۹۰) (Y) به میلیارد ریال

- کل مخارج دولت از طریق بودجه عمومی (G) به میلیارد ریال

- کل مخارج نظامی کشور بجز مخارج مربوط به امنیت و نظم داخلی (M) به میلیارد ریال

- ارزش صادرات نفتی (نفت و گاز) کشور به میلیون دلار امریکا (PX)

- کل سرمایه‌گذاری کشور به قیمت‌های جاری به میلیارد ریال (I)

یا استفاده از متغیرهای فوق الذکر متغیرهای وابسته به صورت زیر در نظر گرفته شده‌اند:

$M_2 = M/G$ ,  $M_1 = M/GDP$  به عنوان نماینده متغیر بار نظامی. این دو متغیر در معادلات (۱)

و (۲) به عنوان متغیر وابسته و  $MB_2$  در معادله (۳) به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده است.

متغیرهای انتخاب شده مستقل در مدل‌های مورد نظر عبارتند از:

$IR = I/GDP$  نشان دهنده نسبت سرمایه‌گذاری در محصول ناخالص داخلی است که براساس

برنامه‌های بلندمدت تعیین و هدایت می‌شود.

$X = PX/GDP$  -نسبتی است که از تقسیم ارزش صادرات نفتی به میلیون دلار بر تولید

ناخالص داخلی به میلیارد ریال حاصل گردیده و نشان دهنده اهمیت نسبی درآمد ارزی حاصل از

صادرات نفت در مقایسه با تولید داخلی کشور است.

$D_2$  = متغیر مجازی مربوط به سال ۱۳۶۴ که قرار دادن آن در مدل‌های (۱) و (۲) باعث بهبود

قابل توجه مدل‌های (۱) و (۲) شده است. شاید بتوان دلیل این پدیده را ناشی از پایین بودن تورم سال ۱۳۶۴ و انتقال تاخیری آثار افزایش درآمد ارزی کشور از صادرات نفت در سال‌های قبل دانست.

$DM_1$  = متغیر مجازی مربوط به تفکیک نظام شاهنشاهی از نظام جمهوری اسلامی که در

معادلات (۱) و (۲) بصورت  $D_1$  نشان داده شده است.

$DM_2$  = متغیر مجازی مربوط به تفکیک سال‌هایی که کشور درگیر جنگ بوده است از بقیه

سال‌ها که در معادله (۳) مورد استفاده قرار گرفته است.

$T$  = متغیر روند زمانی

#### ۴-۴ - نتایج حاصل از مدل:

متغیرهای وابسته و مستقل ذکر شده با ترکیبات مختلف و اضافه کردن متغیر مربوط به روند

زمانی به آنها در حالات مختلف خطی و لگاریتمی مورد آزمون قرار گرفت و از بین روابط

متعددی که به دست آمدند سه معادله زیر که اعتبار نسبی خوبی برخوردار است انتخاب شد.

معادله (۱):

$$LY = 9/819 + 0/021T + 0/08X - 3/082BM_1 + 2/0518IR + 0/192D_1 + 0/167D_2$$

$$(7/3) \quad (0/36) \quad (-3/398) \quad (7/335) \quad (3/05) \quad (3/04)$$

$$R^2 = 0/905 \quad F = 30/2 \quad D.W. = 2/03$$

معادله (۲):

$$LY = 10/077 + 0/019T - 0/08 BM_2 - 1/018IR + 0/066X + 0/295D_1 + 0/193D_2$$

$$(6/73) \quad (-3/58) \quad (0/83) \quad (0/83) \quad (3/66) \quad (3/52)$$

$$R^2 = 0/909 \quad F = 31/66 \quad D.W. = 1/968$$

معادله (۳):

$$MB_2 = 0.0889 + 0.127X + 0.116 DM_1 + 0.122 DM_2$$

$$(3/40) \quad (1/62) \quad (6/869)$$

$$R^2 = 0.921$$

$$F = 134/7$$

$$D.W. = 1/71$$

چنان که در نتایج روابط انتخاب شده ملاحظه می شود هر سه رابطه از لحاظ علامت جبری ضرایب و آزمون های  $D.W, R^2, F, t$  بطور نسبی از اعتبار کافی برخوردار می باشد.

با توجه به نتایج حاصل از بررسی اقتصاد سنجانه فوق الذکر می توان پاسخ به چهار سؤال مطرح شده در قسمت ۳-۴ را به صورت زیر ارائه نمود:

الف - با توجه به معادله (۳) ملاحظه می شود که رابطه ای قوی و معنی دار مثبت بین متغیر بار نظامی و نظام شاهنشاهی وجود دارد. (متغیر مجازی  $DM_1$ ). وجود این رابطه قوی مؤید نتایج حاصله از مطالعات Nissanke, Maizels (1987) در جدول (۲) و Rothstein مندرج در جدول (۳) در مورد رابطه مثبت بین رژیم های قدرت گرا و دارای مشروعیت پایین مردمی حاکم بر کشورها و بار نظامی آن کشورها می باشد.

ب- با ملاحظه معادله (۳) و دقت به ضریب مربوط به رابطه  $DM_2, MB_2$  می توان نتیجه گرفت که بین بار نظامی و شرایط جنگی در کشور ما ارتباط مثبتی وجود دارد (گرچه ضریب مربوط به آزمون  $t$  مربوط به آن قدری ضعیف است).

ج- با توجه به ضرایب مربوط به رابطه  $X, MB_2$  در معادله (۳) می توان به این نتیجه رسید که در طول دوره مورد بررسی رابطه ضریب اهمیت ارزش دلار صادرات نفتی کشور نسبت به GDP، یعنی (X)، رابطه مثبت و قابل قبولی با بار نظامی داشته است.

د- در کشور ایران رابطه بین رشد اقتصادی و بار نظامی - که مطالعات متعددی در سطح جهان در مورد آن انجام گرفته و در این مطالعات به نتایج متناقضی برای کشورهای مختلف دست یافته اند - براساس هر دو معادله (۱) و (۲) منفی می باشد.

قابل ذکر است که در این معادلات  $M^o$  (رشد سالانه مخارج نظامی) متغیر مرکب  $M^o$  (براساس مدل نوع فدر با توجه به رابطه (۱)) به صورت انفرادی و همراه با متغیر  $MB_2, MB_1$  آزمایش گردید ولی جواب معنی داری حاصل نگردید.

#### ۵-۴- تجزیه و تحلیل نتایج مهم و جمع بندی نهایی:

۱- همانگونه که نتایج حاصل از معادله (۳) نشان می دهد تغییر نظام حکومتی ایران از حالت سلطنتی - که قدرت تماماً در انحصار گروه حاکم وابسته به سلطنت و مورد حمایت غرب بوده است - به نظامی مردمی - که با حمایت و خواست آحاد مردم کشور به قدرت رسیده است و مردم در همه مراحل پشتیبان آن بوده اند - باعث گردید که سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی به میزان قابل توجهی کاهش یابد. در این باره باید متذکر شد که یکی از دلایل پایین بودن مخارج نظامی رسمی در کشورهای دارای مشروعیت و منگی بر رای مردم، اطمینان از این موضوع است که دولت می تواند در موارد لزوم از کمک های مردم استفاده کند و نیاز ندارد که همیشه مخارج نظامی خود را در حدی که در شرایط بحرانی جنگی ضروری است تأمین نماید. اما برعکس در حکومت های خودکامه و قدرت گرا - که مردم را در مقابل خود دارند - همواره در این بیم به سر می برند. که در صورت وقوع جنگ نه تنها مردم به آنها کمک نمی کنند بلکه ممکن است در داخل کشور نیز با شورش ها و مقاومت های مردم روبه رو شوند و از این رو همواره سعی می کنند حتی الامکان سهم مخارج نظامی در امکانات اقتصادی کشور را بالا نگاه دارند. بنابراین نظریه مربوط به جداول (۲) و (۳)، در این خصوص که نوع رژیم حاکم بر کشور و استفاده از دولت های خشونت آمیز یا منطقی، در برخورد با نظرات مخالف تأثیر بر بار نظامی کشورها دارد، در مورد ایران نیز اثبات می شود.

۲- همان گونه که در جدول (۲) در ارتباط به عوامل تعیین کننده مخارج نظامی کشورهای در حال توسعه اشاره شده است در بررسی (Deger (1986a) رابطه مثبت قوی بین عامل صادر کننده نفت بودن کشورها و مخارج نظامی آنها وجود دارد. بررسی اقتصاد سنجانه به عمل آمده در این مقاله در خصوص ایران نیز مؤید همین رابطه بوده و نشان می دهد که هم در شرایط صلح و هم در وضعیت جنگ - چه در نظام سلطنتی و چه در حکومت جمهوری اسلامی - سهم مخارج نظامی



در تولید ناخالص داخلی وابسته به اهمیت نسبی ارزش دلاری صادرات نفتی کشور در مقایسه با تولید ناخالص داخلی می‌باشد. نتیجه بررسی این نکته را بیان می‌کند که امنیت کشور ما تا حد قابل ملاحظه‌ای وابسته به درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت است که میزان آن در اختیار کشور نمی‌باشد و از طریق شرایط بازار جهانی نفت تعیین می‌گردد. ادامه این وضعیت باعث می‌شود که امنیت ملی کشور وابسته به عاملی باشد که خارج از کنترل مقامات داخلی است. از این رو حفظ امنیت کشور ایجاب می‌کند که در روش‌های تأمین بودجه لازم برای مخارج نظامی تجدیدنظر به عمل آید و در این خصوص به نحوی برنامه‌ریزی شود که نوسانات بازار نفت نتواند آنرا تحت تأثیر قرار دهد.

اضافه بر آن باید توجه شود در کشورهایی که امنیت ملی آنها وابسته به صادرات نفت است - بازاری که جهانی است و شرایط آن از بیرون کشور تحمیل می‌شود - شوک‌های نفتی ناشی از پایین آمدن قیمت نفت در بازارهای جهانی باعث اخذ وام‌های کلان از خارج می‌شود که باز پرداخت اصل و فرع آنها می‌تواند امنیت کشور را به مخاطره بیندازد و موجب وابستگی به خارج گردد. به علاوه در مواقع بروز شوک‌های نفتی کشورها ناچارند برای تأمین حداقل نیازهای امنیتی خود از مخارج واقعی بهداشت و آموزش بکاهند که این مسأله نیز به رفاه جامعه لطمه وارد می‌آورد و روند توسعه آنها را دچار اختلال می‌کند.

۳- در بخش توصیف اثرات مخارج نظامی بر رشد اقتصادی، اشاره شد که این اثرات ممکن است متعدد و خلاف جهت یکدیگر باشند به طوری که برآیند آنها می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی بر رشد اقتصادی داشته باشد و یا حتی یکدیگر را خنثی کنند.

در معادلات (۱) و (۲) رگرسیونی مرتبط با کشور ایران مجموع اثرات بارنظامی (سهم مخارج نظامی در GDP و یا در مخارج دولت) بر رشد اقتصادی کشور منفی نشان داده شده است. در تحلیل این وضعیت باید توجه نمود که گرچه آثار خارجی و غیرمستقیم مخارج نظامی به لحاظ تأمین امنیت سرمایه‌گذاری و مالکیت و کاهش ریسک فعالیت تولیدی بر رشد و توسعه اقتصادی کشور مثبت می‌باشد، اما احتمالاً بخاطر وزن بیشتر تأثیر منفی ناشی از پایین تر بودن بهره‌وری عوامل تولید که در بخش نظامی صرف می‌شود نسبت به بخش غیرنظامی، کل این اثر منفی به دست آمده است.

با توجه به مطالعات انجام گرفته در این زمینه در سایر کشورها که فشرده نتایج آنها در جدول (۱) درج شده است میتوان نتیجه گرفت که بیشتر در کشورهای که دارای صنایع نظامی پیشرفته هستند و صادر کننده اسلحه در جهان محسوب می شوند اثر کل مخارج نظامی بر رشد اقتصادی مثبت بوده است. با توجه به این نتیجه لازم است در برنامه ریزی های میان مدت و بلندمدت موجبات گسترش صنایع نظامی در کشور ایجاد و حتی الامکان تلاش شود با تجدید نظر در روش های جاری تأمین نیروی انسانی و تدارکات بخش نظامی زمینه ارتقاء کارایی در این بخش فراهم گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

جدول شماره (۵): اطلاعات اقتصادی کشور ایران که در این بررسی مورد استفاده قرار گرفته‌اند

ردیف	Year	Y	G	GDP	PX	I	M
۱	۱۳۵۱	۳۳۶۱۵	۳۸۰/۱	۱۲۰۸	۲۵۳۶	۲۹۳	۹۱/۶
۲	۱۳۵۲	۳۶۵۰۱	۵۰۴/۴	۱۷۶۴	۸۳۱۸	۳۸۷	۱۳۵/۶
۳	۱۳۵۳	۳۹۷۳۵	۱۲۸۶/۸	۳۰۹۰	۲۱۰۱۴	۵۳۰	۳۷۴/۵
۴	۱۳۵۴	۴۰۸۴۷	۱۶۱۴/۸	۳۵۱۲	۲۰۰۳۴	۹۹۹	۴۷۸/۹
۵	۱۳۵۵	۴۸۳۲۶	۱۹۳۳/۳	۴۶۹۷	۲۴۱۷۹	۱۵۸۹	۵۶۹/۱
۶	۱۳۵۶	۵۱۹۹۵	۲۴۵۵/۳	۵۶۵۸	۲۴۵۳۱	۱۷۹۰	۵۶۲
۷	۱۳۵۷	۴۱۰۴۰	۲۲۸۶/۴	۵۱۷۹	۱۶۲۰۳	۱۶۲۸	۵۹۲/۲
۸	۱۳۵۸	۳۷۲۲۷	۲۱۰۴/۱	۵۹۷۰	۲۴۹۷۰	۱۱۹۷	۳۱۶/۱
۹	۱۳۵۹	۳۲۰۳۶	۲۳۲۵/۹	۶۶۳۲	۱۲۲۹۳	۱۴۴۲	۳۷۷/۲
۱۰	۱۳۶۰	۳۱۲۴۹	۲۸۱۴/۴	۸۰۰۹	۱۰۹۵۹	۱۵۲۸	۳۳۰/۴
۱۱	۱۳۶۱	۳۵۳۳۶	۳۳۱۷	۱۰۵۴۰	۲۲۰۸۲	۱۸۴۲	۳۳۹
۱۲	۱۳۶۲	۴۰۰۱۲	۳۸۵۷	۱۳۳۶۷	۲۱۵۰۷	۲۸۷۰	۳۳۵
۱۳	۱۳۶۳	۴۰۳۷۸	۳۵۹۸	۱۴۸۰۴	۱۷۰۸۷	۳۰۹۶	۳۶۵
۱۴	۱۳۶۴	۴۰۴۷۴	۳۵۸۳	۱۵۷۷۵	۱۴۱۷۵	۲۷۵۹	۴۸۰
۱۵	۱۳۶۵	۳۴۳۶۰	۳۴۳۸	۱۶۲۲۷	۱۷۱۷۱	۲۴۴۴	۴۸۸
۱۶	۱۳۶۶	۳۴۷۶۰	۳۹۶۶	۱۹۹۴۹	۱۱۹۱۶	۲۶۶۲	۴۶۹
۱۷	۱۳۶۷	۳۱۷۴۲	۴۷۰۳	۲۲۳۰۴	۱۰۷۰۹	۲۹۵۷	۵۳۹
۱۸	۱۳۶۸	۳۲۷۹۳	۴۹۲۴	۲۷۷۸۷	۱۳۰۸۱	۳۷۰۹	۶۴۸
۱۹	۱۳۶۹	۳۶۶۴۵	۷۲۸۸	۳۶۶۴۵	۱۹۳۰۵	۵۶۶۳	۷۴۹
۲۰	۱۳۷۰	۴۰۸۳۹	۹۵۵۳	۵۰۱۰۷	۱۸۶۶۱	۱۰۸۴۴	۸۴۹
۲۱	۱۳۷۱	۴۳۱۷۸	۱۳۲۶۹	۶۶۴۶۳	۱۹۸۶۸	۱۴۶۴۰	۹۴۷
۲۲	۱۳۷۲	۴۳۸۶۵	۲۲۵۶۵	۹۳۶۱۰	۱۸۰۸	۲۰۶۵۷	۱۷۰۷
۲۳	۱۳۷۳	۴۴۱۹۰	۳۱۴۰۰	۱۲۸۳۸۲	۱۹۴۳۴	۲۹۸۵۳	۳۵۴۲
۲۴	۱۳۷۴	۴۶۰۶۶	۴۲۷۹۵	۱۷۸۸۷۵	۱۸۳۶۰	۴۱۵۱۱	۳۲۵۱
۲۵	۱۳۷۵	۴۹۱۵۳	۶۱۸۱۴	۲۳۵۲۳۳	۲۲۳۹۱	۶۰۵۳۴	۵۲۶۵
۲۶	۱۳۷۶	۵۰۷۵۸	۷۱۶۲۴	۲۸۰۷۳۱	۱۵۴۷۱	۶۹۸۹۲	۵۵۰۷

۱- مرجع: اطلاعات مربوط به M, G, از نشریات GFS، اطلاعات Y, G, GDP از نشریات PX, IFS

از نشریات بانک مرکزی.

### فهرست منابع

- US ACDA (US Arms control and Disarmament Agency), 1994, World military expenditure and arms transfers, 1991-1992 (US Government Printing Office, Washington, DC).
- Sivard, R.L., 1993, World military and Social expenditures 1993 (World Priorities, washington DC).
- Benoit, E., 1973, Growth and defence in developing countries, (Lexington Books, Lexington, MA).
- Benoit, E, 1978, Growth and defence in developing countries, Economic development and cultural change 26, 271-280.
- Handbook of Defense Economics, Volume 1, Keith Hartley and Todd sandler, Elsevier,...1995.
- Lotz, JR, 1970, Patterns of government spending in developing countries, Manchester school of Economic and Social studies 38, 119-144.
- Deger, S. 1986 b, Military expenditure in Third world countries: The economic effects (Routledge and kegan Paul, London).
- Maizels, A., AND M.K. Nissanke, 1987, The causes of Military in developing countries in : S.Deger and R.West eds, Defense, security and development (France Pinter, London) 129-139.
- Rothstein, R.L. 1987 National security, domestic resource constraints elite choice in the Third World, in : S.Deger and West, eds Defense, Security and development (France pinter, London) 142-158.
- Alesina, A., and Perotti, 1994, the Political economy of growth: A critical survey of the recent literature, the World Bank Economic Review 8, 351-372.

- Biswas, B., and R. Ram , 1986, Military expenditure and economic growth in less developed countries : An augmented model and further evidence, *economic Development and cultural change* 34, 361-372.
- Feder, G., 1986, Growth in Semi-industrial countries : A statistical analysis, in : H.B. chenery, S.Robinson and M.Syrquin, eds., *Industrialization and Growth : A comparative study* (Oxford University Press, Newyork) 263-282.
- Ram, R., 1994 Defense expenditures and economic growth : A comparison of three cross section, unpublished manuscript (Illinois State University, Normal, IL).





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## فاصله نسلی و اختلافات خانوانگی و چگونگی برخورد با آن

دکتر محمد حسین پناهی\*

چکیده

هدف این مقاله بررسی کردن و پاسخ دادن به سه سؤال مهم زیر است: فاصله نسلی چیست و کس و کیف آن در ایران چگونه است؟ علل به وجود آمدن اختلافات خانوانگی و فاصله نسلی چیست؟ والدین در مورد اختلافات خود با جوانان و فاصله نسلی چگونه باید برخورد کنند؟ برای پاسخ به این سؤالات ابتدا اختلافات خانوانگی و آثار آن مورد بررسی قرار گرفته است و سپس مبانی نظری اختلافات و فاصله نسلی مطرح شده است. آنگاه انواع و چگونگی اختلافات و فاصله نسلی در ایران، با استفاده از داده‌های ثانویه، و سرانجام چگونگی برخورد با اختلافات خانوانگی و فاصله نسلی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج حاصل از این بررسی آنست که وجود اختلافات خانوانگی دال بر ناسالم بودن خانواده نیست، بلکه با برخورد مناسب می‌تواند منشا رشد افراد خانواده باشد. همچنین شواهد تجربی نشان می‌دهد که دگرگونی‌های سریع و پرشتاب ناشی از نوسازی و انقلاب در ایران، اختلافات و فاصله نسلی قابل توجهی را بین نسل جوان و والدین آنان ایجاد کرده است. با تفکیک نظری مفهوم فاصله نسلی به دو نوع ارزشی و هنجاری این بررسی نشان می‌دهد که احتمالاً فاصله نسلی غالب در ایران از نوع فاصله نسلی هنجاری است، که می‌توان با برخورد مناسب با آن از آثار منفی آن کاست و از تبدیل آن به فاصله نسلی ارزشی جلوگیری کرد.

## مقدمه

فرهنگ هر جامعه از طریق اجتماعی کردن آن از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود، و بدین طریق تداوم هویت فرهنگی و تاریخی یک جامعه امکان‌پذیری می‌گردد. اگر فرایند اجتماعی کردن و باز تولید فرهنگی جامعه به خوبی انجام شود، و اشتراکات فرهنگی افراد در جامعه و در بین نسل‌های مختلف در سطح بالایی باشد، هر کس و هر نسل طبق باورها و قواعد رفتاری مشترک و قابل پیش‌بینی عمل کرده و تداوم حیات فرهنگی جامعه تضمین خواهد شد. در این صورت تفاهم بین افراد جامعه و بین نسل‌های مختلف، به راحتی برقرار می‌شود و اختلاف و برخورد چندانی از این بابت در جامعه و در خانواده‌ها وجود نخواهد داشت.

امروزه در جامعه ما، و در سایر جوامع، بحث‌های فراوانی درباره عدم وجود تفاهم و درک متقابل بین نسل جوان و نسل قبل، یعنی والدین آنها، وجود دارد. لذا درباره کم و کیفیت این موضوع، یا به اصطلاح **فاصله نسلی (generation gap)**، و عوامل مؤثر بر آن، سئوالات مختلفی مطرح می‌شود، من جمله این که: آیا نسل جدید ارزش‌ها و هنجارهای نسل قبل و والدین خود را از دست داده و دیگر بدانها پای‌بند نیست؟ اگر چنین موضوعی واقعیت داشته باشد، کم و کیف و علت‌های آن چیست؟ برای رفع این فاصله نسلی و اختلافات خانوادگی ناشی از آن، و یا کاهش این اختلافات و فاصله چه باید کرد؟

با توجه به این که انسان‌ها در یک خانواده، معمولاً متشکل از پدر و مادر و فرزندان، متولد می‌شوند، پرستاری می‌شوند، نیازها جسمانی و روانی خود را برآورد می‌سازند، و رفته رفته رشد می‌کنند، راه رفتن و حرف زدن و سایر ویژگی‌های انسانی را فرا می‌گیرند، و به اصطلاح "اجتماعی می‌شوند"، چرا باید با پدر و مادر و سایر افراد خانواده خود اختلاف فکری و رفتاری پیدا کنند؟ اگر دست پرورده والدین خانواده خود هستند،



آیا نباید افرادی مشابه والدین خود شوند و کاملاً با آنان سازگار و هم فکر و هم رفتار باشند؟ چه عواملی باعث می شود که این مشابهت و سازگاری و هم فکری اتفاق نیافتد؟ نقش دگرگونی های اجتماعی در این باره چیست؟ تحولات اجتماعی مهم، مانند فرایند صنعتی شدن و انقلاب اجتماعی چگونه در به وجود آوردن فاصله نسلی و روابط اعضای خانواده با یکدیگر اثر می گذارد؟ این ها سؤالاتی است که در این مقاله سعی می شود به آنها تا حد امکان پاسخ داده شود.

روش این تحقیق، جهت پاسخگویی به سؤالات فوق، استفاده از منابع موجود و داده های ثانویه است که در مباحث نظری و ارائه شواهد تجربی و تهیه جداول مورد بهره برداری قرار گرفته است.

مقاله با مباحث نظری درباره اختلاف، برخورد و تضاد، و آثار آن در خانواده و فرزندان شروع می شود. آنگاه به مباحث نظری مربوط به فاصله نسلی از دیدگاه مارگارت مید می پردازد. سپس موضوع صنعتی شدن، و وضعیت فاصله نسلی در ایران براساس داده های ثانویه مورد بررسی قرار می گیرد، و سرانجام چگونگی برخورد با این اختلافات و استفاده از آنها جهت بهبود روابط خانواده و رشد اعضای آن بحث می شود. در نتیجه گیری از مقاله سعی خواهد شد، با بهره گیری از مطالب مقاله، پاسخ های سؤالات مطرح شده به طور فشرده مرور شود.

## ۱- اختلافات خانوادگی و پیامدهای آن

بعضی ها ممکن است تصور کنند که وجود اختلاف، خاص خانواده آنان است؛ و در خانواده دیگران اختلاف و بگومگویی وجود ندارد. مطالعات انجام شده نشان می دهد که وجود اختلاف مخصوص بعضی از خانواده ها نیست، بلکه در همه خانواده ها، سطحی از اختلاف وجود دارد، ولی شدت و ضعف آن در شرایط مختلف تغییر می کند. به عبارت دیگر، ماهیت سازمان خانواده، مانند سایر سازمان های اجتماعی، طوری است که نمی تواند قدری از اختلاف در آن نباشد. به قول دارندرف "آنچه نابهنجار و غریب است

حضور کشمکش نیست بلکه غیبت آن است، و به آسانی می‌توان نسبت به وجود جامعه یا سازمانی اجتماعی که هیچ نشانه‌ای از کشمکش در آن نیست شک کرد" (دارندرف، ۱۳۷۲، ۳۰۳).

پس، در این که در همه خانواده‌ها، اختلافات مختلفی بین والدین و فرزندان و بین خود والدین وجود دارد شکی نیست. سؤال این است که آیا وجود چنین اختلافاتی برای اعضای خانواده مضر است یا خیر؟ این مقاله بر آن است که ابتدا این تصور نادرست را که لزوماً هر نوع اختلاف خانوادگی مضر و تخریب کننده است رد کند، تا زمینه برای یک بحث جدی و مهم درباره اختلاف نسلی فراهم شود.

برخلاف تصور عام، نه تنها اختلافات خانوادگی و بین نسلی مضر نیست، بلکه بسیاری از آنها می‌توانند منشاء رشد و کمال اعضای خانواده شوند. تصور منفی از اختلافات خانوادگی ناشی از برداشت غلطی است که بسیاری از نتایج آنها دارند. در حالی که از لحاظ علمی و حتی اسلامی، اختلاف می‌تواند منشا برکات فراوان باشد. یکی از مهمترین آثار مثبت اختلاف و تضاد تحول و دگرگونی در فرد و جامعه است. بدون وجود انواع مختلف تضادها و برخوردها و اختلاف نظرها، عالم انسانی تبدیل به عالمی عاری از پویایی و رشد می‌شود که مطلوب انسان نمی‌باشد. انسان برای رشد و کمال آفریده شده است و چنین رشدی در دنیا بدون اختلاف و تضاد امکان پذیر نیست. مثلاً اگر انسان در جامعه‌ای ناعادلانه زندگی کند آیا نباید با آن در تضاد باشد؟ آیا وجود تضاد بین عدالت خواهان و طرفداران جامعه‌ای ناعادلانه مبارک نیست؟ و در مقابل، عدم وجود تضاد در چنین جامعه‌ای غم انگیز و مصیبت بار نیست؟ اگر تضادی بین انسان‌های آزاده و عدالت خواه و معنویت جو و نظام استبدادی و غیر عادلانه و مساددیگر در ایران قبل از انقلاب نبود، انقلاب و تحولی به وجود می‌آمد؟

البته این بدان معنی نیست که همه انواع تضادها و اختلافات اجتماعی خوب، لازم و مفید است. بسیاری از اختلافات ناشی از خودخواهی‌ها، حرص، قدرت طلبی، و سایر صفات رذیله در بین انسان‌ها است که طبعاً نه مطلوبند و نه سازنده و لازم. اما ضدیت با

آنها می‌تواند سازنده و تکامل بخش باشد. و این تضادها دگرگونی‌هایی را در جامعه به وجود می‌آورد که ممکن است آثار مختلفی داشته باشد. اگر خوب نگاه کنیم خواهیم دید که اختلاف و تضاد یک جزء لاینفک و اساسی همه روابط انسانی در سطح فردی، خانوادگی، گروهی، اجتماعی، و بین‌المللی بوده و خواهد بود و اساساً اجتناب‌ناپذیر است. در واقع آنهایی که خانواده و جامعه را یک نظام بدون برخورد و اختلاف و تضاد معرفی می‌کنند و چنین وضعی را هم بهترین حالت ممکن یک خانواده و یا جامعه تلقی می‌کنند، دچار یک غیر واقع بینی آشکار و منحرف کننده‌ای می‌شوند که مبتنی بر پیش‌فرض‌های نادرستی است، که در اینجا جای پرداختن به آنها نیست. در حالی که اگر نظم و هماهنگی نسبی یکی از ویژگی‌های جامعه باشد، اختلاف و برخورد و تضاد هم بعد دیگر آن است (Eitzen, 1985, ch. 3).

در سطح رشد فردی و خانوادگی می‌توان ادعا کرد که اختلاف و تضاد نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت انسان ایفا می‌کند. هویت فردی انسان با درک تفاوت و اختلاف او با دیگران شکل می‌گیرد. شخصیت انسان با تفکیک و تفریق و تعارض او با دیگران و محیطش پی‌ریزی می‌شود. در صورتی که انسان نتواند خود را از دیگران جدا کند و اختلافات خود را با دیگران درک کند، نمی‌تواند واجد شخصیت خاص خود گردد (Babbie, 1988, 152-155). اسکولنیک می‌نویسد که بررسی‌های جسدید درباره نقش تعارض و اختلافات خانوادگی در رشد انسان نشان می‌دهد که چنین نیست که هر چه تعارض و اختلاف در خانواده کمتر باشد بهتر است. "بلکه میزان بهینه، حد متوسطی است که نه خیلی زیاد باشد و نه خیلی کم" (Skolnick, 1983, 364).

ژان پیاژه و سایر دانشمندان حوزه رشد شناختی (cognitive development) اظهار می‌دارند که رشد فکری و اخلاقی انسان در نتیجه تضاد است. بچه باید تا حدی آشفتگی و تعارض احساس کند تا زمینه رشدش فراهم شود. به عبارت دیگر، رشد فکری بچه صرفاً از طریق افزودن تدریجی اطلاعات ایجاد نمی‌شود، بلکه از طریق به وجود آمدن بحران‌های کوچکی بین او و محیطش ایجاد می‌شود. اگر تصورات و تجارب بچه‌ها به

وسيله تجارب و تفكرات افراد ديگر به چالش كشانده نشود، قدرت تفكر و استدلال آنها در حالت ابتدائي باقى مى ماند. در واقع، محيط و شرايط مناسب براى رشد فكري بچه ها شرايطى است كه در آن چيزهاى نو، تضاد و چالش وجود داشته باشد. همين مسأله در مورد رشد اخلاقى و احساسى بچه ها نيز صادق است. شرايط كاملا آرام و مطبوع و بدون تعارض خانواده، اگر ممكن باشد، شرايط مناسبى براى رشد اخلاقى و احساسى بچه ها نيز نمى باشد (Skolnic, ibid., 365)

قبلا تصور مى شد كه بچه ها نبايد با تضادها و اختلافات خانوادگى مواجه شوند، و بچه ها كه در چنين خانواده هاى بزرگ شوند، مشكلات روانى و رفتارى پيدا مى كنند. در نتيجه، فرض مى شد كه براى رشد مناسب بچه ها بايد خانواده كاملا آرام باشد و والدين تمام هم و غمشان تا ميان نيازهاى بچه ها باشد. مطالعات انجام شده بعدى اين پيش فرض ها را به پرسش گرفته و نشان داده است كه بسيارى از محققان قبلى اثر اختلافات درون خانوادگى در رشد و انحرافات بچه ها را بيش از اندازه بزرگ نمايى كرده اند. تحقيقات مكفارلين نشان داد كه بسيارى از بچه هاى كه در خانواده هاى توام با اختلاف و تضاد بزرگ شده بودند افرادى سالم، توانمند و مبتكر بودند كه داراى نظام ارزشى و هويت و شخصيت نيرومند و منسجم بودند. وى نتيجه گيرى كرده است كه "ما سودمندى بسيارى از تجارب دردناك، تنش آور، و ناراحت كننده را درك نكرده بوديم ... و از اين كه موفقيت هاى زودرس مى تواند عامل به تعويق افتادن يا متوقف كردن رشد و توانمندى فرد شود آگاه نبوديم" (همان، ۳۶۷-۳۶۶).

مطالعات ديگرى نشان مى دهد كه انسان ها تا زماني كه خود را نيازند و احساس نااميدى و ناتوانى در رويارويى با مشكلات نكنند، و در نيابند كه كنترلى بر امور و زندگى خود ندارند، مى توانند راه رشد خود و شخصيت خود را ادامه دهند. حتى اتفاقات خوبى كه بدون سعى و خارج از كنترل انسان براى او پيش بيايد، كمكى به رشد انسان نمى كند. "بر مبناي نظريه درماندگى آموخته شده (learned helplessness) تجربه

فشارهای قابل کنترل برای رشد شخصیت بچه ممکن است بهتر از وقایع خوبی باشد که بدون کوشش بچه برایش حاصل شده باشد" (همان، ۳۶۸).

مطالب فوق نشان دهنده این است که قضاوت ساده و منفی درباره اختلافات خانوادگی و بین نسلی، نه تنها با واقعیات موجود در زندگی خانوادگی تطبیق نمی کند بلکه ممکن است خود یکی از عوامل مشکل آفرین موجود در بین خانواده‌های بسیاری باشد. بدین معنی که اولاً، خانواده‌هایی که این تصور نادرست را دارند که وجود اختلاف نظر و حتی تعارض در خانواده آنها و یا بین آنان و فرزندان‌شان و بالعکس، منحصر بفرد است، ممکن است خانواده خود را یک خانواده ناسالم و غیر قابل تحمل تلقی کنند، و در نتیجه آن را رها کرده و یا اقدام به از هم پاشیدن خانواده خود کنند. در حالی که اگر بدانند اساساً روابط نزدیک بین افراد و بین اعضای خانواده تنش‌زا و اختلاف‌برانگیز است و کم و بیش شامل همه خانواده‌ها می‌باشد، سعی می‌کنند مشکلات موجود را بیش از پیش تحمل کنند.

ثانیاً، اگر اعضای خانواده بدانند که حدی از اختلاف و تعارض در خانواده و در بین والدین و فرزندان نه تنها بد نیست، بلکه برای رشد خود آنان ضرورت دارد، با نگاه مثبت به آن نگرسته و به جای کوشش در حذف و از بین بردن آن سعی در بهره‌برداری مثبت از آن نموده و راه کنار آمدن و مهار کردن و مدیریت اختلافات را فرا می‌گیرند و از آن برای شناخت بهتر یکدیگر و رشد فکری و اخلاقی و فضائل خود بهره‌برداری مثبت می‌کنند. کافی است به یاد آوریم که بسیاری از فضائل اخلاقی توصیه شده در اسلام، مانند صبر، حم، کظم غیض و گذشت در برخورد با اختلافات، امکان رشد و بروز پیدا می‌کنند.

پس از بحث کلی فوق، اکنون از بین اختلافات و تضادهای مختلف خانوادگی، به بررسی اختلافات بین نسلی و علل آن می‌پردازیم، تا روشن شود چرا وجود چنین اختلافاتی اجتناب ناپذیر است، و چرا و تا چه حدی چنین اختلافاتی در جامعه امروز ایران وجود دارد.

## ۲- مبانی نظری اختلافات و فاصله بین نسلی

امروزه بسیاری از پدیده‌های به اسم "فاصله نسلی" (generation gap) صحبت می‌کنند که عامل اختلاف و تعارض بین والدین و فرزندان است. هر چند که مفهوم "نسل" مفهومی مهم است و تفکیک یک نسل از نسل دیگر، کار غیر ممکن است. (See Kain, 1990, 22-23) می‌توان به طور تقریبی از فاصله نسلی بحث کرد. معمولاً فاصله نسلی به اختلافات مهم و شکاف در تجربه، ارزش‌ها و هنجارهای بین دو نسل، یعنی والدین و فرزندان آنها، و یا به طور کلی به اختلاف و شکاف فرهنگی قابل توجه بین دو نسل گفته می‌شود. هر چه شکاف و یا فاصل نسلی عمیقتر و وسیع‌تر باشد، امکان فهم و درک هر نسل از نسل دیگر مشکل‌تر می‌شود و بیگانگی آنها نسبت به هم بیشتر می‌گردد، هم چنان که افراد متعلق به دو فرهنگ مختلف نمی‌توانند معنا و مفهوم افکار و اعمال و رفتار یکدیگر را بفهمند. فاصله بین دو نسل، چنان که توضیح داده خواهد شد، از تغییرات مهم اجتماعی ناشی می‌شود.<sup>۱</sup>

خانم مارگارت مید، مردم‌شناس معروف، از اولین کسانی بود که به بحث فاصله نسلی پرداخت. وی با بررسی حرکت‌های جمعی دانشجویی در دهه ۱۹۶۰ در کشورهای غربی ادعا کرد که علت رفتارهای غیر متعارف و حتی ضد فرهنگی جوانان وجود فاصله نسلی بین آنهاست که قبل و بعد از جنگ جهانی دوم متولد و بزرگ شده‌اند. به نظر مارگارت مید کسانی که پس از جنگ دوم جهانی بزرگ شده‌اند، در دنیای زندگی خود را شروع و تجربه کرده‌اند که کاملاً با دنیای قبل از آن متفاوت می‌باشد. در واقع او می‌گفت که نسل قبل از جنگ دیگر هرگز تکرار نخواهد شد. چرا که آنها در دنیای بدون بمب اتمی، بدون تلویزیون، بدون ماهواره و رسانه‌های جمعی بین‌المللی،

---

احاطه باید توجه داشت که اختلافات بین دو نسل صرفاً مربوط به فاصله نسلی نمی‌باشد. استقلال طلبی نوجوانان و جوانان در مقابل درخواست اطاعت والدین، اختلاف قدرت والدین و فرزندان، و اختلافات ناشی از اقتضانات سنین متفاوت والدین و فرزندان نیز از منابع دیگر اختلافات خانوادگی می‌باشند، که در اینجا ما بدانها پرداخته‌ایم.

بدون کامپیوتر، بدون فضایماهای ماهنورد و بدون خیلی از وسایل مدرن دیگر بزرگ شده‌اند و در نتیجه تجربه نسل جدید را نمی‌توانند درک کنند. نتیجتاً، فاصله نسلی عمیقی بین نسل قبلی و نسل بعد از جنگ دوم در کشورهای غربی، و حتی در کشورهای دیگر، به وجود آمده است که همانند آن نه هرگز بوده و نه هرگز تکرار خواهد شد (Mead, 1978, xv-12).

همان طور که ملاحظه می‌شود، میدان علت ایجاد فاصله نسلی را تغییرات اجتماعی وسیع و عمیقی می‌داند که در دنیا اتفاق افتاده است و دنیا را وارد یک مرحله جدیدی از رشد و تحول نموده است. اما دیگران پس از میدان وجود فاصله نسلی را خاص دو نسل قبل و پس از جنگ دوم ندانسته و آن را به نسل‌های مختلف و جوامع مختلف تعمیم داده‌اند. براساس این مطالعات، هرگاه در جامعه دگرگونی‌های سریع و وسیع و مهمی اتفاق بیفتد، سبب می‌شود که شرایط رشد و تربیت فرزندان بسیار متفاوت از شرایط نسل قبل، یعنی والدین آنها، شود و در نتیجه یک فاصله نسلی بوجود آید و سبب اختلافات مهمی بین دو نسل گردد.

تغییر اجتماعی سریع، فرایند مداوم و آرام انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر، و با فرایند اجتماعی شدن را دچار مشکل و وقفه می‌کند و بین دو نسل اختلاف تجربه و فرهنگ ایجاد می‌کند. خانم مید از سه نوع جامعه در این رابطه بحث می‌کند. جامعه‌ای که در آن فرهنگ قبلی تعیین‌کننده ماهیت فرهنگ بعدی است و نسل قبل مدل تمام‌نمای زندگی و فرهنگ نسل بعدی است (postfigurative culture). در این جوامع دگرگونی آن قدر کند است که هر فرزندی که متولد می‌شود آینده خود را به طور کامل در وضعیت حال والدین خود و والدین بزرگ خود می‌بیند و می‌داند که زندگی و وضعی همانند آنها در انتظار اوست. سه نسلی که با هم زندگی می‌کنند بدون پرسش، وضع موجود را می‌پذیرند و خلاف آن را نمی‌توانند به ذهن خود راه دهند. در اینجا فرهنگ نسل‌های قبل بدون تغییر و به طور نسبتاً کامل به نسل بعد منتقل می‌شود (برای جزئیات رک. (Mead, 1978, ch. 2).

در جوامعی که دچار تغییر و تحول می‌شوند، شرایط اجتماعی طوری دگرگون می‌شود که دیگر نسل گذشته، مدل مناسبی برای زندگی نسل بعدی نمی‌تواند باشد و هر دو نسل می‌پذیرند که وضع زندگی آنان نمی‌تواند مشابه هم باشد. به عبارت دیگر هر یک از دو نسل والدین و فرزندان بناچار در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کنند. در چنین وضعی انتقال فرهنگی از نسل قبل به نسل بعد، بسیار ناقص صورت می‌پذیرد و فرهنگ قبل نمی‌تواند عیناً ادامه یابد و پاسخگوی نیازهای نسل بعد باشد. در این حالت نسل جدید برای یادگیری سبک زندگی و وضع مناسب حال و آینده خود به اعضای دیگر هم - نسل خود رو می‌کند و آن را الگوی زندگی خود قرار می‌دهد. مارگارت مید این نوع فرهنگ‌ها را *configurative culture* می‌نامد.

چنین وضعی تنها با صنعتی شدن جامعه اتفاق نمی‌افتد، بلکه در شرایط مختلفی، مانند مهاجرت روستائیان به شهرها، قابل تصور است. مثلاً، پس از مهاجرت به شهر، جوانان بناچار برای تعیین سبک زندگی خود رو به شهروندان می‌آورند نه به والدین خود. یا کسانی که به دین جدیدی در می‌آیند، از هم دینان خود دین و فرهنگ جدید را بیاموزند. انقلاب‌ها نیز وضع مشابهی را به وجود می‌آورد (Mead, 1978, ch. 3).

سومین حالت وضعیتی است که در جامعه دگرگونی‌های بسیار شدیدی روی می‌دهد، طوری که در وضع جدید، نسل گذشته نه تنها نمی‌تواند الگوی نسل جدید باشد، بلکه باید تداوم حیات خود ارزش‌ها و هنجارهای قدیمی خود را بر مبنای فرهنگ نسل بعد اصلاح کند و دست به اجتماعی شدن مجدد بزند، و بسیاری از چیزها را از فرزندان خود بیاموزد. نسل جدید نیز وضع آینده خود را نمی‌تواند در جایی و کسی بیابد و آن را الگوی خود قرار دهد. این نسل خود باید وارد دنیای مبهمی شود که وضع آینده آن روشن نیست. نهادهای موجود نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای وضعیت متغیر جدید باشند، لذا نسل جدید هم حال و هم گذشته را محکوم و رها می‌کند و به دنبال ساختن دنیای جدید خویش است. مید چنین وضعی را *prefigurative culture* نامیده و ادعا می‌کند که فاصله نسلی که در بین دو نسل قبل و بعد از جنگ جهانی دوم واقع شده از



این نوع است، چرا که در میان نسل‌های گذشته هیچ نسلی این همه تغییر را تجربه نکرده بود (See Mead, 1978, ch. 4).

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود که بحث فاصله نسلی با تغییر اجتماعی و کم و کیف آن قابل فهم و بررسی است، به طوری که هر چه در یک جامعه تغییرات اجتماعی سریع‌تر، وسیع‌تر و عمیق‌تر روی بدهد فاصله بین دو نسل، والدین و فرزندان، بیشتر شده و اختلافات و مسائل بین نسلی بیشتری وجود خواهد داشت. این تغییرات اجتماعی سریع می‌تواند به دلیل مهاجرت، انقلاب و صنعتی شدن رخ دهد، که مورد اخیر از مهم‌ترین و بارزترین موارد در کلیه کشورهای در حال توسعه، مانند ایران، است. بنابراین خوب است که برای فهمیدن چگونگی ایجاد فاصله نسلی، وضعیت خانواده را در جوامع ماقبل صنعتی و صنعتی با هم مقایسه کنیم.

#### ۱- وضع خانواده در جوامع ماقبل صنعتی:

به نظر دورکیم در جوامع ماقبل صنعتی حجم خانواده‌ها بزرگ بوده و شامل نسل پدربزرگ و مادربزرگ، فرزندان ذکور آنها، و عروس و نوه‌های‌شان می‌شده است. چنین خانواده را می‌توان "خانواده گسترده" نامید. روابط خویشاوندی بین این خانواده‌ها قوی و نزدیک بوده و شامل یک شبکه نیرومند حمایتی می‌شده است. در این جوامع سطح تقسیم کار اجتماعی پایین بوده، به طوری که اکثر کارهای لازم به وسیله اعضای خود خانواده و خویشاوندان انجام می‌گرفته و نیازی به کمک‌های بیرونی نبوده است.

پایین بودن سطح تقسیم کار اجتماعی به معنی عدم تفکیک نهادهای مختلف اجتماعی از خانواده است، به نحوی که خانواده مانند یک واحد خودکفایی اکثر نیازهای خود را از درون تأمین می‌نموده است. مثلاً فرزندان، آموزش‌های لازم را در داخل خانواده می‌دیدند و لذا نهاد آموزشی مهم و فراگیری در خارج از خانواده وجود نداشت. یا اینکه خانواده نیازی به تأمین بسیاری از کالاهای مورد استفاده خود از بازار نداشت. اساساً تولید در این جوامع براساس کشاورزی سنتی بوده و بیشتر برای تأمین نیازهای

معیشتی خود خانواده انجام می‌شده است. در چنین جامعه‌ای، که سه نسل با هم و در کنار هم در خانواده گسترده زندگی می‌کردند، فرهنگ خود را به راحتی و بدون دخالت نهادهای بیرونی به نسل بعد منتقل می‌کردند و فاصله‌ای بین سه نسل مشاهده نمی‌شد. این همان وضعی است که مارگارت مسید آن را *postfigurative culture* می‌نامد.

مبنای این فرهنگ نسبتاً پایدار را بساورها و اعتقادات و آداب و سنن قوی مذهبی تشکیل می‌داد. و نهاد مذهب، و اعتقادات و هنجارهای مذهبی دارای اهمیت فراوانی در این جوامع بود. دورکیم چنین وضعیتی را که در جوامع ماقبل صنعتی وجود داشته است "همبستگی مکانیکی" می‌نامد. در این جوامع خانواده اساس جامعه را تشکیل می‌داد و افراد به شدت به آن وابستگی داشته‌اند. به عبارت دیگر، در این جوامع اصالت با خانواده و گروه خویشاوندی نیرومند بود، و فرد و نیازها و رضایت او چندان حایز اهمیت نبوده است. مضافاً این که در این جامعه‌ها ادوار زندگی به دو دوره بچگی و بزرگسالی تقسیم می‌شده و در آنها دوره‌ای به عنوان نوجوانی شناخته نشده بود (See Adams, 1986, 88-93).

## ۲- وضع خانواده در جوامع صنعتی:

با شروع فرایند صنعتی شدن، جوامع تدریجاً از وضعیت ماقبل صنعتی به جامعه صنعتی تحول می‌یابند. در اثر این دگرگونی‌های اجتماعی، در خانواده و کارکردهای آن نیز تحولات مهمی روی داده و خانواده گسترده به "خانواده هسته‌ای" کوچک، متشکل از والدین و فرزندان، تبدیل می‌شود، و به جای سه نسل فقط دو نسل در کنار هم زندگی می‌کنند و انتقال مستقیم فرهنگ پدر و مادر بزرگ‌ها به نسل جدید عملی نمی‌شود.

سطح تقسیم کار اجتماعی در اثر صنعتی شدن بالا رفته و نهادهای مختلف اجتماعی از خانواده تفکیک می‌شوند. این فرایند منجر به از دست رفتن خود کفایی خانواده و وابستگی تدریجی آن به نهادهای بیرون از خانواده، مانند نهادهای آموزشی و اقتصادی

می‌شود. حتی در زمینه اجتماعی کردن و تربیت فرزندان نیز خانواده قسمتی از نقش خود را به نظام آموزشی واگذار می‌کند و با توجه به تفاوت فرهنگی خانواده و مدرسه اختلافات قابل توجهی بین والدین و فرزندان ایجاد می‌شود. در این خانواده‌های کوچک هسته‌ای، شبکه و روابط خویشاوندی نیز تضعیف می‌گردد. این تحولات منجر به کاهش همگونی فرهنگی جامعه گشته و تعدد و تکثر افکار و ارزش‌ها و هنجارها و رفتارها و سبک‌های زندگی را سبب می‌شود (کورز، ۱۳۶۸، ۱۹۱-۱۸۹). از بارزترین نوع ناهمگونی فرهنگی اختلافات ارزشی و هنجاری بین والدین و فرزندان آنان است که می‌توان آن را فاصله نسلی تلقی کرد.

با این تحولات اصالت خانواده و خویشاوندی تدریجاً از بین رفته و جای خود را به اصالت فرد می‌دهد، طوری که تدریجاً فرد و نیازهای او محور فعالیت‌ها قرار می‌گیرد. بدین ترتیب اهمیت ارضای نیازهای عاطفی انسان‌ها در خانواده بیشتر شده و مبنای تشکیل خانواده و ادامه زندگی خانوادگی می‌گردد. به عبارت دیگر، به جای تصمیم‌گیری بزرگان و والدین درباره ازدواج و گزینش همسر برای جوانان، خود جوانان بر مبنای علایق و سلیق خود دست به انتخاب همسر آینده خود می‌زنند. لذا برآورده نشدن انتظارات مرسوم والدین در این زمینه‌ها و اختلاف نظر جوانان با تجارب قبلی والدین‌شان یکی دیگر از عوامل مهم اختلافات فی‌مابین می‌شود.

با افزایش تقسیم کار، نیاز به آموزش رسمی طولانی، برای اجتماعی شدن و کسب تخصص‌های مورد نیاز جامعه به وجود می‌آید و تدریجاً دوره نوجوانی شکل می‌گیرد. تفکیک دوره نوجوانی از بچگی و بزرگسالی و اهمیت استقلال و نیازهای فردی جوانان و نوجوانان، منجر به تضعیف روابط خانواده با جوانان و نوجوانان می‌شود. به علاوه، تغییرات سریع اجتماعی، افزایش نقش و اهمیت نظام آموزشی، توسعه رسانه‌های جمعی و اثربخشی آنها، رویهمرفته نقش و اهمیت الگو دهی و تربیتی خانواده را بر نوجوانان و جوانان می‌کاهد و یک شبکاف نسلی قابل توجهی بین والدین و فرزندان ایجاد می‌کند.

با توجه به علل فوق و سایر علت‌ها، مانند احساس امنیت بیشتر و تغییرات کنارکردی (اینگلهارت، ۱۳۷۰، ۲۰۶-۲۰۱)، ملاحظه می‌شود که با صنعتی شدن دگرگونی‌های اجتماعی متعددی روی می‌دهد که منجر به تغییر ارزشی و هنجاری و رفتاری در جامعه شده و نسل جدید بناچار خود را با شرایط جدید وفق می‌دهد. همین امر سبب فاصله گرفتن آنها از سبک زندگی و فرهنگ والدین شده و فاصله نسلی قابل توجهی روی می‌دهد. چنین وضعی درک و فهم والدین و نوجوانان و جوانان را از هم کم کرده و اختلافات بین آنان را دامن می‌زند. بدین ترتیب در بین نوجوانان و جوانان احساس تنهایی، انزوا، افسردگی، بزهکاری و انحرافات اجتماعی افزایش می‌یابد و آنان را دچار انواع مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی می‌کند (Leslie & Korman, 1985, 219-247).

با توجه به مباحث نظری فوق، که از مارگارت مید و دورکیم ارائه شد، اکنون می‌توان این سؤال را مطرح کرد که با توجه به فرایند نوسازی و صنعتی شدن و وقوع انقلاب اسلامی در ایران، وضعیت فاصله یا شکاف نسلی در ایران چگونه است؟ در چه زمینه‌هایی فاصله نسلی قابل توجهی بین والدین و فرزندان آنها وجود دارد؟

### ۳- چگونگی فاصله نسلی در ایران

مقدمتاً اشاره می‌کنم که بعضی از نظریات مربوط به چگونگی تحول از جامعه ماقبل صنعتی به جامعه صنعتی قابل به نظریه "همگرایی" هستند. بدین معنی که کلیه کشورهای که فرایند صنعتی شدن را طی می‌کنند خواه ناخواه همان مسیری را که در کشورهای غربی طی شده است در پیش می‌گیرند و در نهایت نیز به همان نتایج می‌رسند (Appelbaum 1970, 36-54, Zanden, 1986, 377).

اگر بر مبنای نظریه همگرایی در مورد دگرگونی‌های خانوادگی در ایران نظر دهیم باید انتظار داشته باشیم که با ورود به مرحله صنعتی شدن، در ایران نیز تدریجاً شاهد حرکت خانواده از خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای باشیم. متعاقباً باید انتظار داشته

باشیم سایر ویژگی‌هایی که در مورد وضعیت خانواده و جوانان در جوامع صنعتی اشاره شد تا حد زیادی در ایران نیز بوجود آید. آیا چنین پیش‌بینی درست است؟ باید به مطالعه علمی وضعیت عینی خانواده و جوانان در ایران پرداخت تا معلوم شود تا چند حد نظریه همگرایی می‌تواند در مورد ایران درست باشد.

اولا باید توجه داشت که در ایران حرکت از وضعیت ماقبل صنعتی و به وضعیت صنعتی، از حدود اوایل قرن اخیر آغاز شده است، و به مقدار زیادی این حرکت‌ها منجر به دور شدن جامعه ایران از وضعیت ماقبل صنعتی شده است. اما در این که مسیر جامعه چه میزان در جهت صنعتی شدن به معنای واقعی آن بوده است جای شک و تردید است (See Halliday, 1979).

مطالعات و مشاهدات در مورد ایران نشان می‌دهد که، با شکل‌گیری شهرهای بزرگ در این نیم قرن اخیر در کشور، حجم خانواده‌های شهری کوچکتر شده و میل به هسته‌ای شدن خانواده بوجود آمده است، و روابط خویشاوندی در شهرها رو به ضعف نهاده است (نک، سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۲، ۴۳-۴۴، مساواتی آذر، ۱۳۷۲، ۳۲۹-۳۲۲).

در این بین روابط نوجوانان و جوانان نیز با خویشاوندان کاهش یافته و بیشتر محدود به والدین خود و همسالان محلی و مدرسه‌ای شده است. به عبارت دیگر، جوانان شهری در شبکه کوچکتری از روابط خویشاوندی به سر می‌برند، با کاهش نقش شبکه خویشاوندی، فشار زیادی به خانواده جهت تأمین نیازها و نظرات بر نوجوانان و جوانان وارد می‌شود و تنش‌های بین دو نسل را افزایش می‌دهد.

در اثر برنامه‌های نوسازی و صنعتی شدن، سطح تقسیم کار در جامعه بسالاً رفته و تفکیک نسبی نهادهای مختلف اجتماعی، مانند نهادهای آموزشی و اقتصادی، مخصوصا در شهرها به وجود آمده است. خانواده‌های شهری غالبا کارکردهای تولیدی و آموزشی خود را از دست داده و به نهادی مصرف‌کننده تبدیل شده‌اند. بدین سان تربیت فرزندان پس از سال‌های اولیه زندگی به مقدار زیادی به دست نهادهای آموزشی بیرون از

خانواده سپرده شده است و نسقش تسریتی خسانواده، مسخصوصا پدر خانواده، بر روی فرزندان کاهش یافته است. این نیز به فاصله نسلی بین فرزندان و والدین دامن می‌زند.

با فراگیر شدن آموزش متوسطه و تا حدی آموزش عالی در کشور، سطح سواد و آموزش نسل جدید در مقایسه با نسل گذشته بسیار افزایش یافته است (نک، سالنامه، همان، ۱۶۶-۱۱۵). این نیز سبب ایجاد فاصله نسلی می‌شود به طوری که، به قول مارگارت مید، اکنون بسیاری از والدین باید اطلاعات و دانش جدیدتر را از فرزندان خود فرا بگیرد. این وضعیت باعث از دست رفتن اقتدار والدین و سلب اعتماد فرزندان از کارآمدی و مفید بودن دانش و اطلاعات و ارزش‌ها و هنجارهای آنان می‌شود.

هم چنین با نوسازی، ساختار جامعه پیچیده‌تر شده و منجر به ظهور ارزش‌ها و هنجارها و طرز تفکرها و رفتارهای جدیدی خاصه در جوانان می‌شود که با طرز تفکر و رفتار والدین آنان اختلاف دارد. در نتیجه، زمینه‌های عدم تفاهم و همدلی بین جوانان و والدین شکل می‌گیرد. با افزایش آموزش و آگاهی و پیچیده‌تر شدن جامعه، فردگرایی نیز در جامعه و در بین جوانان رشد یافته است، و به همان نسبت اصالت خانواده و خانواده محوری و فدا کردن خواسته‌ها و رضایت فردی بری مصلحت خانواده کاهش یافته است. در اثر این تحولات شیوه همسرگزینی رو به تغییر گذاشته است. دیگر صرفا خانواده نیست که همسر آینده جوانان را انتخاب می‌کند، بلکه جوانان، فعالانه در تعیین سرنوشت آینده خود دخالت می‌کنند. هر چند که هنوز نقش خانواده در گزینش همسر برای جوانان بسیار حایز اهمیت است. در واقع در حال حاضر شیوه همسرگزینی در ایران تلفیقی از انتخاب فردی و خانوادگی است (ساروخانی، ۱۳۷۵، ۱۲۱-۱۱۹). این در حالی است که، بر اثر رشد فردگرایی، انتظار می‌رود خود جوان پس از تشکیل خانواده زندگی خود را اداره کرده و بار سنگین مسئولیت مالی خانواده خود را به دوش بکشد.

به طور خلاصه، در نتیجه نوسازی و صنعتی شدن، و شتاب گرفتن آن در سی سال اخیر، دگرگونی‌های مختلفی در جامعه و وضعیت خانواده به وجود آمده و احتمالاً سبب شده است که نسل متولد شده و بزرگ شده در دوره سی ساله اخیر، با نسل قبل فاصله

نسلی پیدا کند، که کم و کیف آنرا در زیر خواهیم دید. به علاوه، رشد سریع شهرنشینی و وسایل ارتباط جمعی داخلی و بین‌المللی نیز شرایطی را برای این نسل فراهم کرده که نسل قبل هرگز آن را تجربه نکرده بود.

در این جا برای بررسی وضعیت فاصله نسلی بین نسل جوان و نسل قبلی در ایران، با استفاده از داده‌های ثانویه، به مقایسه برخی از باورها، ارزش‌ها و هنجارهای نسل جدید و قبلی می‌پردازیم. ابتدا اختلافات ارزشی دو نسل را با هم مقایسه می‌کنیم. برای مقایسه ارزش‌های دو نسل گروه‌های سنی ۱۶-۲۴ ساله و ۴۵-۵۴ ساله را انتخاب کرده‌ایم، و داده‌های آن را از تحقیق نظرسنجی دکتر منوچهر محسنی، که در سال ۱۳۷۴ با نمونه ۳۵۴۰ نفری از شهرهای ایران گردآوری شده است استخراج کرده‌ایم (رک. محسنی، ۱۳۷۵).

### جدول شماره ۱- درصد اولویت‌های ارزشی جوانان و والدینشان

نوع ارزش	پول و ثروت		مقام		درستکاری		آبرو		علم و دانش	
	مهم	تا حدی	مهم	تا حدی	مهم	تا حدی	مهم	تا حدی	مهم	تا حدی
گروه سنی ۱۶-۲۴	۲۶/۳	۶۵/۰	۲۷/۹	۵۶/۰	۹۱/۹	۶/۸	۹/۵	۳/۳	۸۴/۵	۱۴/۳
گروه سنی ۴۵-۵۴	۲۷/۶	۶۱/۶	۲۲/۸	۵۷/۴	۹۶/۶	۲/۸	۹/۰	۱/۴	۸۶/۶	۱۲/۴

جدول فوق نشان می‌دهد که در ارزش پول و ثروت، به عنوان یک ارزش مادی، فرق چندانی بین دو نسل دیده نمی‌شود. ولی نسل جدید به طور معنی‌داری بیش از نسل قبل به مقام اهمیت می‌دهد. با وجود این اکثریت نسل جدید و گذشته ارزش مادی فوق

را تا حدی مهم می‌دانند. در ارتباط با ارزش‌های فرامادی درستکاری، آبرو و علم و دانش نسل گذشته بیشتر از نسل جدید آنها را "مهم" تلقی می‌کند، هر چند که در هر سه مورد اکثریت نسل جدید و گذشته با هم همسو می‌باشند. به نظر نمی‌رسد که این حد از اختلاف را که حداکثر آن به ۵ درصد می‌رسد بتوان شکاف نسلی مهمی در الویت‌های ارزشی دو نسل دانست. همچنین، به نظر می‌رسد برای هر دو نسل ارزش‌های فرامادی اهمیت بیشتری از ارزش‌های مادی داشته است.

در تحقیق دیگری که کاوه تیموری در سال ۱۳۷۶ از دانش‌آموزان پسر سال سوم دبیرستان‌های تهران به عمل آورده است، تفاوت ارزش‌های پدران و پسران را بررسی کرده است (رک. تیموری، ۱۳۷۸). جدول زیر این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۲- مقایسه میانگین نظام ارزشی پدران و پسران

ارزش‌های مورد بررسی	پدران	پسران	اختلاف میانگین‌ها
ارزش‌های علمی	۴۰/۹۳	۴۰/۰۳	۱/۲
ارزش‌های اقتصادی	۴۱/۷۷	۴۳/۷۱	۱/۹
ارزش‌های هنری	۳۰/۹۵	۳۷/۵۵	۶/۶
ارزش‌های اجتماعی	۴۴/۴۷	۳۹/۳۷	۵/۱
ارزش‌های سیاسی	۳۵/۲۸	۳۷/۷۱	۲/۴
ارزش‌های مذهبی	۴۵/۰۸	۳۹/۶۳	۵/۴

مأخذ: تیموری، ۱۳۷۸، ص ۵۸.

بررسی آماری جدول فوق نشان می‌دهد که اختلاف بین ارزش‌های پدران و پسران در سطح اطمینان بالایی معنی‌دار است (همان، ص ۶۰). چنان که ملاحظه می‌شود، بیشترین اختلاف بین پدران و پسران در شش ارزش بررسی شده در ارزش‌های هنری، و پس از آن در ارزش‌های مذهبی و اجتماعی دیده می‌شود. اختلاف آنها بین ارزش‌های



اقتصادی، علمی و سیاسی کم است. آیا می توان گفت، در سه موردی که بیش از ۵ درصد اختلاف بین دو نسل دیده می شود شکاف نسلی وجود دارد؟ بدیهی است که نمی توان پاسخ قطعی به این سؤال داد، و نیز نمی توان به سادگی مرز مشخصی بین اختلاف معمولی و شکاف نسلی کشید.

در جدول فوق اگر براساس میانگین ها به اولویت ارزشی پدران و پسران توجه کنیم، اولویت متفاوتی دیده می شود. اولویت ارزشی پدران به ترتیب از بالا به پایین، ارزش های مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، سیاسی و هنری می باشد. ولی اولویت ارزشی پسران به ترتیب ارزش های اقتصادی، علمی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی و هنری است. به عبارت دیگر، بالاترین اولویت پدران، که ارزش های مذهبی است، برای پسران در سومین رتبه قرار گرفته، و به جای آن ارزش های اقتصادی آمده است. نیز جای ارزش های اجتماعی پدران را (که دومین رتبه را دارند) ارزش های علمی در پسران گرفته است. چنان که دیده می شود، اولویت های ارزشی سیاسی و هنری برای هر دو نسل یکسان است، و در ردیف های آخر قرار دارد. باز هم همان سؤال قبلی را می توان مطرح کرد: آیا این مقدار اختلاف در الویت های ارزشی پدران و پسران را می توان شکاف نسلی ارزشی تلقی کرد؟

جدول سوم براساس داده های تحقیقی که دکتر رجبزاده درباره فعالیت های مذهبی مردم شهر اهواز انجام داده تهیه شده است. این تحقیق در سال ۱۳۷۵ از یک نمونه منتخب ۵۰۰ خانواری و ۲۸۴۷ نفری با سنین بالای ۱۲ سال انجام شده است، که بیشتر ناظر بر فعالیت های مذهبی بوده است (رک. رجبزاده، ۱۳۷۸). با توجه به نوع داده های جمع آوری شده، در جدول زیر فعالیت های مذهبی سنین ۲۵-۱۹ ساله با ۶۴-۲۶ ساله مقایسه می شود:

جدول شماره ۳- مقایسه درصد فعالیت‌های مذهبی دو گروه سنی در شهر اهواز

نوع فعالیت (۱)	سال (۲)	سال (۳)	(۲)-(۳) (۴)	$(۲) \times ۱۰۰$ (۵)
رفتن به زیارتگاه‌ها	۲۲/۳	۳۱/۰	۸/۷	۳۹
شرکت در جشن و سرور مذهبی	۲۰/۴	۲۲/۴	۲/۰	۱۰
رفتن به مجالس روضه، سخنرانی عزاداری، دعا و ختم	۲۷/۰	۳۸/۹	۱۱/۹	۴۴
رفتن به مسجد و حسینیه	۲۳/۷	۲۸/۳	۴/۶	۱۹
شرکت در جلسات قرآن	۸/۷	۱۱/۳	۲/۶	۳۰

جدول فوق نشان می‌دهد که اختلافات قابل توجهی بین فعالیت‌های مذهبی دو گروه سنی فوق، یا با اغماض بین دو نسل جدید و گذشته، دیده می‌شود. ستون (۴) نشان می‌دهد که مخصوصاً در فعالیت رفتن به زیارتگاه‌ها و رفتن به مجالس روضه‌خوانی و عزاداری بین دو نسل اختلاف بارزی وجود دارد. برای نشان دادن اختلاف نسبی بین دو نسل ارقام ستون (۴) بر حسب ارقام ستون (۲) درصدگیری شده است تا مشخص شود میزان اختلاف چند درصد فعالیت نسل جوان است. اگر بتوان ۲۵ درصد اختلاف نسبی را دال بر شکاف نسلی دانست، جدول فوق نشان می‌دهد که در سه مورد از ۵ مورد فعالیت فوق، یعنی در رفتن به زیارتگاه‌ها، شرکت در مجالس روضه‌خوانی و عزاداری و شرکت در جلسات قرآنی، فاصله نسلی بین نسل جدید و گذشته وجود دارد. جالب توجه است که این میزان اختلاف در هیچ یک از موارد اختلافات ارزشی بین دو نسل وجود نداشت.

از آنجا که این فعالیت‌ها بیشتر مربوط به هنجارهای اجتماعی می‌شوند، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اختلافات ارزشی بین دو نسل کمتر از اختلافات هنجاری است. در دو مورد شرکت در جشن و سرور مذهبی و رفتن به مسجد و حسینیه، میزان اختلاف نسبی از ۲۰ درصد کمتر است، و شاید نتوان آنرا فاصله نسلی تلقی کرد. البته این داده‌ها فقط متعلق به شهر اهواز است و قابلیت تعمیم آن به دیگر نقاط کشور روشن نمی‌باشد.

جدول شماره ۴ با استفاده از داده‌های تحقیق دکتر محسنی، که در کتاب تحولات فرهنگی در ایران (عبدی و گودرزی، ۱۳۷۸) منعکس شده است، تهیه شده، و برخی از ارزشها و هنجارهای فرهنگی دو نسل را با هم مقایسه می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

جدول شماره ۴- مقایسه درصد برخی از مقولات فرهنگ عمومی دو سل

ردیف	متغیر مورد بررسی	۱۶-۲۴ ساله	۴۵-۵۴ ساله	میزان اختلاف
۱	موافقت با اجرای تنظیم خانواده	۹۸/۲	۹۷/۷	۰/۵
۲	موافقت با رضایت والدین در ازدواج	۹۶/۱	۹۵/۹	۰/۲
۳	مخالفت با تنبیه بدنی فرزندان	۹۷/۰	۹۳/۴	۳/۶
۴	موافقت با دادن جهیزیه	۷۸/۳	۸۱/۵	۳/۲
۵	موافقت با معاشرت قبل از ازدواج	۷۶/۷	۷۰/۶	۶/۱
۶	موافقت با کار کردن زنان در بیرون خانه	۶۰/۰	۵۶/۵	۳/۵
۷	موافقت با تصمیم گیری مشترک در خانواده	۵۸/۳	۵۸/۳	۰
۸	موافقت با مطالعه برای گذران اوقات فراغت	۷۹/۶	۳۷/۵	۴۲/۱
۹	موافقت با رفتن به مسجد برای گذران اوقات	۲۳/۱	۵۲/۴	۲۹/۳
۱۰	موافقت با پرداختن فطریه	۹۳/۱	۹۲/۶	۰/۵
۱۱	موافقت با انجام نذر و نیاز	۸۱/۸	۹۰/۹	۹/۱
۱۲	موافقت با رفتن به اماکن مذهبی	۷۰/۶	۸۴/۱	۱۳/۵
۱۳	موافقت با رفتن به مجالس روضه خوانی	۳۷/۵	۶۴/۳	۲۶/۸
۱۴	موافقت با شرکت در نماز جماعت مساجد	۲۳/۱	۵۰/۰	۲۶/۹
۱۵	موافقت با اثر تصادف در زندگی	۸۸/۰	۸۸/۲	۰/۲

جدول فوق نکات مهمی را آشکار می‌سازد. در ۷ موضوع مربوط به خانواده بیشترین اختلاف در مورد معاشرت قبل از ازدواج بین دو نسل دیده می‌شود، که آنهم اختلافی نیست که بتوان آنرا شکاف نسلی تلقی کرد. یعنی در مسائل خانوادگی هر چند اختلافاتی بین دو نسل وجود دارد ولی شکاف قابل توجهی نیست. ولی در دو متغیر ۸ و ۹ اختلاف بین دو نسل به حدی است که به راحتی می‌توان آنرا شکاف نسلی تلقی کرد. مقایسه این داده‌ها درباره رفتن به مسجد با داده‌های جدول قبل نیز تایید کننده نتیجه‌گیری فوق است. رفتن به مجالس روضه‌خوانی و شرکت در نماز جماعت مساجد نیز شکاف نسلی قابل توجهی را آشکار می‌کند. اما در سایر موارد یا اختلاف ناچیزی وجود دارد و یا اختلاف در حدی نیست که بتوان آنرا شکاف نسلی تلقی کرد.

نتیجه‌گیری کلی از داده‌های فوق می‌تواند این باشد که هر چه از مسائل مهم‌تر به مسائل جزئی‌تر، یا از ارزش‌های اجتماعی - مذهبی به هنجارهای اجتماعی - مذهبی حرکت می‌کنیم اختلاف بین دو نسل افزایش می‌یابد. این نتیجه‌گیری اگر درست باشد، هم قابل فهم، هم قابل تبیین و هم قابل تحمل است. زیرا ارزش‌های اجتماعی مهم‌تر از هنجارهای اجتماعی می‌باشد، و شکاف نسلی در ارزش‌ها تبعات منفی بسیار زیادی می‌تواند داشته باشد. به علاوه، تغییر ارزش‌ها معمولاً کندتر از هنجارهای اجتماعی صورت می‌گیرد.

آخرین مطلبی که باید به آن پرداخت الگوهای نوجوانان است، که در تحقیقی به وسیله سلطنت‌روایی با راهنمایی نگارنده، روی دانش‌آموزان دختر دبیرستانی تهرانی در سال ۱۳۷۸ انجام شده است. (رک. روایی، ۱۳۷۸) جدول زیر الگوهای دانش‌آموزان را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۵- درصد مهمترین الگوهای دختران دبیرستانی

الگوی خودشان	نوع الگو	
۲۹/۹	۴۴/۸	الگوهای خانوادگی
۲۰/۹	۱۳/۴	الگوهایی از میان همسالان
۵/۶	۲/۶	الگوهایی از دبیران
۱۰/۸	۱۸/۷	الگوهایی از شخصیت‌های مذهبی
۴/۵	۳/۷	الگوهای علمی و ادبی
۴/۹	۳/۰	الگوهایی از ورزشکاران
۷/۵	۶/۰	الگوهایی از هنرمندان
۵/۶	۳/۴	الگوهای خارجی
۱۰/۴	۴/۵	سایر الگوها
۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	جمع

مارگارت مید یکی از انواع جوامع در حال دگرگونی را جامعه‌ای معرفی کرد که در آن نسل جدید، به علت فاصله نسلی، نمی‌تواند الگوی زندگی خود را از نسل قبل خود بگیرد. ما در جدول فوق الگوهای نسل جدید را ملاحظه می‌کنیم. مهمترین نکته‌ای که جدول فوق نشان می‌دهد این است که نسل جدید ۳۰ تا ۴۵ درصد الگوهایش را از خانواده و خویشان نزدیکش می‌گیرد. بقیه الگوهای آنها را همسالان‌شان، شخصیت‌های مذهبی، هنرمندان و ورزشکاران و سایرین می‌سازند. اگر این نتایج قابل تعمیم باشد، می‌توان نوع جامعه شهری فعلی ایران را جامعه‌ای در حال دگرگونی شدید دانست که اکثریت نسل جدید احساس شکاف نسلی قابل توجهی را با والدین خود می‌کنند، به گونه‌ای که نمی‌توانند آنها را الگوی مناسبی برای زندگی خود بدانند، و بناچار به دنبال

الگوهای دیگری می‌کردند. مثلاً، در نوع پوشش ۷۳ درصد این جوانان همسالان خود را الگوی خود می‌دانند، و فقط ۲۷ درصد در این مورد از والدین خود الگو می‌گیرند. همین‌طور، ۴۹ درصد این نوجوانان اظهار کرده‌اند که برای تامین نیازهای مختلف خود به همسالان خود رو می‌آورند، و فقط ۳۷ درصدشان والدین خود را تامین‌کننده نیازهایشان دانسته‌اند (رک. روایی، ۱۳۷۸، خلاصه صص ۱۲۲-۱۳۱).

به عبارت دیگر، نسل جدید برای تامین نیازهای مختلف خود، من جمله به دست آوردن دانش و اطلاعات، سبک و وضیت زندگی، طرز تفکر و بینش، به راحتی نمی‌تواند نسل قبل را الگوی خود قرار دهد و از آن در زمینه‌های فوق تبعیت کند، و نیاز به الگوهای دیگری در خارج از خانواده دارد. در بسیاری از موارد ممکن است جریان برعکس باشد. و این یعنی وجود یک شکاف نسلی، یعنی ناکارآمد بودن فرهنگ نسل قدیم برای نسل جدیدتر، یعنی وجود تفاوت‌های بارز در نگرش و تفکر و رفتارهای این دو نسل، و در نهایت مشکل بودن درک و فهم نسل قدیم از شرایط بسیار متفاوت نسل جدید و مشکلاتی که جوانان امروزی با آن دست به‌گریباند.

بنابراین، آنچه که از داده‌های تجربی و شواهد فوق برمی‌آید این است که در بسیاری از موارد اختلافات قابل توجه و حایز اهمیت، و در برخی موارد فاصله نسلی آشکاری بین نسل جدید ایران و والدین آنها وجود دارد، که طبعاً در روابط این دو نسل اثر گذاشته و اختلافات مهمی را بین آنان به وجود می‌آورد، که باید برای چگونگی برخورد با آن چاره‌اندیشی شود.

بدیهی است که، علاوه بر دگرگونی‌های عادی اجتماعی در کشور، وقوع انقلاب اسلامی، با همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود مسئله را پیچیده‌تر کرده و بر اختلافات بین نسل سی سال اخیر و نسل قبل افزوده است. به عبارت دیگر، نسل پس از انقلاب در شرایط بسیار متفاوت فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داخلی و خارجی، از نسل قبل خود بزرگ شده است و تعارب بسیار متفاوتی نیز شخصیت او را شکل داده است. این نسل انتظارات و ارزش‌ها و اهداف تحقق نیافته فراوان دارد که

ناشی از انقلاب و شرایط داخلی و بین‌المللی اخیر است. عدم توان پاسخگویی فرهنگ موجود به نیازهای مادی و معنوی جوانان، به اضافه فشارهای طاقت‌فرسای متعدد، سبب روی آوردن جوانان به عناصر فرهنگی بیگانه شده (پناهی، ۱۳۷۶، ۶۳-۶۱) و فاصله نسلی بین والدین و جوانان را تشدید کرده است.

#### ۴- چگونگی برخورد با اختلاف و فاصله نسلی

اکنون که شناخت نسبی از فاصله نسلی، علل و کم و کیف آن در ایران، پیدا کرده‌ایم، با توجه به این که وجود اختلاف بین اعضای خانواده و بالاخص بین والدین و فرزندان اجتناب‌ناپذیر است، می‌توان در مورد چگونگی برخورد با آن بحث کرد تا نه تنها این اختلافات سبب از هم پاشیدگی روابط خانوادگی نگردد، بلکه عامل رشد و کمال آنها شود. به عبارت دیگر، وضع آرمانی و بهینه در روابط خانوادگی وضعیتی می‌باشد که هم وحدت خانوادگی حفظ و هم رضایت همه اعضای آن تأمین گردد، و هیچ کدام فدای دیگری نشود (Montgomery, 1982, 22).

برای حفظ وحدت خانواده توأم با شرایط رشد تک تک اعضای آن، اعضای خانواده باید چند نکته را همواره به یاد داشته باشند: اول این که خانواده متشکل از افرادی متفاوت است که هر کدام نیازهای خاصی برای رشد و شکوفایی خود دارند که باید به آنها توجه شود. دوم اینکه این نیازها می‌تواند در درون خانواده و با وجود روابط مناسب خانوادگی تأمین شود. سوم اینکه هر نوع رابطه خانوادگی مناسب هرگز برای همیشه مناسب نیست. یعنی اگر در شرایط خاصی رابطه بین والدین و فرزندان رابطه مناسب بوده باشد، مطمئناً همین رابطه پس از مدتی دیگر مناسب نخواهد بود، چون وضعیت اعضای خانواده و نیازهای آنها تغییر کرده است و رابطه جدیدی را می‌طلبد. مثلاً، رابطه مناسب بین والدین و فرزندان در سن پنج سالگی فرزند، وقتی فرزند ۱۰ ساله شد و یا ۱۵ ساله شد دیگر رابطه مناسبی نیست و باید تغییر کند. چهارم، علیرغم این که به علت تغییر اعضای خانواده باید روابط خانوادگی دگرگون شود، اما دگرگون کردن این روابط به



علل گوناگون کسار آسانی نیست و با خواست یک نفر از اعضای خانواده این روابط تغییر نمی‌کند. پنجم این که باید برای ایجاد تغییرات ضروری و مناسب در روابط خانوادگی راه‌ها و شیوه‌هایی را ایجاد کرد که همه اعضای خانواده در یافتن روابط مناسب و تغییر روابط موجود مشارکت کنند (برای جزئیات رک. همان، فصول ۱ و ۲).

با در نظر گرفتن پنج نکته مهم فوق، برای برخورد مناسب با اختلاف و فاصله نسلی باید اعضای خانواده بتوانند مسایل و نیازها و احساسات خود را با دیگر اعضای خانواده در میان بگذارند و اگر تغییری را در رابط خانوادگی لازم می‌بینند پیشنهاد کنند تا دیگران نیز در آن مورد نظر بدهند. این کار مستلزم وجود ارتباط فکری سالم بین اعضای خانواده است تا همه اعضای خانواده بتوانند با هم صحبت و اظهار نظر کنند. ارتباط سالم ارتباطی است که در آن اعضای خانواده، که نزدیک‌ترین افراد با یکدیگرند، بتوانند نظر خود را درباره مسائل مختلف خانواده ابراز کنند، احساسات و نیازهای خود را در رابطه با خانواده و خود به راحتی با دیگران در میان بگذارند، اعضای خانواده به حرف‌های یکدیگر با دقت و توجه و صبر و حوصله و در زمان مناسب گوش کنند، و برای مشخص کردن مسائل و یافتن راه حل آن و تصمیم‌گیری درباره آنها با هم به طور دسته جمعی هم فکری و گفتگو کنند، تصمیم بگیرند و به اجرا بگذارند. خانواده قوی و سالم آن است که ارتباطات، بحث و گفت و شنود سالم و مثبتی بین اعضای آن برقرار باشد و این خطوط ارتباطی هرگز قطع نشود. وجود چنین ارتباط‌هایی برای برخورد مناسب با اختلافات خانوادگی و یافتن راه‌حل مناسبی که سبب رشد اعضای خانواده و حفظ سلامت خانواده شود ضرورت اساسی دارد (Cox, 1990, ch. 6).

بنابراین، یکی از مهم‌ترین قدم‌ها در برخورد علمی با این پدیده قبول این واقعیت است که در جامعه ما به علت دگرگونی‌های سریعی که در جریان بوده اختلاف و فاصله نسلی قابل توجهی به وجود آمده است، علاوه بر اینکه سایر عوامل ایجاد اختلاف بین والدین و فرزندان هم وجود دارند.

بهتر است با توسعه مفهوم فاصله نسلی آن را از لحاظ کیفی به دو نوع تقسیم‌بندی کنیم: یکی را فاصله نسلی هنجاری و دیگری را فاصله نسلی ارزشی بنامیم. این تفکیک با توضیحاتی که داده می‌شود بسیار حائز اهمیت است. مفهوم "ارزش" یا "ارزش‌های اجتماعی" راگی روشه چنین تعریف می‌کند: "شیوه‌ای از بودن یا عمل که یک شخص یا یک جمع به عنوان آرمان می‌شناسد و افراد یا رفتارهایی را که بدان نسبت داده می‌شوند مطلوب و مشخص می‌سازد." (روشسه، ۱۳۷۴، ۷۶). جامعه‌شناس دیگری به نام بروس کوئن می‌نویسد: "ارزش‌ها احساسات ریشه‌دار و عمیقی است که اعضای جامعه در آن شریک‌اند" (کوئن، ۱۳۷۲، ۶۱). می‌توان بطور ساده‌تر ارزش‌ها را معیارهای قضاوت اکثریت اعضای یک گروه یا جامعه درباره مطلوبیت و خوبی و بدی رفتارها و اشیاء و غیره دانست که اولویت‌ها و اهداف ما را مشخص می‌کنند.

مفهوم هنجار را جامعه‌شناسی چنین تعریف کرده است: "هنجار ظهور ارزش‌ها در رفتارهای روزمره است. آنها مقرراتی است که مشخص می‌کند ما در شرایط خاص چگونه باید رفتار کنیم. مثلاً، ارزش موفقیت در هنجارهای تحصیل کردن و سخت‌کوشی نمود یافته است" (Levin, 1988, 96). به عبارت دیگر هنجارها قواعد رفتاری هستند که جامعه از اعضای خودش انتظار دارد در شرایط خاص بر آن مبنا عمل کنند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود ارزش‌ها عام‌تر از هنجارها هستند و مبنای توجیه هنجارها به شمار می‌روند. همین‌طور، ارزش‌ها ماهیت ذهنی دارند در صورتی که هنجارها در رفتارهای خاص قابل رویت هستند. نیز ارزش‌ها مافوق شرایط خاص اجتماعی‌اند، در حالی که هنجارها مربوط به شرایط خاص هستند، و بدین ترتیب با تغییر شرایط قابل تغییر می‌باشند. به طوری که امکان دارد یک ارزش خاص در قالب هنجارهای متعدد نمود و تحقق پیدا کند. نهایتاً، برای تداوم یک فرهنگ و حفظ استحکام و انسجام آن ارزش‌های اجتماعی مهم‌تر و اساسی‌تر از هنجارها می‌باشند. به قول اسملسر "تغییر در ارزش‌های اساسی منجر به تغییر در تعریف هنجارها، سازمان‌ها و

امکانات شده و جامعه را در مسیر هیجان‌ها و نهضت‌های اجتماعی و بی‌سازمانی قرار می‌دهد" (Smelser, 1971, 33).

با توجه به تعریف ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، اکنون می‌توان فاصله نسلی ارزشی و هنجاری را تعریف نمود: فاصله نسلی ارزشی وجود اختلاف و شکاف قابل توجه بین ارزش‌های یک نسل با نسل بعدی اوست، و فاصله نسلی هنجاری اختلاف و شکاف قابل توجه بین هنجارهای یک نسل با نسل بعدی آن است. از آنجا که ارزش‌ها زیربنایی‌تر و مهم‌تر و پایدارتر می‌باشند معمولاً به راحتی تغییر نمی‌کنند و میزان اشتراک بین نسل‌ها بر روی ارزش‌های اجتماعی بیشتر است، حتی اگر در ظاهر چنین ننماید. جالب توجه است که وقتی در آغاز بحث‌های مربوط به فاصله نسلی در غرب مطرح شد، بسیاری از اندیشمندان تصور می‌کردند جوانان عصیان‌گر دهه ۱۹۶۰ از ارزش‌های والدین و جامعه خود بریده‌اند که مثلاً موهای خود را بلند می‌کنند و لباس‌های غیر معمول می‌پوشند. مطالعات بعدی نشان داد که اکثر جوانان معترض ارزش‌های‌شان تغییر نکرده بود، بلکه به هنجارهای والدین خود اعتراض داشتند و تصور می‌کردند که نمی‌توانند با هنجارهای والدین خود به ارزش‌های خود تحقق بخشند (Skolnick, 1983, 351).

نتیجه‌ای که از این قسمت می‌توان گرفت این است که وقتی از فاصله نسلی صحبت می‌شود باید نوع آن را مشخص کرد. اگر فاصله نسلی هنجاری است باید به مقدار زیادی آن را طبیعی تلقی کرد. چرا که اساساً با توجه به تغییر شرایط محیطی بدون تغییر مناسب در هنجارها نیازهای انسانی نمی‌تواند ارضا شود و مسئولین و اندیشمندان جامعه باید تغییر شرایط را درک کرده و به موقع خود تغییر هنجاری مناسب را تسهیل کنند، تا اولاً سرکوب نیازها پیش نیاید و ثانياً ارزش‌های اساسی جامعه زیر سؤال نرود (کوهن، ۱۳۶۹، ۱۹۵-۱۹۸ و Spiro, 1972, 562). معمولاً در صورتی که اجازه تغییر هنجاری متناسب با دگرگونی‌های اجتماعی انجام شده به جوانان داده نشود و انتظار والدین این باشد که فرزندان آنان، که در شرایط اجتماعی بسیار متفاوت با آنان زندگی می‌کنند، عین آنان رفتار کنند، بخورند، بپوشند، بگردند، ... در این صورت تدریجاً و بناچار جوانان

ارزش‌های اساسی والدین خود را که پشتوانه و توجیه‌کننده "هنجارها می‌باشند زیر سؤال برده و طرد می‌کنند. به عبارت دیگر، فاصله نسلی ابتدا از نوع هنجاری است؛ در صورتی که این فاصله تحمل نشود و با آن برخورد مناسب نشود به فاصله نسلی ارزشی تبدیل می‌شود که بسیار جدی‌تر و اساسی‌تر و برای تداوم فرهنگی مشکل‌آفرین‌تر است. با توجه به شواهد تجربی ارائه شده، به نظر می‌رسد فاصله نسلی موجود در کشور ما بیشتر از نوع هنجاری است. لذا می‌تواند قابل تحمل باشد. مطالعات انجام شده در قسمت قبل، و نیز سایر مطالعات (مثلاً رک. Serajzadeh, 1998، طالبان، ۱۳۷۸، و ندیمی ۱۳۷۷)، نشان می‌دهد که نسل جوان امروز کشور به غالب ارزش‌های اساسی اسلامی پای‌بند است، ولی در نحوه تحقق این ارزش‌ها، یعنی در هنجارهای اجتماعی، با نسل قبل اختلاف نظر دارد، که این هم طبیعی است. نسل قبل باید متوجه باشد که دنیای فعلی جوانان آنان با زمان رشد خودشان بسیار متفاوت است و دیگر بسیاری از هنجارهای مورد عمل آنان نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جوانان امروز باشد. به قول مارگارت مید، باید پذیرفت که نسل جدید نمی‌تواند کپی و شبیه تمام عیار والدین خود باشد. پذیرش همین واقعیت از جانب والدین و این که باید فرزندان خود را انسان‌هایی متفاوت از خودشان بدانند راه را برای تحمل یکدیگر و ایجاد ارتباط مناسب بین دو نسل فراهم می‌کند، و چه بسا که زمینه را برای حفظ اشتراک ارزشی آماده‌تر نماید.

### نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در این مقاله پس از طرح سه سؤال مهم درباره کم و کیف اختلافات خانوادگی و فاصله نسلی و علل آن و چگونگی برخورد با آن، ابتدا موضوع اختلافات خانوادگی مطرح شد. در این قسمت سعی شد نشان داده شود که اختلافات خانوادگی عمومیت دارد، و لزوماً پیامدهای منفی و مخرب ندارند، بلکه غالباً می‌توانند منشا اثرات مثبت و سازنده برای اعضای خانواده باشند. سپس مبانی نظری تبیین‌کننده فاصله نسلی مطرح شد. براساس این نظریات، علت اصلی ایجاد فاصله نسلی دگرگون‌های اجتماعی سریع و

وسیع است، به طوری که هر چه عمق و وسعت این دگرگونی‌ها بیشتر باشد فاصله نسلی عمیقتری را ایجاد می‌کند. مثلاً، انتقال جامعه از وضع ماقبل صنعتی به صنعتی هر چه سریع‌تر انجام شود فاصله نسلی عمیق‌تری را سبب می‌شود.

سپس وضعیت فاصله نسلی در ایران بررسی شد. جداول ارائه شده، با استفاده از داده‌های ثانویه، نشان داد که در ایران اختلاف و فاصله نسلی قابل توجهی بین نسل جوان و نسل قبل وجود دارد. با تفکیک فاصله نسلی به دو نوع فاصله نسلی ارزشی و فاصله نسلی هنجاری، بررسی داده‌ها و مطالعات، نشان می‌دهد که فاصله نسلی موجود در ایران در حال حاضر بیشتر از نوع دوم است، که می‌توان آن را کنترل و تعدیل و متحمل کرد، و از تبدیل آن به فاصله نسلی ارزشی که اساسی‌تر است، جلوگیری نمود. ذیلاً، ضمن یادآوری نکاتی از بحث، پیشنهادهایی نیز مطرح می‌شود:

۱- تحولات اجتماعی در خانواده و وضعیت آن از یک طرف، و در نوع روابط والدین و فرزندان از طرف دیگر، اثر می‌گذارد. از آنجا که اثر این تحولات و دگرگونی‌ها در خانواده و والدین و جوانان یکسان نمی‌باشد اختلافات و تضادهایی را بین خانواده و جوانان ایجاد می‌کند، که فاصله نسلی یکی از این موارد است. هر چه تحولات اجتماعی و فرهنگی شدیدتر باشد چنین شکافی بزرگ‌تر و آثار نامناسب آن بیشتر خواهد بود.

۲- اختلافات جوانان با خانواده و والدین لزوماً "بد" نیست. وجود چنین اختلافاتی تا حدی طبیعی است و برای رشد و شکل‌گیری شخصیت جوانان ضرورت دارد، تا آنان که محصول شرایط متفاوتی می‌باشند خود را آماده زندگی در شرایط متفاوتی بنمایند. به همین سبب است که حضرت علی علیه السلام فرموده است "لاتقسروا اولادکم علی آدابکم، فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم. یعنی فرزندان خود را مجبور نسازید که حتماً آداب و مراسم زمان شما و یا پدرانتان را فرا گیرند، بلکه شرایط آیسند زمان را نیز باید رعایت کرد" (شیخ الاسلام، ۱۳۷۰،

۱۳۲). این بدین معنی است که باید والدین با آینده‌نگری فرزندان خود را متناسب با نیاز زمان آینده و شرایط متفاوت آینده تربیت کنند.

۳- همچنین باید دانست که اختلاف بین والدین و جوانان لزوماً به معنای بریدن جوانان از گذشته نیست. همیشه جوانان با والدین خود اختلاف داشته‌اند ولی این سبب انقطاع فرهنگ آن جامعه نبوده است. در کتیبه‌ای متعلق به ۵۵۰۰ سال پیش در بابل نوشته شده است: "اگر اجازه دهیم اعمال بی سابقه نسل‌های جوان‌تر ما ادامه یابد، تمدن ما محکوم به ناسبودی است" (لاور، ۱۳۷۳، ۱۷۹). این همانند نگرانی است که ما امروزه درباره فرهنگ و دین جوانان خود احساس می‌کنیم. نه باید انتظار داشت که جوانان ما عین ما باشند، و نه باید نگران بود که اختلاف جوانان با ما لزوماً به معنای پشت کردن به کلیت فرهنگ و دین خودشان است. مطالعات تجربی نیز نشان می‌دهد که جوانان ما به اساس و ارزش‌های دینی جامعه پای‌بندند. چه بسا که ما دارای هنجارهای فرهنگی غیر قابل دفاع و ناکارآمد و برداشت‌های دینی نامناسبی باشیم که باید اصلاح شوند.

بنابراین، ما باید بیشتر نگران این باشیم که از طریق رفتار نادرست خود با جوانان، و بزرگ کردن اختلاف آنان با خود، جوانان خود را وادار به گریز از ارزش‌های اساسی فرهنگی و دینی خود کنیم. همین‌طور، باید نگران آن باشیم که با تأکید بر حفظ عناصر سطحی و هنجارهای ناکارآمد و غیر قابل دفاع فرهنگی و برداشت‌های دینی خود، جوانان را به ارزش‌های اساسی و اصول فرهنگی و دینی خود بدین و مردد سازیم.

برخورد مناسب با فاصله نسلی همان است که قبلاً در مورد اختلافات دیگر توضیح داده شد. یعنی اگر راه‌های ارتباطی مناسب و کارآمد بین والدین و فرزندان وجود داشته باشد باید والدین و یا فرزندان صمیمانه مسائل خود را مطرح کرده و با گفتگوهای متین و صریح با یکدیگر در فهم مسئله و پذیرش آن بکوشند. البته هر چه فاصله نسلی بیشتر باشد امکان مبادله فکری و گفتگوهای صمیمانه و جدی برای برخورد با مسئله مشکل‌تر

خواهد بود. پس از این که هر دو طرف مسئله را پذیرفتند، باید به دنیا تصحیح روابط قبلی و ایجاد روابط جدید باشند، و با همکاری هم روابط نامناسب را اصلاح کنند.

روشن است که تا زمانی که هر دو طرف آگاهی لازم از مسئله نداشته باشند و توافقی روی آن پیدا نکنند نمی‌توان راه به جایی برد. اگر مثلاً والدین این واقعیت را نپذیرند که نوجوان و یا جوان آنان در شرایطی متفاوت از آنها زندگی می‌کند و دارای نیازهای متفاوتی‌اند، و شخصیت خاص خود را دارند که باید آنها را با این ویژگی‌ها پذیرفت و با آنان رابطه متعادل‌تری برقرار کرد، و نپذیرند که با قدرت و اقتدارگرایی و تحمیل نمی‌توان جوان را تغییر داد، راه برای برخورد مناسب با اختلاف نسلی بسته می‌شود. شاید راحت‌ترین، و در عین حال نامناسب‌ترین، راه در این شرایط قطع رابطه فکری و ارتباط باشد، که ممکن است در خیلی از موارد واقع شود.

با وجود پذیرش مسئله از طرف هر نسل است که از طریق گفت و شنود و هم‌فکری فاصله بین نسل را می‌توان کاهش داد و پل‌های ارتباطی نیرومندی بر مبنای احترام متقابل و درک شرایط و نیازهای طرفین ایجاد کرد. به گونه‌ای که هم همبستگی خانواده حفظ شود و هم رضایت همه اعضای آن تامین شود. چنین کاری همان مسیری است که موجب رشد و کمال والدین و فرزندان می‌تواند باشد. طبیعی است این به معنی از بین بردن فاصله نسلی نیست، بلکه با شناخت آن و قبول واقعیت امکان تفاهم و هم‌فکری لازم برای درک متقابل به وجود می‌آید و روابط سالم، مثبت و سازنده‌ای جایگزین روابط منفی و تخریب‌کننده می‌شود.

### فهرست منابع

Adams, Bert N., **The Family: A Sociological Interpretation**, Harcourt Brace Jovanovich, Publishers, New York, 1986.

Appelaum, Ricard, **Theories of Social Change**, Markham Publishing Company, Chicago, 1970.

Babbie, Earl, **The Sociological Spirit**, Wadsworth Publishing Co., Belmont, California, 1988.

Cox, Frank D., **Human Intimacy, Marriage, The Family and Its Meaning**, West Publishing Co., New York, 1990.

Eitzen, D. Stanley, **In Conflict and Order**, Third ed., Allyn and Bacon Inc., Boston and London, 1985.

Halliday, Fred., **Iran: Dictatorship and Development**, Penguin Books, New York, 1979.

Kain, Edward, **The Myth of Family Decline, Understanding Families In a World of Rapid Social Change**, Lexington Books, Massachusetts, 1990.

Leslie, Gerald; and Korman, Shila, **The Family in Social Context**, Oxford University Press, Oxford, 1985.

Levin, William C., **Sociological Ideas: Concepts and Applications**, second ed., Wadsworth Publishing Co., California, 1988.

Mead, Margaret, **Culture and Commitment**, Anchor Books, New York, 1978.



Montgomery, Jason, **Family Crisis as Process: Persistence and Change**, University Press of America, New York, 1982.

Serajzadeh, Hossein, "Moslem Religiosity and Delinquency", Research Report for, Department of Sociology of Essex, London, 1998.

Skolnick, Arlene S., **The Intimate Environment**, Exploring Marriage and the Family, Third ed., Little Brown and Co., Boston, 1983.

Smelser, Neil J., **Theory of Collective Behavior**, New York, Free Press, 1971.

Spiro, Melford, "Culture and Personality" in *The Encyclopedia of The Social Sciences*, PP. 558-563, 1972.

Zanden, James Vander, **Sociology; The Core**, Alfred A. Knopf, New York, 1986.

اینگهارت، رونالد، **تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی**، ترجمه مریم وتر، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۳.

پناهی، محمدحسین، "دگرگونی فرهنگی و زمینه‌های نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه"، *مجله فرهنگ*، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دهم، شماره‌های دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۷۶.

تیموری، کاوه، "بررسی ارزش‌های پدران و پسران و بروز شکاف نسلی در میان آنها"، *فرهنگ عمومی*، شماره ۱۷-۱۶، زمستان ۱۳۷۸، صص ۶۶-۵۳.

دارندرف، رالف، "بیرون از ناکجا آباد: به سوی چشم‌اندازی تازه در تحلیل جامعه شناختی"، ترجمه محمدرضا شادرو، *فصلنامه علوم اجتماعی*، صص ۳۰۷-۲۷۹، شماره‌های ۳ و ۴، ۱۳۷۲.

رجب‌زاده، احمد، "فعايت‌های مذهبی در اوقات فراغت: بررسی موردی شهر اهواز"، *فرهنگ عمومی*، شماره ۱۹-۱۸، بهار ۱۳۷۹، صص ۴۵-۲۰.

- روایی، سلطنت، "بررسی چگونگی الگوپذیری دانش‌آموزان دختر دبیرستانی"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۸.
- روشه، گی، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه دکتر منصو وثوقی، انتشارات نشر نی، ۱۳۶۶.
- روشه، گی، **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی**، جلد اول، **کنش اجتماعی**، ترجمه هما زنجانی‌زاده، چاپ سوم، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۴.
- ساروخانی، باقر، **جامعه‌شناسی خانواده**، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۵.
- سالنامه آماری کشور ۱۳۷۱**، انتشارات مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۷۲.
- شیخ‌الاسلام، سید جعفر، **پرورش کودک از نظر اسلام**، انتشارات امیری، تهران، ۱۳۷۰.
- طالبان، محمدرضا، "دینداری و جوانان"، نمایه پژوهش، شماره ۷ و ۸، ۱۳۷۸.
- عبدی، عباس و محسن گودرزی، **تحولات فرهنگی در ایران**، انتشارات روش، تهران، ۱۳۷۸.
- کوزر، لویس، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- کوهن، آلوین استانفورد، **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، نشر قومس، ۱۳۶۹.
- کوئن، بروس، **مبانی جامعه‌شناسی**، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۷۲.
- لاور، رابرت، **دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی**، ترجمه کاووس سید امامی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳.
- محسنی، منوچهر، **بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها، و رفتارهای اجتماعی**، **فرهنگی در ایران**، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- مساواتی‌آذر، **مبانی جامعه‌شناسی**، انتشارات احرار، تبریز، ۱۳۷۲.

ندیمی، حمیرا، "جایگاه دین در نظام ارزشی جوانان"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد  
جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۷.



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## بررسی رابطه تورم و بازده سهام: تحلیل نظری و مروری بر ادبیات

دکتر احمد جعفری صمیمی \*

دکتر محمود یحیی زاده فر \*

### چکیده

هدف مقاله حاضر ارائه تحلیلی نظری بر تحقیقات انجام شده در مورد ارتباط بین تورم و بازده سهام در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه می باشد. در ادبیات مربوط به رابطه تورم و بازده سهام دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی وجود دارد. بدین معنی که گروهی از رابطه مثبت و برخی از رابطه منفی بین تورم و بازده سهام حمایت کرده‌اند. در حالی که بعضی‌ها نتیجه‌گیری نموده‌اند که هیچ گونه رابطه معنی داری بین دو متغیر فوق وجود ندارد.

مقاله حاضر تحقیقات انجام شده در این زمینه را که از دهه ۱۹۵۰ شروع شده است به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. این تحقیقات را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم‌بندی نمود. گروه اول شامل مطالعاتی می‌شود که ارتباط دو متغیر فوق را بدون توجه به متغیرهای دیگر به صورت دو به دو مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. در عوض گروه دوم برای بررسی ارتباط تورم و بازده سهام، به نقش متغیر سومی که فعالیت واقعی اقتصاد کلان کشورها را اندازه‌گیری می‌کند نیز توجه نموده

است. در حقیقت این گروه رابطه تورم و بازده سهام را بر مبنای رابطه تورم با فعالیت واقعی اقتصاد نظیر رشد تولیدات صنعتی، تولید ناخالص داخلی و نرخ بی‌کاری از یک طرف و رابطه فعالیت‌های واقعی اقتصاد و بازده سهام از طرف دیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. این تحلیل که به اثر زنجیره‌ای نیز معروف است در سال‌های اخیر توسط محققین مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. نتایج تحقیقات انجام شده در مورد رابطه تورم و بازده‌های سهام که بر مبنای هر دو نوع اطلاعات سری زمانی و مقطعی استوار است، نشان می‌دهد که هنوز نتایج مربوط به رابطه بین متغیرهای فوق با ابهام مواجه است. شاید ابهام موجود به خاطر عدم استفاده از فرمول‌های استاندارد و یکنواخت برای محاسبه نرخ تورم و یا به خاطر وجود انواع مختلف بازار از نظر کارا یا ناکارا بودن و دوره‌های زمانی مختلف و شرایط اقتصادی گوناگون باشد.

## ۱- مقدمه

از دهه ۱۹۵۰ تاکنون مطالعات زیادی در زمینه ارتباط بین تورم و بازده سهام انجام شده است. از دیدگاه سنتی تورم و بازده اسمی سهام با یکدیگر رابطه مثبت دارد. بدین معنی که با افزایش تورم، بازده سهام نیز به تناسب آن افزایش می‌یابد و در نتیجه بازده واقعی سهام ثابت می‌ماند. به عبارت دیگر از این دیدگاه که مورد حمایت دانشمندانی نظیر ایروینگ فیشر<sup>۱</sup> قرار گرفته است، سهام نسبت به تورم مقاوم بوده و به اصطلاح نوعی سپر تورمی تلقی می‌شود. در مقابل تعدادی از محققین ادعا نمودند که رابطه بین نرخ تورم و بازده واقعی سهام منفی است که این نتیجه‌گیری بحث قابل توجهی را در ادبیات مالی به وجود آورده است. به عبارت دیگر از دیدگاه این محققین بحث سپر تورمی بودن سهام مورد تردید قرار گرفته است. از دیدگاه گروهی دیگر هیچ رابطه معنی‌داری بین تورم و بازده سهام وجود ندارد و این موضوع ابهامات موجود در این زمینه را افزایش داده است.

۱- این دیدگاه که به فرضیه فیشر نیز معروف است، به ایروینگ فیشر نسبت می‌دهند. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به

با توجه به تحقیقات متعددی که در این زمینه در کشورهای مختلف اعم از توسعه یافته و در حال توسعه انجام شده است، مقاله حاضر در نظر دارد تا تحلیلی نظری در مورد رابطه بین تورم و بازده‌های سهام ارائه نماید. به همین منظور این مقاله تحقیقات انجام شده در این زمینه را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخش اول تحقیقاتی است که در زمینه ارتباط بین بازده‌های سهام و تورم، بدون توجه به متغیر دیگر (بدون واسطه) از طریق اثرات مستقیم آنها بر یکدیگر انجام شده است و بخش دوم مطالعاتی است که رابطه بین بازده‌های سهام و تورم را به طور غیرمستقیم (اثر زنجیره‌ای) مورد بررسی قرار می‌دهد. بدین معنی که تأثیر تورم بر بازده‌های سهام از طریق تأثیر تورم بر متغیرهای واقعی اقتصاد کلان از یکطرف و تأثیر متغیرهای واقعی اقتصاد کلان بر بازده‌های سهام از طرف دیگر مورد مطالعه قرار گرفته است. سرانجام بخش پایانی به خلاصه و نتیجه‌گیری تحقیقات انجام شده در زمینه رابطه تورم و بازده سهام اختصاص یافته است.

## ۲- رابطه تورم و بازده سهام:

### تحقیقات مربوط به اثر مستقیم (غیرزنجیره‌ای)

آلچیان و کسل<sup>۱</sup> (۱۹۵۹) با تقسیم نمودن شرکت‌ها به دو گروه بدهکاران پولی خالص<sup>۲</sup> و بستانکاران پولی خالص<sup>۳</sup> سعی نمودن تا فرضیه بدهکاران پولی خالص / بستانکاران پولی خالص را آزمون کنند و بازده سهام این شرکت‌ها را در دوره‌هایی با تورم بالا اندازه‌گیری نمایند. آنها معتقدند که وقتی قراردادها براساس شرایط اسمی باشد، تورم به بدهکاران خالص به اندازه زیان بستانکاران خالص منفعت می‌رساند. از این

1- A. Alchian and R.Kessel, Redistribution of Wealth Through inflation, Science 130, September 1959, P. 538.

2- Net Monetary debtors

3- Net Monetary Creditors

رو بازده‌های سهام بستانکاران پولی خالص رابطه منفی با نرخ تورم غیر منتظره جاری دارد.<sup>۱</sup>

شواهد و مدارک زیادی وجود دارد که رابطه بین بازده سهام عادی و تورم بعد از سال ۱۹۵۳ منفی است. آدت<sup>۲</sup> (۱۹۷۳)، چارلز نلسون<sup>۳</sup> (۱۹۷۶)، بودای<sup>۴</sup> (۱۹۷۶)، جفری جی فه<sup>۵</sup> (۱۹۷۶)، جرشون مندلکر<sup>۶</sup> (۱۹۷۶)، فاما و شوارت<sup>۷</sup> (۱۹۷۷)، همگی شواهدی ارائه دادند که بازده‌های ماهانه تعداد زیادی از سهام عادی بورس اوراق بهادار نیویورک، دارای رابطه منفی با هر دو مؤلفه نرخ تورم منتظره و غیرمنتظره است.<sup>۸</sup> این نتایج با اصل پذیرفته شده قبلی که سهام عادی را یک سپر تورمی می‌داند، مغایر است.

بن برنج<sup>۹</sup> (۱۹۷۴) جهت پاسخ به این سؤال که تا چه حد سهام می‌تواند به عنوان سپر تورمی محسوب شود، از اطلاعات مربوطه به شاخص بین‌المللی سهام<sup>۱۰</sup>، نرخ تورم و تولیدات صنعتی از سالنامه آماری سازمان ملل<sup>۱۱</sup> استفاده نموده است. این اطلاعات مربوط به دوره زمانی ۱۹۶۵-۱۹۵۲ به طور سری زمانی است که ۲۲ کشور اتریش، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند، زلاندنو، پرتغال، اسپانیا، شیلی،

1- Reuben Kessel and Armen Alchian, Effects of inflation Journal of Political Economy, 70 (December 1962).

2- Oudet

3- Charles Nelson

4- Zvi Bodie

5- Jeffery Jeffe

6- Gershon Mandelker

7- Eugene Fama, William Schwert

8- Eugene Fama, "Stock Returns, Real Activity, Inflation, and Money", The American Economic Review, September 1981, PP.545-564.

9- Ben Branch, "Common Stock Performance and inflation: An international Comparison", The Journal of Business 46, January 1974, PP. 48-52

10- International Stock index

11- Statistical Yearbook Of The United Nation



کلمبیا، مکزیک، و پرو، نروژ، آفریقای جنوبی، سوئد، آمریکا، انگلستان و ایرلند و هندوستان را در بر می‌گیرد. از آنجایی که شرکت‌ها قادر به جبران افزایش هزینه‌ها از طریق افزایش قیمت‌ها می‌باشند، ارزش واقعی سود، مستقل از نرخ تورم است. چنانچه سود در شرایط واقعی تحت تأثیر تورم قرار نگیرد، ارزش واقعی قیمت‌های سهام نیز تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. بهر حال دلایل زیادی وجود دارد که نادرستی این موضوع را اثبات می‌کند. اول نرخ تورم بالا ممکن است باعث کنترل قیمت‌ها شود. دوم با ایجاد تأخیر در تعدیل نرخ ارز، در اکثر اوقات کشورهایی با رشد تورم سریع احتمالاً دارای ارزش پول بیش از قیمت واقعی آن می‌باشند. ارزش پول بیش از قیمت واقعی، رقبا را نسبت به واردات تشویق می‌کند، در حالی که مشکلات صادرات را افزایش می‌دهد. سوم عدم اطمینان درباره تعیین نرخ تورم آتی احتمالاً باعث افزایش نرخ تورم جاری می‌شود. این عدم اطمینان بیشتر ممکن است باعث مشکلاتی در برنامه‌ریزی و مذاکرات مربوط به وام گرفتن و توافقاتی دستمزد شود که نهایتاً مشکلات شرکت را افزایش دهد و مشاهده شود که شرکت‌ها ممکن است قادر به حفظ ارزش واقعی سودشان با توجه به افزایش نرخ تورم نباشند. چنانچه تورم سود را کاهش دهد این امر باعث کاهش بیشتر قیمت‌های سهام می‌شود. بعلاوه تأثیر هم‌نیروائی مالیات و تورم ممکن است کاهش بیشتری از بازده واقعی را در پی داشته باشد. به همان مقدار که سود مشمول مالیات سهامداران شامل تورم باشد، بازده بعد از مالیات آن کاهش یابد. همچنین افزایش در نرخ تورم ممکن است بررسی و تحقیق در مورد سرمایه‌گذاری‌هایی را که معاف از پرداخت مالیات می‌باشند شدت ببخشد. به عنوان مثال در ایالات متحده اوراق قرضه شهرداری که از پرداخت مالیات معاف می‌باشند و دارای بازده واقعی ثابت هستند، در زمانی که نرخ تورم افزایش می‌یابد جذاب‌تر می‌شوند.<sup>۱</sup> علاوه بر نرخ تورم قیمت‌های

---

1- G.P. Brinson, 'The Synergistic impact of Taxes and inflation investment Return', Financial Analysts Journal 30 (March-April 1973), 74-75.

سهام ممکن است به نرخ رشد تولیدات صنعتی کشور بستگی داشته باشد. بن برنج در مدل رگرسیون خود از نرخ رشد سهام، قیمت‌ها و تولیدات صنعتی استفاده نمود. از آن جایی که شاخص سهام مورد استفاده منحصراً مربوط به شرکت‌های صنعتی است، رشد تولیدات صنعتی را به جای سایر معیارها به کار گرفت. سرانجام او به این نتیجه دست یافت که سهام یک سپر تورمی ضعیفی است و یک سپر تورمی کامل بلند مدت محسوب نمی‌شود.

مارتین فلدستاین<sup>۱</sup> (۱۹۸۰) طی تحلیلی نشان داد که رابطه معکوس بین تورم بالا و قیمت سهام در دهه ۱۹۷۰ به طور اتفاقی نبود، بلکه برعکس تأثیر معکوس افزایش تورم بر قیمت‌های سهام ناشی از خصوصیات اساسی قوانین مالیاتی ایالات متحده، خصوصاً استهلاک هزینه تاریخی و مالیات بر منفعت سرمایه تصنیعی بوده است. او خاطر نشان ساخت که درک رابطه ساختاری بین تورم و قیمت‌های سهام، برای فرق قایل شدن بین تأثیر نرخ ثابت بالای تورم و تأثیر افزایش در نرخ تورم منتظره آتی، دشوار است. او معتقد است که وقتی نرخ تورم به طور پیوسته بالا باشد، قیمت‌های سهام به نسبت سطح قیمت به منظور حفظ نسبت ثابت قیمت سهام به سود واقعی افزایش می‌یابد. اگر چه قیمت‌های سهام با توجه به افزایش نرخ تورم افزایش می‌یابد، ولی نرخ بالای تورم می‌تواند باعث کاهش قیمت سهام به سود واقعی گردد. زیرا تحت قوانین مالیاتی، تورم، نرخ مؤثر مالیاتی بر سود شرکت‌ها را افزایش می‌دهد. او این گونه تحلیل می‌کند که تورم، نرخ مؤثر مالیاتی بر سود شرکت‌ها را افزایش می‌دهد و افزایش در نرخ مؤثر مالیاتی تأثیر معکوس بر سطح قیمت‌های سهام در دهه ۱۹۷۰ داشته است. همچنین کند شدن رشد بهره‌وری، افزایش هزینه انرژی و افزایش در رقابت بین‌المللی همگی باعث کاهش سود قبل از کسر مالیات می‌شود. همچنین او معتقد است که افزایش در عدم

1- Martin Feldstein, 'inflation and the stock Market' American Economic Review, 1980, 839-847.

اطمینان باعث تأثیر معکوس نسبت قیمت به سود سهام می‌شود و با توجه به تغییرات در سطح قیمت‌های سهام در دهه ۱۹۷۰ معلوم می‌گردد که تأثیر معکوس تورم بر قیمت سهام به کندی و به طور ناقص انجام می‌شود.

به نظر فاما<sup>۱</sup> (۱۹۷۵) تغییرات در ساختار زمانی نرخ بهره به خاطر انتظارات تورمی است چنانکه انتظارات نسبت به نرخ تورم آتی بالاتر باشد، نرخ‌های بهره اسمی افزایش خواهد یافت. به طوری که نرخ‌های بهره واقعی مورد انتظار بوسیله سطح تورم مورد انتظار تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. افزایش غیر منتظره در تورم منتظره در شرایطی که سررسید بدهی طولانی‌تر باشد، تأثیر بیشتری بر ارزش آن دارد و این امر باعث انتقال ثروت دارندگان قرضه به سهامداران می‌شود. او همچنین بر این باور است که علی‌رغم سادگی فرضیه بدهکاران / بستانکاران، در عمل دشوار است تا اثرات تورم غیر منتظره بر بازده سهام پیش‌بینی شود. اول شرکت‌ها مبادرت به انجام مجموعه‌ای از قراردادهای بلند مدت می‌نمایند که قیمت‌ها را بر حسب پول نظیر قراردادهای دستمزد، قراردادهای مواد خام، قراردادهای بدهی و تعهدات بازنشستگی مشخص می‌سازد. چنانچه این قراردادها به طور مداوم مورد تجدید نظر قرار نگیرد و تعدیلات کاملی بر هزینه زندگی انجام نشود، تورم غیر منتظره می‌تواند اثرات مختلفی بر ارزش شرکت داشته باشد. دوم افزایش غیر منتظره در تورم منتظره می‌تواند سیاست‌گذاران دولت را به تغییر سیاست پولی و مالی جهت مقابله با تورم وادار سازد. اتخاذ سیاست‌های نظیر کنترل قیمت‌ها می‌تواند بر سرمایه‌گذاری و بازده‌های واقعی دارایی اثر بگذارد.

شوارت<sup>۲</sup> به منظور بررسی واکنش قیمت‌های سهام بر تورم از مدل فاما برای اندازه‌گیری تورم غیر منتظره استفاده کرد. او برای اندازه‌گیری تأثیرات تورم غیر منتظره

1- Eugene F. fama, 'Short-term interest Rates as predictors of inflation', American Economic Review, 65 (June 1975), PP. 269-282.

2- G. William schwert, 'The Adjustment of stock prices to information about inflation', The Journal of Finance, March 1981, PP. 15-29.

بر بازده روزانه سهام به دو موضوع دیگر که بر بازده روزانه سهام اثر می‌گذارد توجه نمود. در مرحله نخست نتایج تحقیقات فاما و شوارت (۱۹۷۷) نشان داد که رابطه منفی قوی بین بازده سهام ماهانه و نرخ اسناد خزانه ماهه TB<sub>t</sub> وجود دارد. سپس فرنچ (۱۹۸۰) دریافت که متوسط بازده پرتفوی S&P برای روزهای مختلف هفته متفاوت است.

شوارت دریافت که بازار سهام نسبت به تورم غیر منتظره تقریباً در زمانی که C.P.I اعلام می‌گردد. برای دوره ۱۹۷۸-۱۹۵۳ واکنش منفی نشان می‌دهد. گرچه شدت واکنش کم است، ولی به نظر می‌رسد که بازار سهام در زمان اعلام شاخص قیمت مصرف‌کننده (C.P.I) که تقریباً یک ماه بعد از این که اطلاعات مربوط به قیمت سهام به وسیله دفتر آمار کارگری<sup>۱</sup> جمع‌آوری گردید عکس‌العمل نشان می‌دهد. یعنی اگر چنانچه تورم غیر منتظره برای بازار سهام خبر بد تلقی شود و اگر اعلامیه C.P.I شامل اطلاعات جدیدی درباره تورم باشد، تورم غیرمنتظره با کاهش (افزایش) قیمت سهام در زمان اعلامیه C.P.I ارتباط خواهد داشت.

جسکه و رل<sup>۲</sup> (۱۹۸۳) استدلال‌های تجربی فاما و استدلال‌های تئوریکی فاما و نلسون را بسط داده و تکمیل کردند. آنها ابتدا تئوری ارائه دادند که براساس آن بازده‌های نامطمئن سهام نشانگر تغییراتی در تورم منتظره است. آنها متعقدند که یک رابطه منفی بین قیمت سهام تحقق یافته و نرخ رشد پایه پولی وجود دارد. سپس پیشنهاد می‌کنند که حتی زمانی که هیچ رابطه‌ای بین بازده سهام و تورم یافت نمی‌شود، ممکن است همبستگی منفی بین بازده سهام با تغییرات نرخ اسناد خزانه که نماینده‌ای برای نرخ تورم منتظره است وجود داشته باشد. این مورد زمانی اتفاق می‌افتد که رابطه‌ای بین بازده مثبت (منفی) سهام با تغییرات منفی (مثبت) در نرخ بهره واقعی وجود داشته باشد. تغییر نرخ

1- I bid, P. 25

2- Bureau of labor statistics

3- Robert Geske and Richard Roll, 'The fiscal and Monetary Linkage between stock Returns and inflation', The Journal of finance, March 1983, PP. 1-29.

بهره ممکن است علت واقعی بازده تاریخی سهام باشد، چرا که افزایش (کاهش) در نرخ بهره واقعی باعث کاهش (افزایش) در ارزش تمامی دارایی‌ها خواهد شد. بنابراین تغییرات در نرخ اسناد خزانه به دلیل تغییرات در مؤلفه بهره واقعی آن است و به دلیل تغییرات در تورم منتظره نیست. آنها اشاره دارند که علامت بازده بازار سهام به علت مجموعه‌ای از وقایع اقتصاد کلان در فرآیند تورمی تغییر می‌کند. اول این که درآمدهای اصلی دولت از مالیات شرکت‌ها و مالیات شخصی است. وقتی قیمت‌های سهام با توجه به تغییرات پیش‌بینی شده در شرایط اقتصادی افزایش یا کاهش می‌یابد درآمدهای شخصی و درآمد شرکت‌ها در همان جهت تغییر می‌کند و تغییرات مشابه‌ای نیز در درآمد دولت ایجاد می‌شود. بنابراین نوسانات درآمد دولت ارتباط قوی با تغییرات بازار سهام دارد. دوم چنانچه افزایش مخارج دولت با درآمد آن هماهنگ نباشد، نوسانات در درآمد باعث کسری بودجه می‌شود. خزانه دولت می‌تواند با مازادی که در دوره‌های آتی بدست می‌آید، بدهی خود را پرداخت نماید. مازاد بودجه زمانی ایجاد می‌شود که درآمدهای مالیاتی مستقیم دولت افزایش یابد یا هزینه آنقدر کاهش یابد تا چنین مازادی به وجود آید.

جسکه و رل به هیچ وجه انکار نمی‌کنند که تقاضا برای پول می‌تواند یک رابطه منفی بین بازده سهام و تورم ایجاد نماید. آنها سعی کردند تا نشان دهند که فرآیند عرضه پول می‌تواند اثر مشابهی داشته باشد. آنچه را که فاما رابطه منفی بین تورم و بازده سهام را غیر عادی نامید، آنها معتقدند که بهرحال واکنش عرضه پول نسبت به بازده سهام می‌تواند مسئله غیر عادی بودن را تبیین نماید. همچنین آنها دریافتند که رابطه بین نرخ واقعی بهره و بازده سهام علی نیست.

در حالی که رابطه بازده مورد انتظار سهام و تورم منتظره در ایالات متحده منفی است، فرت<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۹ اعلام کرد که در انگلستان نتایج دقیقاً مخالف آن چیزی

است که در ایالات متحده به دست آمده است. به عبارت دیگر وی نشان داد که رابطه بین بازده اسمی سهام و تورم مثبت است و این نتیجه‌گیری با فرضیه فیشر سازگاری دارد. لذا گلتکین درصدد برآمد تا رابطه بین بازده سهام و تورم را در سایر کشورها مورد بررسی قرار دهد. او این ارتباط را برای ۲۶ کشور در دوره بعد از جنگ مورد بررسی قرار داد. وی فرضیه فیشر را - که براساس آن بازده واقعی سهام عادی و نرخ‌های تورم منتظره مستقل از یکدیگر می‌باشند و همچنین بازده اسمی سهام دقیقاً به اندازه تورم منتظره تغییر می‌کند - مورد آزمون قرار داد.<sup>۱</sup>

فیشر در سال ۱۹۳۰ تأیید کرد که نرخ بهره اسمی شامل نرخ واقعی به علاوه نرخ تورم منتظره است. فیشر که یک پول‌گرای اولیه بود عقیده داشت که نرخ واقعی مورد انتظار به وسیله عوامل واقعی از قبیل بهره‌وری سرمایه و ترجیح زمانی پس‌اندازکنندگان تعیین می‌شود و مستقل از نرخ تورم منتظره می‌باشد. این فرضیه درباره نرخ بهره که به فرضیه فیشر معروف است، می‌تواند برای همه دارائی‌ها در بازار کار عمومیت یابد. فرضیه فیشر به هیچ وجه تنها فرضیه‌ای نبود که ارتباط نرخ واقعی مورد انتظار را با تورم منتظره مشخص کند. به عنوان مثال ماندل<sup>۲</sup> (۱۹۶۳) از اثر ثروت واقعی پیگو<sup>۳</sup> به منظور نشان دادن این که نرخ واقعی بهره با تورم منتظره رابطه منفی دارد، استفاده کرد.

گلتکین برای جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز خود از منابع زیر استفاده کرد. نرخ‌های تورم ماهانه برای کشورهای مورد بررسی از ژانویه ۱۹۴۷ تا دسامبر ۱۹۷۹ با توجه به درصد تغییرات در شاخص‌های قیمت مصرف‌کننده که از سوی آمار مالی بین‌المللی<sup>۴</sup>

1- N. Bulent Gultekin, 'Stock market Returns and inflation: Evidence from other countries', The Journal of finance, March 1983, PP. 49-65.

2- Mundell

3- Pigou real wealth effect

4- International financial statistic.

(IFS) منتشر گردیده و به وسیله صندوق بین‌المللی پول<sup>۱</sup> گزارش شده است، محاسبه گردید. بازده بازار سهام از دو منبع به دست آمده است.

منبع اول IFS است که شاخص‌های بازار سهام را برای تقریباً ۲۶ کشور برای دوره‌ای از اول سال ۱۹۴۷ تا پایان سال ۱۹۷۹ گزارش می‌کند. این شاخص‌ها شامل حداقل ۶۰٪ ارزش بازار تمامی سهام معامله شده در اکثر بورس اوراق بهادار فعال در هر کدام از کشورها می‌باشد و متوسط آخرین قیمت روزانه، هفتگی در اکثر کشورها است. چنانکه یک کشور بیش از یک شاخص را گزارش کند فقط شاخص سهام صنعتی برای محاسبه بازده سهام استفاده می‌شود.

منبع دوم اطلاعات دورنمای بین‌المللی سرمایه‌ی ۲ (CIP) است. این شرکت خدماتی سرمایه‌گذاری شاخص‌های بازار سهام را براساس قیمت ۱۱۰۰ سهم بازار اوراق بهادار ۱۸ کشور که تقریباً ۶۰٪ مجموع ارزش بازار سهام معامله شده در این کشور است، نشان می‌دهد که از سنگاپور با ۴۷٪ شروع شده تا ۸۰٪ در نروژ است. شاخص‌ها مربوط به دوره‌ای از دسامبر ۱۹۵۸ تا دسامبر ۱۹۷۹ می‌باشد. تمام شاخص‌ها بر مبنای آخرین روز هر ماه است.

گلتکین به منظور بررسی رابطه بین بازده اسمی سهام و تورم، مدل رگرسیون خرد را با استفاده از سه برآورد مختلف نرخ تورم منتظره برای ۲۶ کشور را که شامل استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، هندوستان، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، هلند، زلاندنو، انگلستان، اسپانیا، نروژ، پرو، سوئیس، سوئد، آفریقای جنوبی، فیلیپین، ونزوئلا، سنگاپور و اسرائیل می‌باشد، مورد بررسی قرار داد.<sup>۳</sup>

**اول** - نرخ‌های تورم همزمان بعنوان نماینده‌ای برای تورم منتظره

1- International Monetary fund.

2- Capital International Perspective (CIP)

3- N. Bulent Gultekin, oP. cite, P. 53

**دوم** - تجزیه تورم به دو قسمت تورم منتظره و غیر منتظره

**سوم** - نرخ‌های بهره کوتاه مدت به عنوان پیش‌بینی کننده تورم.

او با استفاده از نرخ‌های تورم همزمان و با به کارگیری از اطلاعات IFS و انجام آزمون مشخص نمود که برای اکثر کشورهای فوق، رابطه بین بازده سهام و تورم از نظر آماری معنی‌دار نیست. تنها ۶ کشور برآورد  $\beta$  بصورت معنی‌داری متفاوت از صفر می‌باشد و از میان ۶ کشور، چهار کشور دارای  $\beta$  منفی می‌باشد. دو کشور اسرائیل و انگلستان از نظر آماری دارای  $\beta$  مثبت می‌باشند. انگلستان تنها کشوری است که  $\beta$  آن نزدیک به ۱ می‌باشد و از مجموع ۲۵ کشور، ۱۸ کشور دارای  $\beta$  منفی می‌باشد. نتیجه قابل توجه این است که  $\beta$  برای بعضی از کشورهای صنعتی نظیر آلمان و سوئیس منفی است. اکثر کشورهای صنعتی دیگر مانند استرالیا، کانادا، دانمارک، ژاپن و آمریکا دارای ضریب رگرسیون منفی می‌باشند. ولی در عین حال به صورت معنی‌داری متفاوت از صفر نمی‌باشند. گلتنکین مدل خود را با استفاده از شاخص سهام CIP برای یک دوره از ژانویه ۱۹۵۹ لغایت دسامبر ۱۹۷۹ مورد آزمون قرارداد و نتایج به دست آمده مشابه روش قبلی می‌باشد. از بین ۱۵ کشور مورد بررسی، ۴ کشور دارای  $\beta$  قابل ملاحظه متفاوت از صفر می‌باشند و سه کشور از میان آنها دارای  $\beta$  منفی می‌باشند مجدداً انگلستان تنها کشوری است که ضریب همبستگی آن نزدیک به یک است. بنابراین با توجه به ساختار مختلف شاخص‌ها و دوره‌های زمانی، نتایج کاملاً مشابه قبل و متضاد با فرضیات فیشر می‌باشد. یعنی فرضیات فیشر که براساس آن بازده واقعی سهام عادی و نرخ‌های تورم منتظره مستقل از یکدیگر بوده و همچنین بازده اسمی سهام دقیقاً به اندازه تورم منتظره در تغییر می‌باشد رد می‌شود.

او همچنین تورم را به دو قسمت منتظره و غیر منتظره تقسیم نمود و از مدل رگرسیون خود برای آزمون فرضیات فیشر استفاده کرد.



در این روش نیز تحقیقات برای یک دوره زمانی از ژانویه ۱۹۵۹ لغایت دسامبر ۱۹۷۹ با استفاده از شاخص CIP انجام شد و نتایج آن با فرضیه فیشر سازگاری ندارد. نکته قابل توجه این است که در انگلستان ضریب همبستگی برای تورم غیر منتظره به صورت معنی‌داری مثبت است.

فاما در سال ۱۹۷۵ نشان داده است که بازده‌های اسناد خزانه می‌تواند بعنوان پیش‌بینی کننده تورم در ایالات متحده مورد استفاده قرار گیرد. گلتکین از تکنیک فاما برای پیش‌بینی نرخ تورم فصلی از اسناد خزانه ۹۰ روزه استفاده کرد.

مهمترین یافته تجربی گلتکین این است که تغییرات در نرخ بهره متناسب با تغییرات در نرخ تورم می‌باشد. نتایج نشان می‌دهد که یک رابطه منفی قوی بین بازده‌های سهام و تورم منتظره نسبت به یافته‌های قبلی‌شان وجود دارد. یافته دیگر این است که برای انگلستان، ضریب رگرسیون برای تورم منتظره منفی و برای نرخ تورم غیر منتظره مثبت است. بنابراین با استفاده از نرخ‌های بهره کوتاه مدت به عنوان پیش‌بینی کننده تورم، فرضیات فیشر رد می‌شود.

گلتکین نتایج آزمون سری‌های زمانی سه روش عنوان شده را با مطالعات برش عرضی برنچ و کاجن<sup>۱</sup> مورد مقایسه قرار داد. برنچ گزارش کرد که سهام یک سپر تورمی ضعیفی است و سپر تورمی کامل بلند مدت نیست و کاجن نتیجه‌گیری نمود که پرتفوی کامل سهام به عنوان یک سپر تورمی خواهد بود. چنانچه سهام به صورت پرتفوی کامل انتخاب نشود، تنها سپر برای Long-Term Holding می‌باشد. ولی گلتکین با بررسی داده‌ها برای اول ژانویه ۱۹۴۷ لغایت دسامبر ۱۹۷۹ در ۲۵ کشور (استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، هلند، نیوزلند، سوئد، سوئیس، انگلستان، آمریکا، ونزوئلا) نشان می‌دهد که رابطه مثبت بین متوسط بازده سهام و متوسط تورم در میان کشورها وجود دارد. وی اشاره نمود که نتایج تجزیه و تحلیل برش

عرضی بیانگر ارتباط مثبت می‌باشد در حالی که در اکثر کشورها در طی دوره نتایج سری‌های زمانی رابطه منفی و یا فقدان رابطه مثبت بین بازده‌های واقعی سهام و تورم را نشان می‌دهد.

در یک مقاله منتشر نشده<sup>۱</sup> گلتکین از رگرسیون ساده‌ای بین بازده اسمی سهام و نرخ تورم برای تعداد زیادی از کشورها استفاده کرده است. از مجموع هفده کشور شش کشور دارای ضریب همبستگی مثبت بودند و برای کشور آلمان و انگلستان ضریب همبستگی مثبت و حتی بیشتر از ۱ بود و برای کشورهایی نظیر دانمارک، اسپانیا و آمریکا ضریب همبستگی به صورت معنی‌داری منفی بود.

سلینک<sup>۲</sup> تحقیقی درخصوص رابطه بین بازده سهام و انتظارات تورمی برای نه کشور آمریکا، ژاپن، انگلستان، سوئیس، فرانسه، آلمان، هلند، بلژیک و کانادا در طی دوره ۱۹۷۱-۱۹۸۰ براساس مدل فیشر و جسکه و رل انجام داد.

ضریب همبستگی برای همه کشورهای فوق به جز کانادا منفی می‌باشد و برای کشورهای نظیر ژاپن، سوئیس و بلژیک اختلاف زیادی با صفر دارد.

او همچنین جهت آزمون این مورد که نتایج تا چه حد تحت تأثیر استفاده از بازده واقعی قرار می‌گیرد، ارتباط بازده اسمی و تورم را نیز در دوره فوق مورد آزمون قرار داد. در این آزمون نیز همانند آزمون قبلی، ارتباط بازده اسمی سهام و تورم منتظره و غیر منتظره در همه کشورها به استثنای کانادا منفی بوده است. به طور خلاصه سلینک نتیجه‌گیری می‌کند که در اکثر بازارهای مهم سهام، فرضیه مدل فیشر مبنی بر اینکه بازده واقعی مستقل از انتظارات تورمی است رد می‌شود.

1- Bruno solnik, 'The Relation between stock prices and inflationary Expectations: The international Evidence', The Journal of finance, March 1983, P. 37

2- I bid, P. 37

در مرحله بعدی سلینک تحقیق خود را براساس مدل جسکه و رل انجام داد. جسکه و رل مدلی ارائه دادند که براساس آن تغییرات در قیمت سهام باعث تغییر انتظارات تورمی می‌شود. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که ضریب همبستگی برای همه کشورها حتی کانادا منفی می‌باشد. بنابراین سلینک نتیجه می‌گیرد که در اکثر بازارهای مهم سهام مدل جسکه و رل مبنی بر تغییرات قیمت سهام مخالف انتظارات تورمی است تأیید می‌شود. مارشال<sup>۱</sup> (۱۹۹۲) در تحقیقات خود مدل پولی تعادلی پویا<sup>۲</sup> را برای پاسخگویی به سئوالات زیر ارائه داده است.

- ۱- آیا این مدل تغییرات همزمانی منفی بین تورم منتظره و بازده‌های دارائی واقعی آتی و بین تورم تحقق یافته و بازده واقعی تاریخی را پیش‌بینی می‌کند.
  - ۲- آیا این مدل می‌تواند هماهنگی بین این همبستگی‌های مشاهده نشده ایجاد کند.
  - ۳- آیا علامت یا اهمیت همبستگی، به این موضوع بستگی دارد که فرآیند تورم به وسیله نوسانات در فعالیت واقعی اقتصاد یا بوسیله نوسانات در نرخ رشد پولی ایجاد می‌شود.
  - ۴- با تفکیک نمودن این دو منبع نوسانات تورم، آیا می‌توان همبستگی منفی بازده سهام و تورم را با همبستگی مثبت بازده سهام و رشد پولی تطبیق داد.
- تغییرات همزمانی بازده‌های واقعی دارائی، تورم و رشد پولی به طور گسترده در طی بیست سال گذشته مورد بررسی قرار گرفت. در این بررسی‌ها همبستگی منفی معنی‌داری بین بازده‌های واقعی سهام و تورم وجود داشت. همچنین همبستگی منفی بین تورم و بازده واقعی تاریخی سهام و تورم وجود داشت. همچنین همبستگی منفی بین تورم و بازده واقعی تاریخی اوراق قرضه بدون ریسک مشاهده گردید. در مقابل این نتایج،

1- David A. Marshall, 'inflation and Asset Returns in a Monetary Economy', The Journal of Finance, September 1992, P. 1315-1343.

2- Dynamic equilibrium Monetary model

همبستگی بین رشد پولی و بازده واقعی سهام (هفتگی) مثبت است در حالی که همبستگی بین رشد پولی و بازده واقعی اوراق قرضه صفر می‌باشد. ابتدا این نتایج غیر عادی به نظر می‌رسید. همبستگی منفی بین تورم و بازده واقعی تاریخی سهام با نظریه سنتی گراهام، داد و کتل<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) که سهام به عنوان یک سپر تورمی عمل می‌کند تناقض دارد. همبستگی منفی بین تورم منتظره و بازده واقعی آتی باعث نقض فرضیه فیشر می‌شود. چرا که بنا به فرضیه فیشر نرخ‌های اسمی باید هم جهت با نرخ تورم منتظره تغییر کند. همبستگی منفی بین بازده واقعی سهام آتی و تورم منتظره با تئوری پذیرفته شده مبنی بر اینکه بازده، مورد انتظار به وسیله ریسک مربوط به جریان نقدی آتی تعیین می‌شود تناقض دارد. ناهماهنگی بین این اطلاعات و پیش‌بینی‌های تئوری اقتصادی به عنوان شواهدی از وجود غیرعقلانی و ناکارا بودن بازار حکایت دارد. سرانجام اختلاف بین همبستگی بازده دارایی و تورم و همبستگی بازده دارایی و رشد پولی با این نظریه که تورم یک پدیده پولی خالص است ناسازگاری دارد.

مارشال شواهدی ارائه می‌دهد که همبستگی منفی بین بازده‌های واقعی دارایی و تورم دال بر توهم پولی یا کارا نبودن بازار نیست. در مدل او هیچ عناصر غیر تعادلی، غیر عقلانی یا حساسیت بازار را در بر نمی‌گیرد. مدل او واکنش منفی بازده سهام به شوک‌های تورمی و همچنین واکنش مثبت بازده سهام با شوک‌های پولی را تأیید می‌کند زیرا منبع اصلی نوسانات در تورم، نوسانات در فعالیت اقتصادی است و همبستگی منفی بازده آتی سهام و تورم منتظره باعث ابهام در این مدل نمی‌شود. او معتقد است که تغییرات تورم منتظره نسبت به بازده واقعی آتی پول منفی است و بنابراین تغییرات تورم منتظره نسبت به بازده آتی هر دارایی منفی است. این اثر به‌رحال در مورد نوسانات تورم پولی ناچیز است. مدل او پیش‌بینی می‌کند که همبستگی منفی بین بازده

دارائی و تورم زمانی که تورم به وسیله نوسانات در فعالیت واقعی ایجاد می‌شود بسیار قوی‌تر است تا نسبت به زمانی که به وسیله نوسانات پولی ایجاد می‌شود. بادوخ و ریچاردسون<sup>۱</sup> (۱۹۹۳) رابطه بین نرخ تورم منتظره و بازده سهام را با استفاده از اطلاعات سالانه تورم و بازده سهام و نرخ بهره بلند مدت و کوتاه مدت در طی دوره ۱۹۹۰-۱۸۰۲ برای کشورهای انگلستان و آمریکا بررسی نمودند. آنها نرخ‌های تورم و نرخ‌های بهره گذشته را به عنوان متغیرهای ابزاری برای برآورد تورم منتظره استفاده نموده‌اند.

آنها دریافته‌اند که یک رابطه یک به یک بین تورم منتظره و بازده‌های سهام وجود دارند و ارزش برآوردی تقریباً برابر با ۱ خواهد بود. در چنین وضعیتی ۱٪ افزایش در نرخ تورم منتظره باعث ۱٪ افزایش در بازده‌های سهام می‌شود که در حقیقت مدل فیشر را تأیید می‌کند. همچنین رابطه بین تورم و بازده سهام در طی دوره ۱۹۹۰-۱۸۰۲ و با استفاده از نرخ‌ها و بازده‌های سهام ۵ ساله مورد آزمون قرر گرفت. در مورد بازده‌های سهام و نرخ تورم یک ساله نتایج نشان می‌دهد که ارزش  $\beta$  به طور معنی‌داری کمتر از ۱ است. مفهوم آن این است که در کوتاه مدت، بازده‌های سهام نسبت به نوسانات نرخ‌های تورم منتظره واکنش نشان نمی‌دهد، ولی در مورد بازده‌های سهام و نرخ تورم پنج ساله، نتایج نشان می‌دهد که ارزش  $\beta$  به طور معنی‌داری نسبت به یک تفاوت ندارد. معنی آن این است که بازده‌های سهام نسبت به نوسانات نرخ تورم منتظره در طی دوره بلند مدت واکنش نشان می‌دهد. از این رو در این تحقیق نتیجه‌گیری می‌شود که چنانچه دوره آزمون بلند مدت باشد مدل فیشر معتبر خواهد بود. یعنی رابطه مثبت بین بازده اسمی سهام و تورم منتظره در بلند مدت وجود دارد، ولی برای دوره کوتاه مدت، مدل فیشر معتبر نخواهد بود. یعنی رابطه این متغیر در کوتاه مدت منفی خواهد بود. این دو محقق

1- Jacob Boundoukh and mathew Richardson, 'stock Returns and inflation: A Long - Horizon perspective', American Economic Review, 83, 1993, PP. 1346-1355.

آزمون مشابهی را برای همان دوره زمانی برای کشور انگلستان نیز انجام دادند و به نتایج مشابهی دست یافتند یعنی اینکه یک رابطه مثبت بین نرخهای تورم منتظره و بازدههای سهام در طی دوره بلند مدت وجود دارد.

منصور و کوچران<sup>۱</sup> (۱۹۹۳)، اثرات جریان نقدی و نرخ تنزیل را که نماینده نوسانات بازده سهام می‌باشد، برای یک دوره زمانی از اول ژانویه ۱۹۴۷ تا دسامبر ۱۹۸۹ مورد بررسی قرار دادند. نتایج تحقیق آنها نشان می‌دهد که عوامل جریان نقدی و نرخهای تنزیل می‌تواند بخشی از نوسانات بازده سهام باشد که، با تحقیقات فاما (۱۹۹۰) و چن (۱۹۹۱) سازگاری دارد.

لی و شان نی<sup>۲</sup> (۱۹۹۶) تورم را به دو قسمت دائمی و موقتی تجزیه نموده‌اند. عمل تجزیه بر این اساس پایه‌گذاری شده است که فعالیت اقتصادی آتی می‌تواند با تغییرات تورم نسبت به تغییرات موقتی حساس‌تر باشد. آنها بر این باورند که تورم دائمی همبستگی منفی با بازده سهام دارد زیرا تورم دائمی تغییرات در فعالیت واقعی آتی را منعکس می‌سازد. یعنی افزایش در تورم دائمی باعث کاهش فعالیت‌های واقعی آتی می‌شود و در نتیجه کاهش در بازده سهام را در پی خواهد داشت. در حالی که اجزاء تورم موقتی بر بازده سهام به خاطر دلایل دیگری نظیر تغییرات در پرتفوی یعنی تبدیل سهام به دارائی نقدی بهره‌دار اثر می‌گذارد. زیرا افزایش تورم موقتی جذابیت نسبی سهام را با وجود این که ارزش فعلی جریان‌های نقدی آتی بازار بدون تغییر باقی می‌ماند کاهش می‌دهد. آنها همچنین مشخص ساختند که همبستگی بین تورم دائمی و بازده واقعی به محض اینکه فعالیت آتی در مدل رگرسیون بازده در نظر گرفته می‌شود بی معنی خواهد بود. در مقابل همبستگی منفی بین تورم موقتی و بازده‌های واقعی نباید به

1- Steven J.Cochran and IQBal Mansur, Expect returns and Economic Factors: a Garch

2- Lee, Kiseok & Ni, Shawn, "stock Returns, Real Activities and Temporary and Persistent Inflation", Applied Financial Economics, october 1996, PP. 433-441.

علت فعالیت آتی تحت تأثیر قرار گیرد. آنها با بررسی همبستگی بین بازده سهام، فعالیت واقعی و تورم دائمی و موقتی، یافته‌های فاما را این گونه نقد کرده‌اند که وقتی فعالیت آتی در نظر گرفته می‌شود، تورم غیر منتظره سالانه در تبیین بازده سهام معنی‌دار نیست ولی تورم به طور ماهانه و فصلی معنی‌دار است.

گراهام<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) ارتباط بین بازده‌های واقعی سهام و تورم را با استفاده از اطلاعات دوره بعد از جنگ جهانی دوم مورد مطالعه قرار داد. او دریافت که این ارتباط بی‌ثبات است. یعنی بازده واقعی سهام و تورم قبل از ۱۹۷۶ و بعد از ۱۹۸۲ منفی است، ولی رابطه مثبت بین این سال‌ها (۱۹۷۶-۱۹۸۱) وجود دارد. او اعلام نمود که در دو دوره فرعی (۱۹۸۲-۱۹۹۰ و ۱۹۵۳-۱۹۷۶) زمانی که این رابطه منفی بود، سیاست پولی خلاف جهت ادواری<sup>۲</sup> یا خنثی بود. در طی دوره‌هایی که این رابطه مثبت بود سیاست پولی شدیداً در جهت ادواری<sup>۳</sup> بود.

شواهد نشان می‌دهد که بی‌ثباتی رابطه بین بازده‌های واقعی سهام و تورم ناشی از تغییر سیاست یعنی از یک سیاست پولی خلاف ادواری به یک سیاست پولی در جهت ادواری در سال ۱۹۷۶ و برگشت به یک سیاست خلاف جهت ادواری در سال ۱۹۸۲ است. این شواهد با فرضیه فاما و مارشال سازگاری دارد.

کاپریل و جونگ<sup>۴</sup> (۱۹۹۷) رابطه علی بین تورم منتظره و غیر منتظره و قیمت واقعی سهام را برای دوره ۱۹۹۱-۱۹۴۷ به طور فصلی مورد آزمون قرار دادند. فرضیه‌هایی که در تئوری بازار کارا و انتظارات عقلانی وجود دارد، اساس مدل آنها را تشکیل می‌دهد.

---

1- Fred C. Graham, 'Inflation, real stock returns and Monetary Policy', Applied Financial Economics, February 1996, P. 29.

2- Counter - Cyclical

3- Pro-cyclical

4-Tony Caperale and chulho Jung, "Inflation and real stock prices", Applied financial Economics, June 1997, PP. 265-266.

بنابراین بر طبق هر دو تئوری بازار کارا و انتظارات عقلانی فقط اطلاعات خارق‌العاده باعث تغییرات در قیمت‌های سهام می‌شود.

نتایج آزمون نشان می‌دهد که رشد فعالیت غیر منتظره به طور مثبت و معنی‌داری بر قیمت‌های واقعی سهام در سطح ۱۰٪ تأثیر می‌گذارد. رشد فعالیت این نتایج با تئوری بازار کارا و نظرات فاما (۱۹۸۱) سازگاری دارد. به هر حال تورم پیش‌بینی شده دارای تأثیر منفی بر قیمت‌های سهام است. حتی بعد از کنترل تأثیرات رشد فعالیت، رابطه منفی بین تورم و قیمت واقعی سهام به عنوان یافته تجربی مهم تلقی می‌گردد.

توربکه<sup>۱</sup> (۱۹۹۷) به این مسئله می‌پردازد که چگونه بازده سهام نسبت به شوک‌های سیاست پولی واکنش نشان می‌دهد. همچنین شواهد نشان می‌دهد که شوک مثبت پولی بازده‌های سهام را افزایش می‌دهد، بدین معنی که سیاست پولی انبساطی با افزایش جریانات نقدی آتی یا با کاهش نرخ تنزیل بر بازده‌های سهام تأثیر می‌گذارد. وی با استفاده از معیارهای مختلف سیاست پولی و تکنیک‌های تجربی متنوع از قبیل نوآوری‌ها در نرخ بهره بین بانک‌ها و ذخایر غیر وام شواهدی را ارائه می‌دهد که سیاست پولی اثرات زیادی بر بازده‌های سهام آتی و گذشته دارد. این یافته‌ها با این فرضیه که سیاست پولی حداقل در کوتاه مدت دارای اثرات کمی بر متغیرهای واقعی است سازگاری دارد. البته سیاست پولی همچنین بر تورم تأثیر می‌گذارد. یافته‌های ارائه شده این است که سیاست پولی که یک عامل ریسک است، دارای اثرات زیادی بر شرکت‌های کوچک است. روزف (۱۹۷۴) شواهدی ارائه می‌دهد که افزایش نرخ رشد پولی، بازده‌های سهام را افزایش می‌دهد.

---

1- Willem Thrbecke, 'on stock Market Returns and Monetary Policy', The Journal of Finance, June 1997, PP. 635-653.



برنانکه و جرتلر<sup>۱</sup> (۱۹۹۵) عنوان نمودند که همبستگی مثبت بین سیاست پولی انبساطی و متغیرهای واقعی وجود دارد. رومر و رومر<sup>۲</sup> (۱۹۸۹) کار فریدمن و شوارت را بسط دادند و شش دوره از سیاست پولی انقباضی را بعد از سال ۱۹۶۰ در نظر گرفتند و دریافتند که این دوره‌ها با کاهش در تولیدات صنعتی و افزایش در بیکاری مواجه بودند. بنظر می‌رسد که تغییرات این سیاست باعث شد تا فعالیت واقعی و همچنین جریان نقدی شرکت کاهش یابد و بازده سهام هنگامی که شوک‌های سیاست اتفاق افتاد کاهش می‌یافت.<sup>۳</sup>

لی‌لی و زولیو هیو<sup>۴</sup> واکنش بازار سهام را در ایالات متحده نسبت به متغیرهای اقتصاد کلان در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶ مورد بررسی قرار دادند.

آنها با توجه به شرایط اقتصادی مختلف که به وسیله نظام سیاست پولی تعیین می‌شود، دریافتند که افزایش غیر منتظره در عرضه پول باعث افزایش فوری در نرخ‌های بهره می‌شود که در نتیجه بر جریان‌های نقدی آتی تأثیر می‌گذارد و متعاقب آن باعث کاهش قیمت سهام می‌شود. همچنین قیمت سهام تحت تأثیر شوک‌های مربوط به نرخ تورم قرار می‌گیرد. بدین معنی که تورم پیش‌بینی نشده باعث می‌شود تا سیاست‌های پولی انقباضی‌تری اجرا شود که این امر به نوبه خود باعث کاهش جریان نقدی و پائین آمدن قیمت‌های سهام می‌شود. شواهد تجربی نشان می‌دهد که قدرت تأثیر تورم کمتر از تأثیر عرضه پول بر قیمت سهام می‌باشد.<sup>۵</sup>

1- Bernanke, Gertler

2- Romer, Romer

3- Willem Thorbecke, op. Cite, P. 652

4- LiLi and Zuli Hu

5- LiLi and Zuli F. Hu, 'stock Market reactions to Macroeconomic News', IMF survey, International Monetary Fund, vol. 27, No. 16, August 17, 1998, PP. 263-265.

### ۳- رابطه تورم و بازده‌های سهام (تحقیقات مربوط به اثر غیر مستقیم (زنجیره‌ای))

فاما<sup>۱</sup> (۱۹۸۱) تلاش نمود تا رابطه غیر عادی بین تورم و بازده را تبیین نماید. فرضیه او این بود که رابطه منفی مشاهده شده بین بازده واقعی سهام و تورم در دوره بعد از سال ۱۹۵۳ ناشی از اثرات زنجیره‌ای<sup>۲</sup> است. توضیحات او برخلاف فرضیه منحنی اولیه فیلیس بود. (فرضیه منحنی اولیه فیلیس بر این اصل استوار بود که رابطه تورم و فعالیت اقتصادی مثبت و رابطه تورم و بیکاری منفی است). یعنی یک همبستگی منفی بین تورم و فعالیت اقتصادی وجود دارد. از طرف دیگر رابطه بین فعالیت واقعی و بازده سهام مثبت است. همبستگی منفی بین بازده واقعی سهام و تورم به خاطر پیوند این دو ارتباط اثرات زنجیره‌ای نامیده می‌شود. اساس تئوری فاما برای مطالعه روابط فعالیت واقعی و تورم، انتظارات عقلانی می‌باشد که ترکیبی از تئوری تقاضای پول و تئوری مقداری پول فیشر است. رابطه منفی بین تورم و فعالیت واقعی که به وسیله ترکیبی از تئوری‌های مقداری پول و تقاضای پول تبیین می‌گردد توسط فاما مورد آزمون قرار گرفت و همبستگی منفی بین آنها تأیید گردید. او در اولین مرحله از تحقیق خود رابط منفی بین تورم و فعالیت واقعی را مشخص ساخت. همبستگی منفی نسبی بین تورم و فعالیت واقعی به طور ماهانه، فصلی و سالانه بعد از سال ۱۹۵۳ مشاهده گردید. همبستگی منفی بین تورم و فعالیت واقعی پدیده تورم همراه با رکود<sup>۳</sup> نامیده می‌شود. انجام این مرحله براساس معادله فیشر در چارچوب انتظارات عقلانی و معادله تقاضای پولی است. مرحله بعدی مطالعه روابط بین متغیرهای واقعی است که عوامل تعیین کننده بازده سهام می‌باشد. در این مرحله

1- Evgene F. Fama, 'Stock Returns, Real Activity, inflation, and Money', American Economic Review, 1981, PP. 545-564.

2- Proxy effect

3- stagflation

هدف نشان دادن رابطه مثبت بین بازده سهام و فعالیت واقعی نظیر تولیدی ناخالص ملی و تولیدات صنعتی بود. در آخرین مرحله بررسی ارتباط بین بازده واقعی سهام عادی و سایر متغیرهای واقعی بود.

به طور کلی اقتصاد بخش واقعی اشاره دارد که روابط بین بازده‌های سهام و نرخ رشد فعالیت‌های واقعی مثبت است. فاما معتقد بود رابطه مثبت بین بازده‌های سهام و فعالیت واقعی که ناشی از بخش واقعی است با رابطه منفی بین تورم و فعالیت واقعی که ناشی از بخش پولی است ترکیب می‌شود و رابطه منفی بین بازده واقعی سهام و تورم ایجاد می‌شود.

رم و اسپنسر<sup>۱</sup> (۱۹۸۳) ادعا کردند که به شواهد تجربی قابل توجهی دست یافتند که با مطالب ارائه شده توسط فاما ناسازگار است، ولی یافته‌های آنان با تئوری سنتی اقتصاد کلان سازگاری دارد. آنها یک معادله تورمی متفاوتی را استفاده کردند که در آن از متغیرهای متفاوت برای بیان فعالیت واقعی مورد استفاده قرار گرفت. معادله تورمی آنها از رابطه فیشر و فیلیپس استخراج شده است و معادلات بازده سهام را با همان خصوصیات معادله فاما برآورد کردند. شواهد آنها برعکس نتایج فاما بود.

فاما برای فعالیت واقعی از نرخ رشد واقعی GNP و همچنین نرخ رشد تولیدات صنعتی استفاده کرده است. رم و اسپنسر انتخاب چنین معیاری را رد نمی‌کنند. ولی معتقدند که معیارهای دیگری نیز برای شاخص فعالیت واقعی اقتصاد وجود دارد. آنها از معیار نسبت اشغال به جمعیت و مابه‌التفاوت نرخ بیکاری طبیعی و نرخ واقعی بیکاری (UNR) و همچنین شکاف تولید ناخالص ملی که بصورت 
$$GAP\ GNP = \frac{GNP\ واقعی\ بالقوه - GNP\ واقعی\ بالفعل}{GNP\ واقعی\ بالقوه} \times 100$$
 می‌باشد استفاده نمودند. هر کدام از اینها یک شاخص فعالیت اقتصادی مثبت می‌باشد. یعنی هر چه ارزش آنها بیشتر

1- Rati Ram and David E. Spencer, 'stock Returns, Real Activity, inflation, and Money: comment', American Economic Review 73, 1983, PP. 463-70.

باشد فعالیت واقعی بیشتر است. در هر صورت با استفاده از این متغیرها در رگرسیون، رم و اسپنسر هیچ ارتباط منفی معنی‌داری بین تورم و فعالیت واقعی مشاهده نمودند. این نتایج با تئوری‌های سنتی منحنی فیلپس سازگاری دارد و با موردی که فاما در تئوری‌هایش مطرح ساخت سازگار نیست.

ماندل نیز مدل ساده‌ای ارائه داده است که رابطه بین تورم و فعالیت اقتصادی مثبت و رابطه بین بازده واقعی سهام و فعالیت اقتصادی منفی است.<sup>۱</sup>

به طور خلاصه رم و اسپنسر با در نظر گرفتن متغیرهایی به عنوان معیار فعالیت واقعی با استفاده از رابطه فیلپس و فیشر به عنوان یک معادله تورمی اعتقاد دارند که هر کدام از توضیحات فاما می‌تواند اساساً برعکس شود که روی هم رفته رابطه مثبت بین تورم و فعالیت واقعی (با توجه به تئوری‌های منحنی فیلپس) و رابطه منفی بین بازده واقعی سهام و فعالیت واقعی (با توجه به فرضیه ماندل) وجود دارد.

بندرلی و زویک<sup>۲</sup> (۱۹۸۵) تحقیقی انجام دادند که نتایج آن این بود که در طی دوره سالهای ۱۹۵۴-۱۹۸۱ و نیز سال‌های قبل از آن یک همبستگی منفی ساده بین بازده واقعی سهام و نرخ تورم در ایالات متحده وجود داشت. این شواهد از یک رابطه معکوس بازده واقعی سهام و نرخ تورم حکایت دارد.

آنها جهت آزمون اثر تورم بر بازده واقعی سهام - که مستقل از رشد فعالیت آتی شرکت است - با استفاده از روش حداقل مربعات معمولی (OLS)<sup>۳</sup> و اطلاعات سالانه برای دوره‌های ۱۹۵۴-۱۹۷۶، ۱۹۵۶-۱۹۷۶، (بخاطر رفتار غیرعادی بازده سهام در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵) و ۱۹۵۶-۱۹۸۱، پارامترهایی را برآورد کردند. این برآوردها نشان می‌دهد که تأثیر فعالیت سال آتی شرکت بر بازده واقعی سهام از نظر آماری

1- Ibid, P. 468

2- Jason Bendorly and Burton Zwick, 'inflation, Real Balances, OUTPUT, and Real stock Returns', American Economic Review, Dec. 1985, P. 1115

3- Ordinary least squares

معنی‌دار است. با توجه به فعالیت سال آتی، تأثیر تورم اعلام شده بر بازده واقعی سهام معنی‌دار نیست. این نتیجه به استثنای سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ تأیید شد. و حتی وقتی سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ در نظر گرفته شود، تأثیر تورم بر بازده واقعی سهام تا سال ۱۹۸۱ معنی‌دار نیست.

بندرلی و زویک این استدلال را مورد تأیید قرار دادند مبنی بر این که با لحاظ نمودن رشد فعالیت آتی، تورم هیچ گونه تأثیر مستقلی بر بازده سهام واقعی نخواهد داشت. آنها همچنین رابطه معکوس بین تورم و فعالیت را ناشی از تورم جاری به فعالیت آتی از طریق اثر مانده واقعی می‌دانند.

ویلیام شوارت<sup>۱</sup> (۱۹۹۰) رابطه بین بازده واقعی سهام و فعالیت آتی را از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۸۸ مورد بررسی قرار داد و نتایج به دست آمده توسط فاما را در سال ۱۹۹۰ مبنی بر وجود ارتباط مثبت بسیار قوی بین بازده واقعی سهام و نرخ رشد تولیدات آتی تأیید کرد. فاما نشان داد که بازده سهام ماهانه، فصلی و سالانه همبستگی زیادی با نرخ‌های رشد تولیدات آتی در طی دوره ۱۹۸۷-۱۹۵۳ دارد. به علاوه رابطه بین بازده سهام جاری و رشد تولیدات آتی اطلاعاتی را درباره جریان نقدی آتی که در قیمت‌های سهام منعکس است، ارائه می‌دهد.

به هر صورت نتایجی که ویلیام شوارت برای دوره ۱۸۸۹-۱۹۸۸ به دست آورد علیرغم ۶۵ سال اطلاعات اضافی نسبت به دوره تحقیق انتخاب شده توسط فاما مشابه نتایج تحقیقات فاما است.

فاما<sup>۲</sup> (۱۹۹۰) مدل ارزشیابی استاندارد بازده‌های سهام را با توجه به سه منبع تغییرات بازده مشروحه زیر تنظیم کرد:

---

1- William schwert, 'stock Returns and Real Activity: A century of Evidence', The Journal  
2- Fama, 'stock Retruns, Expected Returns, and Real Activity', The Journal of Finance, September 1990, PP. 1089.

۱- شوک‌های مربوط به جریان‌ات نقدی مورد انتظار  
۲- تغییرات بازده قابل پیش‌بینی به خاطر تغییراتی که در طی زمان در نرخ تنزیلی که جریان‌ات نقدی مورد انتظار را قیمت‌گذاری می‌کند.  
۳- شوک‌های مربوط به نرخ‌های تنزیل

تحقیقات زیادی در مورد این سه منبع تغییرات بازده انجام شد. فاما (۱۹۸۱)، جسکه و رل (۱۹۸۳)، کال (۱۹۸۷)، بارو (۱۹۹۰) و شاه (۱۹۸۹)<sup>۱</sup> اشاره داشتند که بخش اعظم (غالباً بیش از ۵۰٪) تغییرات بازده سهام می‌تواند به خاطر پیش‌بینی‌های متغیرها از قبیل تولید ناخالص ملی، تولیدات صنعتی و سرمایه‌گذاری که عوامل تعیین‌کننده جریان‌ات نقدی شرکت‌ها محسوب می‌شوند، باشد. همچنین شواهدی وجود دارد که بازده مورد انتظار (و همچنین نرخ‌های تنزیل که جریان نقدی مورد انتظار را قیمت‌های می‌کند) در طی زمان تغییر می‌کند. فرنچ و شوارت و استامباخ (۱۹۸۷) دریافتند که بخشی از نظریات درباره بازده می‌تواند به وسیله اثر نرخ تنزیل<sup>۲</sup> به وجود آید یعنی این که شوک‌های مربوط به بازده مورد انتظار و نرخ‌های تنزیل، شوک‌های منفی در برابر قیمت‌ها ایجاد می‌کنند.

یونگ سولی<sup>۳</sup> (۱۹۹۲) روابط علی و تعاملی پویایی بازده‌های دارایی فعالیت واقعی و تورم را در بعد از جنگ در ایالات متحده مورد بررسی قرار داد. او در مدل خود از چهار متغیر بازده‌های واقعی سهام (SRE)، نرخ‌های واقعی بهره (IRE)، رشد تولیدات صنعتی (IPG)، و نرخ تورم (INF)، استفاده نمود. او تأکید بر بازده‌های دارایی و تورم، بازده‌های سهام و نرخ‌های بهره دارد. تورم و رشد تولیدات صنعتی به عنوان معیار فعالیت کلی اقتصاد در نظر گرفته شد. وی بازده واقعی سهام را از فرمول  $SRE=SR-INF$

1- Ibid, P. 1089.

2- Discount – rate effect.

3- Bong – soo lee, 'causal Relations Among stock Returns, interest Rates, Real Activity, and inflation', The Journal of Finance, September 1992, PP. 1591-1603.

محاسبه می‌کند که SR بازده‌های اسمی، INFE نرخ تورم منتظره است و همچنین نرخ‌های واقعی بهره (IRE) از فرمول  $IRE=IR-INFE$  محاسبه می‌شود که در آن IR نرخ بهره اسمی است. نرخ بهره اسمی همان بازده یک ماهه اسناد خزانه تحصیل شده به وسیله مرکز تحقیقات در قیمت سهام آمریکا<sup>۱</sup> (CRSP) است. نرخ تورم (INF) با استفاده از شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) محاسبه می‌شود.

$$INF_t = (CPI_t - CPI_{t-1}) / CPI_{t-1}$$

تولیدات صنعتی (IP) از پرونده اطلاعاتی Citibase به دست می‌آید و نرخ رشد تولیدات صنعتی (PIG) از طریق

$$IPG_t = (IP_t - IP_{t-1}) / IP_{t-1}$$

محاسبه می‌شود. سری‌های پایه پولی (MB) همچنین از پرونده اطلاعاتی Citibase به دست می‌آید. این اطلاعات به صورت فصلی تعدیل شده است. او برای آزمون مدل خود دوره اطلاعات را از ژانویه ۱۹۴۷ تا دسامبر ۱۹۸۷ انتخاب نمود. پس از آزمون مدل خود، نتایج زیر را به دست آورد:

۱- برخلاف فرضیه فیشر، بازده‌های اسمی سهام و تورم همبستگی منفی ضعیفی دارند و بین بازده‌های واقعی سهام و تورم همبستگی منفی ملایمی وجود دارد.

۲- نظیر فرضیه فیشر، بین نرخ بهره اسمی و تورم رابطه مثبت وجود دارد. رابطه نرخ‌های بهره واقعی و تورم منفی است که با یافته‌های فاما و گیبونس<sup>۲</sup> (۱۹۸۲) سازگاری دارد.

۳- بین بازده‌های سهام و رشد تولیدات صنعتی همبستگی مثبت وجود دارد و بنظر می‌رسد این ادعا که افزایش در بازده واقعی سهام، افزایش در رشد تولیدات صنعتی را پیش‌بینی می‌کند را تأیید کند.

1- Center for research in security prices.

2- Fama, Gibbons

۴- تورم رابطه منفی با رشد تولیدات صنعتی آتی دارد و همچنین بین نرخ بهره اسمی و رشد تولیدات صنعتی رابطه منفی وجود دارد بدین معنی که وقتی نرخ بهره اسمی بخاطر انتظارات تورمی افزایش یابد، احتمالاً رشد تولیدات صنعتی پائین‌ترین را در پی خواهد داشت.

۵- به هر حال نرخ واقعی بهره همانند بازده واقعی سهام رابطه مثبت با رشد تولیدات صنعتی آتی دارد. این مشاهده تردیدی در بحث ماندل (۱۹۶۳) مبنی بر وجود رابطه منفی بین بازده واقعی دارائی‌های مالی با فعالیت واقعی ایجاد می‌کند. یافته‌های یونگ سولی، با نظر فاما در مورد اثر زنجیره‌ای مبنی بر وجود رابطه منفی بین بازده سهام و تورم سازگاری دارد.

رحمان و کوزیر<sup>۱</sup> (۱۹۸۸) به شواهدی دست یافتند که در کانادا همانند ایالات متحده یک رابطه معکوس بین بازده‌های واقعی سهام و تورم وجود دارد. چنین ارتباطی، می‌تواند حاکی از بی‌اثر نبودن پول باشد. رحمان و کوزیر اشاره دارند که تورم موجب بازده واقعی سهام نمی‌شود. در عوض نتایج تجربی آنها فرضیه اثر زنجیره‌ای فاما را تأیید می‌کند.

لئونارد و هرناوندز<sup>۲</sup> (۱۹۹۰) با توجه به فرضیه فیشر، بازده سرمایه شیلی را در دهه ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ با استفاده از فرضیه اثر زنجیره‌ای مورد بررسی قرار دادند و دریافتند که هیچ رابطه معنی‌داری بین بازده‌های واقعی سهام و تورم در دو دوره از سه دوره وجود ندارد. و نتیجه تورم فقط پدیده پولی بوده است و نتوانسته است تولید را تحت تأثیر قرار دهد.

1- Barry-V cozier, Abdul-H Rahman, 'stock Returns, inflation, and Real activity in canada', canadian Journal of Economics, November 988, PP. 759-74.

2- Leonardo Hernandez, 'inflacion Y retorno bursatil, una investigacion empirica: chile 1960-1988', cuadernos-de-Econoiia, December 1990, PP. 381-406.



الی و رابینسون<sup>۱</sup> (۱۹۹۲) اشاره داشتند که رابطه غیر عادی بین بازده‌های واقعی سهام و تورم وجود دارد. خصوصاً آنها فرضیه اثر زنجیره‌ای را مورد بررسی قرار دادند که رابطه بین تورم و فعالیت واقعی مورد انتظار ناشی از عمل پولی کردن بدهی و سیاست پولی در جهت خلاف ادواری انجام شده به وسیله بانک مرکزی است.

احمد جعفری صمیمی<sup>۲</sup> تأثیر تورم را بر رشد اقتصادی برای چهل و دو کشور در حال توسعه در فاصله زمانی ۱۹۹۰-۹۸۰ به صورت برش عرضی، مورد بررسی قرار داد. او دریافت که ارتباط بین متغیرهای فوق بستگی شدید به کشورهای مورد آزمون دارد. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که وقتی متوسط نرخ‌های سالانه تورم بیش از ۱۰۰٪ باشد، تأثیر تورم بر رشد اقتصادی منفی خواهد بود. چنانچه نرخ تورم پائین باشد، تأثیر تورم بر رشد اقتصادی مثبت خواهد بود. بنابراین او نتیجه گرفت که ابهاماتی نسبت به تأثیر تورم بر رشد اقتصادی در بین این کشورها با استفاده از تحلیل برش عرضی وجود دارد. او همچنین با استفاده از اطلاعات سری زمانی ارتباط بین تورم و رشد اقتصادی را در ایران در فاصله زمانی ۱۹۹۰-۱۹۷۵ مورد بررسی قرار داد و نتیجه تحقیق این فرضیه را که تورم برای رشد اقتصادی زیان‌آور است تأیید نمود.

مایکل برونو<sup>۳</sup> (۱۹۹۵) رابطه بین تورم و رشد اقتصادی را برای ۱۲۷ کشور جهان در دوره زمانی ۱۹۹۲-۱۹۶۰ مورد بررسی قرار داد. او اعلام نمود که ارتباط نزدیک بین تورم و رشد وجود دارد. به طوری که وقتی نرخ تورم نسبتاً پائین و یا ملایم باشد (بین ۲۰٪ تا ۴۰٪) ممکن است باعث کاهش رشد اقتصادی نشود. حتی در دوره زمانی ۱۹۷۲-

1- David-P. Ely, Kenneth-J. Robinson, 'stock Returns and inflation: Further Tests of The Role of The central Bank', Journal of Macroeconomics, summer 1992, PP. 525-543.

2- Ahmad Jafari – Samimi, "Inflation And Economic Growth in Developing Countries Further Empirical Evidence, Discussion Papers in Economics", VOL. VTT, No. 286, April 1994, University of Reading, England.

3- Michael Bruno, "Does Inflation Really Lower Growth?", Finance and development, September 1995, PP. 35-38.

۱۹۶۰ که نرخ تورم کمتر از ۲۰٪ بود، رابطه تورم و رشد مثبت بود. ولی زمانی که نرخ تورم بالا بود (۴۰٪ یا بیشتر) باعث کاهش رشد اقتصادی شده است. لی<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) بررسی نمود که آیا فرضیه اثر زنجیره‌ای می‌تواند رابطه منفی شگفت‌انگیز بین بازده واقعی سهام و تورم مورد انتظار در بازار سهام بین‌المللی را تبیین نماید.

اطلاعات به طور ماهانه برای شش کشور صنعتی بلژیک، فرانسه، آلمان، ژاپن، انگلستان و ایالات متده برای دوره ۱۹۷۶-۱۹۹۲ در نظر گرفته شود. نتیجه این تحقیق نشان داد که از نظر آماری رابطه منفی معنی‌داری بین بازده واقعی سهام و نرخ تورم حتی پس از تعدیل تاثیرات فعالیت اقتصادی مورد انتظار و نوسانات تورم وجود خواهد داشت. بنابراین یافته‌های این تحقیق فرضیه اثر زنجیره‌ای را تأیید می‌کند. به اعتقاد توماس، روروکه و گروئن‌ولد<sup>۲</sup> (۱۹۹۷) بازده کل سهام و تورم هر دو متغیرهای اقتصاد کلان می‌باشد و می‌تواند کاملاً در چارچوب اقتصاد کلان مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

از آنجائی که افکار عمومی و اقتصاددانان انتظار دارند که رابطه بین بازده‌های سهام و تورم منتظره مثبت باشد و سهام می‌تواند یک سپر تورمی مؤثری قلمداد گردد ولی تحقیقات مختلف حاکی از ارتباط منفی بین این دو متغیر است لذا ابهاماتی در این زمینه وجود دارد. آنها این ابهامات را در دو سطح مورد بررسی قرار دادند. در مرحله اول براساس الگوی تک معادله‌ای می‌باشد. این معادله یک شکل تقلیل یافته معادله استخراج شده از یک مدل ساده اقتصاد کلان است. مرحله اول بدین منظور طراحی شده است تا

1- Lee unro, 'Further Empirical Test of The Proxy effect Hypothesis: some international Evidence', Journal of international Financial Markets – institutions and Money, 1996, P. 35-46.

2- Nicolaas Groenewold, Gregoryo, Rourke and stephen Thomas, 'stock returns and inflation: a macro analysis', Applied Financial Economics, April 1977, PP. 127-134.

تعیین کند که آیا این ابهامات همچنان با اضافه نمودن متغیرهای مورد نیاز در مدل باقی می‌ماند یا اینکه صرفاً یک تشریح نادرست است. مرحله دوم آنست که معادلات مدل را که براساس آنها معادله شکل تقلیل یافته پایه‌گذاری شده است برآورد می‌کند. آنها مدل برآورده شده را به شکل‌های گوناگون شبیه‌سازی کردند به این خاطر که منع همبستگی منفی بین بازده سهام و تورم را شناسائی کنند. آنها یک اقتصاد باز با چهار نوع دارائی یعنی پول، اوراق قرضه محلی، اوراق قرضه خارجی و سهام را در نظر گرفتند.

مدل آنها براساس نگرش مدل Portfolio-balance مدل‌سازی دارائی - تقاضا است. با استفاده از این مدل شاید به خاطر درک متفاوت سرمایه‌گذاران از ریسک‌شان، جایگزینی دارائی‌ها را کامل نمی‌دانند. این مدل، تقاضا برای یک دارائی را برحسب بازده آن، بازده آن نسبت به سایر دارائی‌ها و یک معیار متغیر از قبیل ثروت یا سود تعیین می‌کند. اطلاعات مورد استفاده مربوط به کشور استرالیا بوده و برای دوره زمانی مارچ ۱۹۶ تا سپتامبر ۱۹۹۱ به صورت فصلی است. آنها با توجه به مشکلات تجربی در مورد استفاده از متغیر ثروت، از سود به عنوان معیار متغیر استفاده کردند. آنها دریافتند که ارتباط غیر مستقیم بین بازده سهام و تورم بر اساس مدل Portfolio-balance وجود دارد یعنی هیچ اثر مستقیم قابل تشخیص تورم بر بازده سهام وجود ندارد، ولی از طریق نفوذ تورم بر فعالیت شرکت و بازده سهام، فقط از طریق فعالیت اثر می‌گذارد. شبیه‌سازی نشان می‌دهد که مؤلفه‌های این مدل دارای نقش مهمی هستند. حساسیت بهره سرمایه‌گذاری اثر منفی را تقویت کرده در حالی که حساسیت منفعت تقاضای پول تا حد زیادی آن را تضعیف می‌سازد. در نتیجه این رابطه منفی اغلب بین بازده و تورم مشاهده می‌شود.

سونگ، رم چندر و چاترات<sup>۱</sup> (۱۹۹۷) تحقیقات مشابهی را در کشور هندوستان انجام دادند که به همان نتایج دست یافتند. این نتایج براساس مدل فاما صورت گرفت که در آن مدل بر ارتباط بین تورم و فعالیت واقعی و همچنین ارتباط بین بازده سهام و فعالیت واقعی تاکید داشت. آنها سعی کردند تا ارتباط منفی بین بازده سهام و تورم را از طریق رابطه منفی بین تورم و فعالیت واقعی اقتصاد و رابطه مثبت بین فعالیت واقعی و بازده سهام تبیین نماید. چنین بررسی حداقل از دو نظر مهم است. اولاً رد فرضیه فیشر از نظر تجربی درخصوص بازده سهام چند کشور توسعه یافته که خود انگیزه‌ای برای تحلیل این فرضیه در اقتصاد کشورهای کم توسعه است. ثانیاً پیگیری جهت پاسخ دادن به این سؤال که بازار کشور هندوستان می‌تواند بعنوان یک سپر تورمی محسوب شود آنها در چارچوب کار فاما و شوارت فرضیه فیشر را مورد آزمون قرار دادند.

آزمون آماری مربوط به رابطه بین تورم و بازده‌های سهام در فاصله زمانی آوریل ۱۹۸۴ تا دسامبر ۱۹۹۲ در کشور هندوستان بطور روزانه انجام شده است.

به طور خلاصه نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که براساس مدل حداقل مربعات معمولی (OLS) نظر فاما تا حدی تأیید می‌گردد. یعنی اول یک رابطه منفی بین تورم و فعالیت واقعی وجود دارد. دوم رابطه بین فعالیت واقعی و بازده سهام مثبت است. همچنین تحقیقات نشان می‌دهد که عدم وابستگی بازده واقعی و اجزاء تورم منتظره وجود دارد. ولی ارتباط منفی بین بازده واقعی سهام و اجزاء تورم غیر منتظره وجود دارد.

#### ۴- خلاصه و نتیجه‌گیری

هدف اصلی تحقیق حاضر بررسی رابطه بین تورم و بازده سهام بوده است. همان طور که مشاهده گردید تحقیقات انجام شده به دو گروه تقسیم شده است. گروه اول شامل

1- Arjun chatrath, Sanjaj Ramchander and Frank song, 'stock prices, inflation and output: evidence from india', Applied Financial Economics, August 1997, pp. 439-445.

تحقیقاتی است که ارتباط بین دو متغیر فوق را به طور مستقیم (بدون توجه به دیگر متغیرها) مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند و گروه دوم جهت بررسی ارتباط بین تورم و بازده سهام به طور غیرمستقیم از متغیر سومی نظیر رشد تولیدات صنعتی، تولید ناخالص ملی، نرخ بیکاری استفاده نمودند که به اثر زنجیره‌ای معروف است. این تحقیقات که در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در دوره‌های مختلف زمانی بر مبنای هر دو نوع اطلاعات سری زمانی و مقطعی انجام شده است نتایج متفاوتی ارائه نموده است. خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده به دو روش فوق در جداول (۱) و (۲) آورده شده است.

همان طور که در جدول (۱) نشان داده شده است نتایج تحقیقات مربوط به تورم و بازده سهام (به طور مستقیم) متفاوت می‌باشد. در بعضی از کشورها رابطه بین این دو متغیر منفی و در تعدادی دیگر از کشورها رابطه فوق مثبت و در برخی از کشورها هیچ رابطه معنی‌داری بین دو متغیر فوق وجود ندارد. همچنین در جدول (۲) نتایج تحقیقات انجام شده در مورد رابطه بین تورم و بازده سهام ارائه شده است. در این تحقیقات با به کارگیری از متغیر سوم نشان می‌دهد که در اکثر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه رابطه بین تورم و بازده واقعی سهام منفی است.

در مجموع مقاله حاضر نشان می‌دهد که هنوز نتایج مربوط به رابطه تورم و بازده سهام با ابهام مواجه است. شاید ابهامات موجود به خاطر عدم استفاده از فرمول‌های استاندارد و یک‌نواخت برای محاسبه نرخ تورم و یا به خاطر وجود انواع مختلف بازار از نظر کارا یا ناکارا بودن و دوره‌های زمانی مختلف و شرایط اقتصادی گوناگون باشد. انتظار می‌رود نتایج تحقیقات تجربی بیشتر در آینده بتواند ابهامات موجود در این زمینه را برطرف سازد.

جدول (۱) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده مربوط به رابطه بنی تورم و بازده سهام اثر (مستقیم)

شماره	نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای مورد بررسی)	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
۱	بن برنچ (محققین)	۱۹۷۴	انریش، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند، ژلاندوز، پرتغال، اسپانیا، شیلی، کلمبیا، پرو، مکزیک، نروژ، آفریقای جنوبی، سوئد، آمریکا، انگلستان، ایرلند، هندوستان	۱۹۶۵-۱۹۵۲	بررسی رابطه و عملکرد بازار سهام	سهام یک سیر تورمی ضعیف است و در بلند مدت سیر تورمی کامل محسوس نمی‌شود.
۲	مارتین فلهستاین	۱۹۸۰	آمریکا	۱۹۷۷-۱۹۶۷	بررسی رابطه تورم و قیمت سهام	رابطه معکوس بین تورم و قیمت سهام وجود دارد.
۳	ویلیام شوارتز	۱۹۸۱	آمریکا	۱۹۷۸-۱۹۵۳	بررسی تأثیر تورم بر قیمت سهام	قیمت سهام نسبت به تورم واکنش منفی نشان می‌دهد.
۴	یورجین فاما	۱۹۸۱	آمریکا	۱۹۷۷-۱۹۵۴	بررسی رابطه علی تورم و بازده سهام	رابطه علی بین تورم و بازده سهام وجود ندارد.
۵	جسکه و رول	۱۹۸۳	آمریکا	۱۹۸۰-۱۹۴۷	بررسی رابطه علی بازده سهام و تورم	رابطه علی وجود ندارد و رابطه بازده سهام و تورم منفی است.

ادامه جدول (۱) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده مربوط به رابطه بنی تورم و بازده سهام اثر (مستقیم)

شماره	نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای) مورد بررسی	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
۶	گانگین	۱۹۸۳	استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، هندوستان، ایرلند، ایالت، هلند، ژاپن، آمریکا، انگلستان، اسپانیا، آفریقای جنوبی، سوئیس، فیلیپین، ونزوئلا، سنگاپور، نروژ، پرو و اسرائیل	۱۹۷۴-۱۹۷۹ ۱۹۵۴-۱۹۷۹ ۱۹۵۹-۱۹۷۹	رابطه بین بازده سهام و تورم با استفاده از IFS اطلاعات	در اکثر کشورها رابطه بین بازده سهام و تورم از نظر آماری معنی دار نبود. در انگلستان و اسرائیل از نظر آماری مثبت بود. در انگلستان رابطه مثبت بود و در دو کشور رابطه مثبت نبود.
				۱۹۷۹-۱۹۵۹	رابطه بازده سهام و تورم با استفاده از CIP شاخص	در انگلستان رابطه بازده سهام و تورم غیر منتظره مثبت است.
				۱۹۷۹-۱۹۵۹	رابطه بین بازده سهام و تورم و غیرمنتظره	رابطه بین بازده سهام و تورم وجود داشته و برای کشورها وجود دارد.
					رابطه مثبت بین متوسط بازده سهام و متوسط تورم در میان کشورها وجود دارد. سهام یک سپر تورمی کامل است.	رابطه مثبت بین متوسط بازده سهام و متوسط تورم در میان کشورها وجود دارد. سهام یک سپر تورمی کامل است.

ادامه جدول (۱) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده مربوط به رابطه بنی تورم و بازده سهام اثر (مستقیم)

شماره	نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای مورد بررسی)	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
۷	برنوسلیک	۱۹۸۳	آمریکا، ژاپن، انگلستان، سوئیس، فرانسه، آلمان، هلند، بلژیک، کانادا	۱۹۷۱-۱۹۸۰	رابطه بازده سهام و انتشارات تورمی	به استثناء کانادا ضریب همبستگی برای کشورها منفی است.
۸	دیوید مارشال	۱۹۹۲	آمریکا	۱۹۵۹-۱۹۹۰	رابطه بین بازده واقعی و تورم و اکشن بازده سهام با شوک تورمی و اکشن بازده سهام و شوک پولی	منفی است منفی است مثبت است منفی است
۹	بادرخ و ریچاردسون	۱۹۹۳	انگلستان و آمریکا	۱۸۰۲-۱۹۹۰	بررسی رابطه نرخ تورم منتظره و بازده سهام	برای دوره کوتاه مدت رابطه منفی است و برای دوره بلند مدت رابطه مثبت وجود دارد



جدول (۱) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده مربوط به رابطه بنی تورم و بازده سهام اثر (مستقیم)

شماره	نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای مورد بررسی)	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
۱۰	منصور و کچران	۱۹۹۳	آمریکا	۱۹۸۹-۱۹۹۷	بررسی اثر جریانهای نقدی و نرخ تنزیل بر تورمات بازده سهام	بخشی از تورمات بازده بوسیله نرخهای تنزیل و جریانهای نقدی ایجاد می شود.
۱۱	کیسو کندی و شانلی	۱۹۹۶	آمریکا	۱۹۵۶-۱۹۹۳	بررسی رابطه تورم موثر با بازده سهام	منفی است، منفی است
۱۲	فرد گراهام	۱۹۹۶	آمریکا	۱۹۷۵-۱۹۵۳ ۱۹۸۱-۱۹۷۶	ارتباط بین بازده واقعی سهام و تورم ارتباط بین بازده واقعی سهام و تورم	منفی است، مثبت است
۱۳	فرد گراهام	۱۹۹۶	آمریکا	۱۹۹۰-۱۹۸۲	ارتباط بین بازده واقعی سهام و تورم	منفی است
۱۴	جانگی و کاپریل	۱۹۹۷	آمریکا	۱۹۹۱-۱۹۹۷	بررسی رابطه واقعی و قیمت واقعی سهام	رابطه منفی وجود دارد

ادامه جدول (۱) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده مربوط به رابطه بنی تورم و بازده سهام اثر (مستقیم)

شماره	نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای مورد بررسی)	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
۱۵	ویلیم توریکه	۱۹۹۷	آمریکا	۱۹۹۰-۱۹۹۷	تأثیر سیاست پولی بر بازده سهام	سیاست پولی باعث افزایش بازده سهام می‌شود
۱۶	لی لی و زولینو هیر	۱۹۹۸	آمریکا	۱۹۸۰-۱۹۹۲	واکنش بازار سهام نسبت متغیرهای اقتصادی کلان	افزایش غیر منتظره عرضه پول باعث کاهش قیمت سهام می‌شود و تورم پیش‌بینی نشده باعث کاهش قیمت سهام می‌شود.

جدول (۲) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده در ارتباط با تورم و بازده سهام اثر (غیر مستقیم)

نتیجه تحقیق	عنوان تحقیق	دوره زمانی	کشور (کشورهای مورد بررسی)	سال	نام محقق (محققین)
منفی است	بررسی رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	۱۹۷۷-۱۹۵۴	آمریکا	۱۹۸۱	یوجین فاما
منفی است	بررسی رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	۱۹۷۸-۱۹۵۳	آمریکا	۱۹۸۳	رم و اسپنسر
منفی است	بررسی رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	۱۹۸۱-۱۹۵۴	آمریکا	۱۹۸۵	زویگ و ندرلی
مثبت است	بازده واقعی سهام و رشد تولیدات صنعتی	۱۹۸۸-۱۸۸۹	آمریکا	۱۹۹۰	ویلیام شوارت
در دوره از سه دوره رابطه منفی با وجود ندارد.	بررسی رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	دهه ۱۹۶۰، دهه ۱۹۷۰، دهه ۱۹۸۰	شیلی	۱۹۹۰	هرتاندز
مثبت است منفی است منفی است مثبت است منفی است	رشد واقعی سهام و رشد تولیدات صنعتی، بررسی رابطه بین بازده اسمی و تورم، بررسی رابطه بین بازده واقعی و تورم، بررسی رابطه نرخ بهره اسمی و تورم، بررسی رابطه نرخ بهره واقعی و تورم	۱۹۸۷-۱۹۴۷	آمریکا	۱۹۹۲	یونگ سولی
تأثیر تورم بیش از ۱۰٪ بر رشد اقتصادی منفی است و تأثیر تورم پائین بر رشد مثبت است.	رابطه بین تورم و رشد اقتصادی	۱۹۸۰-۱۹۹۰	چهل و دو کشور در حال توسعه	۱۹۹۴	احمد جمفری صمیمی

جدول ۱ (۲) - خلاصه نتایج تحقیقات انجام شده در ارتباط با تورم و بازده سهام اثر (غیر مستقیم)

نام محقق (محققین)	سال	کشور (کشورهای مورد بررسی)	دوره زمانی	عنوان تحقیق	نتیجه تحقیق
احمد جعفری صمیمی	۱۹۹۴	ایران	۱۹۷۵-۱۹۹۰	رابطه بین تورم و رشد اقتصادی	تأثیر تورم بر رشد اقتصادی زیان‌آور است.
مایکل برونو	۱۹۹۵	۱۷ کشور جهان	۱۹۶۰-۱۹۹۲	بررسی رابطه بین تورم و رشد	تأثیر تورم کمتر از ۲۰٪ بر رشد مثبت است. تأثیر تورم بالا (۶۰٪ یا بیشتر) بر رشد منفی است.
لی اون رو	۱۹۹۶	بلژیک، فرانسه، آلمان، ژاپن، انگلستان و آمریکا	۱۹۷۶-۱۹۹۳	بررسی رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	رابطه منفی وجود دارد.
گروین ولد و رورکه و توماس	۱۹۹۷	استرالیا	۱۹۲۰-۱۹۹۱	رابطه بین بازده سهام و تورم	رابطه منفی وجود دارد.
چاترات روم چندر و سونگ	۱۹۹۷	هندوستان	۱۹۸۴-۱۹۹۲	رابطه بین بازده واقعی سهام و تورم	رابطه منفی وجود دارد.

## منابع

- A. Alchian and R. Kessel, "Redistribution of Wealth Through Inflation", Science 130, September 1959, P. 538.
- Armen Alchian and Reuben Kessel, "Effects of Inflation", Journal of Political Economy, 70 (December 1962), PP. 521-537.
- Benderly, Jason, Swick, Burton, "Inflation, Real Balance, OUTPUT, and Real Stock Returns", American Economic Review, December 1985, PP. 1115-1122.
- Boudoukh, Jacob & Richardson, Matthew, "Stock Returns And Inflation: A Long – Horizon Perspective", American, Economic Review, March 1993, PP. 1346-1355.
- Branch. Ben, "Common Stock Performance And Inflation: An International Comparison", The Journal Of Business, January 1974, PP. 48-52.
- Brinson, G.P., "The Synergistic Impact Of Taxes And Inflation On Investment Return", Financial Analysts Journal 30 (March – April 1973), PP. 74-75.
- Bruno, Michael, "Does Inflation Really Lower Growth?", Finance And Development, September 1995, PP. 35-38.
- Caparale, Tony & Jung, Chulho, "Inflation And Real Stock Prices", Applied Financial Economics, June 1997, PP. 265-266.

Chatrath, Arjun, Ramchander, Sanjay & Song. Frank, "Stock Prices, Inflation And Output: Evidence From India", Applied Financial Economics, August 1997, PP. 439-445.

Cochran, Steven & Mansur, IQBal, "Expect Return And Economic Factors: A Garch Approach", Applied Financial Economics, March 1993, pp. 243-254.

Cozier, Barry & Raman, Abdul H. "Stock Returns, Inflation And Real Activity In Canada", Canadian Journal Of Economics, November 1988, pp. 759-774.

Ely, David P. & Robinson, Kenneth J. "Stock Returns And Inflation Further Tests Of The Role Of The Central Bank", Journal Of Macroeconomics, Summer 1992, pp. 525-43.

Fama, Eugne., "Stock Returns, Real Activity, Inflation, And Money", The American Economic Review, September 1981, PP. 545-563.

Fama, Eugene F., "Stock Returns, Expected Returns And Real Activity", The Journal Of Finance, September 1990, PP. 1089-1108.

Fama, Eugene F., "Short-Term Interest Rates As Predictors Of Inflation", American Economic Review, June 1975, PP. 269-282.

Feldstein, Martin, "Inflation And The Stock Market", American Economic Review, 1980, PP. 839-847.

- Gaske, Robert & Roll, Richard, "The Fiscal And Monetary Linkage Between Stock Returns And Inflation", The Journal Of Finance, March 1983, PP. 1-39.
- Graham, Fred C. "Inflation, Real Stock Returns, And Monetary Policy", Applied Financial Economics, February 1996, PP. 29-35.
- Greonewold, Nicolaas, Gregory And Thomas, Stephen "Stock Returns And Inflation: A Macro Analysis", Applied Financial Economics, April 1997, PP. 127-136.
- Gultekin, N.Bulent, "Stock Market Returns And Inflation", Evidence From Other Counties", The Journal Of Finance, March 1983, PP. 49-65.
- Hernandez, Leonardo, "Inflation Y Retorno Bursatil, Una Invetigacion Empirica: Chile 1960-1983", Cuadernos-De-Econmia, December 1990, PP. 381-406.
- Jafari-Samimi Ahmad, "Inflation And Economic Growth In Developing Countries: Further Empirical Evidence, Discussion Papers In Economics", Vol VII, No. 286, April 1994, University Of Reading, England.
- Lee, bong-soo, "causal relations among stock returns, interest rates, real activity, and inflation", the journal of finance, September 1992, P. 1591-1603.

Lee, Unro, "Further Empirical Test Of The Proxy Effect Hypothesis: Some International Evidence", Journal Of International Financial Market Institution And Money", Summer 1996, PP. 35-46.

Lee, Kiseok & Ni, Shawn, "Stock Returns, Real Activites And Temporary And Persistent Inflation", Applied Financial Economics, October 1996, PP. 433-441.

LiLi And Zulu F. Hu, "stock Market Reaction To Macroeconomic News", IMF Survery, International Monetary Fund, Vol. 27, No. 16, August 17, 1998, PP. 263-265.

Marshall, David A, "Inflation And Asset Rturns In A Monetary Economy", The Journal Of Finance, September 1992, PP.1315-1343.

Ram, Rati & Spencer, David E., "Stock Returns, Real Activity, Inflation And Money: Comment", American Economic Review, 1983, PP. 463-472.

Schwert, William, "The Adjustment Of Stock Prices To Information About Inflation", The JOurnal Of Finance, March 1981, PP. 15-29.

Schwert, William, "Stock Returns And Real Activity: A Century Of Evidence", The Journal Of Finance, September 1990, PP.1237-1245.

Solnik, Bruno, "The Relation Between Stock Prices And Inflationary Expectations: The International Evidence", The Journal Of finance, March 1983, PP. 35-44.

Thorbecke, Willem, "On Stock Market Returns And Monetary Policy", The Journal Of Finance, June 1997, PP. 635-653.



فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## آسیب شناسی نظری و روشی مطالعات تقسیم کار خانگی : به سوی یک رویکرد روش شناختی

فاطمه جمیلی کهنه شهری \*

چکیده

نوع آرایش کار در خانواده دوگانه شغلی و تبیین نابرابری تفکیک نقش زن و شوهر موضوعی است که قصد بررسی آن را داریم. ولی بنا به اهمیت بررسی و شناسایی منابع تورش و عوامل موثر در تقلیل اعتبار تحقیقات مربوطه، در این مقاله ابتدا به آسیب شناسی پژوهش های مرتبط با تقسیم کار خانگی پرداخته شده است، سپس با استعانت از طبقه بندی رئالیسم روش شناختی و رویکرد قیاسی - استقرایی ویژگی های یک رویکرد روشی معتبر و پالوده - که هدف این تحقیق است - بررسی شده است و اعتبار رویکرد مورد انتظار بر حسب توصیه های جدید روش شناختی تعیین شده است.

---

\* - عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س)

با تشکر از مسئول محترم پژوهشکده زنان سرکار خانم دکتر خسروی و کارشناس محترم سرکار خانم پرویزی که امکان سرچ رایانه ای را برای اینجانب فراهم نمودند.

## مقدمه :

دو روند متعارض تشکیل‌دهنده خانواده‌های دو گانه شغلی و پایداری و مقاومت الگوهای سنتی تقسیم کار خانگی مبتنی بر عدم مشارکت بهینه شوهر در انجام امور خانگی، عملاً در عرصه خصوصی موجب تحمیل بار اضافی بر دوش زنان شاغل گردیده و تبعات آن در عرصه عمومی، حاشیه‌نشینی و محرومیت زنان از مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بوده است. این پدیده از یک طرف با افزایش نرخ آسیب‌های روانی زنان شاغل همخوانی دارد و از طرف دیگر، در صورت مشارکت بهینه شوهر، مولد فشارهای هنجاری علیه اوست.

در بررسی مقدماتی این پارادوکس، نقش متعارض زنان به عنوان همسر و وابستگان مونث شوهر در ترغیب یا ممانعت از مشارکت وی قابل توجه است که از طریق مقولاتی نظیر نابرابری جنسی، پدرسالاری، تقابل بین نسلی، تضاد منافع زوجین، تعارض سنت و مدرنیسم و... به تنهایی قابل تبیین نیست. از آنجا که با شبکه‌ای از روابط ساختاری اعضای خانواده و نهادهای مرتبط با آنان مواجهیم و نه یک گروه رده‌بندی شده (Taxonomic)، لذا تحقیق پیمایشی نیز از کارایی لازم در تبیین موضوع برخوردار نیست. از طرف دیگر، با توجه به تعارض نگرش‌های محافظه‌کارانه و رادیکال و تمایل برخی از محققین فمینیست به بزرگنمایی الگوهای رفتاری علیه زنان جهت بهره‌برداری سیاسی از آن‌ها به نظر می‌رسد باز علمی اینگونه تحقیقات نیز جهت تعمیم و الگوپذیری، از اعتبار کافی برخوردار نباشد، چرا که عمدتاً دچار تورشهای بینشی و روشی‌اند و تبعیت مهندسین اجتماعی و خانوادگی آماتور از دستاوردهای آنان، زیان‌های جبران‌ناپذیری در پی دارد.

با توجه به اهمیت شناخت منابع تورش در تقلیل اعتبار پژوهش‌های مربوط به تقسیم کار خانگی، نخست به بررسی آسیب‌شناسی پژوهش‌های تقسیم کار خانگی پرداخته و سپس با بهره‌برداری از یافته‌های آن به منزله ابزار روشی، در تحقیق تکمیلی دیگر، به تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی در خانواده دو گانه شغلی می‌پردازیم.

هدف این تحقیق، تعیین ویژگی‌های یک رویکرد روشی معتبر و پالایش شده است که با تاشی از توصیه‌های اخیر بینشی و روشی (که به منزله اعتبار آن است) از طریق تحلیل هدف-وسیله با رویکردی قیاسی - استقرائی تامین می‌گردد. ابعاد اصلی با استعانت از رویکرد رئالیسم

روش شناختی، در قالب الگوی توضیح، الگوی معنا، الگوی تولید شده، الگوی کنترل و الگوی تایید دسته بندی شده است.

### ۱- شرح و بسط سؤال آغازین:

بررسی آرایش زندگی خانوادگی و انجام امور خانگی بر مبنای تفکیک نقش جنسی، به همراه رشد نظریه های فمینیستی و انتقاد از ایدئولوژی جنسی، سهم فزاینده ای را در تحقیقات بیست سال اخیر به ویژه در غرب به خود اختصاص داده است. پیشینه تاریخی آن با توجه به ظهور اصطلاح خانه داری (House work)، از نظر «جکسون» به ظهور سرمایه داری صنعتی برمی گردد، هنگامی که کار خانگی بدون دستمزد از کار با دستمزد، متمایز گردید و رشد تکنولوژی زمینه رهایی زنان را از بسیاری از وظایف خانگی فراهم نمود (Jackson, 1992:153-172). به نظر جکسون خانه داری نه حاصل انتقال از شیوه های پیش سرمایه داری و نه محصول سرمایه داری صرف، بلکه نتیجه همراهی و تنش سرمایه داری و پدر سالاری است که طی آن مردان به طور موفقیت آمیزی از امتیازاتشان تحت تغییرات شرایط اقتصادی و اجتماعی، دفاع کرده اند.

الگوی نسبتاً ثابت کار خانگی بر حسب جنسیت، علیرغم رشد فزاینده خانواده های دوگانه شغلی و ضرورت مشارکت بیشتر مردان در انجام امور خانگی، در بسیاری از تحقیقات مشاهده می گردد که به قول «واکمن» (Wajcman, 1996: 609-629) نمایانگر «افسانه دروغ برابری» است. تجربه موفقیت آمیز زنان در تغییر آرایش موجود در تقسیم کار خانگی در میان ۱۲۸ زوج ملبورنی، در گزارش «دمپسی» (Dempsey 1997:216-225) بیانگر فقط سه مورد موفقیت است و شکست ۱۲۵ زن ملبورنی در وادار کردن همسرشان به مشارکت بیشتر در امور خانگی، از مقاومت بالای مردان نسبت به انجام امور خانگی حکایت دارد که به طرق گوناگون تبیین شده است. گزارش های تحقیقاتی مبتنی بر تغییر پذیری الگوی خانه داری در کشورهای امریکا، سوئد، کانادا و استرالیا (Baxter, 1997: 220); تایوان (Sun & Roopnarine. 1996:121-129); مکزیک (Flores&yvette,1991: 151-175); کبک کانادا (Dumais&etal, 1993); روسیه (Rueschemeyer, 1977: 243-255); و نیز در گروه های قومی و نژادی از جمله زوج های یهودی در کیبوتز اسرائیل، آمریکائیان با ریشه اسپانیایی و آمریکایی

آفریقایی، گینه آفریقایی و گینه هند غربی (Lovee xet al. (Tigeret &etal., 1976: 66-73) (1996, 74-135)، (Zuo,1997:799-816) ، (Netles,1995:427) ، همگی موید ثبات الگوی تفکیک جنسی در انجام امور خانگی در فرهنگ‌های مختلف بوده است. از طرف دیگر، گزارشاتی متناقض از تشکیل فزاینده خانواده‌های دو گانه شغلی امریکایی در دست است که بیانگر انگارهای کار خانگی به شدت تفکیک شده جنسی و نسبتاً سنتی است که به مشارکت بیشتر زوجین می‌گراید (Blair&lichte,1990) ، (Anderson&spruill,1993 : 131-147) ، (Press X Townsley, 1998: 188-218). همچنین روند رو به افزایشی در مشارکت مردان در انجام کارخانگی در انگلستان طی سالهای ۱۹۸۷-۱۹۷۴ گزارش شده است (Abercrombie, 1992) ولی همچنان زنان انگلیسی درگیر در مسئولیت‌های خانگی و اشتغال در حرف حقوقی و تکنولوژیکی متحمل بار اضافی و توان فرسا بوده‌اند. (Spencer & podmor , 1984 : 47-66) (Sheridan , 1992 : 213-228).

در تبیین این پارادوکس یا به تعبیری «فزون گویی» و «بزرگنمایی» مردان در میزان مشارکت در امور خانگی، پایائی و روایی ابزار اندازه‌گیری مشارکت، مورد تردید قرار گرفته است و همچنان ادعای مردان مبنی بر مشارکت بیشتر نسبت به سلف خود، مورد شک قرار دارد (Marini , 1993 : 361-381) (Press&Townsley , 1988: 188-218)

حاصل این روند از یک طرف با افزایش نرخ آسیب‌های روانی نظیر استرس، افسردگی، روان‌پریشی در زنان به ویژه در خانواده‌های دو گانه شغلی همخوانی داشته که بیشتر در عرصه خصوصی ظاهر گردیده است و موجب حاشیه‌نشینی و محرومیت زنان از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شده که تبعات آن در عرصه عمومی تجلی یافته است

(Hossain & Dokmen, 1997: 39-56), (Marshall & Barnett, 1995), (Hossain, 1988), (Tigeret & et al, 1976: 66-73) (Maggard, 1987), (Barnett & shen, 1997: 403-428) .

«سگالن» (۲۸۷-۲۸۶: ۱۳۷۰) ضمن مورد پرسش قرار دادن جایگاه مردان در جامعه، به نقل از «ایومامو» (در لوموند ۱۹۸۰)، از پدیده جدید بحران هویت مردانه در قالب «نا آرامی مردنوین» نام می‌برد که تجربه قدیمی وی مبنی بر روابط مادر-پسری در رویارویی با شریک امروزی خود

که خواهان کسب استقلال است دچار بحران گردیده است. «رز» (Rose, 1987) در تحلیل تاریخی این پدیده، به سیاست محرومیت کارگران زن توسط اتحادیه مردان در قرن ۱۹ اشاره می کند که طی آن از حيله جانشین کردن کارگران ارزان زن به جای مرد که به تعبیری کارگران ذخیره به شمار می آمدند و این موقعیت تهدید آمیزی برای آنان به شمار می آمد جلوگیری کردند. از این رو صفت «مردانگی» در سراسر دوران انتقال به سرمایه داری صنعتی و تا اواسط قرن اخیر به معنی سرپرست و نان آور خانه به کار رفت که نقطه مقابل آن خانه نشینی زنان بود. لذا با جایگزینی زنان در مشاغل مردان و مشارکت زن در نیروی کار، هویت مردانه نیز به مخاطره افتاد. در نتیجه تغییر نقش جنسی، «انگلند وسوبودا» (England & Swoboda, 1988: 157-161) به معرفی الگوی نامتقارن مشارکت مرد و زن اشاره می کند که در آن ورود زنان به نقش های سنتی مردانه، بیشتر از ورود مردان در نقش های زنانه بود.

به گزارش «داکمن» (Dokmen, 1997: 39-56)، پیش بینی افسردگی به عنوان متغیر معنی دار، برای مردان، خانه داری که زنانه تلقی می شد (Femininity) و برای زنان، موقعیت شغلی به شمار می آمد؛ در حالی که در سال ۱۹۷۹، یعنی ده سال قبل از گزارش «انگلند وسوبودا» (E. & S., 1988) جهت معرفی الگوی نامتقارن مشارکت مرد و زن در نقش یکدیگر «گیل» (Giele, 1979: 32-43) به تغییر نقش جنسی ناشی از تخصیص زمان بیشتر زنان به اشتغال با درآمد، در قالب ساخت خانواده برابر گرا از نوع «متقارن» (Symmetrical) یا غیر پدر سالارانه در اغلب کشورها اشاره کرده بود. به عبارت دیگر به نظر می رسد پیش بینی روند برابر گونه تقسیم کار خانگی «گیل» با واقعیت کنونی همخوانی ندارد و آرایش نسبتاً نابرابر تقسیم کار خانگی در خانواده های دو گانه شغلی همچنان، مشاهده می گردد.

در پژوهش های مربوط به خانواده های دو گانه شغلی در ایران و تاثیر اشتغال زن بر مشارکت شوهر در انجام امور خانگی، به مقاله جار اللهی (۱۳۷۵: ۱۵۰-۱۳۵) بر می خوریم که مشخصاً به این موضوع در میان زنان شاغل کارگر پرداخته است. وی با سنجش اثر اشتغال زن بر همکاری شوهر با او در انجام کارهای خانه بر اساس عقاید و نظرات زنان پیرامون قدرت تصمیم گیری در خانواده و نیز معرف های هشتمانه تصمیم گیری (انتخاب مسکن، انتخاب وسایل عمده زندگی، چگونگی استفاده از اموال مرد، چگونگی استفاده از اموال زن، دعوت میهمان به

ناهار یا شام، رفتن به میهمانی، انتخاب نام فرزند و انتخاب همسر برای فرزند دختر) و ترکیب آنها با معرف‌ها کارهای مهم خانگی از قبیل نظافت خانه، شستن ظرفها، شستن لباسها، نظافت بچه‌ها، مراقبت از بچه‌ها، آشپزی و آماده کردن سفره برای شام، با استفاده از آزمون آماری  $X^2$  نتیجه می‌گیرد که فعالیت‌های جدید اجتماعی زن، کاهش مسئولیت‌های مربوط به خانه را برای وی و تقسیم کار خانگی را بین زن و شوهر به طور محسوس به دنبال نداشته است و اکثراً خود زنان شاغل عهده دار انجام کارهای خانه هستند و همکاری شوهر در این زمینه ناچیز است، با این تذکر که زنان شاغل نسبت به زنان غیر شاغل از قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در امور زندگی به استثنای معرف چگونگی استفاده از اموال زن برخوردار شده‌اند. نکته مهم دیگر وجود رابطه معنی دار بین نظر و عمل در زنان است، یعنی زنانی که قائل به حق تصمیم‌گیری بیشتر برای همسر خود می‌باشند از قدرت تصمیم‌گیری کمتری برخوردارند و بالعکس. اشاره وی به پژوهش‌های «دکتر ساروخانی» و «دکتر مشهور» و مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۹) که نتایج همسان داشته‌اند، همگی، مؤید آرایش نسبتاً نابرابر تقسیم کار خانگی در خانواده دوگانه شغلی کارگر در ایران است. عامل تفوق مرد در تصمیم‌گیری نسبت به زن در این تحقیق، دلایل فرهنگی قلمداد شده است و زن شاغل کارگر در این مطالعه متحمل «ستم مضاعف» می‌باشد. همچنین زنان غیر شاغل بیش از زنان شاغل، مخالف کار مرد در خانه بوده‌اند. و این تفاوت به شیوه تفکر سنتی تر زنان خانه دار نسبت به زنان شاغل اسناد شده است. ولی از آنجا که در شرایط اجتماعی ایران بعد از انقلاب اسلامی به لحاظ افزایش گرایش‌ات مذهبی، با انگاره جدید خانواده و زن مواجهیم، به نظر می‌رسد مفهوم زن سنتی و مدرن با نوع غربی آن همخوانی ندارد و این خود موضوع تحقیق جدیدی می‌تواند باشد. به هر حال چنانچه «ویدون» (Weedon, 1997:178) و نتلس (Nettles, 1995:427) و «موهاتی» و همکارانش (Mohanty & etal., 1991) به نقد رویکرد فمینیستی مبتنی بر تعمیم تجربیات زن طبقه متوسط سفید پوست غربی پرداخته‌اند که گویی این رویکرد داعیه انتظام فرهنگ دیگران را دارد و با مقدمه‌ای از پیش داده شده به معرفی «زنان جهان سوم» پرداخته‌اند. زنانی که تفاوت‌ها را فرو پاشیده، خاص‌گرایی تاریخی را انکار کرده، اعمال قدرت را چه مثبت و چه منفی رانده و

قربانی جنسیت شان شده‌اند آنان توصیه می‌کنند که به لحاظ روش شناختی، از کاربرد چشم‌اندازهای اروپایی زندگی خانوادگی، در تعریف خانه داری به منزله کار زنان پرهیز گردد.

در این مرحله، بر اساس یافته‌های گزارش شده که بیانگر روند فزاینده تشکیل خانواده‌های دو گانه شغلی از یکطرف، و روند بسیار کند و بطئی مشارکت شوهر در انجام امور خانگی از طرف دیگر که همگی با افزایش نرخ آسیب‌های روانی و زنان شاغل همخوانی دارد، سوال آغازی یعنی «چگونگی آرایش زندگی خانوادگی در انجام امور خانگی» به صورت: «آسیب‌شناسی آرایش نابرابر تقسیم کار خانگی در خانواده‌های دو گانه شغلی» تکوین می‌یابد.

با مرور گزارشات تحقیقاتی جدید که معمولاً به بررسی و دریافت نارسایی‌های روش شناختی تحقیقات پیشین پرداخته‌اند و در صدد ارائه مدل مفید ترند، با مشکل عمده روانی و پایانی ابزارهای اندازه‌گیری و روش‌های رجوع به واقعیت‌ها در خانواده‌ها و نیز تبیینات یک سویه خرد و کلان مواجه می‌گردیم که اهم آنها به منزله آسیب‌شناسی تحقیقات پیرامون تقسیم کار خانگی اجمالاً چنین آمده است:

۱- پیچیدگی و ابعاد چند گانه معنای برابری و مطلوبیت کار خانگی برای زوجین و پارادوکس رضامندی و نارضایتی آزمودنی‌های زن از انجام کار خانگی.

(sanchez, 1997:389-419), (Baxter & mark, 1988:101-120),

(smith & et al, 1998:305-327)

۲- ناتوانی در تعیین ساز و کارهای اصلی تولید روان‌پریشی ناشی از تقسیمات کار خانگی و کلی‌گویی (Kroska, 1997:304-322)

۳- مشکل ابزاری در تفسیر تغییر پذیری تقسیم کار خانگی و تعیین دقیق میزان کار خانگی و زمان صرف شده به لحاظ پرسش‌های مستقیم از زمان و پاسخ‌هایی که متمایل به بزرگنمایی است (Press & Townsley, 1993:378,376), (Marini, 1998:188-218)

۴- تبیینات صرف فرهنگی، جهت تحلیل دو گانگی نقش‌ها در کارخانه و خانه داری در زنان مهاجر آمریکا بدون در نظر گرفتن فشارهای ساختاری موجود محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی (Hossain & Hossain, 1988).

۵- غفلت از پاسخ‌های شناختی در ایفای نقش زن و شوهر در خانواده و ناسازگاری انجام امور خانگی با معرفت جنسی (Gendered self – identity) که موجد استرس می‌باشد (Kroska , 1995).

۶- اندازه‌گیری‌های ساده شده و محدود بر حسب تحصیل یا اشتغال ، بدون در نظر گرفتن سازه‌های ساختاری و نهاد‌های اجتماعی و اقتصادی که خانواده در آن درگیر است. (Malhotra&mather , 1997:599-630)

۷- کاربرد چارچوب‌های تطبیقی در فرهنگ‌های مختلف مبتنی بر گرایش‌های مردم‌شناسان فمینیست غربی. (chai , 1983:153-174)

بدین ترتیب به نظر می‌رسد باید به توصیه «بلیلاک» (۱۳۷۶: ۱۹۲-۱۹۱) که او نیز به نارسائی‌های موجود در داده‌ها جهت استنباط علی اشاره کرده است توجه کنیم و تحقیقات بنیادی منظم حول پژوهش‌های روش‌شناختی را اولویت دهیم. از این رو و پاسخ به سوال آغازی در دو مرحله تحقیقی امکان پذیر است یکی معرفی ویژگی‌های یک رویکرد روش‌شناختی معتبر و دوم تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی در خانواده‌های دو گانه‌شغلی. پیچیدگی روابط خانوادگی ، ضرورت کاربرد روش کیفی در تحقیق و اتخاذ این استراتژی را ایجاب می‌کند. و همان‌گونه که «مارشال» و «راس من» (۱۳۷۷: ۲۰۷) نیز تاکید داشته‌اند ، باید برای ارائه طرح تحقیقی کیفی ، درباره چارچوب نظری و روش‌شناسی مربوط به آن بطور کافی استدلال نمائیم.

بنابراین با توجه به آنچه که گفتم سوال آغازی تحقیق اینگونه تکوین می‌یابد:

«رویکرد روشی معتبر جهت تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی در خانواده‌های دو گانه‌شغلی دارای چه ویژگی‌هایی است؟» «منابع تورش و تقلیل اعتبار کدامند؟»

## ۲- طرح مسئله – هدف

سیر تکوین سوال آغازی چنانکه قبلاً ذکر آن رفت ، ورود شتابزده به میدان تحقیق بدون تدارک ابزاری معتبر را هشدار می‌دهد که ارائه راهبردهای نپخته ، متزلزل و بعضاً مخاطره آمیز ، توسط مهندسیین اجتماعی و خانوادگی آماتور را در پی خواهد داشت. بنابراین ضروری ترین کار مقدماتی ، آسیب‌شناسی تحقیقات مربوط به آرایش نابرابر تقسیم کار خانگی است .



با توجه به ساختار مذهبی خانواده در ایران که عموماً حریم شمرده می شود اهمیت شناخت منابع تورش و تقلیل دهنده اعتبار تحقیقات اجتماعی و به خصوص خانواده به عنوان مسئله اصلی این تحقیق تا آنجاست که فقدان اینگونه تدارکات روشی، خود مساله ساز خواهد بود تا مسئله زدا. نمونه های آن را در تحقیقات پیمانکارانه و به تعبیری مقاطعه کارانه یا کارشناسی در جامعه پژوهشی ایران مشاهده می کنیم.

در این تحقیق تلاش شده است که ویژگی های یک رویکرد روشی معتبر و پالایش شده، برای تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی، با تحلیل هدف - وسیله و رویکرد قیاسی - استقرایی با توجه به آخرین توصیه های تحقیقاتی و سبب مناسب در نیل هدف ارائه گردد. از آنجا که استراتژی رئالیسم روش شناختی در نقد روش اثبات گرایی و تکمیل هرمنوتیک، جدیدترین توصیه های روش شناختی را در بر دارد، ابعاد رویکرد روشی بر اساس آن (الگوی توضیح، الگوی معنا، الگوی تولید، الگوی کنترل و الگوی تایید) دسته بندی شده اند (چلیبی، ۱۳۷۴: ۶۴-۵۴) و هدف این تحقیق نیز، تعیین ویژگی های همین الگوهاست.

### ۳- معیار اعتبار سنجی رویکرد روش شناختی

از آنجا که سنجش میزان اعتبار هر تحقیق مستلزم ارائه معیارهای تحقیق است در این تحقیق با رویکرد قیاسی - استقرایی معیارها استخراج شده و سپس با به چالش کشیدن رویکردهای روشی و بینشی، به بررسی گزارش های تحقیقی جدید درباره تقسیم کار خانگی و استراتژی افزایش اعتبار تحقیقی، پرداخته شده است.

#### ۳-۱- چالش های روش شناختی

در بررسی تطبیقی رویکردهای اثباتی، روش تحقیقی کیفی و رئالیستی، اثبات گرایان در تحقیقات اجتماعی از قدمت بیشتری برخوردارند و آرای نظریه پردازانی چون «دورکیم» و «مارکس» از سده ۱۸ و ۱۹ تا دهه ۱۹۶۰ در مطالعات اجتماعی نفوذ داشته است. ولی با قائل شدن آگاهی و هوشیاری برای انسان در برابر جریانات اجتماعی توسط «ماکس وبر» و سپس ابقا آن در مکتب شیکاگو که متأثر از نقطه نظرهای «جرج هربرت مید» بود، این سنت در قالب مطالعات

قوم‌نگاری و فن مشاهده مشارکتی در شکل کیفی و روش های تفسیری با ظهور جامعه‌شناسی پدیدارشناسی در دهه ۱۹۶۰ همگانی تر شد و پیروان «ادموند هوسرل» و «آلفرد شوترز» آنرا در مطالعه زندگی اجتماعی بکار بستند (مک نیل، ۱۳۷۴: ۱۳۳-۱۲۸). با تجدید حیات رئالیسم در دهه ۱۹۷۰، این رویکرد به عنوان یک آلترناتیو روش شناختی طرح گردید. رئالیسم بر خلاف اثبات‌گرایی، قائل به زبان دو گانه یعنی زبان مشاهده ای و زبان تئوریک نیست بلکه همانند پدیدارشناسی و هرمنوتیک، قائل به هرمنوتیک مضاعف برای علوم اجتماعی است.

بر خلاف اثبات‌گرایی که در آن تئوری شکل‌بخش‌کننده و روابط بیرونی و همبستگی متغیرها و ضرورت منطقی بین قضایا و مفاهیم را مورد نظر قرار می‌دهد، در الگوی توضیح رئالیستی، تئوری به شکل علی طرح می‌گردد؛ و به جای ضرورت منطقی، به ضرورت‌های طبیعی و فرایندهای علی تاکید می‌شود.

الگوی معنی در استراتژی رئالیست مبتنی بر نظریه شبکه معنی (نظریه کل‌گرایی معنی) است در حالیکه در اثبات‌گرایی پایه تعریفی مفاهیم جامعه‌شناختی مبتنی بر نظریه تعریف عملیاتی مفهوم یا نظریه بازسازی معنی است. ولی از آنجا که منتقدین هرمنوتیک مفاهیم را دارای ابهامات و تناقضات می‌دانند، محقق این نظریه به دنبال معنی هسته‌ای یا نقاط اشتراک تعاریف مفهومی یک مفهوم می‌باشد.

ولی در رئالیسم، تعریف یک مفهوم در ارتباط با مفاهیم دیگر علی‌الخصوص مفاهیم گره‌ای جستجو می‌شود. مفاهیم گره‌ای مفاهیمی است که در اغلب نظریه‌های یک رشته علمی کم و بیش عضویت دارند و توافق مفهومی میان آنها وجود دارد و می‌توانند به عنوان نقشه مفهومی جامعه عمل نمایند. به عبارت دیگر مفهوم باید در یک ساختار مفهومی در ارتباط با مفاهیم دیگر و مفاهیم گره‌ای، همچون گروه اجتماعی، سازمان اجتماعی، تحرک اجتماعی، تغییر اجتماعی، رابطه، ساخت، جمعیت، نابرابری اجتماعی و غیره تعریف شود.

الگوی تایید در اثبات‌گرایی مبتنی بر نظریه تطابق است یعنی در آن میزان تطابق نظریه با داده‌های تجربی سنجیده می‌شود. ولی از آنجا که فاقد زبان مشاهده ای بدون دلالت مفهومی و تئوریک است، سنجش اغلب بی‌ربط، اختیاری، گزینشی و مصنوعی است و لذا ایقان کامل به تایید یا ابطال نظریه امکان‌پذیر نیست. در روش رئالیست شیوه آزمون تئوری جامعه‌شناختی،

مبتنی بر نظریه قضاوت است که طی آن به کشف نقاط مشترک تئوری های رقیب می پردازد و در پی آن است که بیند واقعیت تجربی، به کدام گمانه و یا پیش بینی نزدیک تر است.

الگوی کنترل در روش اثبات گرایی مبتنی بر آزمایش و آمار است. ولی از آنجا که احاطه نسبت به تمام عوامل علی بالقوه امکان پذیر نیست روش رئالیستی جهت کنترل به دنبال مکانیسم های مولدی است که موجد ترتب بین دو یا چند متغیر می شوند. به عبارت دیگر در کنترل آزمایشی یا حذف مکانیسم های مزاحم چون امکان به کار گیری کنترل آماری به تنهایی مقدور نیست می توان از روش های طولی یا تطبیقی و یا ترکیبی یا هر دو استفاده کرد. یعنی، به جای کنترل آماری، از کنترل زمینه ای استفاده می شود و تطابق اصلی میان زمینه اجتماعی، مکانیسم های مولد و ترتبات تجربی صورت می گیرد. الگوی تولید شده در اثبات گرایی از آنجا که زبان مشاهده ای از زبان نظری جداست، از طریق پرسشنامه سازمان یافته یا مصاحبه سازمان یافته ارائه می گردد.

ولی از دیدگاه هرمنوتیک و پدیدار شناسی، فقط تا آنجا که فهم مشترک بین محقق و پاسخگو اجازه می دهد به تولید و ساختن داده های مشترک به اصطلاح کیفی از طریق مصاحبه غیر سازمان یافته می توان دست یافت. در روش رئالیست به جای جمع آوری داده به تولید داده بر اساس چارچوب نظری می پردازد. به عبارت دیگر محقق همزمان با آموزش چارچوب مفهومی و مفاهیم اساسی خود (سازه های مرتبه دو) و ارائه پرسشنامه به پاسخگو، از او می خواهد به موضوعات اجتماعی مورد نظر توجه کند و بر اساس مفاهیم آموخته شده پاسخ گوید (رک چلبی، ۱۳۷۴: ۶۶-۴۹).

«لیتل» (۱۳۷۳: ۳۹۸ - ۳۹۷) در نقد دو رویکرد اثباتی و تفسیری - هرمنوتیک، در قالب طبیعت گرایی شدید و ضد طبیعت گرایی شدید، هیچیک را پایه استواری برای درک صحیح علوم اجتماعی به شمار نمی آورد. وی اشکال طبیعت گرایی شدید را در این می داند که بر نوع مکانیسم و نوع تبیین بی جهت قید می نهد، و خطای ضد طبیعت گرایی را در این می داند که همه علوم اجتماعی با تفسیر پدیده های معنی دار سروکار دارند. در این میان «لیتل» قائل به «کثرت گرایی روش شناختی» است که علم را همچون بافته ای مولف از فنون و اعمال مختلف می بیند، نه چون فعالیت واحد و بسیطی که ستونش «روش علمی» است.

در این راستا «فایرابند» در کتاب «بر ضد روش» (۱۳۷۵: ۲۰-۹) با رویکرد تاریخ مفهومی علم، استدلال می‌کند که مقام اکتشاف و داوری در اشتغالات علمی روش خاصی ندارد چرا که یک پدیده طبیعی فقط جلوه نیست، بلکه جلوه‌ی همراه با حکم فاعل شناسایی است. وی ضمن نقد اثبات‌گرایی که قائل به روشمند بودن مقام اکتشاف بوده‌اند، و عقل‌گرایان انتقادی که در جستجوی مصادیق ابطال‌کننده نظریه، به روشمند بودن مقام داوری رای داده‌اند، اظهار می‌دارد که علم، سنتی در میان سنت‌های دیگر است که برتری آن هرگز اثبات نشده است و بدین ترتیب وی طرد فرضیه‌های موضعی (ad hoc) و کمکی (auxiliary) از سوی «پوپر» را ناروا به شمار آورده و معتقد است که دانشمندان در اشتغالات علمی به هیچ وجه معیارهای عقل‌گرایی را به کار نمی‌بندند. به عبارت دیگر به زعم وی، در معرفت‌شناسی هیچ قاعده واحد و پذیرفتنی و زمینه‌ثابتی که هرگز نقص پذیر نباشد وجود ندارد. از اینرو به معرفی «نظریه آثار شیستی معرفت» می‌پردازد.

«بلیلاک» (۱۳۷۶: ۱۹۴-۱۹۲) نیز در کتاب «استنباط‌های علی در پژوهش غیر آزمایشی» با اشاره به نیاز مبرم به پژوهش‌های روش‌شناختی، نرمش در هنگام عمل را رهنمود اصلی می‌داند، چرا که به زعم وی تظاهر به دقت زیادی که کمتر قابل دستیابی است نشانه ناپختگی است و افزایش انعطاف‌پذیری در روند تحقیق امری ضروری است. البته این انعطاف‌پذیری به معنی نادیده‌انگاشتن قواعد جاری و گمان‌پردازی را جانشین تفسیرهای ناظر به تجربه کردن نیست، بلکه منظور آنست که پژوهشگر علوم اجتماعی، نتایج حاصله از چندین رویه متفاوت را با یکدیگر مقایسه کند و در صورت مشاهده تفاوت در صدد پاسخگویی به آن برآید که خود بصیرت‌های ارزشمندی را به دست خواهد داد، و این مهم از طریق استفاده از شاخص‌های چندگانه و یا تغییر واحدهای تحلیل که افق جدیدی بر مسئله خواهد گشود، میسر می‌شود.

در مجموع به نظر می‌رسد جدیدترین توصیه‌های روش‌شناختی نظیر آنچه «وارن» و همکاران (Warren & et al., 1998: 3) به نقل از پیشنهاد «دانکن» (Duncan, 1961) و «نام» (Nam, 1963) اظهار می‌دارند، رویکرد روش‌شناختی مبتنی بر اندازه‌گیری‌های ترکیبی (Composit) یا کلی (Global) است. همچنین تقریب سطوح خرد و کلان در پژوهش‌های

جامعه شناختی نسل جوانتر نظیر «گیدنز»، «کالینز» و «الگزند»، «هکتر»، «نورستینا» در دهه ۱۹۸۰ (رتیزر، ۱۳۷۴: ۵۹۹)، همگی مبین پرهیز از موضع گیری افراطی و یک سویه روش شناختی است که بخشی از آنرا در استراتژی رئالیست مبتنی بر نظریه شبکه معنی یا نظریه کل گرایبی معنی می توان یافت. ولی تاکید عمده باید بر تناسب وسیله در رسیدن به هدف تحقیقی باشد که آنرا می توان از توصیه های ارائه شده در افزایش اعتبار استخراج نمود.

### ۲-۳- چالش های نظری

با مروری بر چشم انداز اصحاب نحله های وفاق و تضاد، به دو نوع موضع گیری پیرامون تقسیم کار جنسی بر می خوریم که به نظر می رسد بیشتر جنبه ایدئولوژیکی و فلسفی و تجویزی دارد تا تجربی.

«دورکیم» (۱۳۵۹: ۷۱-۵) در کتاب «تقسیم کار اجتماعی» ضمن اشاره به کارکرد تقسیم کار که همانا ایجاد احساس تالف یا همبستگی میان دو یا چند تن است، با استناد به تاریخ جامعه زن و شوهری و وجود عدم تشابه طبایع که خود عامل وحدت است، تقسیم کار جنسی را موجد همبستگی زن و شوهر و توسعه آنرا موجب بسط این نوع همبستگی به شمار می رود. وی سیر تحول تمایز تقسیم کار جنسی را در طول تاریخ رو به افزایش می داند به طوری که نزد اقوام متمدن به زعم وی، زندگی زنان کاملاً با زندگی مردان متفاوت است. حوزه وظایف زنان امور عاطفی و از آن مردان امور عقلانی است و لذا کاهش این تمایز را موجد تضعیف همبستگی زناشویی به شمار می آورد و افزایش آنرا سبب ساز همبستگی و تالیف قلوب قلمداد می کند. البته از نظر «دورکیم» خانواده در گذشته عالیترین کانون اخلاقی شمرده می شد و عامل اصلی آن همبستگی منافع در جوامع مکانیکی بود. ولی در جوامع ارگانیک کنونی، خانواده به لحاظ از دست دادن وحدت و فردیت قدیم، قسمت عمده کارکرد خود را از دست می دهد و در هر نسلی پراکنده می شود و کارکردهای آن به صنف سپرده می شود. وی در تبیین اینگونه تقسیم کار جنسی، در کتاب «خودکشی» (Durkheim, 1979: 385-386) زنان را محصول طبیعت و مردان را محصول اجتماع قلمداد می کند که با جامعه پذیری متفاوت این دو جنس در عرصه خصوصی و عرصه عمومی، این پدیده شکل می گیرد. البته از آنجا که «دورکیم» به سیطره واقعیت بنیادی بر

حیات اجتماعی تاکید دارد، به نظر می‌رسد تقسیم کار جنسی از مدل توسعه اجتماعی «دورکیم» تبعیت نمی‌کند و فقط جنس مذکر تابع آن است. از اینرو این گمان تقویت می‌شود که «دورکیم» در این باب بیشتر رهنمود اخلاقی و تجویزی می‌دهد تا تجربی و مشارکت زنان را در نیروی کار نادیده گرفته است (جمیلی، ۱۳۷۶: ۷۵-۶۹).

«پارسونز» نیز مشابه «دورکیم»، فعالیت زن و مرد را در دو عرصه خصوصی و عمومی تفکیک می‌کند و با اشاره به تمدن غربی، مادر را منبع امنیت، نماد عشق و پذیرش بی‌قید و شرط به شمار آورده و پدر را نماد کار در خارج از خانه، تولید در رقابت قلمداد کرده است. «روشه» (۱۳۷۶: ۱۹۱-۴-۱۸۳) ضمن تحلیل نظریه «پارسونز» پدیده تفکیک نقش جنسی را به لحاظ جامعه‌شناختی، محصول رابطه تنگاتنگ مرحله ادیپی در رشد شخصیت به ویژه در پسر بچه، با جامعه صنعتی معاصر به شمار می‌آورد. سپس آنرا به عنوان مدل محافظه کارانه خانواده امریکایی که همان خانواده بورژوازی است مورد نقد قرار می‌گیرد.

«روشه» با اشاره به اینکه «پارسونز» به هیچ عنوان تغییرات عمیق خانواده آمریکایی و پیامدهایش را در فرایند جامعه‌پذیری به حساب نمی‌آورد و برای مثال کار زن در خارج از کانون خانواده در مدل خانواده ای که «پارسونز» تحلیل می‌کند، جایگاهی ندارد، او را مدافع تصویر سنتی زن و سخنگوی طبقه متوسط امریکایی از زن به عنوان جنس دوم با پایگاهی فرو دست از نظر فمینیست‌ها قلمداد می‌نماید. بر خلاف نظر «پارسونز» گزارشات تحقیقاتی «رابرت و رونا راپوپورت» مویذ نزاع بیشتر زوجین در هنگام خانه نشینی زن می‌باشد (رک، سگالن، ۱۳۷۰: ۷-۲۵۶) همچنین «جسی برنارد» جامعه‌شناس فمینیست در کتاب «آینده زناشویی» (۱۹۸۲) با در نظر گرفتن شاخص تنش، زناشویی را برای مردان خوب و برای زنان بد قلمداد می‌کند. (رک، رتیزر، ۱۳۷۴: ۴۷۶).

در مکتب تضاد با مراجعه به آراء «مارکس» در کتاب «سرمایه» و «مانیفیست» (مارکس، ۱۳۵۰: ۹-۳۶۰) و (Marx&Engels, 1968: 3-51)، بر خلاف «دورکیم»، «مارکس» ماشینسم را به دلیل کاهش نیاز به نیروی عضلانی، عامل مشارکت زنان کارگر در نیروی کار به شمار می‌آورد. به تعبیر وی فراخواندن زنان به کار در کارخانه موجب توسعه میدان استثمار سرمایه‌داری در دو عرصه زندگی خصوصی و عمومی زنان گردیده است و از آنجا که همسر یک بورژوا به

منزله ابزار تولیدی صرف است، بر انهدام شکل بورژوازی خانواده از طریق پیدایش نظام کمونیستی تاکید دارد. وی در عین حال که عامل مشارکت زن و مرد و کودکان در نیروی کار را فروپاشی خانواده پدر شاهی توسط سرمایه داری به شمار می آورد و استثمار مضاعف زن را مورد نقد قرار می دهد، ولی ضمناً به نقش قاطعی که به هر دو جنس در روند سازمان یافته تولید اجتماعی در خارج از محیط خانوادگی تفویض می شود و پایه اقتصاد نوین را در شکل گیری عالیتر خانواده و مناسبات بین دو جنس فراهم می کند، اشاره دارد. ولی نکته مهم آنست که برخی وظایف خانوادگی مانند پرستاری کودک و شیر دادن به نوزادان و غیره طبق اظهار «مارکس» از طرف مادران شاغل به جانشین تفویض می گردد و ضمن آن، خرید پوشاک آماده موجب تقلیل وظایف خانگی می شود.

بدین ترتیب به نظر می رسد «مارکس» ضمن نفی تقسیم کار جنسی، قائل به تفویض کارکردهای خانواده به خدمات خانگی و سازمان های حمایت کننده است. علیرغم آنکه «دورکیم» از تقسیم کار جنسی به مثابه عامل تالیف در زناشویی پشتیبانی می کند ولی در انتها او نیز همانند «مارکس» کارکردهای خانواده را به صنف می سپارد و در تحقیقات پیرامون خانواده به رویکرد کارکرد گرایی در حوزه مردم شناسی و جامعه شناسی با تاکید بر نمود خارجی آن که از مواد حقوقی خانواده قابل استخراج است روی می آورد و با استعانت از داده های آماری جوامع مختلف، تبیین تطبیقی فرایند توسعه خانواده را در سطح کلان میسر می داند (جمیلی، ۱۳۷۶: ۶۹-۷۵).

در مکتب تضاد به نظریه پردازان نئومارکسیست و فمینیست بر می خوریم که بعضاً به انتقاد یکدیگر مشغول بوده اند و هم اکنون فمینیست ها بارویکرد فرا ساختاری اندیشه غالب را در دست دارند. از میان نئو مارکسیست ها، «گرامشی» (Gramsci, 1971) در یادداشت های خود در زندان، جایگاه بسیار اندکی را به موضوع زنان اختصاص می دهد و طی آن به اهمیت پایه ای رهایی کامل زنان در رابطه با استثمار جنسی اشاره می کند. وی پیش از «فوکو» (Foucault) به تاریخ خردسکس، در باستان شناسی قدرت پرداخته است و نظارت و کنترل زنان بر جسم خود را در رابطه با فرایند های تولید و عقلانیت تولید مورد ملاحظه قرار می دهد که به زعم وی در آینده در شکل دهی اخلاقیات خاص جنسی موثر خواهد بود. اتفاق نظر «گرامشی» و «فوکو» در آن است

که قدرت از بالا تحمیل نمی‌شود بلکه اعمال قدرت و موفقیت آنها منوط به توافق و پذیرش از پایین است. هر دو معتقدند که قدرت و دل‌مشغولی‌های زندگی روزمره تولید و بازتولید می‌شود و حضور کلی در زمان و مکان دارد (Ubiquitous). ولی بر خلاف «فوکو»، «گرامشی» معتقد است که مناسبات قدرت هدایت می‌شوند چرا که قدرتی که پدر بر فرزندش اعمال می‌کند، به لحاظ شکل و درجه، همانند قدرت نهادها و ارتش و حکومت نیست و برخی از گروه‌های اجتماعی دارای قدرت اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی بیشتری هستند. «هالوب» (Holub, 1992: 29-30) با بهره‌برداری از دیدگاه «فوکو» و «گرامشی» در دستورالعمل‌های فمینیستی اظهار می‌دارد که از آموزه‌های «فوکو» در می‌یابیم که ما همگی مشمول قدرتییم و در بسیاری موارد، قدرت دچار کور جنسی است (Gender-blind). به عبارت دیگر بسیاری از زنان نظریه‌پرداز و نویسنده غربی به طریقی مشمول ارتباطاتی هستند که بر جوامع غیر غربی و بخش‌های توسعه یافته و توسعه نیافته جهان اعمال می‌گردد. در آموزه‌های «گرامشی»، «هالوب» به «ساختارهای احساس» (Structures of Feeling) اشاره دارد که ماهیتاً دارای کارکردهای گوناگون و تاثیرات مختلف بر قدرت و بی‌قدرتی است. برای مثال، زنان مشمول ساختارهای غربی احساس، مشمول مناسبات جهانی قدرتی و به عنوان مثال یک زن سفید پوست و طبقه ممتاز ویژه، از موضع‌گیری بر علیه طبقات خاص مردان، طبقات اجتماعی پایینتر زنان و ساختار احساسی غیر سفید لذت می‌برند.

به لحاظ نظری، دریافت مناسبات قدرت مبتنی بر هستی‌شناسی خرد (Microcosmic) که در شیوه تجربیات خاص، اشکال دانش، چشم‌اندازها و شناخت‌ها و بالاخره شیوه قضاوت یا اخلاقیات که در لابلای گفت‌وگوها و جریان سمبلیک واقعیات ما آرمیده یا به حاشیه رفته و یا جلوه جزئی داشته است، در واقع دستاورد فمینیسم از آموزه‌های «فوکو» و «گرامشی» در دو دهه اخیر بوده است که داعیه ساختار زدایی از مناسبات قدرت جهانی دارد (Holub, 1992: 30).

در تبیین تقسیم کار جنسی و نقد آن، «ویدون» (Weedon, 1997: 16-19) با ارائه مدل تبیینی نظریه فرا ساختارگرایی به تحلیل تطبیقی و نقد دیدگاه فمینیست‌های لیبرال، رادیکال و سوسیالیست پرداخته است که اجمالاً به شرح آن می‌پردازیم:



از نقطه نظر فمینیست های لیبرال ، کار خانگی و بچه داری میدان توسعه نفس (Self-Development) و تحقق نفس (Self-realization) را محدود می کند. این امر به ماهیت کار خانگی به لحاظ وابستگی اقتصادی زنان و عدم امکان گزینش در تقسیم کار جنسی مربوط می شود . راه حل این گونه مسائل در رابطه با حرفه ای و پیشه ای شدن (professionalization) کار خانگی و بچه داری مبتنی بر امری معاملاتی و بازرگانی (commercial basis) مورد ملاحظه قرار گرفته است . فراهم شدن شرایط مادی برای تساوی کامل زنان با مردان منجر به حذف تقسیم کار و نهایتاً ایجاد جامعه توأمان جنسی (Androgynous) خواهد شد که طی آن ویژگی های مردانه و زنانه با یکدیگر توأم گردیده و تمایزی به لحاظ جنسیت بیولوژیک وجود نخواهد داشت و آنان محصول انتخاب آزاد فردی خواهند بود .

در مقابل فمینیست های لیبرال ، فمینیست های رادیکال نه تنها از وضعیت بیولوژیکی زنان غافل نیستند بلکه آنرا ریشه استثمار زنان تحت نظام پدر سالاری به شمار می آورند. در فمینیسم سوسیالیستی موقعیت زنان در راستای مفروضات مارکسیستی بر حسب اینکه ماهیت بشر اصل نیست بلکه بصورت اجتماعی تولید شده و قابل تغییر است ، تبیین می گردد. از اینرو پدر سالاری در ارتباط درونی با سرمایه داری و نژاد پرستی مطرح گردیده و ابعاد روانی جنسیت به منزله پدیده ای که محصول تاریخ است ، به شمار می آید. در نتیجه در زندگی خانوادگی ، قائل به حذف تقسیم کار جنسی اند و بر مشارکت کامل مردان در بچه داری تاکید می ورزند .

علیرغم دیدگاه انتقادی فمینیسم لیبرالی ، رادیکالی و سوسیالیستی نسبت به خانواده ، هیچیک قادر به بیان جاذبیت آن نبوده اند و لذا پاسخ به اینکه چرا زنان به نقش های مادری و همسری متمایلند از نظر «ویدون» (Weedon , 1997:18,19,148) نیازمند ارائه نظریه مبتنی بر مناسبات میان ذهنیت و معنا ، معنا و ارزش اجتماعی است. ولی از آنجا که نظریه های فمینیستی در متن مناسبات اجتماعی توسعه یافته اند و بسیاری از تئوری ها جهت تضمین کفایت نظری خود به «ارزش حقیقی» (truth value) تاسی جسته اند ، نظریه فمینیستی فراساختاری بنابر ادعای «ویدون» از این امر بری است و کانون مفروضات اصلی آن ، درجه و میزان قدرت تبیینی و تلویحات سیاسی است که نوع خاص تحلیل ، راهبرد می دهد. به عبارت دیگر شیوه مفهوم بردازی مناسبات میان زبان ، نهادهای اجتماعی و خود آگاهی فردی که بر محور چگونگی فعالیت قدرت و

فرصت‌های تغییر متمرکز شده‌اند، مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. از اینرو تفکیک جنسیت به زعم وی، باید در قالب تقسیم کار وسیعتر جنسی و ارزشهای پر قدرت زنانگی و مردانگی دریافت گردند.

به لحاظ نظری و روشی، دستاورد مهم ما از فمینیسم فرا ساختاری که بر اندیشه‌های «فوکو» تاکید دارد، آگاهی از مناسبات قدرت گفتمانی خاص در هنگام کاربرد تئوری است. چنانکه «موهانتی» و همکاران (Mohanty & et al., 1991) در نقد اندیشمندان فمینیست غربی و گفتمان‌های استعماری اظهار می‌دارند، در عمل، تئوری‌های متفاوت و رقیب، وضعیت نهادی یا اجتماعی برابر ندارند و از متن موجود در مناسبات قدرتی که ضمن آن شکل گرفته‌اند یا در جستجوی آنند و یا به سوی آن انتقال می‌یابند، بر حذر نیستند. به نظر می‌رسد فمینیسم پست مدرن نیز خود در ارائه راهبردهای ارزشی به چنین آگاهی که خود واضع آن بوده است نیازمند است. به عبارت دیگر راهبردهای روشی ضرورتاً به معنی التزام به راهبردهای ارزشی مشابه آن نیست. اگر فمینیست غربی راهبرد نهایی را در تشکیل جامعه مبتنی بر حذف تمایز بیولوژیکی مردانه و زنانه (Androgynous) می‌یابد، فمینیست پست مدرن نیز تکثر گرایی روشی را به راهبردهای ارزشی تعمیم می‌دهد و شاید بتوان گفت محصول این دو نظریه، آسیب‌ها اجتماعی - جنسی در قالب مشروعیت بخشی به همجنس گرایی خواهد بود.

با آنکه «هابرماس» مورد انتقاد فمینیست‌ها از جمله «نانسی فریزر» (Nancy Fraser) قرار گرفته است، «کاجر» (Couture, 1995: 259-79) در مقاله خود، تعارض اصلی را در چالش فمینیستی بر رابطه میان زندگی عمومی و خصوصی قلمداد می‌کند که طی آن برتری جنسی مطرح می‌گردد. «هابرماس» مشخصاً به دلیل نادیده انگاری جنسیت و عدم تصحیح نگرش مرد محوری (Androcentrism) مورد انتقاد می‌باشد. در پاسخ، «توماس مک کسارتی» (T. Macarthy) مفسر امریکایی «هابرماس» اظهار می‌دارد که وی صرفاً به نکات تجربی می‌پردازد و همچنان به تنزیل سهم متمایز زنان به عنوان زنان ادامه می‌دهد. البته «فریزر» به نقش موثر «هابرماس» در اعتلا بخشی به تئوری انتقادی قدیمی اذعان دارد ولی آنرا نیازمند اصلاح و بازبینی نسبت به آگاهی جنسی (Gender - aware) می‌یابد (Mills, 1994: 211-17). در نقدی دیگر، «هلند کانز» (Holland cunz, 1994: 659-74) به دودیدگاه تاریخی مبتنی بر تقسیم

جامعه بر عرصه های عمومی و خصوصی اشاره می کند که اولی مورد نقد فمینیست های کلاسیک قرار گرفته است و سپس در تئوری سیاسی مدرن این تفکیک از التزامات دموکراسی به شمار آمده و به سوی تئوری های «هابرماس»، «هانا آرنهت» «ریچارد سننت» (Habermas, Hannah Arendt, & Richard sennet) پل زده است. در چشم انداز جدید فمینیستی، با اجتناب از صمیمیت کاذب در عمومیت روابط جنسی (Public Pseudo-intimacy)، به سوی «فراغ از خود» (Self – distancing) بدون گم کردن خود، در قالب مفهومی «اجتماع مدنی» (Civil Community) به جای «جامعه مدنی» (Civil Society) روی می آورد.

تغییر سریع موضع گیری ارزشی و روش شناختی فمینیست ها طی چند دهه اخیر این ظن را تقویت می کند که راهبردهای ارزشی ارائه شده جهت استثمار زدایی از زنان در عرصه عمومی و خصوصی افراط گونه و متزلزل بوده اند و علیرغم تاکید آنان بر اجتناب از شروع تحقیق با مقدمه ای از پیش تعیین شده نظیر «زنان جهان سومی» به نظر می رسد مهندسی اجتماعی آنان دچار تورش بینشی و روشی است و یا حداقل از پیشینه تحقیقی علمی بسنده برخوردار نیست. و لذا این مسئله، ضرورت پرداخت بیشتر به استانداردهای روش شناختی در ارائه رویکرد روشی متناسب با هدف و پرهیز از شتابزدگی در تحقیقات میدانی را نمایان می سازد.

### ۳-۳- استانداردهای جدید افزایش اعتبار روند تحقیق

با مروری بر گزارش های تحقیقاتی جدید پیرامون تقسیم کار خانگی که عموماً به کاستی ها و نارسائی های تحقیقات پیشین اشاره دارند، ابتدا به اجمال به توصیه های روش شناختی خاص تقسیم کار خانگی می پردازیم و سپس با مراجعه به رهنمود های جدید روش شناختی به ارائه استانداردهای جدید جهت افزایش اعتبار روند تحقیق در رابطه با عوامل موثر در تقسیم کار خانگی و ابزار اندازه گیری آن می پردازیم:

#### ۱-۳-۲- رهنمود های روش شناختی در تبیین تقسیم کار خانگی و آرایش آن

در این بخش، با رویکردی استقرایی و مرور تحقیقات پیشین، رهنمود های موثر در بهبود و تکمیل روند تحقیق را به اجمال شرح می دهیم. ناگفته نماند که در شرح و بسط سوال آغازی به

- نارسایی‌ها و کاستی‌ها اشاره شده است و توصیه‌های اخیر در راستای آنها ارائه شده‌اند:
- ۱- توجه به سازه‌های ساختاری و نهاد‌های اجتماعی و اقتصادی که خانواده در آن درگیر است جهت تکمیل اندازه‌گیری‌های ساده شده و محدود بر حسب تحصیل یا اشتغال (Malhotra & Mather, 1997: 599-630).
  - ۲- کاربرد مقوله‌های طبقه، جنسیت و نژاد در تحلیل اجتماعی و فرهنگی در رابطه با نحوه تعریف و متن اجتماعی مورد نظر و پرهیز از تعمیم تجربیات زن طبقه متوسط سفید پوست غربی و چارچوب‌های تطبیقی فمینیستی به سایر جوامع (Weedon, 1997: 178)، (chai, 1983 : 153-174).
  - ۳- در نظر گرفتن فشارهای ساختاری موجد محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی در تحلیل دوگانگی نقش‌ها به همراه تئیس‌های فرهنگی به ویژه در مورد خانواده‌های مهاجر (Hossain & Hossain, 1988)
  - ۴- در نظر گرفتن غیرمفعول بودن شخصیت و تاکید بر معرفت‌جنسی (Gendered self-identity) در تطبیق یا مقاومت زوجین در انجام کار خانگی به همراه تجدید نظر در معنای آرایش خانه داری با تاکید بر سازگاری‌نش با هویت (Kroska, 1995)
  - ۵- اتخاذ رویکردی نمادین تر جهت آزمون معانی ارتسباطی کار خانگی (Sanchez & Kane, 1996: 358-387) و انتقال کانون تحلیل از نابرابری عینی به نابرابری ادراک شده با تاکید بر مدل نظری محرومیت نسبی (Greenstein, 1996: 1029-1042)
  - ۶- کاربرد روش‌های کیفی و تاکید بر ادراک (Perception) در رضامندی، برابری و نابرابری و مشارکت در انجام کار خانگی (Stoys, 1995: 257-75)، (Lobao & Meyer, 1995: 575-608)، (Gill, 1993: 51-65)، (Greenstein, 1994)، (Harrett, 1995: 1331-1337)، (Lopes, 1995: 67-83)، (Demaris & Longmere, 1996: 1043-1071)، (Kiger & Riley, 1996: 357-370) (Perkins & Demeis, 1996: 78-93) (Robinson & mikie, 1998: 205-218) (Noor, 1997: 413-423)

۷- در اندازه گیری تقسیم کار خانگی از آنجا که پرسش های مستقیم از زمان صرف شده جهت انجام کار خانگی ، میل به بزرگنمایی دارد ، برای دریافت و افزایش روایی آن استفاده از شاخص عدم تشابه برای وظایف خانگی ، پرسش از مسئولیت های اصلی در امور خانگی ، طبقه بندی وظایف بر حسب بایسته های زنانه ، بایسته های مردانه ، تکالیف خشتی و بچه داری ، آگاهی از تورش ها و منابع آن و نیز تعیین درجه ای که مجموعه پرسش های مستقیم از زمان صرف شده انجام کار خانگی که میزان آنرا در روز تخمین میزند و مقایسه آن با نتایج کلی کار خانگی، توصیه شده اند.  
(Marini&Shelton,1993:361-82)

۸- کاربرد مقیاس ۵ درجه ای (National Survey of Families& FH-I Households) NS جهت ارزش یابی میزان مطلوبیت و انصاف در تقسیم کار خانگی به لحاظ پیچیدگی پاسخ ها باید به همراه تفسیر ویژگی های زوجین در تعامل با یکدیگر و ازدواج صورت گیرد و نه زن و شوهر به تنهایی. (Smith&et al., 1998: 305-327)

## ۲-۳-۲- استراژی های جدید روش شناختی

در مقایسه الگوی اثبات گرایان سنتی و متعارف ، و قائلین به روش تحقیقی کیفی ، قابل اعتماد بودن طرح و معقول بودن آن (Soundness) در اولی روایی (Validity) ، پایایی (Reliability) و عینیت (Objectivity) معیار اصلی اند در حالی که در دومی این ساختارها برای تحقیق کیفی یا طبیعی نامناسبند . «مارشال» و «راس من» (۱۳۷۷ : ۲۰۳-۱۹۶) در کتاب «روش تحقیقی کیفی» به نقل از «لینکلن» و «گوبا» (۱۹۸۵) به چهار ویژگی در این باب اشاره کرده اند : قابل اعتبار بودن (Credibility) نتیجه یا دستاوردهای تحقیق ، میزان انتقال پذیری (Transferability) یا تعمیم و کاربرد نتایج حاصله در محیط یا گروه دیگر ، وابسته بودن (Defendability) و بالاخره تصدیق پذیری (Confirmability) تحقیق. در مورد ملاک اول یا قابل اعتبار بودن نتایج تحقیق ، از آنجا که در تحقیق کیفی هدف اصلی کشف یا شرح یک مکان، یک فرایند ، یک گروه اجتماعی یا ارائه الگویی از روابط متقابل بین افراد است ، روایی و اعتبار تحقیق در لابه لای داده های استخراج شده از میدان تحقیق بر حسب چارچوب نظری که

محدوده تحقیق را مشخص می‌کند مستتر است. در رابطه با ویژگی دوم یا انتقال پذیری نتایج، باید به چارچوب نظری مراجعه کرد و با توجه به اصول، مفاهیم، الگوها به تجربه و تحلیل داده‌ها پرداخت. البته بنا به اظهار «دنزین» (۱۹۷۸)، «جیک» (۱۹۷۹)، «راس من» (۱۹۸۵) و «ویلسان» (۱۹۹۴) (منبع پیشین) راهبرد دیگر در تقویت فرایند تعمیم نتایج، جمع‌آوری داده‌ها از منابع گوناگون و یا استفاده از بیش از یک روش تحقیقی و کاربرد آن در مکان‌های دیگر است. در رابطه با ویژگی سوم یا وابسته بودن، از آنجا که اثبات گرایان کلاسیک مبنای اصلی پایانی تحقیق را بر ثابت ماندن جامعه مورد تحقیق می‌پندارند، چنین اصلی مبنی بر تغییر نکردن دنیای اجتماعی با فرضیه زیر بنایی تحقیق کیفی مغایر است و لذا موضوع تکرار تحقیق مسئله‌ساز است. تصدیق پذیری که آخرین ویژگی اعتبار تحقیق است در روش‌های سنتی مترادف با پدیده عینیت است ولی در روش کیفی در لابه‌لای بدنه داده‌ها جاگذاری می‌شود. به عبارت دیگر پژوهشگر نه تنها باید افراد مورد تحقیق را درک کند تا بتواند وارد دنیای آنان گردد، بلکه در بسیاری موارد باید خود را به جای آنان بگذارد. در منبع مذکور جهت خشتی کردن اثرات منفی تعصب یا یک‌سونگری در تفسیر رویدادها، استراتژی‌هایی ارائه شده‌اند که به اجمال عبارتند از همراهی شریک تحقیقاتی در زیر سوال قرار دادن تجزیه و تحلیل‌ها، جستجوی مستمر موارد منفی و مخالف، کنترل‌های پیاپی داده‌ها و توجه دقیق به فرضیه‌های مخالف، تمرین در یادداشت برداری عاری از بار ارزشی، مشخص کردن موقعیت خود به عنوان پژوهشگری که دارای تعصبات نظری یا تئوریک است و خود آگاه به این امر نیز می‌باشد، کنترل کیفیت داده‌ها، روشن شدن دیدگاه‌های فرهنگی و معنی لغات فنی یا واژگان، مشاهده دامنه وسیعی از فعالیت‌ها در طی یک چرخه کامل، اتخاذ دیدگاهی کل‌نگر و جامع و نیز توجه به روند تاریخی در درک روابط متقابل و مسیر تکاملی سازمان‌ها و نهادها.

در رویارویی با تعصبات نظری، «توکل» (۱۳۷۰: ۱۳۳ و ۱۲۲) در کتاب «جامعه‌شناسی علم» به نقل از «هنریش ریکرت» به تمایز مهم میان ارتباط یا مناسبت ارزشی (Value-relevance) یا قضاوت ارزشی اشاره کرده است که اولی ناظر بر انتخاب مسائل علمی است که تحت پارامترهای اجتماعی و فرهنگی تعین می‌یابد و دومی ناظر بر محتوا و صحت معرفت به دست آمده است که نباید از طریق فاکتورهای فرهنگی و اجتماعی - تاریخی ارزیابی شوند که در غیر این صورت

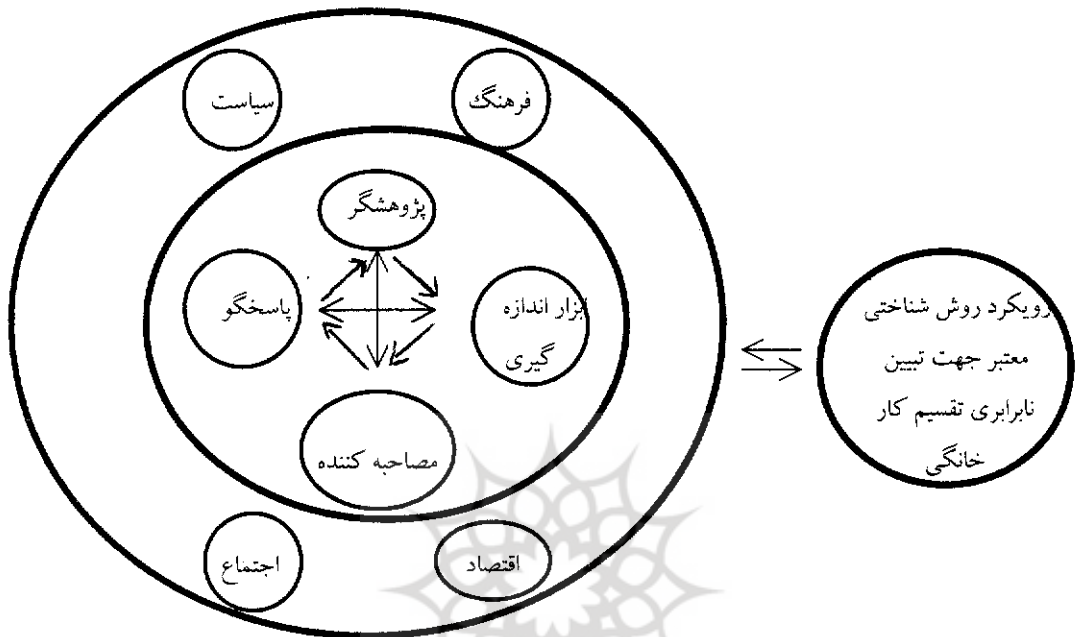
پژوهش را از رسیدن به یک توصیف و تحلیل صحیح از واقعیت باز می‌دارد. «سرایبی» (۱۳۷۲: ۱۷۸ - ۱۶۱) در کتاب «مقدمه‌ای بر نمونه‌گیری در تحقیق» محمل اصلی عناد با تحقیقات پیمایشی را استناد منتقدین به تورش‌های مشاهده‌ای قلمداد می‌کند که از مجرای مولفه‌های مشاهده (مشاهده‌کننده، ابزار مشاهده و مشاهده‌شونده) وارد تحقیق می‌شوند. این نوع تورش به زعم وی، به سبب فعال بودن پاسخگو (آزمودنی) در علوم اجتماعی و رفتاری حضوری گسترده دارد و در موضوعاتی که ممکن است آبروی اجتماعی پاسخگو را به مخاطره اندازد یا به منافع او لطمه وارد کند شکل حادث‌تری به خود می‌گیرد. منبع اصلی تورش مشاهده‌ای پرسشگر است. سنخیت و عدم سنخیت پرسشگر و پاسخگو از نظر جنس، قوم، خاستگاه طبقه‌ای، وابستگی مذهبی و نظایر آن منبع اشتباهات سیستماتیکی هستند که محصول تعامل پرسشگر و پاسخگوست. در این تعامل مضمون و محتوای سوال نقش موثری به لحاظ هدایت یا الفا پاسخ و ملاحظات حیثیتی ایفا می‌کند که با افزایش حجم نمونه قابل جبران در روند تحقیق نمی‌باشد. در این رابطه «آدامز» (Adams, 1998: 219-241) در مقاله «اشتباهات معامله به مثل»، به بخشهای متقابل عملی و رفتاری محقق و پاسخگو در مطالعات میدانی اشاره می‌کند که طی آن فرایند تحقیق به لحاظ تفاوت‌های فرهنگی، قدرتی و دانش‌طرفین به مخاطره می‌افتد. از اینرو در بعضی موارد موضعگیری انفعالی محقق را مطلوب تر می‌انگارد. «ون تسیلبورگ» (Van Tilburg, 1998: 300-28) در مطالعه‌ای پیرامون اثرات مصاحبه‌کننده در اندازه‌گیری شبکه شخصی، به سابقه‌ای تجربی و کارآموزی مصاحبه‌کننده تأکید داشته و آنرا از منابع اشتباهات به شمار می‌آورد. وی در گزارش تحقیقاتی با استفاده از تحلیل رگرسیون چند سطحی داده‌های پیمایشی مربوط به ۹۷ مصاحبه‌کننده و ۴۰۵۹ آزمودنی بزرگسال در نسترلندز (Netherlands)، نتیجه می‌گیرد که با کنترل ویژگی‌های آزمودنی‌ها و بهره‌برداری از مصاحبه‌کننده‌های کارآموده، با حداقل تجربه پیرامون پروژه تحقیقاتی، حداکثر تجربه، در پروژه با شبکه‌های نسبتاً بزرگ تعمیم می‌یابد. بنا به اظهار وی دانش کافی برای کارآموزی جهت ترسیم شبکه شخصی در دست نیست و حذف این تأثیرات که در اندازه‌گیری‌های متفاوت شبکه شخصی نمایان می‌گردد و منبع اشتباه است، ضمن مطالعات آینده با دریافت استراتژی‌های مصاحبه‌کننده‌های خاص، شاید از طریق کاربرد نوار ضبط صوت عملی باشد. در این راستا،

«بلسون» (Belson, 1986:533-4) در کتاب «روایی در تحقیق پیمایشی» قبلاً به تفصیل پیرامون مصاحبه‌کننده به عنوان یکی از منابع اشتباه بحث کرده است و اظهار می‌دارد که مصاحبه‌کننده بخش حیاتی روند جمع‌آوری داده‌هاست و هیچیک از تکنیک‌های پرسشگری معتبر نیست مگر آنکه مصاحبه‌کننده به منزله ابزار تحقیقی معتبر بطور کامل عمل کند و اگر وی ابزاری نامعتبر باشد اطلاعات گزارش شده نیز نامعتبر خواهد بود و لذا سرمایه‌گذاری تحقیقاتی جهت تشکیل تیم کار آزموده را امری ضروری به شمار می‌آورد. در مقاله «بررسی روش‌های تحقیقی غرب در برخورد با مسائل اجتماعی ایران» «کتبی» (۱۳۵۶: ۶۶-۵۲) به نقد ارزنده تکنیک‌های غربی بدون شناخت ویژگی‌های ذهنی مردم پرداخته است که علیرغم قدمت بیست و سه ساله آن، متناظر با توصیه‌های اخیر روش‌شناختی و قابل‌تأمل است وی به تفاوت دو نوع بیان تحت عنوان «بیان جبهه‌ای» و «بیان اندیشیده» اشاره دارد که اولی مبتنی بر «بیان قالبی باسمة‌ای» خالی از هر گونه تهدید و دردسر برای گوینده است و بیشتر برای «بیگانگان» به کار می‌رود. بیان اندیشیده بیان عمل است و با واقعیات زندگی مطابقت دارد و برای «خودها» عرضه می‌گردد. بنا به اظهار «کتبی» روش‌های مردم‌شناسی که در آن مشارکت پرسشگر در زندگی پاسخگو نسبت به سایر تکنیک‌ها بیشتر است از مناسبترین روش‌ها در تحقیقات اجتماعی در ایران به شمار می‌آید.

#### ۴- ماحصل:

در این مرحله با دریافت منابع اصلی تورش سیستماتیک و استراتژی‌های تحقیقاتی جهت رویارویی با آنها، به نظر می‌رسد کانون اصلی توصیه‌ها در تحلیل وسیله-هدف متمرکز است. از آنجا که هدف این تحقیق ارائه ویژگی‌های یک رویکرد روشی معتبر جهت تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی است، سعی بر این بوده است که با توجه به آخرین دستاوردهای روشی و بینشی، وسیله متناسب با هدف که در چرخه تعاملی پژوهشگر، ابزار اندازه‌گیری، مصاحبه‌کننده و پاسخگو در رابطه با یکدیگر و مقتضیات محیطی نمود می‌یابد، عرضه گردد (نمودار شماره ۱) این روند در قالب ویژگی‌های ذیل خلاصه شده است:





وسیله- (منابع تورش)

هدف

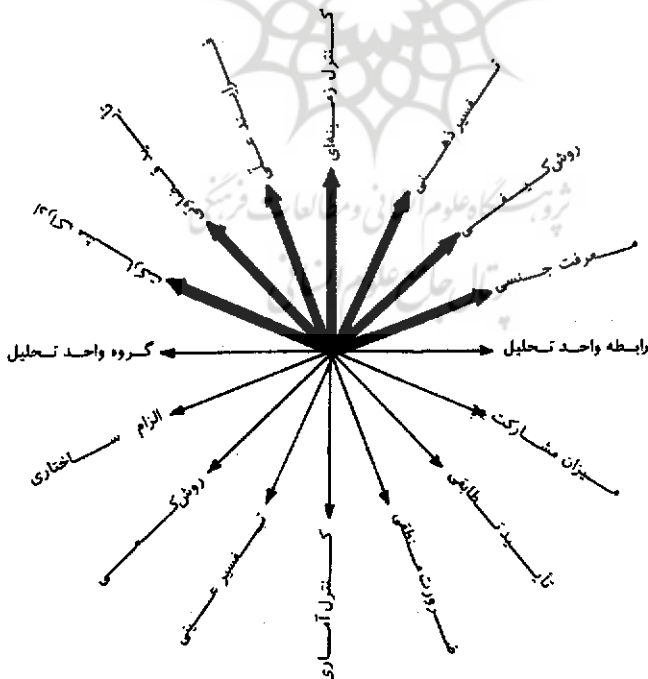
نمودار شماره ۱- «روند تحقیق مبتنی بر تحلیل وسیله - هدف»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- دید کل نگر سیستمی مبتنی بر هستی شناسی خرد
- ۲- تقریب سطوح خرد و کلان مبتنی بر تحلیل آرایش رابطه ای کارگزاران تا صفات آنان
- ۳- تاکید بر معرفت جنسی در تعامل کارگزار و ساختار
- ۴- انعطاف پذیری در روند تحقیق و تکثر گرایی روشی مبتنی بر دریافت ساز و کارهای مولد رابطه تجربی
- ۵- آگاهی پژوهشگر از مناسبات ارزشی خود و همکاری مستمر پژوهشگر دیگر در کنترل و تحلیل داده ها
- ۶- اتخاذ رویکرد نمادین تر مبتنی بر ادراک مسئولیت ها در خانه به همراه پرسش مستقیم و غیر مستقیم آزمودنی ها
- ۷- تعریف مفهومی مبتنی بر نظریه شبکه معنا و متن اجتماعی بلافصل

- ۸- آزمون تئوری مبتنی بر نظریه قضاوت و کنترل زمینه ای آن  
 ۹- تعامل مصاحبه کننده و پاسخگو و ابزار اندازه گیری مبتنی بر کار برد تکنیک های مختلف و بررسی تطبیقی آنها با یکدیگر  
 ۱۰- دارا بودن فرضیه های مخالف  
 ۱۱- خاص گرایی تاریخی

بدین ترتیب رویکرد روش شناختی مورد انتظار، ترکیبی از پیوستارهای دو سویه را تشکیل می دهد که وزن بیشتر بر رویکرد های کیفی حمل می گردد چرا که دریافت سازکارهای مولد نوع آرایش انجام امور خانگی به لحاظ ساختاری بودن گروه خانواده و نه رده بندی بودن آن (Taxonomic group)، مستلزم تفسیر شاکله اجتماعی است (Social configuration) (چلبی، ۱۳۷۴: ۶۴-۵۴)، ضمن آنکه واحد تحلیل نوع رابطه آزمودنیهاست و نه صفات آنان (چلبی، ۱۳۷۳: ۱۴ و ۱۳) (نمودار شماره ۲).



نمودار شماره ۲- ترکیب مورد انتظار پیوستارهای یک رویکرد روشی معتبر جهت تبیین نابرابری تقسیم کار خانگی

در مجموع بر حسب طبقه بندی رویکرد رئالیسم روش شناختی و توصیه های اخیر گزارشات تحقیقاتی پیرامون تقسیم کار خانگی ... با رویکردی قیاسی - استقرایی، ویژگی های یک رویکرد روش شناختی معتبر به شرح ذیل ارائه می گردد:

- علی و ژرفانگر معطوف به رابطه به عنوان واحد تحلیل
- دیدگاه سیستمی مبتنی بر تعامل کارگزار و مقتضیات محیطی
- بلافاصل (فرهنگ سیاست ، اجتماع ، اقتصاد)
- اولویت معرفت جنسی به الزام ساختاری

الگوی توضیح

تاریخی  
طبقه ای  
قومی  
نژادی  
مذهبی

بر حسب متن اجتماعی و خاص گرایی

الگوی معنا

در قالب شبکه معنا و مفاهیم گره ای در یک ساختار مفهومی

- آموزش چارچوب مفهومی به پاسخگو و سپس دریافت پاسخ
- پرسشنامه درجه تفکیک نقش در انجام امور خانگی
- پرسشنامه ادراک نابرابری یا برابری در انجام امور خانگی - آزمون فرافکنی
- مشاهده مشارکتی توسط مصاحبه کنندگان کار آزموده و متخصص

الگوی تولید شده

ویژگی های یک  
رویکرد روش  
شناختی معتبر جهت  
تبیین نابرابری  
تقسیم کار خانگی

- کنترل زمینه ای مبتنی بر تطابق زمینه اجتماعی ، مکانیسم مولد و ترتبات تجربی
- اجرای چند آزمون پیمایشی و کنترل از طریق درجه همبستگی و تطابق با مشاهدات و آزمون فرافکنی - کنترل آماری و تطبیقی
- خود آگاهی پژوهشگر از ارزشهای متناسبی خود و پرهیز از قضاوت
- ارزشی از طریق همراهی پژوهشگر دیگر در روند تحقیق و کنترل داده ها
- ارائه فرضیه مخالف و کنترل تطبیقی آن با فرضیه اصلی

الگوی کنترل

قضاوت مبتنی بر سیر واقعیات تجربی به گمانه یا پیش بینی و نه بالعکس

الگوی تایید

## فهرست منابع :

- بیلیلاک ، هوبرت ام . ۱۳۷۶ . استنباطهای علی در پژوهش غیر آزمایشی ، محمد رضا شادرو (مترجم) تهران : انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی
- توکل ، محمد . ۱۳۷۰ . جامعه‌شناسی علم ، تهران : موسسه علمی و فرهنگی نص
- جارالهی ، عذرا . ۱۳۷۵ ، اثر اشتغال زنان کارگر بر میزان مشارکت زوجین در امور خانواده ، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی ، شماره (۷۸)
- جمیلی کهنه شهری ، فاطمه . ۱۳۷۶ . پژوهشی پیرامون جامعه‌شناسی خانواده دورکیم ، مجله علمی و پژوهشی علوم انسانی ، تهران : دانشگاه الزهرا (س)
- چلبی ، مسعود . ۱۳۷۳ . تحلیل شبکه در جامعه‌شناسی ، فصلنامه علوم اجتماعی دوره دوم پاییز و زمستان ، دانشگاه علامه طباطبایی
- چلبی ، مسعود . ۱۳۷۴ . رئالیسم روش‌شناختی در جامعه‌شناسی ، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (ویژه جامعه‌شناسی) ، شماره ۱۷ ، دانشگاه شهید بهشتی
- دورکیم ، امیل . ۱۳۵۹/۱۹۶۷ تقسیم کار اجتماعی ، حسن حبیبی (مترجم) ، تهران : انتشارات قلم
- روشه ، گی . ۱۳۷۶/۱۹۲۷ . جامعه‌شناسی نالکوت پارسونز ، عبدالحسین نیک گهر (مترجم) ، تهران : تیان
- رتیزر ، جورج . ۱۳۷۴ . نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر ، محسن ثلاثی (مترجم) تهران : انتشارات علمی
- سرابی ، حسن . ۱۳۷۲ . مقدمه ای بر نمونه‌گیری در تحقیق ، تهران : سمت
- سگالن ، مارتین ، ۱۳۷۰ ، جامعه‌شناسی تاریخی خانواده ، حمید الیاسی (مترجم) ، تهران : نشر مرکز
- فایراند ، پاول . ۱۳۷۵/۱۹۸۸ . بر ضد روش . تهران : انتشارات فکر روز

کتابی، مرتضی و میشل ولت. ۱۳۵۶. «بررسی روشهای تحقیقی غرب در برخورد با مسائل روانشناسی اجتماعی ایران، نامه علوم اجتماعی، دوره ۱۲، شماره ۳، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون - دانشگاه تهران

لینکلن، دانیل. ۱۳۷۳. تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، عبدالکریم سروش (مترجم) تهران: موسسه فرهنگی صراط  
لینکلن و گویا. ۱۹۸۵. (رک). کارترین مارشال و گرچن پ. راس من. ۱۳۷۷. همان منبع، ص  
ص ۱۹۶، ۱۹۷)

مارشال، کاترین و راس من، گرچن پ. ۱۳۷۷. روش تحقیقی کیفی، علی پارسائیان و سید محمد اعرابی (مترجمین) تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی  
مارکس، کارل. ۱۳۵۲. سرمایه «کاپیتال» (جلد اول) ایرج اسکندری (مترجم)، نشر نور  
مک نیل، پاتریک. ۱۳۷۴/۱۹۹۰. روش تحقیق در علوم اجتماعی، رحیم فرخ نیا (مترجم) همدان:  
انتشارات جهاد دانشگاهی همدان

Abercrombie, Nicholas (Ed.) & warde, Alan (Ed.) & Jessop, Bob & Frith,  
Simon & crompton, resemmary & Greshuny, Jonathan & young, Jock &  
Stanley, Liz & Heelas, Paul & Beynon, Hum. 1992. Social Change in  
contemporary Britain; MA: Black well Publishers, Inc.

Adams, Jaequeline. 1998. The wronges of reciprocity, Journal of  
Ethnography & field study; 27(2).

Anderson, Elain & spruill, Janew. 1993. The dual career commuter family:  
A life style on the move, marriage & family review; 19(1-2).

Barnett Rc. & Shen Yc. 1997. Gender, high-and low schedule control  
housework tasks & psychological distress-A study of dual career couples,  
Journal of Family Issues; 18(4).

Baxter, J. 1997. Gender equality & Participation in housework-across-  
National Prespective, Journal of Comparative Family Studies; 28(3).

- Baxter, J. & Mark Western. 1998. Satisfaction with housework: Examining the paradox, *Sociology*; 23(91).
- Belson, WA. 1986. *Validity in survey Research*. Gower publishing Company limited, England.
- Blair, Sampson Lee & Litcher, Daniel T. 1990. On measuring the division of household labor: Gender segregation or sharing of housework? *American sociological association (ASA)*.
- Chai, Alice Yun. 1983. Sexual division of labor in the context of nuclear family & cultural Ideology among Korean student couples in Hawaii. *Humboldt Journal of social Relations*: 10(2).
- Couture, Tony. 1995. Feminist criticisms of Habermas's ethics & politics, *Dialogue*; 34(2).
- Demaris A, & Longmore MA. 1996. Ideology, Power & equity- Testing competing explanation for the perception of fairness in household labor, *social forces*; 74(3).
- Dempsey K. 1997. Trying to get husbands to do more work at home, *Australian & Newzealand Journal of Sociology*; 32(2).
- Dokmen ZY. 1997. The relation of employment status, gender & gender roles to housework & depression, *Turk Psikoloji Dergisi*; 12(39).
- Dumais, L. & Messing, K. & Seifert, Am. & Courville, J. & Vezina, N. 1993. Make me a cake as fast as you can forces for & against change in the sexual division of labor at an industrial bakery.
- Durkheim, Emile. 1897/1979. *Suicide*, London: Low & Bryndone Priters LTD, Thetford. Norfolk.

- England, Paula & Swoboda, Diane. 1988. The asymmetry of contemporary gender role change, *free Inquiry in creative sociology*; 16(2)
- Flores, Ortiz & Yvette, G. 1991. Levels of acculturation, marital satisfaction & depression among chieana workers: A psychological perspective, *Aztlan*; 20(1-2).
- Gerder Le. & Coetze Ch. & Cronje Em. 1996. Perceptions of Paranting task performance- A comparison of single-earner & dual-earner families, *South African Journal of Psychology*. 26(2).
- Giele, Jz. 1979. Changing sex roles & family structure, *social policy*; 9(4).
- Gill, Gk. 1993. Gender roles, negations & coping stategies; A qualitative study of low- income couples, *international journal of sociology of the Family*; 23(2).
- Gramsci. Antonio. 1971. Selections from the prison Notebooks, in: Renate Holub. 1992. *Opcit*, pp. 164-5.
- Greenstein, TN. 1994. Gender Ideology, marital disruption, & the employment of married women, *American Sociological Association (ASA)*.
- \_\_\_\_\_ 1996. Gender ideology & Perception of the fairness of the division of household labor- Effects on marital quality, *Social Forces*; 74(3).
- \_\_\_\_\_ 1996. Husbands Participation in domestic labor-interactive effects of wives & husbands gender ideologies, *Journal of Marriage & the Family*; 58(3).

- Harrell, wa. 1995. Husbands involvement in housework effects of relative earning power & masculine orientation, *Psychological Reports*; 77 (part 2).
- Holland Cunz, Barbara. 1994. The Public Sphere & intimaey: democratic theory considered, *Argument*; 36, 4-5(206).
- Holube, Renate. 1992. Antonio Gramsci; London: Routledge.
- Hossian, Zakir & Hossain, Punnipa. 1998. Occupational adjustment of Laotian women in the united states labor force, *American Sociological Association (ASA)*.
- Jackson, Stevi. 1992. Toward a historical sociology of housework: A materialist feminist analysis, *Women's Studies International Forum*; 15(2).
- Kiger G. & Riley PJ. 1996. Gender differences in perceptions of household labour, *Journal of Psychology*; 130(4).
- Kroska, A 1995. The division of labor in the home: a review & reconceptualization. *American Sociological Association. (ASA)*.
- \_\_\_\_\_ 1997. \_\_\_\_\_ *Social Psychology Quarterly*; 60(4).
- Labao, L. & Meyer, K. 1995. Economic decline, gender & Labor flexibility in family-base enterprises-midwestern farming in 1980s, *Social forces*; 74(2).
- Lopes, Policar po. 1995. Exchange value, utility value & symbolic value of the informal in transitional situation; 25(3).



- Lovee, Yoav & Sharlin, Shlome & Katz, Ruth. 1996. The effect of parenting stress on marital quality: An integrated mother-father model, *Journal of Family Issues*; 17(1).
- Maggard, sally Ward. 1987. Gender & Militance among working class appalachian women, *American Sociological Association (ASA)*.
- Malhorta A. & Mather M. 1997. Do schooling & work empower women in developing countries-Gender & domestic decisions in SRJLANKA, *Sociological Forum*; 12(4).
- Marini, MM. & Shelton B. A. 1993. Measuring household work: Recent experience in the United States, *Social Science Research*; 22(4).
- Marshal, NL. & Barnett RC. 1995. Child care, division of labor & parental emotional well-being among two earner couples, *American Sociological Association (ASA)*.
- Marx, Karl & Engels, Freidrich. 1848/1968. *Manifesto of the Communist Party*, Moskow.
- Mills, Patricia Jagentowicz. 1994. Review article, *Science & Society*; 58(2).
- Mohanty, Chandra & Talpade, Ann Russo & Lourdes Torres (Eds.). 1991. *Third World Women & the Politics of Feminism*, In: Chris weedon, 1987/ 1997. Op cit. Pp. 179-80.
- Nettles, KD. 1995. Homework-An examination of the sexual division of labor in the urban households of The East Indian & African Guyanese, *Journal of Comparative Family Studies*; 26(3).
- Noor, NM. 1997. The relationship between wives estimates of time spent doing housework, support & wives well-being.

- Perkins, HW. & Demeis, DK. 1996. Gender & family effects on the second-shift domestic activity of college-Educational young adults, *Gender & Society*; 10(1).
- Press, JE. & Townsley E. 1998. Wives & husbands housework reporting-Gender class & desirability, *Gender & Society*; 12(2).
- Robinson, Jp. & Mikie, MA. 1998. Back to Basics trends in & role determinantes of women's attitudes toward housework, *Journal of Marriage & the Family*; 60(1).
- Rose, Sonyao. 1987. Gender & class conflict: Exclusionary strategies of male trade unionists in nineteenth-century Britain, *American Sociological Association*.
- Rueschemeyer, Marilyn. 1977. The demands of work & human quality of marriage: an exploratory study of professionals. In two socialist societies, *Journal of comparative Family Studies*; 8(2).

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## بررسی تطبیقی عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ۱۳۷۲-۱۳۵۸

داود رضی \*

### چکیده

در این پژوهش به بررسی کمیت و تغییرات میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری از سال ۱۳۷۲-۱۳۵۸ در استان‌های کشور پرداخته است. همچنین با استفاده از رویکرد اجتماعی و اقتصادی، تئوری نوسازی در جهت توضیح نحوه تأثیر برخی از متغیرها و شاخص‌های جامعه‌شناسی بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری مبادرت شد. برخی از نتایج به دست آمده از پژوهش بدین قرارند:

- ۱- میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری طی شش دوره، بین سال‌های ۷۲-۵۸، نوسان داشته است، اما در مجموع روند تغییرات در میزان مشارکت در انتخابات سیر نزولی داشته است.
- ۲- میزان مشارکت مردم در انتخاب ریاست جمهوری در استان‌هایی که نسبت افراد معتقد به مذهب شیعه اثنی عشری بیشتر از سایر مذاهب (اهل

تسنن، مسیحیان و ...)) بوده و در استان‌هایی که جمعیت کمتری داشته و میزان شهرنشینی نیز در آنان پایین‌تر بوده، بیشتر از استان‌های دیگر بوده است.  
۳- میزان مشارکت در استان‌های مرزی کمتر از دیگر استان‌ها بوده است، این امر در اوایل انقلاب از شدت بیشتری برخوردار است.

۴- نتایج حاصله از تحلیل رگرسیون چند متغیری با حجم واحد تحلیل (۱۴۴) مورد نشان می‌دهد که تورم (۰/۹)، بیکاری (۰/۶)، شهرنشینی (۰/۳)، سواد (۰/۸)، و جنسیت (۰/۲) که در مجموع در حدود (۰/۲۹) می‌شود، از تغییرات میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری را توضیح می‌دهند. متغیر صنعتی شدن به واسطه رابطه ضعیف و غیرمعنی دار آن با متغیر وابسته، نتوانسته است وارد معادله رگرسیون شود.

۵- تورم، بیکاری و شهرنشینی تأثیر منفی و سواد و جنسیت تأثیر مثبت بر میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری داشته‌اند. بیشترین تأثیر مربوط به متغیرهای تورم (۰/۷۴-) و سواد (۰/۶۷) و کمترین تأثیر مربوط به جنسیت (۰/۱۵) می‌باشد.

## مقدمه

بی‌شک مشارکت عمومی و فراگیر مردم یک جامعه در تصمیم‌گیری‌ها و اموری که به نوعی با اهداف سیاسی-اجتماعی آن جامعه مرتبط است، مورد توجه بسیاری از صاحب نظران قرار گرفته و به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق دموکراتیک افراد یک جامعه تلقی شده است.

مشارکت سیاسی به معنای شرکت در فراگردهای سیاسی که به گزینش نخبگان (رهبران) سیاسی منجر و سیاست عمومی کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ یکی از عناصر اساسی هر حکومت است.

حکومت چه بزرگ باشد و چه کوچک؛ کسانی باید تصمیمات سیاسی را اتخاذ کنند و کسانی نیز باید رهبران و مسئولان سیاسی را تعیین، حمایت یا عزل نمایند.

مکانیسم‌های تصمیم‌گیری در یک جامعه و کمیت و کیفیت افراد و اقشاری که درگیر آن هستند یکی از شاخص‌های عمده طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی است.

مکانیسم‌های تصمیم‌گیری در یک جامعه و کمیت و کیفیت افراد و اقشاری که درگیر آن هستند یکی از شاخص‌های عمده طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی است. شرکت در انتخابات یکی از انواع مهم مشارکت سیاسی است که خود به آن دسته از فعالیت‌های ارادی دلالت دارد که از طریق آنها اعضای یک جامعه در انتخاب تصمیم‌گیرندگان سیاسی مشارکت و به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در شکل دادن به سیاست عمومی نفوذ و دخالت می‌نمایند. رأی دادن در انتخابات معیار عمده اندازه‌گیری میزان مشارکت سیاسی مردم یک جامعه می‌باشد. شرکت در انتخابات، عام‌ترین و سهل‌ترین و یا به عبارت دیگر کم هزینه‌ترین نوع مشارکت سیاسی است؛ ولی غالباً به دلایل متعدد این حق عمومی توسط همه کسانی که واجد آن هستند اعمال نمی‌شود.

در ایران بالاخص پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انتخابات، صرف‌نظر از اهمیتی که به طور معمول در یک نظام سیاسی مبتنی بر آرای مردم دارد، عملاً به عنوان شاخص و آزمونی در جهت تثبیت نظام سیاسی و میزان محبوبیت و حمایت آن در بین مردم تلقی می‌شود. از طرف دیگر، صاحب نظران توسعه اعتقاد دارند که در کشورهایی نظیر ایران، مشارکت سیاسی نه فقط یکی از اهداف توسعه، بلکه همچنین یک جزء انضمامی در فرایند توسعه سیاسی می‌باشد و اجرای برنامه‌های توسعه کشور را تسهیل می‌نماید.

## ۱- کلیات

### - طرح مسأله، تحدید و تعریف موضوع

در پژوهش حاضر ما در صدد هستیم به بررسی مشارکت سیاسی<sup>۱</sup> در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بپردازیم. این مبحث یکی از مباحث حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی چهار سطح قابل تفکیک است، که یکی از این سطوح را «مشارکت افراد در سیاست» در بر می‌گیرد. (آبرکرامبی، ۱۳۶۷، صص ۲۹۰-۲۸۹) سه سطح دیگر شامل

کشمکش‌ها و مناقشات سیاسی بین دولت‌ها یعنی جامعه‌شناسی روابط بین الملل، ماهیت و نقش دولت در درون جوامع، و ماهیت و سازمان جنبش‌ها و احزاب سیاسی می‌باشد. ساده‌ترین تعبیری که از مشارکت سیاسی به ذهن می‌رسد، این است که مشارکت سیاسی فرایندی است که مجموعه افراد جامعه با شرکت در تصمیم‌گیری‌ها در اداره و سازمان‌دهی جامعه سهیم می‌شوند. به عبارت دیگر مشارکت سیاسی عبارت است از شرکت در فراگردهای سیاسی که به گزینش رهبران<sup>۱</sup> سیاسی منجر می‌شود و سیاست عمومی را تعیین می‌کند و یا بر آن اثر می‌گذارد (آبراکرامبی، ۱۳۶۷، صص ۲۸۷-۲۸۶). بنابراین با توجه به این مفهوم از مشارکت سیاسی، حضور فعال یا نیمه فعال افراد در احزاب<sup>۲</sup>، شرکت در تصمیم‌گیری‌ها، کمک‌های مالی به حزب مورد علاقه، رأی دادن و حضور در انتخابات<sup>۳</sup>، آگاهی از مسایل سیاسی و این قبیل رفتارهای سیاسی را می‌توان جلوه‌های مختلف مشارکت سیاسی محسوب کرد. بدین لحاظ، بدیهی است که مشارکت سیاسی موضوعات متعددی را در بر می‌گیرد و هر یک از این موضوعات هم می‌تواند زمینه یک تحقیق<sup>۴</sup> جدی و گسترده باشد، کما اینکه «میخلز» در کار ارزشمند و کلاسیک خود فقط به روند مشارکت در احزاب پرداخته است و برخی دیگر به رژیم انتخاباتی یا روانشناسی انتخابات و غیره.

مشارکت سیاسی در هر جامعه با توجه به مجموعه شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اشکال گوناگونی را شامل می‌شود. از جمله: مشارکت منفعلانه، مشارکت فعال<sup>۵</sup>، مشارکت سیاسی محدود، مشارکت سیاسی گسترده یا مشارکت سیاسی احساسی<sup>۶</sup>، مشارکت سیاسی عقلانی<sup>۷</sup> و..

1- Leaders

2- Parties

3- Elections

4- Research

5- Active Participation

6- Sentimental

7- Rational

با توجه به جلوه‌های گوناگون مشارکت سیاسی، صرف‌نظر از عضویت در احزاب، بسیاری از جنبه‌های مشارکت که برخی از آنها در بالا ذکر شد، وسیله‌هایی برای اندازه‌گیری مشارکت در فراگرد سیاسی به دست نمی‌دهد و معیار عمده مشارکت کماکان رأی دادن در انتخابات است (آبرکرامبی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۷). بر این باور برخی دانشمندان سیاسی در تعیین مشارکت سیاسی بر آن شدند که توجه خود را صرفاً به انتخابات و رفتار رأی دهندگان معطوف سازند و حتی در برخی از محافل آکادمیک ایجاد یک رشته کاملاً تازه مطالعه به نام «سفولوژی»<sup>۱</sup> به معنای مطالعه انتخابات و رفتار رأی دهندگان پدید آید (باتامور، ۱۳۶۸، ص ۳۴).

به هر حال اگر چه تقلیل<sup>۲</sup> مشارکت سیاسی به مشارکت در انتخابات امری نیست که بتواند این بعد از مسایل سیاسی را بطور کامل تبیین کند، ولی می‌تواند وسیله شناختی برای مطالعه مشارکت در ابعاد وسیع‌تر محسوب گردد.

این پژوهش به بررسی میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته است.

سؤال اصلی تحقیق این است که «میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری بر اساس چه وضعیت و کمیتی تغییر می‌کرده است؟ در صورت کاهش مشارکت مردم در انتخابات چه عوامل اجتماعی و اقتصادی در این زمینه تأثیر گذار بوده‌اند؟»

در این زمینه در بخش نظری پژوهش، مباحث متعدد مربوط به مشارکت سیاسی طرح گردیده است. و در بخش عملی، میزان مشارکت در انتخابات در ارتباط با برخی از متغیرهای<sup>۳</sup> اجتماعی اقتصادی مورد واریسی قرار گرفته است. لازم به توضیح است مباحث مطرح شده در این پژوهش چه از جنبه نظری و چه در قسمت تجربی کار، در برگزیده کلیه مباحث و عوامل در ارتباط با مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات نبوده، و فقط به طرح<sup>۴</sup> موارد عمده قابل دسترس بسنده شده است.

---

1- Psephology

2-Reduction

3- Variables

4- Design

## - اهداف<sup>۱</sup> تحقیق

هدف از پژوهش ذیل ارائه پاسخ‌ها و توضیحات کامل به سؤالات تحقیق است. لذا نگارنده قصد دارد با بررسی آراء صاحب نظران و آمارهای موجود به بررسی واقعیت مشارکت سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی پردازد. بدیهی است که این مطالعه به دور از پیش داوری<sup>۲</sup> و به عنوان یک کنش<sup>۳</sup> علمی در قالب عینی و عقلانی طرح گردیده است. لذا در جهت انجام پژوهش، شاخص‌های<sup>۴</sup> عمده مشارکت سیاسی، با استفاده از بررسی و تحلیل کیفی<sup>۵</sup> محتوای تئوری‌های مربوطه و تحلیل کمی آماری شاخص‌های اجتماعی- اقتصادی در ارتباط با مشارکت افراد در سیاست در حالت عام و مشارکت در انتخابات در حال خاص، مورد تجزیه و تحلیل، تبیین<sup>۶</sup> و تفسیر<sup>۷</sup> واقع می‌شوند.

از جنبه خرد هدف‌های ذیل مورد نظر می‌باشند:

- ۱- بررسی مفهوم و معنای مشارکت
- ۲- بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر مشارکت سیاسی افراد
- ۳- بررسی عوامل اقتصادی مؤثر بر مشارکت سیاسی افراد
- ۴- بررسی عوامل روان‌شناختی مؤثر بر مشارکت سیاسی افراد
- ۵- بررسی عوامل فرهنگی مؤثر بر مشارکت سیاسی افراد
- ۶- بررسی عوامل سیاسی مؤثر بر مشارکت سیاسی افراد
- ۷- بررسی موانع موجود بر سر راه مشارکت سیاسی افراد

- 1- Objects
- 2- Prejudice
- 3- Action
- 4- Indicators
- 5- Quality
- 6- Explanation
- 7- Interpretation



توضیح اینکه موارد شماره‌های ۴ الی ۷ در فصل چارچوب نظری، در بخش مروری بر نگرش‌های گوناگون با توجه به رویکردهای مختلف تئوری پژوهش در سطح نظری مورد تعریف، توضیح و تحلیل قرار گرفته‌اند.

### اهمیت<sup>۱</sup> و ضرورت<sup>۲</sup> اجتماعی و علمی تحقیق

اهمیت و ضرورت هر تحقیقی از دو جنبه قابل طرح است: ۱- اهمیت نظری<sup>۳</sup> ۲- اهمیت تجربی<sup>۴</sup> و کاربردی<sup>۵</sup>.

اهمیت نظری هر تحقیق لزوماً با مفهوم شناخت<sup>۶</sup> مرتبط است. هر تحقیقی شعاع اطلاعات و دانش ما را نسبت به پدیده مورد مطالعه افزایش می‌دهد. این پژوهش نیز به شناخت عینی و علمی ما از موضوع مورد نظر کمک می‌کند تا به دور از ذهنی‌گرایی<sup>۷</sup> واقعیت مشارکت مردم در انتخابات مشخص شود، کمیت آن مورد مشاهده، نوسان و تغییرات آن مورد ارزیابی و بالاخره برخی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر در افزایش و یا کاهش در آن مورد ملاحظه قرار گیرد. درخاتمه نیز به نتایج کلی و پیشنهاداتی در این باره اشاره می‌کنیم.

اهمیت تجربی و کاربردی پژوهش نیز از جنبه‌های با اهمیت هر تحقیق می‌باشد؛ زیرا توان برنامه‌ریزی و تصحیح و اصلاح را برای مسئولین فراهم می‌آورد. این مطلب با توجه به اصل سودمندی<sup>۸</sup> و منافع مشترک سیاسی و منفی دانستن کاهش مشارکت در انتخابات از برجستگی بیشتری برخوردار است. اساس<sup>۹</sup> و بنیان هر جامعه بر همکاری بین افراد در جهت رسیدن به اهداف

---

1- Importance

2- Necessity

3- Theoretical

4- Empirical

5- Applicational

6- Knowledge

7-Subjectivism

8- Usefulness

9- Base

مشارکت، بنا نهاده شده است؛ لذا دستیابی به اهداف که همانا در برگیرنده تأمین نیازها و خواسته‌های افراد جامعه است، ایجاب می‌کند که افراد جامعه در تمامی زمینه‌ها یک همکاری فعال و گسترده را دنبال کنند. البته در واقعیت‌های موجود با شکل‌گیری لایه‌ها و طبقات اجتماعی<sup>۱</sup> گوناگون و گاه متخاصم، تبیین مسأله به این سادگی‌ها نیست. این یک واقعیت است که ایجاد تعادل و هماهنگی و ثابت در هر جامعه، مطمئناً بیشتر به سود طبقه حاکم و مسلط<sup>۲</sup> بر جامعه است، ولی به تجربه ثابت شده است که اغتشاش<sup>۳</sup>، بی‌ثباتی، بی‌سامانی و عدم اتحاد و همکاری در جامعه، در دراز مدت برای اکثریت افراد و در کلیه اقشار و طبقات، آثار منفی به بار می‌آورد. بنابراین باید از کاهش مشارکت سیاسی در جامعه جلوگیری نمود، چون نتایج نامطلوبی را به دنبال خواهد داشت. کاهش مشارکت سیاسی در جامعه، به معنای ایجاد جدایی و انفصال بیشتر بین مردم و سیستم بین مردم و سیستم سیاسی است. این وضعیت در نهایت در برنامه‌ریزی‌های اساسی برای اداره جامعه و ثبات و ساماندهی اجتماعی اختلال ایجاد کرده، با ایجاد تنش‌ها<sup>۴</sup> و بحران‌ها<sup>۵</sup> از انجام برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ممانعت به عمل می‌آورد.

با این مقدمات افزایش مشارکت سیاسی در جامعه می‌تواند، در ایجاد تعادل و هماهنگی لازم، نقش بسیار مثبتی را ایفا نماید. وقتی کلیه افراد جامعه در تصمیم‌گیری‌های اساسی جامعه‌شان شرکت داشته باشند و بتوانند براساس فهم و اندیشه و استفاده از وسایل و ابزار قانونی، خواسته‌های مشروع‌شان را تحقق بخشند و وقتی نظام توزیع قدرت و حاکمیت در انحصار<sup>۶</sup> قشر و طبقه خاصی نباشد و همه در آن سهم باشند از کشمکش و ستیزه‌ها<sup>۷</sup> کاسته شده، اقشار و طبقات اجتماعی همدیگر را تحمل می‌کنند و با ثبات و امنیتی که بدین سان در جامعه به وجود می‌آید می‌توان به

---

1- Social classes

2- Dominant

3- Rebellion

4- Tention

5- Crisis

6- Confinement

7- Conflict

تدوین برنامه‌ریزی‌های لازم در جهت رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبادرت نمود.

لذا شناخت کامل از وضعیت، کمیت و کیفیت مشارکت سیاسی در جامعه ایران در این برهه از زمان، شناسایی عوامل مؤثر در کاهش و یا افزایش مشارکت سیاسی افراد، این امکان را به برنامه‌ریزان سیستم سیاسی می‌دهد تا با حذف عوامل کاهش دهنده و ایجاد و توسعه عوامل مثبت در میزان مشارکت سیاسی زمینه ثبات سیاسی و استحکام سیستم را فراهم آورند.

از موارد دیگری که اهمیت طرح مساله مشارکت سیاسی را می‌رساند، این است که حق مشارکت همگانی در روند تصمیم‌گیری اساسی خود یکی از عناصر<sup>۱</sup> اصلی حکومت<sup>۲</sup> دموکراتیک و مردمی است. لذا حکومت چه بزرگ و چه کوچک و جامعه چه الیگارش باشد، چه دموکراسی، کسانی باید تصمیمات سیاسی را اتخاذ کنند و رهبران را تعیین، حمایت و یا عزل نمایند. مکانیسم‌های تصمیم‌گیری سیاسی در یک جامعه، نهادهای مشارکت در قدرت و گستردگی حق مشارکت یکی از شاخص‌های عمده طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی و اجتماعی است (دال، ۱۳۶۴، صص ۹۷-۱۰۰).

از موارد دیگری که در اهمیت پژوهش در زمینه مشارکت سیاسی قابل طرح است این است که، گروهی براساس دیدگاه کلاسیک دموکراسی، مشارکت کم شهروندان را به معنی عدم موافقت همگانی و عدم اجماع<sup>۳</sup> می‌دانند و از آنجا که به نظر آنها دموکراسی مبتنی بر اجماع است، مشارکت کم به منزله محروم ماندن حکومت از تجارب و نظریان دیگران، فقدان نمایندگی گروه‌های وسیعی، که عموماً از طبقات پایین جامعه هستند، تلقی می‌شود که خود امری مخاطره آمیز برای نظام سیاسی است و این عامل همچنین باعث توقف رشد و سکون افرادی می‌شود که در فعالیت سیاسی شرکت نمی‌کنند و نهایتاً خودسری دولتمردان نتیجه دیگر این فرایند است و این همه برای دموکراسی کارکردهای منفی در بر دارند (ابنشتاین، ۱۳۶۶، صفحه پانزده تا نوزده مقدمه).

1- Elements

2- Government

3-Consensus

«گاستون بوتول» در زمینه اهمیت آراء عمومی و انتخابات می‌نویسد که آراء عمومی برای دولتمرد سیاسی، به ویژه آشکار کننده شکایت‌های مردم و اشتیاق آنان است (بوتول، ۱۳۷۱، ص ۱۲۴).

### انتخاب چارچوب تئوریک تحقیق

مباحثی که در فصل چهارچوب تئوریک مورد نظر بوده، اشاره به دو مبحث مبنایی یعنی دموکراسی و توسعه سیاسی به عنوان اصول و شالوده‌های فرایند مشارکت سیاسی و از طرف دیگر مروری بر نگرش‌ها و تئوری‌های خرد گوناگون در قالب تئوری نوسازی و رویکردهای گوناگون اجتماعی، روان‌شناختی، فرهنگی، سیاسی و برجسته‌سازی و آشکار سازی آن بوده است. پرسشی که در اینجا قابل طرح است، این است که آیا این چارچوب تئوریک ارائه شده توانایی تبیین مشارکت سیاسی و مشارکت مردم در انتخابات در جامعه ما یعنی ایران را دارد یا خیر؟

نکته‌ای که در اینجا لازم به ذکر است، این مورد است که منشأ و خاستگاه اولیه این تئوری‌ها در غرب و کشورهای غربی است. البته بسیاری از این تئوری‌ها در سایر کشورها از جمله کشورهای جهان سوم مورد واریسی قرار گرفته که ضمن تأیید بعضی از موارد آن، برخی تفاوت‌ها نیز نسبت به کشورهای غربی آشکار و مشخص شده است.

علت بروز تفاوت‌ها به متفاوت بودن شرایط و وضعیت‌های کشورهای مختلف در بعد تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... می‌باشد.

تئوری نوسازی در گذار بین دو مرحله سنتی و مدرنیسم، اصل را بر مدرنیسم و نوسازی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی قرار داده است. در بعد نوسازی سیاسی این تئوری و نهایتاً مشارکت سیاسی است. یکی از این شاخص‌ها و معرف‌های جامعه سنتی، میزان گرایش بالا به مذهب است، در این تئوری یک جامعه مذهبی لزوماً از میزان پایینی از مشارکت سیاسی برخوردار است.

این یکی از موارد نقص این تئوری در کاربرد آن در جامعه ما می‌باشد. واقعیت‌های جامعه ما همگی گویای این قضیه است که یکی از عوامل مؤثر در میزان مشارکت مردم در انتخابات میزان

گرایش‌های مذهبی آنان است، به عبارت دیگر این مذہبی‌ها هستند که مشارکت فعالانه در امور سیاسی جامعه دارند و در مقابل آنان که دارای گرایش‌های رقیق‌تر مذہبی هستند و یا کسانی که مذہبی نیستند، میزان مشارکت سیاسی‌شان محدودتر است، این واقعیت متأثر از نوع سیستم سیاسی در جامعه ما که یک نظام سیاسی دینی است می‌باشد. این نکته‌ایست که در این تئوری وارونه ارائه شده است.

یکی دیگر از تفاوت‌های موجود در تحقق این تئوری، نبود بعضی از پیش‌فرض‌ها و پیش‌زمینه‌های لازم که در تئوری‌نوسازی نهفته است، در جامعه ما می‌باشد. حقوق و آزادی‌های سیاسی که در جامعه برای افراد در نظر گرفته شده است و در مرحله بعد دامنه شقوق انتخاب برای افراد در تئوری‌نوسازی از محدوده بسیار وسیعی برخوردار است. همین خصوصیت باعث شده که میزان مشارکت سیاسی در حد بسیار بالایی با تغییرات متغیرهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روان‌شناختی که این تئوری مطرح می‌کند همخوان باشد. ولی واقعیت این است که این محدوده وسیع از حقوق و آزادی‌ها و دامنه شقوق انتخابی در اکثر کشورهای جهان سوم موجود نیست. و فقدان این واقعیت به تأثیر گذاری‌های متغیرهای ارائه شده از سوی این تئوری در تبیین مشارکت سیاسی جهت منفی می‌دهد.

در ایران نیز شرایط حقوق سیاسی و آزادی‌ها و دامنه شقوق انتخابی با ویژگی‌ها و شرایط و محدودیت‌های خاص خود روبرو است، این ویژگی‌های ناهمخوان با تئوری‌نوسازی باعث شده، برخی شاخص‌های نوسازی سیاسی - اقتصادی به طور معکوس بر میزان مشارکت سیاسی افراد تأثیر گذار باشد.

پس به نظر می‌رسد شاخص‌های صنعتی شدن، شهرنشینی که از جمله مهم‌ترین معرف‌های نوسازی هستند، تأثیر منفی بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ایران داشته‌اند. در حالی که در تئوری‌نوسازی این شاخص‌ها میزان مشارکت سیاسی در جوامع را افزایش می‌دهند.

نگارنده بر این نظر است، اگر تغییراتی در زمینه افزایش حقوق و آزادی‌های افراد صورت گیرد به گونه‌ای که دامنه شقوق انتخابی افزایش یابد، جهت تأثیر گذاری شاخص‌های نوسازی در جامعه ما نیز به صورت مثبت در خواهد آمد.

صنعتی شدن به عنوان رشدی اقتصادی که به واسطه اعمال تکنولوژی در توسعه صنعتی حاصل می‌شود بر تحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و روان‌شناختی مؤثر است. در نتیجه بر فرایند مشارکت سیاسی نیز تأثیر گذار است. توجه به سیاست از منافع و دلبستگی‌های ملی و اهمیت هر چه بیشتر توزیع قدرت در جامعه نشأت می‌گیرد.

تغییرات کمی و کیفی آموزش و پرورش یکی دیگر از شاخص‌های نوسازی است که نقش مستقیم بر مشارکت سیاسی دارد. افزایش اطلاعات و دانش افراد در زمینه زندگی اجتماعی و سیاسی گرایش هر چه بیشتر آنان را به سیاست که نقش تعیین کننده‌ای در حوزه‌های مختلف زندگی افراد دارد، جلب می‌کند.

شهرنشینی نیز یکی دیگر از معرف‌های نوسازی است، تنها در شهر است که مهارت‌های پیچیده و منابع لازم برای یک اقتصاد صنعتی نوین، یافت می‌گردد. به علاوه در چارچوب شهرهاست که سواد عمومی و ارتباطات جمعی رشد می‌یابند. سواد پیش شرط دستیابی به مهارت‌های لازم برای جامعه نوسازی شده است و رسانه‌های همگانی رشد جمعیت با سواد را تسریع می‌کنند. شرکت در ارتباطات جمعی و در زندگی سیاسی، از همین تحول ناشی می‌شود، همه اینها به نقش تعیین کننده شهری شدن و زندگی شهری در کنش‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اشاره دارد.

جنسیت یکی دیگر از فاکتورهایی است که در تئوری نوسازی بر میزان مشارکت سیاسی تأثیر گذار است. در اکثر جوامع و در اکثر مواقع مردان بالنسبه بیشتر از زنان در امور سیاسی مشارکت داشته‌اند؛ که این خود معلول عامل‌های متعدد دیگری است. هر چند روز به روز، فاصله‌ها در این زمینه کمتر می‌شود، به نظر می‌رسد در ایران نیز چنین الگویی صادق باشد.

دو متغیر دیگر که نگارنده قصد دارد آنها را در فرضیات پژوهش بگنجانند، یکی بیکاری است و دیگری تورم.

تورم و بیکاری چه تأثیری بر میزان مشارکت مردم در انتخابات دارند؟ تأثیر مثبت یا تأثیر منفی و یا یک حالت خنثی؟ آنچه که از تئوری نوسازی بر می‌آید، این است که این دو متغیر اگر حالت حاد و بحرانی ایجاد کنند، مطمئناً تأثیر منفی بر مشارکت سیاسی بر جای خواهند گذارد. البته در جوامعی که دامنه شقوق انتخابی وسیع است، بروز این مشکلات و نارسایی‌هایی که این دو

عامل برای مردم به وجود می آورند، لزوماً به عدم مشارکت منتهی نمی شود؛ بلکه افراد، با تغییر گرایش های سیاسی خود، رو به سوی جناح هایی می برند که وعده اصلاح و حل مشکل را می دهند. اما در جامعه ما که دامنه شقوق انتخابی محدود است، بروز تورم و بیکاری و مشکلات حاصل از آن، موجب عدم مشارکت در انتخابات خواهد شد. البته این موضوعی است که باید به صورت تجربی مورد واریسی قرار گیرد. با واریسی تجربی فرضیات پژوهش است که مشخص می شود که چه مقدار از تنوری نوسازی، قابلیت تبیین فرایند مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات را در ایران دارد.

### پیش فرض های تحقیق

در این پژوهش چند پیش فرض مورد نظر قرار گرفته است. به نظر نگارنده روابطی که توسط این پیش فرضها عنوان شده است بر واقعیت فرایند مشارکت سیاسی و مشارکت مردم در انتخابات در ایران، جاری و صادق است. توضیح اینکه ۴ مورد اول از الویت بیشتری نسبت به سایر موارد برخوردار بوده، به گونه ای که بعضاً با نبود آنها، تأثیر گذاری سایر عوامل و موارد، جهت دیگری پیدا خواهد کرد.

- ۱- حقوق و آزادی های سیاسی که سیستم سیاسی در قالب قانون اساسی و یا هر شکل دیگری به افراد جامعه عطا کرده، نقش تعیین کننده مستقیم در مشارکت سیاسی افراد دارد.
- ۲- میزان مشروعیت سیستم سیاسی، نقش تعیین کننده مستقیم در میزان مشارکت سیاسی افراد دارد.
- ۳- وقوع بیگانگی سیاسی در هر شکل آن باعث کاهش مشارکت سیاسی افراد می شود.
- ۴- افزایش دامنه شقوق انتخابی و وجود و تعدد جناح های سیاسی نقش بسیار مؤثر بر افزایش میزان مشارکت سیاسی افراد دارد.
- ۵- کمیت و کیفیت احزاب و تشکل های سیاسی نقش بسیار مؤثر و مستقیم در میزان مشارکت سیاسی افراد دارد.
- ۶- کیفیت عملکرد نخبگان و رهبران سیاسی جامعه و میزان اعتماد بر مردم به آنان نقش بسیار مؤثر مستقیم بر میزان مشارکت سیاسی افراد دارد.

۷- در جوامع و کشورهایی که عامل ایدئولوژیک و یا مذهب نقش برجسته در ساختار سیاسی ایفا می‌کند، میزان گرایش افراد آن جامعه به ایدئولوژی و مذهب، نقش بسیار مؤثر مستقیم بر میزان مشارکت سیاسی افراد دارد.

### فرضیه‌های تحقیق

با توجه به سؤال اصلی پژوهش و انتخاب چارچوب نظری تحقیق و تکیه بر رویکرد اجتماعی تئوری نوسازی فرضیه کلی ذیل شکل گرفت:

«عوامل اجتماعی و اقتصادی نقش برجسته و تعیین کننده‌ای بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور داشته است.»

در قالب فرضیه کلی فوق، با انتخاب برخی از متغیرهای اجتماعی و اقتصادی، چند فرضیه خرد بدین شرح شکل گرفت:

- با توجه به محدود بودن دامنه شقوق انتخابی برای مشارکت کنندگان در انتخابات:

۱- صنعتی شدن بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر منفی داشته است.

۲- شهرنشینی بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر مثبت داشته است.

۳- سواد بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر مثبت داشته است.

۴- جنسیت بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر گذار بوده است.

۴-۱- افزایش نسبت جنسی بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر مثبت داشته است.

۵- بیکاری بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر منفی داشته است.



۶- تورم بر میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری استان‌های کشور تأثیر منفی داشته است.

## روش شناسی

### نوع روش تحقیق

روش پژوهشی در این تحقیق، روش تطبیقی (از نوع طولی) می‌باشد. در این روش به مقایسه واحدهای اجتماعی (در اینجا واحدهای زمانی) مورد نظر پژوهش پرداخته شده است. ضمن بررسی مشابهت‌ها و تفاوت‌ها، روند و چگونگی تغییرات و تحولات پدیده مورد مطالعه، از نظر دور نمانده است. در این پژوهش روند نوسان و تغییرات میزان مشارکت مردم در شش دوره انتخابات ریاست جمهوری از سال ۱۳۵۸ الی ۱۳۷۲ مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که هر دوره نسبت به دوره قبل و بعد خود از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده (میزان کمی مشارکت و نقش متغیرهای اجتماعی - اقتصادی در این زمینه) و روند تغییرات و کاهش و افزایش از چه الگویی پیروی کرده است. و سرانجام در یک تحلیل کلی چند متغیره، نقش متغیرهای مستقل در تبیین میزان مشارکت مردم در انتخابات به عنوان متغیر وابسته و میزان آن بررسی شده است.

مطالعه تطبیقی موجود، حاصل از روش بررسی اسنادی است، که ضمن توصیف و تحلیل به بیان همبستگی‌های بین متغیرها و تشریح و تبیین و پیش‌بینی‌های لازم می‌پردازد.

### روش گردآوری اطلاعات

در جمع آوری اطلاعات از تکنیک بررسی کتابخانه‌ای (تحلیل محتوای کیفی) شامل کتب، مقالات، تحقیقات، پایان نامه‌ها و ... فارسی و لاتین و داده‌های اسنادی ثانویه (دست دوم) برآمده از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در طی شش دوره و دیگر داده‌های اسنادی از سازمان‌های ذی ربط (برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، بانک مرکزی و...) استفاده شده است.

## جامعه آماری

واحد تحلیل در این پژوهش استان و جامعه آماری مورد نظر شامل کلیه داده‌های اسنادی در ۲۴ استان کشور در طی شش دوره انتخابات ریاست جمهوری می‌باشد.

## روش تجزیه و تحلیل اطلاعات

محاسبات آماری این پژوهش شامل موارد زیر است:

- ۱- محاسبه و تحلیل فراوانی و درصد داده‌ها
  - ۲- محاسبه و تحلیل ضرایب همبستگی
  - ۳- محاسبه و تحلیل رگرسیون چند متغیری
- همراه با رسم جداول (یک بعدی، دو بعدی و ..) و نمودار (پلات) مورد نیاز.

## تعاریف نظری و عملیاتی برخی از مفاهیم و متغیرها صنعتی شدن<sup>۱</sup>

صنعتی شدن تجهیز یک شهر و یا یک منطقه از نظر صنعتی است. در سطح یک کشور به معنای گذشتن از مرحله فعالیت‌های زراعی است که تا پیدایی فرایند صنعت اساسی شناخته می‌شود، و دستیابی به فعالیت‌های صنعتی، یعنی مجموعه فنون و حرفی که مواد اولیه را در جهت انطباق<sup>۲</sup> با نیازهای انسانی مورد استفاده قرار می‌دهند، به استثنای امور مربوط به فعالیت‌های کشاورزی (بیرو، ۱۳۶۷، صص ۱۷۳-۱۷۲).

تعریف عملی. در تعریف عملی میزان صنعتی شدن، مدنظر قرار گرفته است که از نسبت افراد شاغل در بخش صنعت بر کلیه شاغلین به دست می‌آید. محقق در جهت دستیابی به میزان صنعتی شدن شاخص‌های دیگری چون میزان تولید فرآورده‌های صنعتی، ارزش ریالی فرآورده‌های صنعتی و ارزش افزوده بخش صنعت در استان‌ها را مورد نظر قرار داده بود، ولی به علت ناکافی و ناقص بودن اطلاعات مورد نیاز امکان استفاده از آنها میسر نشد.

1- Industrialization

2- Adaptation

## شهرنشینی<sup>۱</sup>

شهرنشینی فرایند یا پدیده‌ای است که به همراه آن جمعیت شهری، مخصوصاً با کاهش جمعیت روستایی، فزونی می‌یابد، این پدیده را نباید با تمرکز شهری، که تراکم<sup>۲</sup> جمعیت در فضای شهری را می‌رساند، یکسان شمرد.

شناخت نتایج اجتماعی شهرنشینی و دگرگونی‌های اجتماعی - فرهنگی ناشی از آن در ارتباط با دنیا فنون و پدیده‌هایی دیگر چون فرآیند صنعتی شدن، تقسیم کار اجتماعی است. مع هذا، همه می‌پذیرند که حیات شهری، پیدایی گرایش‌های عقیدتی بسیار، نفوذ در رفتار، ارجحیت گروه‌های ثانوی یا کارکردی بر گروه‌های اولیه و ... را تقویت می‌کند (بیرو، ۱۳۶۷، صص ۴۴۲-۴۴۰)

تعریف عملی. در تعریف عملی از میزان شهرنشینی استفاده می‌شود. این میزان با محاسبه میزان گرایش مثبت در تقسیم جمعیت شهری بر کل جمعیت در یک زمان خاص به دست می‌آید.

## سواد<sup>۳</sup>

سواد عبارت است از توانایی افراد در خواندن و نوشتن (گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۸۰۴).

تعریف عملی. در تعریف عملی از میزان سواد که از نسبت افراد با سواد جمعیت شش سال به بالا به کل جمعیت به دست می‌آید، استفاده شده است.

## جنسیت<sup>۴</sup>

جنسیت عبارتست از انتظارات اجتماعی در مورد رفتاری که برای اعضای هر جنس مناسب دانسته شود. جنسیت به ویژگی‌های اجتماعی رفتار مردانه و زنانه مربوط می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۷۸۰)

1-Urbanization or Urbanism

2- Density

3- Literacy

4- Gender

تعریف عملی. در جهت تعریف عملی از نسبت جنسی که از تقسیم تعداد مردان بر تعداد زنان به دست می‌آید، استفاده شده است.

## تورم<sup>۱</sup>

در فرهنگ علوم اقتصادی تورم حالت ترقی<sup>۲</sup> شدید و نسبتاً آنی سطح قیمت‌ها تعریف شده است. پروفسور «جون راینسون» اقتصاددان معروف انگلیسی تورم را نوعی افزایش نامحدود و نامنظم قیمت‌ها می‌داند و طرفداران نظریه مقداری پول، تورم را حالت افزایش پول در جریان به صورت عمل بالا رفتن سطح قیمت‌ها تشخیص داده‌اند. «پل ساموئلسن» اقتصاددان معروف آمریکایی معتقد است تورم شامل دورانی می‌شود که قیمت کالاها و خدمات و عوامل تولید به طور کلی ترقی نماید. از این تعاریف می‌توان چنین نتیجه گرفت که تورم عبارت است از افزایش بی‌رویه و همه جانبه قیمت‌های کالاها، خدمات و عوامل تولید (طلوع شمس، ۱۳۵۸، ص ۲۲۱).

در تعریفی دیگر، تورم ناشی از وضعیتی دانسته شده که سطح عمومی قیمت‌ها به طور بی‌رویه و یا بی تناسب و به طور مداوم و به مرور زمان افزایش می‌یابد. بر حسب این تعریف هر گاه، افزایش نسبی قیمت‌ها بیشتر از افزایش متوسط بهره‌وری یا محصول نهایی کار و افزایش درصدی نرخ دستمزد پولی ناشی از آن باشد، تورم به مفهوم واقعی خود به وجود می‌آید، زیرا دستمزد واقعی کاهش می‌یابد و در وضع عدم تعادل در حدی قرار می‌گیرد که از سطح محصول نهایی کار کمتر است (تفضلی، ۱۳۶۸، صص ۴۴۰-۴۳۹).

آلن بیرونیز عنوان نموده است، تورم فزونی تقاضای متکی بر پرداخت نقدی با پول است، بر عرضه کالاهایی که با توجه به هزینه‌های تمام شده ارزیابی شده باشند. افزایش عمومی قیمت‌ها از این شرایط ناشی می‌شود. این ارتقاء در قیمت‌ها علت تورم نیست، بلکه نتیجه آن است و از این واقعیت منشاء می‌گیرد که عرضه کالاها در حدی نیست که بتواند به تقاضای خریدارانی که امکان پرداخت دارند، پاسخ دهد (بیرو، ۱۳۶۷، ص ۱۷۵).

1- Inflation

2- Progress

تعریف عملی. در جهت تعریف عملی از تورم، از شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری استفاده شده است. توضیحاً اینکه از تقاضای شاخصی کل کالاها و خدمات مصرفی در هر سال نسبت به سال قبل، میزان تورم در سال مورد نظر به دست می‌آید. نکته دیگر اینکه به این علت از شاخص مربوطه در مناطق شهری استفاده شده، چون در مناطق روستایی، بررسی صورت نگرفته است.

### بیکاری<sup>۱</sup>

بیکاری به توقف<sup>۲</sup> طولانی کار به علل گوناگون اطلاق می‌شود. در زبان محاوره بیکاری توقف اجباری کار توسط کارگران یا مزدبگیران را می‌رساند، خواه به جهت پیدا نکردن کار، خواه به دلیل اخراج آنها از محل کار قبلی، انواع بیکاری شامل بیکاری دوری، بیکاری فصلی، بیکاری فنی و بیکاری پنهان می‌باشد (بیرو، ۱۳۶۷، ص ۴۳۹).

تعریف عملی. در تعریف عملی بیکاری از میزان بیکاری که از تقسیم افراد بیکار به کل جمعیت حاصل می‌شود.

### - تجزیه و تحلیل آماری اطلاعات

#### - داده‌ها و اطلاعات مربوط به متغیر وابسته

اطلاعات مربوط به متغیر وابسته در این پژوهش - میزان مشارکت مردم در انتخابات - از طریق اداره کل انتخابات وزارت کشور، روزنامه‌های کثیرالانتشار و مرکز آمار ایران حاصل شده است.

قبل از ارائه توزیع میزان آراء مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری به تفکیک استان‌های کشور، به اطلاعات حاصله از برخی انتخابات برگزار شده پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در واحد تحلیل کشور، برحسب جدول شماره (۵-۱) اشاره می‌شود.

1- Unemployment

2- Stop

بیشترین میزان شرکت مردم درانتخابات، مربوط به همه پرسی تغییر رژیم به میزان ۱۰۴ درصد، همه پرسی قانون اساسی به میزان ۷۸ درصد، دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری به میزان ۷۱/۵۵ درصد و انتخابات دوره اول ریاست جمهوری به میزان ۶۸/۹۲ درصد بوده است. نکته قابل ذکر اینکه در انتخابات همه پرسی تغییر رژیم به علت رأی مجدد افراد و یا استفاده از شناسنامه‌های باطله، میزان آراء از ۱۰۰ درصد ممکن نیز تجاوز کرده است.

کمترین میزان مشارکت مردم در انتخابات مربوط به انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبر، به میزان ۴۳ درصد در سال ۶۹، دوره ششم انتخابات ریاست جمهوری به میزان ۵۲/۷۵ درصد و چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به میزان ۵۳/۲۵ درصد بوده است.

**جدول شماره (۵-۱). توزیع برخی از انتخابات برگزار شده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران**

عنوان انتخابات	تاریخ برگزاری	تعداد رأی دهندگان	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
همه پرسی تغییر رژیم	۱۳۵۸/۱/۱۲	۲۰۳۰۹۳۹۵	۱۰۴
مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی	۵۸/۵/۱۲	۱۰۷۹۸۲۳۱	۵۵
همه پرسی قانون اساسی	۵۸/۹/۱۲	۱۵۶۹۰۱۴۲	۷۸
اولین انتخابات ریاست جمهوری	۵۸/۱۱/۵	۱۴۰۸۵۲۴۳	۶۸/۹۲
اولین دوره مجلس شورای اسلامی	۵۸/۱۲/۲۴	۱۰۸۷۴۴۷۰	۵۴
دومین انتخابات ریاست جمهوری	۶۰/۵/۲	۱۴۵۳۲۸۶۹	۶۴/۹۶
سومین انتخابات ریاست جمهوری	۶۰/۷/۱۰	۱۶۷۳۷۳۸۱	۷۱/۵۵
مجلس خبرگان تعیین رهبری	۶۱/۹/۱۹	۱۵۱۴۲۶۸۱	۶۸
دومین دوره مجلس شورای اسلامی	۶۳/۱/۲۶	۱۵۴۸۲۵۲۳	۶۶
چهارمین انتخابات ریاست جمهوری	۶۴/۵/۲۵	۱۴۰۸۹۴۶۸	۵۳/۲۵
سومین دوره مجلس شورای اسلامی	۶۷/۱/۱۹	۱۷۰۰۴۴۰۳	۶۳
همه پرسی بازنگری قانون اساسی	۶۸/۵/۶	۱۶۳۷۵۴۲۸	۵۴/۲۱
پنجمین انتخابات ریاست جمهوری	۶۸/۵/۶	۱۶۴۱۱۳۳۷	۵۴/۳۳
مجلس خبرگان تعیین رهبر	۶۹/۷/۱۶	۱۱۶۲۰۲۶۱	۴۳
ششمین انتخابات ریاست جمهوری	۷۲/۳/۲۱	۱۶۷۹۶۷۸۶	۵۲/۷۵

میزان شرکت مردم درانتخابات ریاست جمهوری ازدوره اول تا ششم بدین شرح بوده است:

دوره اول به میزان ۶۸/۹۲ درصد، دوره دوم ۶۴/۹۶ درصد، دوره سوم ۷۱/۵۵ درصد، دوره چهارم ۵۳/۲۵ درصد، دوره پنجم ۵۴/۳۳ درصد، دوره ششم ۵۲/۷۵ درصد.

با نگاه کلی به توزیع میزان آراء مردم در انتخابات پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت عام و انتخابات ریاست جمهوری به صورت خاص مشخص می شود که تغییرات حاصله به صورت کامل خطی نبوده و توزیع میزان آراء از نوسان - کاهش یا افزایش - برخوردار بوده ولی در مجموع روند توزیع آراء جهت گیری نزولی داشته است.

جدول شماره (۵-۲). توزیع میزان آراء مردم در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری را به تفکیک استان های کشور ارائه کرده است.

استان های یزد با میزان آراء ۸۵/۸۷ درصد، مرکزی با ۷۹/۲۶ درصد، همدان با ۷۸/۹۳ درصد و فارس با ۷۷/۷۹ درصد، بیشترین میزان شرکت در این دوره از انتخابات را به خود اختصاص داده اند؛ در مقابل استان کردستان با ۱۲/۸۸ درصد، سیستان و بلوچستان با ۳۶/۶۹ درصد و آذربایجان غربی با ۴۱/۳۷ درصد، کمترین میزان شرکت در انتخابات این دوره را به خود اختصاص داده اند.

جدول شماره (۵-۳). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری را به تفکیک استان های کشور ارائه کرده است.

استان های لرستان با میزان آراء ۸۸/۳۰ درصد، مرکزی با ۸۶/۸۸ درصد، زنجان با ۸۳/۲۳ درصد، یزد با ۸۱/۴۲ درصد و ایلام با ۸۱/۳۳ درصد، بیشترین میزان شرکت در انتخابات را داشته اند. در مقابل استان های سیستان و بلوچستان با ۳۰/۳۷ درصد، کردستان با ۴۵/۳۱ درصد، آذربایجان غربی با ۴۷/۲۸ درصد، تهران با ۴۸/۲۸ درصد و خوزستان با ۴۹/۳۲ درصد کمترین میزان شرکت در انتخابات را داشته اند.

جدول شماره (۵-۲). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری به

تفکیک استان‌های کشور (۵۸/۱۱/۵)

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۹۸۵۳۱۵	۱۸۳۴۴۶۹	۵۳/۷۱
آذربایجان غربی	۲۳۵۵۶۹	۸۱۰۹۷۷۴	۴۱/۳۷
اصفهان	۱۱۱۰۸۰۱	۱۵۵۵۹۲۰	۷۱/۳۹
ایلام	۹۷۲۰۲	۱۳۴۳۹۴	۷۲/۳۲
بوشهر	۱۵۷۵۳۸	۲۱۰۳۵۴	۷۴/۸۹
تهران	۳۰۰۲۵۳۹	۴۱۳۱۷۱۰	۷۲/۶۷
چهارمحال و بختیاری	۱۳۵۷۰۹	۲۱۵۷۱۹	۶۲/۹۱
خراسان	۱۳۶۹۶۴۰	۱۹۴۳۶۸۹	۷۰/۴۶
خوزستان	۹۲۰۷۶۸	۱۱۸۴۳۹۳	۷۷/۷۴
زنجان	۴۸۱۷۲۲	۶۵۰۲۹۱	۷۵/۱۵
سمنان	۱۵۱۲۱۳	۲۶۱۰۷۸	۷۵/۹۱
سیستان و بلوچستان	۱۴۳۲۴۹	۳۹۰۳۹۸	۳۶/۶۹
فارس	۹۳۱۲۴۴	۱۱۹۷۱۱۳	۷۷/۷۹
کردستان	۵۹۱۰۰	۴۵۸۵۴۳	۱۲/۸۸
کرمانشاه	۳۳۷۵۹۱	۶۰۲۴۴۳	۵۶/۰۳
کهکلیویه و بویراحمد	۹۶۵۲۶	۱۳۱۰۶۲	۷۳/۶۴
کرمان	۴۵۲۵۱۱	۶۳۸۲۴۳	۷۰/۸۹
گیلان	۵۸۰۴۳۶	۹۲۴۵۱۲	۶۲/۷۸
لرستان	۳۸۸۴۶۱	۵۱۶۹۱۲	۷۵/۱۵
مازندران	۹۳۸۲۸۰	۱۳۸۱۲۲۷	۶۸/۵۷
مرکزی	۵۳۷۷۲۳	۶۷۸۳۸۱	۷۹/۲۶
هرمزگان	۱۷۹۷۶۳	۲۸۶۸۳۵	۶۲/۶۷
همدان	۴۹۶۲۵۲	۶۲۸۷۲۲	۷۸/۹۳
یزد	۱۸۸۰۹۲	۲۱۹۰۲۶	۸۵/۸۷



نسبت به دوره اول، در ۱۳ استان کشور با افزایش میزان شرکت مردم در انتخابات و در مقابل در ۱۱ استان با کاهش شرکت مردم در انتخابات روبرو بوده‌ایم؛ که از جمله می‌توان به کاهش میزان آرای مردم در استان تهران به میزان ۲۴ درصد و ۱۸ درصد در استان خوزستان اشاره کرد. که میانگین کل نیز به میزان ۳/۹ درصد با کاهش شرکت مردم در انتخابات را نشان می‌دهد.

جدول شماره (۵-۴). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره سوم ریاست جمهوری را به تفکیک استان‌های کشور ارائه کرده است.

استان‌های همدان با میزان آراء ۸۹/۶۰ درصد، زنجان با ۸۷/۵۶ درصد، مرکزی با ۸۶/۸۳ درصد، کرمان با ۸۴/۹۰ درصد و ایلام با ۸۳/۵۶ درصد بیشترین میزان شرکت در انتخابات را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل استان‌های سیستان و بلوچستان با ۴۶/۳۳ درصد، کردستان با ۴۸ درصد، خوزستان با ۵۶/۱۴ درصد و آذربایجان غربی با ۵۷/۸۵ درصد، کمترین میزان شرکت در انتخابات را داشته‌اند.

نسبت به دور دوم، در ۱۷ استان، میزان آراء افزایش و در ۷ استان کاهش یافته است. در میانگین کل نیز یک افزایش ۶/۵۹ درصدی صورت گرفته است؛ یعنی میزان آراء از ۶۴/۹۶ درصد در دوره دوم به ۷۱/۵۵ درصد در دوره سوم افزایش یافته است.

جدول شماره (۵-۵) توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره چهارم ریاست جمهوری را به تفکیک استان‌های کشور ارائه نموده است.

استان‌های ایلام با میزان آراء ۷۲/۷۰ درصد، لرستان با ۶۹/۰۱ درصد، کهگیلویه و بویراحمد با ۶۶/۵۶ درصد، سمنان با ۶۶/۰۶ درصد و یزد با ۶۵/۹۰ درصد بیشترین میزان آراء را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل استان‌های سیستان و بلوچستان با ۳۱/۶۴ درصد، گیلان با ۴۴/۵۱ درصد، هرمزگان با ۴۵/۶۴ درصد، کرمانشاه با ۴۵/۷۱ درصد و تهران با ۴۷/۶۴ درصد کمترین میزان شرکت در انتخابات را داشته‌اند.

جدول شماره (۵-۳). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری به تفکیک

استان‌های کشور (۶۰/۵/۲).

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۱۲۰۲۰۰۵	۱۸۶۴۹۸۲	۶۴/۴۵
آذربایجان غربی	۴۱۱۰۸۸	۸۶۹۳۲۵	۴۷/۲۸
اصفهان	۱۱۸۸۳۵۵	۱۵۷۴۰۷۸	۷۵/۴۹
ایلام	۱۲۰۴۸۰	۱۴۸۱۳۱	۸۱/۳۳
بوشهر	۱۶۴۰۱۰	۲۴۳۶۴۶	۶۷/۳۱
تهران	۲۱۰۵۴۸۸	۴۳۶۰۹۶۹	۴۸/۲۸
چهارمحال و بختیاری	۱۷۱۵۰۹	۲۴۵۹۹۸	۶۹/۷۱
خراسان	۱۵۴۹۸۶۸	۲۲۰۱۱۴۴	۷۰/۴۱
خوزستان	۵۸۲۹۵۶	۱۱۸۱۸۸۳	۴۹/۳۲
زنجان	۵۷۲۹۸۳	۶۸۸۳۹۸	۸۳/۲۳
سمنان	۱۶۹۳۶۵	۲۵۳۳۹۰	۶۶/۸۳
سیستان و بلوچستان	۱۳۶۲۹۰	۴۴۸۷۳۲	۳۰/۳۷
فارس	۹۸۴۸۳۷	۱۳۴۸۲۶۳	۷۳/۰۴
کردستان	۲۱۲۸۸۴	۴۶۹۸۳۰	۴۵/۳۱
کرمانشاه	۳۵۲۳۲۲	۶۴۳۶۲۵	۵۴/۷۴
کهکلوپه و بویراحمد	۱۰۷۶۲۴	۱۵۲۰۲۸	۷۰/۷۹
کرمان	۵۱۸۲۹۴	۶۸۷۵۸۷	۷۵/۳۷
گیلان	۶۴۳۴۶۱	۹۷۹۹۵۰	۶۵/۶۶
لرستان	۴۶۱۹۶۱	۵۵۴۳۴۸	۸۸/۳۰
مازندران	۱۱۳۵۸۸۰	۱۵۰۸۱۹۵	۷۵/۳۱
مرکزی	۶۲۴۷۶۷	۷۱۹۰۶۰	۸۶/۸۸
هرمزگان	۱۶۱۵۹۱	۳۱۳۹۸۳	۵۱/۴۶
همدان	۵۱۰۸۹۹	۶۶۳۵۰۰	۷۷/۰۰
یزد	۲۰۲۹۹۲	۲۴۹۲۹۰	۸۱/۴۲

نسبت به دوره سوم فقط در دو استان با افزایش میزان آراء رو به رویم و در ۲۲ استان دیگر میزان آراء کاهش یافته است. این کاهش آراء در استان‌های فارس، آذربایجان شرقی، کرمان، همدان، مرکزی، گیلان، اصفهان و تهران به ترتیب به میزان ۳۱ درصد، ۳۰ درصد، ۳۰ درصد، ۲۱ درصد و ۱۳ درصد می‌باشد.

در میانگین کل نیز، میزان آراء با ۱۸/۳ درصد کاهش رو به رو بود. و از ۷۱/۵۵ درصد به ۵۳/۲۵ درصد تنزل یافته است.

جدول شماره (۵-۶). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره پنجم ریاست جمهوری را به تفکیک استان‌های کشور ارائه کرده است.

استان‌های کرمانشاه با میزان آراء ۷۵/۶۶ درصد، کهگیلویه و بویر احمد با ۶۸/۶۳ درصد، و یزد با ۶۶/۶۴ درصد، بیشترین میزان آراء را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل استان‌های تهران با ۳۰/۵۴ درصد، خوزستان با ۳۵/۷۲ درصد، سیستان و بلوچستان با ۴۰/۱۳ درصد و کردستان با ۷۸/۴۱ درصد کمترین میزان آراء را داشته‌اند.

نسبت به دوره چهارم در ۱۳ استان میزان آراء افزایش پیدا کرده و در مقابل در ۱۱ استان با کاهش رو به رو بوده است. از جمله مقادیر افزایش‌ها می‌توان به افزایش ۳۰ درصد در استان کرمانشاه و مقادیر کاهش‌ها می‌توان به کاهش ۲۲ درصدی در استان خوزستان و کاهش ۱۷ درصد در استان تهران اشاره نمود.

در میانگین کل نسبت به دور قبل یک افزایش ۱/۰۸ درصدی دیده می‌شود یعنی میزان آراء از ۵۳/۲۵ درصد به ۵۴/۳۳ درصد افزایش یافته است.

جدول شماره (۵-۴). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره سوم ریاست جمهوری به

تفکیک استان‌های کشور (۶۰/۷/۱۰)

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۱۵۲۴۴۶۳	۱۹۵۲۴۳	۷۸/۰۰
آذربایجان غربی	۵۲۶۶۷۱	۹۱۰۲۹۸	۵۷/۸۵
اصفهان	۱۲۴۳۰۶۸	۱۶۵۱۷۱۵	۷۵/۲۵
ایلام	۱۲۹۶۵۵	۱۵۵۱۵۱	۸۳/۵۶
بوشهر	۱۸۶۷۲۷	۲۵۴۳۹۹	۷۳/۳۹
تهران	۲۷۵۲۱۵۱	۴۵۲۲۳۳۳	۶۰/۸۵
چهارمحال و بختیاری	۱۸۴۰۹۷	۲۵۸۲۶۹	۷۱/۲۸
خراسان	۱۶۶۸۱۶۸	۲۳۰۲۹۸۷	۷۲/۴۳
خوزستان	۶۹۷۳۵۳	۱۲۴۲۰۵۹	۵۶/۱۴
زنجان	۶۳۰۵۳۸	۷۲۰۱۰۹	۸۷/۵۶
سمنان	۱۷۷۷۱۴	۲۶۴۲۷۹	۶۷/۲۴
سیستان و بلوچستان	۲۱۷۶۸۴	۴۶۹۸۰۴	۴۶/۳۳
فارس	۱۲۰۷۶۹۳	۱۴۱۰۵۵۴	۸۵/۶۱
کردستان	۲۳۵۹۸۰	۴۹۱۵۷۶	۴۸/۰۰
کرمانشاه	۴۱۳۵۸۶	۶۷۴۶۵۸	۶۱/۳۰
کهکلوئیه و بویراحمد	۱۲۶۵۹۲	۱۶۰۲۳۲	۷۹/۰۰
کرمان	۶۱۰۴۱۵	۷۱۸۹۴۲	۸۴/۹۰
گیلان	۶۶۱۱۹۲	۱۰۲۸۵۷۳	۶۴/۲۸
لرستان	۴۷۰۰۸۵	۵۸۳۷۹۷	۸۰/۵۲
مازندران	۱۱۱۴۲۱۳	۱۵۸۰۲۱۸	۷۰/۵۱
مرکزی	۶۵۵۱۷۴	۷۵۴۵۲۰	۸۶/۸۳
هرمزگان	۲۰۵۶۴۴	۳۲۷۱۹۷	۶۲/۸۵
همدان	۶۲۳۶۱۸	۶۹۵۹۶۴	۸۹/۶۰
یزد	۲۱۰۹۷۲	۲۵۹۹۹۸	۸۱/۱۴

جدول شماره (۵-۵). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره چهارم ریاست جمهوری به

تفکیک استان‌های کشور (۶۴/۵/۲۵)

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۱۰۵۳۴۴۳	۲۱۵۴۷۳۳	۴۸/۸۸
آذربایجان غربی	۵۵۲۴۲۴	۱۰۳۵۳۹۳	۵۳/۳۵
اصفهان	۹۹۳۱۹۳	۱۸۰۴۶۰۷	۵۵/۰۳
ایلام	۱۳۱۳۷۶	۱۸۰۶۹۶	۷۲/۷۰
بوشهر	۱۸۴۵۵۲	۳۰۲۳۶۶	۶۱/۰۲
تهران	۲۴۲۵۲۲۹	۵۰۹۰۱۹۳	۴۷/۶۴
چهارمحال و بختیاری	۱۸۳۹۴۶	۳۰۴۵۷۳	۶۰/۳۹
خراسان	۱۴۸۹۳۰۱	۲۶۹۹۰۶۴	۵۵/۱۷
خوزستان	۷۷۰۹۷۶	۱۳۴۷۸۷۱	۵۷/۱۹
زنجان	۴۹۹۹۰۸	۸۰۴۸۴۹	۶۲/۱۱
سمنان	۱۶۲۰۵۸	۲۴۵۲۸۹	۶۶/۰۶
سیستان و بلوچستان	۱۷۵۹۶۷	۵۵۶۰۱۰	۳۱/۶۴
فارس	۹۰۳۵۹۲	۱۶۴۶۹۲۰	۵۴/۸۶
کردستان	۲۸۰۴۵۱	۵۴۵۵۱۵	۵۱/۴۱
کرمانشاه	۳۵۰۱۸۷	۷۶۹۱۰۳	۴۵/۷۱
کهکلویه و بویراحمد	۱۲۶۶۵۶	۱۹۰۲۸۳	۶۶/۵۶
کرمان	۴۴۹۶۳۰	۸۱۹۸۵۲	۵۴/۸۴
گیلان	۵۱۵۰۵۰	۱۱۵۷۰۳۷	۴۴/۵۱
لرستان	۴۵۸۷۳۷	۶۶۴۷۳۷	۶۹/۰۱
مازندران	۹۹۰۸۲۵	۱۸۲۳۳۵۱	۵۴/۳۴
مرکزی	۵۵۳۳۱۴	۸۴۸۷۵۵	۶۵/۱۹
هرمزگان	۱۷۱۹۱۳	۳۷۶۶۵۳	۴۵/۶۴
همدان	۴۶۸۹۵۸	۷۸۴۶۷۶	۵۹/۷۶
یزد	۲۰۱۲۰۵	۳۰۵۲۹۵	۶۵/۹۰

جدول شماره (۵-۶). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره پنجم ریاست جمهوری به

تفکیک استان‌های کشور (۶۸/۵/۶)

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۱۲۰۵۴۰۵	۲۳۷۷۶۵۹	۵۰/۶۹
آذربایجان غربی	۶۵۳۸۱۰	۱۱۸۲۲۵۱	۵۵/۳۰
اصفهان	۱۰۲۱۲۱۱	۲۰۱۱۸۹۰	۵۰/۷۵
ایلام	۱۳۰۵۸۹	۲۰۶۱۸۲	۶۳/۳۳
بوشهر	۲۱۷۹۱۳	۳۴۱۴۵۵	۶۳/۸۱
تهران	۱۷۵۱۳۷۳	۵۷۳۳۰۳۶	۳۰/۵۴
چهارمحال و بختیاری	۲۰۸۳۳۷	۳۵۸۰۳۸	۵۸/۱۸
خراسان	۱۶۶۶۹۵۰	۳۰۵۳۲۳۸	۵۴/۵۹
خوزستان	۸۰۶۸۰۳	۲۲۵۸۴۸۷	۳۵/۷۲
زنجان	۵۴۷۶۲۴	۹۰۸۴۵۹	۶۰/۲۸
سمنان	۱۸۳۷۶۶	۲۹۶۷۸۲	۶۱/۹۱
سیستان و بلوچستان	۲۶۰۰۵۱	۶۴۷۹۹۳	۴۰/۱۳
فارس	۱۰۸۷۵۰۲	۱۸۲۹۸۷۱	۵۹/۴۳
کردستان	۲۵۶۳۱۳	۶۱۳۴۷۸	۴۱/۷۸
کرمانشاه	۶۴۵۰۴۵	۸۵۲۵۰۵	۷۵/۶۶
کهگیلویه و بویراحمد	۱۵۲۷۱۹	۲۲۲۵۲۲	۶۸/۶۳
کرمان	۵۹۰۹۵۳	۹۲۹۹۰۶	۶۳/۵۴
گیلان	۷۱۳۳۵۸	۱۲۸۶۹۴۴	۵۵/۴۳
لرستان	۴۷۸۷۵۱	۷۳۸۱۵۲	۶۴/۸۵
مازندران	۱۲۳۸۹۹۱	۷۳۸۱۵۲	۶۴/۸۵
مرکزی	۳۹۹۰۳۳	۶۴۴۰۴۴	۶۱/۹۵
هرمزگان	۲۰۹۴۱۴	۴۳۷۷۷۱	۴۷/۸۳
همدان	۵۲۳۶۹۶	۸۶۲۹۸۸	۶۰/۶۸
یزد	۲۳۹۰۱۵	۳۵۸۶۲۷	۶۶/۶۴

جدول شماره (۵-۷). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری به تفکیک استان‌های کشور را ارائه نموده است.

استان‌های ایلام با میزان آراء ۶۹/۰۱ درصد، کهگیلویه و بویر احمد با ۶۸/۸۵ درصد، لرستان با ۶۷/۵۸ درصد و سمنان با ۶۷/۲۳ درصد، بیشترین میزان مشارکت در انتخابات را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل استان‌های اصفهان با ۴۳/۸۱ درصد، سیستان و بلوچستان با ۴۴/۷۵ درصد، آذربایجان شرقی با ۴۵/۸۰ درصد و استان گیلان با ۴۶/۹۴ درصد کمترین میزان مشارکت در انتخابات را به خود اختصاص داده‌اند.

نسبت به دوره قبل در ۹ استان میزان درصد آراء افزایش و در ۱۵ استان میزان آراء کاهش یافته است. در این میان می‌توان به افزایش ۱۹ درصدی استان تهران، افزایش ۱۶ درصدی استان کردستان، افزایش ۱۲ درصدی استان خوزستان و کاهش ۱۹ درصدی استان کرمانشاه اشاره کرد. در میانگین کل نیز میزان آراء با یک کاهش ۱/۵۷ درصدی رو به رو بوده است. یعنی از ۵۴/۳۳ درصد در دوره پنجم به ۵۲/۷۵ درصد در دوره ششم رسیده است.

بر حسب جدول شماره (۵-۸) بیشترین میزان همبستگی معنی‌دار بین دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری بین دوره دوم و سوم به میزان ۰/۹۱ بوده که به فاصله دو ماه از یکدیگر در سال ۱۳۶۰ انجام گرفته است. کمترین میزان همبستگی نیز بین دوره‌های اول و ششم به میزان ۰/۲۴ بوده است.

ضرایب همبستگی موجود بین دوره اول تا دوره ششم به غیر از دوره سوم همگی سیر نزولی دارند که اگر دوره دوم و سوم را به صورت ترکیبی در نظر بگیریم چون این دو انتخابات در فاصله دو ماه از یکدیگر برگزار شده‌اند، همه ضرایب جهت نزولی خواهند داشت، که در برگیرنده کاهش مشارکت مردم در انتخابات طی این شش دوره است.

جدول شماره (۵-۷). توزیع میزان آرای مردم در انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری به

تفکیک استان‌های کشور (۲۱/۳/۷۲).

استان	تعداد رأی دهندگان	جمعیت در معرض شرکت در انتخابات	نسبت رأی دهندگان به افراد واجد شرایط (درصد)
آذربایجان شرقی	۸۸۶۹۰۲	۱۹۳۶۰۶۲	۴۵/۸۰
آذربایجان غربی	۶۵۶۶۳۶	۱۲۹۱۷۳۴	۵۰/۸۳
اصفهان	۹۵۳۵۰۷	۲۱۷۶۱۴۶	۴۳/۸۱
ایلام	۱۵۹۴۷۷	۲۳۱۰۶۶	۶۹/۰۱
بوشهر	۲۱۹۶۳۶	۳۶۹۳۶۰	۵۹/۴۶
تهران	۳۰۳۸۸۸۵	۶۱۷۲۴۱۶	۴۹/۲۳
چهارمحال بختیاری	۲۰۵۷۰۷	۳۹۵۰۱۰	۵۲/۰۷
خراسان	۱۷۵۴۸۵۵	۳۳۰۱۶۶۸	۵۳/۱۵
خوزستان	۷۹۸۸۰۶	۱۶۸۱۶۱۴	۴۷/۵۰
زنجان	۵۶۰۱۴۸	۹۸۷۰۱۲	۵۶/۷۵
سمنان	۱۸۶۹۵۳	۲۷۸۰۴۶	۶۷/۲۳
سیستان و بلوچستان	۳۱۷۷۷۵	۷۰۹۹۹۲	۴۴/۷۵
فارس	۱۱۲۳۷۶۸	۱۹۵۰۰۴۸	۵۷/۶۲
کردستان	۳۸۱۷۹۰	۶۶۶۹۰۰	۵۷/۲۴
کرمانشاه	۵۱۰۰۸۲	۹۳۱۵۰۰	۵۴/۷۵
کهگیلویه و بویراحمد	۱۶۸۱۳۹	۲۴۴۱۸۸	۶۸/۸۵
کرمان	۵۷۵۷۷۱	۱۰۱۰۶۱۰	۵۶/۹۷
گیلان	۶۵۰۲۵۴	۱۳۸۵۱۰۰	۴۶/۹۴
لرستان	۵۳۵۳۳۳	۷۹۲۰۷۲	۶۷/۵۸
مازندران	۱۳۰۰۹۰۶	۲۲۱۹۲۳۸	۵۸/۶۱
مرکزی	۳۷۷۷۰۲	۶۹۲۵۵۰	۵۴/۵۳
هرمزگان	۲۵۴۹۴۰	۴۸۱۰۹۱	۵۲/۹۹
همدان	۵۰۶۳۶۱	۹۲۲۳۷۴	۵۴/۸۹
یزد	۲۴۷۷۵۱	۳۹۵۰۱۰	۶۲/۷۲



جدول شماره (۵-۸). ماتریس ضرایب همبستگی بین دوره‌های اول تا ششم ریاست جمهوری

دراستان‌های کشور

دوره‌های ریاست جمهوری	دوره اول	دوره دوم	دوره سوم	دوره چهارم	دوره پنجم	دوره ششم
دوره اول	۱	۰/۷۰	۰/۷۳	۰/۵۴	۰/۳۵	۰/۲۴
دوره دوم	۰/۷۰	۱	۰/۹۱	۰/۷۷	۰/۶۶	۰/۴۹
دوره سوم	۰/۷۳	۰/۹۱	۱	۰/۶۶	۰/۶۱	۰/۴۰
دوره چهارم	۰/۵۴	۰/۷۷	۰/۶۶	۱	۰/۵۳	۰/۷۵
دوره پنجم	۰/۳۵	۰/۶۶	۰/۶۱	۰/۵۳	۱	۰/۶۱
دوره ششم	۰/۲۴	۰/۴۹	۰/۴۰	۰/۷۵	۰/۶۱	۱

در اینجا تذکر نکاتی چند لازم است:

- ۱- داده‌های حاصل نشان می‌دهد که میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری طی شش دوره بین سال‌های ۷۲-۵۸ نوسان (کاهش یا افزایش) داشته است. اما در مجموع روند تغییرات در میزان مشارکت سیر نزولی داشته است.
- ۲- با توجه به اینکه میزان مشارکت مردم در دوره‌های اولیه انتخابات ریاست جمهوری در طی سالهای ۶۰-۵۸ بیشتر از دوره‌های چهارم به بعد بوده است؛ می‌توانیم نتیجه بگیریم این امر به واسطه شرایط حاد و بحرانی و پرتلاطم سال‌های اولیه انقلاب بوده و به مرور زمان و با تثبیت اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این امر حالت معمول و نرمال خود را پیدا کرده است.
- ۳- میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری در استان‌هایی که نسبت افراد معتقد به مذهب شیعه اثنی عشری بیشتری از سایر مذاهب (اهل تسنن و مسیحیان و...) بوده، بیشتر از سایر استان‌ها بوده است. مقایسه استان‌های زنجان و کهگیلویه و بویر احمد که بیشترین میزان افراد شیعه مذهب را دارند با استان‌های سیستان و بلوچستان، کردستان و آذربایجان غربی که درصد قابل توجهی از جمعیت آنان را اهل تسنن و سایر مذاهب تشکیل می‌دهند مدعای این امر است.

۴- میزان مشارکت در انتخابات در استان‌های مرزی به ویژه در اوایل انقلاب که محل نفوذ گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی بوده‌اند (از جمله در استان کردستان، سیستان و بلوچستان) کمتر از سایر استان‌ها بوده است.

۵- میزان مشارکت مردم در انتخابات در استان‌های کوچکتر که احتمالاً میزان شهرنشینی‌شان نیز پایین است، در مقایسه با استان‌های بزرگ که ضریب شهرنشینی‌شان بالاتر است، بیشتر است. (مقایسه استان‌های ایلام، کهگیلویه و بویر احمد، همدان، یزد با استان‌های تهران، اصفهان، خوزستان، آذربایجان شرقی).

### نتیجه گیری؛ آزمون فرضیات

این پژوهش در جهت بررسی میزان مشارکت مردم در شش دوره انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفته است. سؤال اصلی پژوهش این بوده است: «کمیت و وضعیت مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری چگونه بوده است؟ عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر افزایش و یا کاهش در میزان مشارکت مردم در انتخابات کدام است؟»

با توجه به اینکه هر تحقیق اجتماعی بخش محدودی از واقعیت را مورد بررسی قرار می‌دهد، در این پژوهش با تمرکز بر جنبه‌های جامعه‌شناختی مشارکت مردم در انتخابات به واریس برخی از متغیرهای اجتماعی، اقتصادی پرداخته شده است.

در این زمینه پس از طرح مسأله، اهداف و ضرورت‌های پژوهش در فصل پیشینه و تاریخی به توصیف و جمع‌بندی نتایج برخی از پژوهش‌های صورت گرفته در داخل و خارج در زمینه مشارکت سیاسی و مقوله خردتر آن مشارکت در انتخابات و زمینه‌های وابسته آن توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی و رابطه این دو با تشکلهای سیاسی از جمله احزاب و ... پرداخته شده است. نگارنده در جهت تبیین و تشریح مسأله پژوهش چارچوب تئوریک تحقیق، تدوین نموده است.

در بخش مبانی نظری پژوهش دو مبحث اساسی و مادر در زمینه مشارکت سیاسی، یعنی دو مبحث دموکراسی و توسعه سیاسی مورد کنکاش قرار گرفته است. دموکراسی و نوع و چگونگی

آن تأثیر تعیین کننده‌ای بر چگونگی مشارکت سیاسی مردم از جمله مشارکت در انتخابات دارد. تمرکز اصلی دموکراسی به تفویض قدرت به افراد هر جامعه (به عنوان شهروند) می‌باشد که با جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه، زمینه مشارکت هر چه بیشتر را برای افراد هر جامعه فراهم می‌کند. در یک دموکراسی رأی بهترین وسیله شهروند است تا افکار و عقاید خود را نشان دهد و تأثیر خود را بر امور عمومی، اعمال نماید و با گزینش دقیق فرمانروایان احترام به آزادی‌هایش را تضمین کند. به عبارت دیگر حقوق شهروندان به ویژه در انتخابات به نیکی روشن می‌شود. در این زمینه ضمن اشاره به برخی از انواع دموکراسی و تفسیرهای مربوطه به ذکر نارسایی‌های دموکراسی نیز پرداخته شد. از جمله اینکه دموکراسی توانسته نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی را از میان بردارد؛ اما با این وجود اذعان شد، اندیشه دموکراسی در تنظیم قدرت سیاسی، هنوز به عنوان یکی از بهترین اندیشه‌ها و سیاست‌ها تلقی می‌شود. در بررسی دموکراسی در ایران، به این نکته اشاره کردیم، که دموکراسی موجود در ایران مشروط بوده و نظام سیاسی ایران، هیچگاه دموکراسی را در شکل مطلق، همه جانبه و کثرت گرا مورد پذیرش قرار نداده و این امر در اصول قانون اساسی کاملاً مشهود است. از تبعات اولیه دموکراسی مشروط، رعایت و حفظ اصول و قواعد بنیادی در سیستم سیاسی ماست که منبث از اندیشه‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌باشد.

با توجه به چندگانگی جامعه و تفاوت در الگوهای فکری و نگرشی افراد در بین اقشار گوناگون، وجود دموکراسی مشروط از پیوستن افراد و گروه‌هایی که خود را ملتزم به آن اصول بنیادی فکری و نگرشی نمی‌دانند، جلوگیری می‌کند و این خود از مشارکت سیاسی گسترده و همه جانبه، از جمله مشارکت در انتخابات می‌کاهد.

توسعه سیاسی یکی دیگر از مباحثی بود که به عنوان مبنای فرآیند مشارکت سیاسی به آن اشاره شد. این مبحث اشاره به این مطلب دارد که رشد و توسعه مشارکت سیاسی باید همگام با سایر بخش‌ها، ابعاد و اجزای موجود در سیستم سیاسی باشد. نهادمندی سیستم سیاسی، وجود تشکل‌ها، انجمن‌ها، سازمان‌ها و نهادهای شدن کنش‌های سیاسی از جمله این موارد هستند.

در بخش تئوری‌های پژوهش به توصیف و تشریح تئوری‌نوسازی و رویکردهای گوناگون آن پرداخته شد. در این زمینه به انواع و اشکال‌نوسازی سیاسی اشاره شده، رویکردهای اجتماعی و اقتصادی، فرهنگی، روانشناختی، سیاسی و... مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته است.

ذکر این نکته لازم است که تئوری‌نوسازی در برابر تئوری‌های رقیبی چون وابستگی و سیستم جهانی قرار دارد. در تئوری‌نوسازی ضمن توجه به عناصر گوناگون سیستم اجتماعی کلان، تغییر و تحول آن در جهت رشد و توسعه مدنظر می‌باشد. از لحاظ جهت‌گیری، این تئوری همگام با تئوری‌های کارکردی و آمیخته با تئوری‌های کثرت‌گرای (پلورالیستی) سیاسی است. جوهره این تئوری حاصل از فرآیند گذار از جامعه سنتی به جامعه جدید (سنت‌گرایی به نوگرایی) می‌باشد. این فرآیند گذار از باورهای دیرین و کنش‌های سنتی به استقرار عقلانیت و کنش آگاهانه و گذار از همبستگی مکانیکی و تقسیم کار ساده به همبستگی ارگانیکی و تقسیم کار پیچیده (طبق مدل دور کیمی) را به تصویر کشیده، مدنظر دارد. مرحله اول‌نوسازی در این تئوری‌نوسازی اقتصادی است که در مراحل بعدی به‌نوسازی و توسعه سیاسی و اجتماعی منتهی خواهد شد. و مشارکت سیاسی حاصله از استقرار‌نوسازی سیاسی در این مرحله است.

بر حسب این تئوری سطح مشارکت سیاسی یک جامعه، رابطه میان نهادهای سیاسی آن و نیروهای اجتماعی ترکیب‌کننده این نهادها را بازتاب می‌کند. و باید به موازات پیدایش و افزایش پیچیدگی ساختاری و تنوعات فکری و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی که متقاضی مشارکت می‌شوند، نهادهای پذیرنده مشارکت سیاسی هم پیدا شوند. بنابراین در این تئوری در نظر گرفتن تأثیر ساخت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی، سیاسی، ارتباطی و... بر مشارکت سیاسی افراد در جامعه ضروری است.

در رویکرد اجتماعی و اقتصادی تئوری‌نوسازی که موضوع اصلی مورد نظر در این پژوهش است، متغیرها و شاخص تأثیر گذار بر مشارکت سیاسی مورد نظر قرار گرفته‌اند.

از جمله تأثیر ساخت اجتماعی، طبقه اجتماعی، آموزش و پرورش و متغیر سواد، شهرنشینی، صنعتی شدن، عامل جنسیت، وسایل ارتباط جمعی و... این متغیرها ضمن تأثیرگذاری مستقل خود بر زندگی سیاسی در یک مجموعه همبسته نیز بر مشارکت افراد در سیاست و انتخابات تأثیر گذار هستند.

صنعتی شدن و میزان آن یکی از فاکتورهایی است که بر میزان مشارکت مردم در انتخابات تأثیرگذار است. تأثیر صنعتی شدن را باید با توجه به رابطه و همبستگی شدیدی که بین این عامل و شهرنشینی و سواد وجود دارد، جستجو کرد. صنعتی شدن یکی از عوامل رشد و توسعه اقتصادی است. و بر حسب تئوری نوسازی، توسعه اقتصادی از عوامل همبسته با توسعه سیاسی و بعد خردتر آن مشارکت سیاسی است. صنعتی شدن وابسته به رشد و توسعه علوم و تکنولوژی است که از طریق نیروی انسانی ماهر و متخصص تحقق پیدا می‌کند. در اینجا تأثیر متغیر سواد در جهت تربیت نیروی انسانی متخصص در بخش صنعت مشخص می‌شود. این نیروی کارآمد و متخصص در فرآیند صنعتی شدن که متصف به کنش عقلانی و علمی است، حساسیت بیشتری نسبت به مسائل جامعه خود به ویژه در بعد سیاسی دارد. با توجه به این ویژگی‌هاست که مطالعات انجام شده، افزایش مشارکت سیاسی را تحت تأثیر افزایش میزان صنعتی شدن، در اکثر جوامع تأیید نموده‌اند.

آموزش و پرورش و سواد نیز از دیگر عواملی هستند که تأثیر مستقیم بر مشارکت مردم در انتخابات دارند. سواد، حس وظیفه شهروندی، شایستگی، علاقه و مسئولیت سیاسی را افزایش می‌دهد و باعث افزایش ویژگی‌های شخصیتی مثل اعتماد به نفس، احساس برتری و نظم و تشکل فکری می‌گردد. به عبارت دیگر سواد و تعلیم و تربیت با ایجاد نظم و تشکل فکری، ایجاد حساسیت به منافع شخصی و جامعه‌پذیری توسط فرهنگ سیاسی بر مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات تأثیر گذار است. یکی دیگر از عواملی که قابل طرح است، اینکه افراد باسواد از بهره‌مندی‌های بالاتر اقتصادی و اجتماعی برخوردارند و در جهت حفظ این بهره‌مندیها به مشارکت سیاسی گسترده‌تر می‌پردازند.

عامل شهرنشینی نیز از دیگر عواملی است که تأثیر مثبت بر مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات دارد. در شهرها امکان ایجاد احزاب، انجمن‌ها، سازمان‌های سیاسی بیشتر از روستاهاست و طبیعتاً تأثیر بسزایی بر میزان مشارکت در انتخابات دارد. دسترسی به وسایل ارتباطی در شهر بسیار بیشتر از روستاست، دسترسی به وسایل ارتباطی، انتقال اطلاعات و اخبار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سطح وسیعی را امکان پذیر ساخته، موجب افزایش مشارکت در انتخابات خواهد شد. یکی از عوامل تبیین کننده تفاوت فعالیت بیشتر سیاسی در مناطق شهری در مقایسه با مناطق

روستایی، نظم و تشکل فکری بیشتر شهرنشینان است که منجر به فعالیت بیشتر اعضای انجمن‌ها و مؤسسات اداری در امور سیاسی می‌شود.

دیگر اینکه در روستاها به واسطه مشکلات عدیده خود، فرصت کمتری برای پرداختن به فعالیت‌های سیاسی دارند.

عامل جنسیت یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر میزان مشارکت در انتخابات است. در اکثر جوامع همیشه مردان بیشتر از زنان رأی داده و در انتخابات شرکت می‌کنند. این مورد توجه به چگونگی بسیج سیاسی، تقسیم کار بر مبنای تفاوت جنسی و نقش‌های متفاوت زنان و مردان لازم می‌باشد. در سطح کلی‌تر باید به نحوه تأثیر متغیرهای ساخت اجتماعی، روانی، فرهنگی و رفتاری در نحوه مشارکت زنان در انتخابات توجه داشت. زنان به علت محدود شدن به وظایف خانوادگی و خانگی و داشتن فرزند زیاد و نداشتن انتخابات دارند.

در زمینه متغیرها و شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی تأثیر گذار بر مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات در بخش رویکرد اجتماعی و اقتصادی از تئوری نوسازی به تفصیل صحبت شد و در بخش انتخاب چارچوب تئوریک تحقیق، ضمن انتخاب متغیرهای مورد نیاز جهت یک واریسی عینی به تفاوت‌های نحوه تأثیر این متغیرها با توجه به شرایط خاص تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ما اشاره شد.

پژوهشگر در جهت تبیین مشارکت سیاسی در ایران چند اصل را به عنوان پیش فرض پذیرفته است:

اولین اصل اینکه حقوق و آزادی‌های سیاسی که از طرف سیستم سیاسی برای مردم در نظر گرفته شده نقش تعیین کننده مستقیم در میزان مشارکت سیاسی افراد دارد. این کاملاً مشخص است که اگر دایره حقوق و آزادی‌های سیاسی موجود، وسیع‌تر و فراخ‌تر شود، امکان شیوه‌های گوناگون فعالیت سیاسی را برای گروه‌ها و اقشار فراهم می‌کند.

نقش مذهب و گرایش‌های مذهبی در افراد و در سطح جامعه، یک نقش تعیین کننده مستقیم بر میزان مشارکت مردم در انتخابات دارد. چون سیستم سیاسی ما متصف به ارزش‌ها، اصول و قوانین مذهبی (اسلامی) است، مسلماً هر چه در سطح جامعه گرایش به مذهب و اعتقادات و کنش‌های مذهبی بیشتر باشد، میزان مشارکت در انتخابات نیز افزایش خواهد یافت.

مشروعیت سیستم سیاسی در نظر افراد از عوامل تعیین کننده بر میزان مشارکت افراد در انتخابات است. مشروعیت پایه قوام و دوام هر نظام سیاسی است و بدون آن ادامه حیات دولت‌ها جز از طریق قهر و سرکوب میسر نیست. به عبارت دیگر مشروعیت نظام به معنای مطابقت داشتن نظام سیاسی یک کشور با ارزش‌های مورد قبول آن جامعه است و مشخص است که هر چه این مشروعیت گسترده و بیشتر باشد، میزان مشارکت سیاسی نیز بیشتر خواهد شد.

یکی دیگر از عوامل عمده تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی و مشارکت در انتخابات، عامل بیگانگی سیاسی است. بیگانگی سیاسی چه در جوامع غربی و چه در جامعه ما در صورت تحقق، به کاهش میزان مشارکت در انتخابات منجر خواهد شد. وقتی افراد جامعه‌ای دچار بی‌تفاوتی، بی‌معنایی، بی‌هویتی، بی‌هنجاری و از خود بیگانگی شوند، دیگر آن توان و انرژی لازم برای یک مشارکت همه جانبه و گسترده در فعالیت‌های سیاسی را ندارند.

وجود احزاب سیاسی و تشکل‌های مشابه، نحوه عملکرد کارگزاران سیاسی نیز از جمله عوامل مؤثر بر میزان مشارکت در انتخابات است که با توجه به خصوصیات هر جامعه‌ای، ویژگی‌های خاص خود را دارد.

عامل مهم دیگر، موجود بودن شقوق مختلف انتخابی برای انتخاب کنندگان نخبگان سیاسی است. اگر جناح‌های گوناگون سیاسی مجاز به فعالیت سیاسی باشند، این امکان برای افراد فراهم می‌شود که در صورت تغییر نظر و نگرش خود از عملکرد یک گروه سیاسی، به گروه‌های سیاسی رقیب گرایش پیدا کنند و این امر در نهایت موجب حفظ مشارکت افراد در فعالیت‌های سیاسی خواهد شد.

در فرضیات تحقیق با توجه به محدود بودن دامنه شقوق انتخابی برای مشارکت کنندگان ابتدا!

دو فرضیه بدین شرح شکل گرفت:

۱- صنعتی شدن تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات دارد.

۲- شهرنشینی تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات دارد.

در تئوری نوسازی این دو عامل تأثیر مثبت بر میزان مشارکت افراد در انتخابات دارد، ولی

لازمه این رابطه وجود شقوق مختلف برای مشارکت کنندگان است. به واسطه صنعتی شدن و

شهرنشینی، افراد و گروه‌های گوناگونی با نگرش‌های متفاوت شکل می‌گیرد، به صورتی که در یک قالب با زمینه انتخاب محدود تطابق ندارد. فرضیات دیگر بدین شرح مورد نظر قرار گرفت:

۴-۳- سواد تأثیر مثبت بر میزان مشارکت افراد در انتخابات دارد

۵- عامل جنسیت بر میزان مشارکت افراد در انتخابات تأثیرگذار است.

۶- بیکاری تأثیر منفی بر میزان مشارکت افراد در انتخابات دارد.

۷- تورم تأثیر منفی بر میزان مشارکت افراد در انتخابات دارد.

به نظر پژوهشگر بیکاری و تورم از جمله عوامل نارضایتی در بین مردم هستند. مردم از لحاظ بهره‌مندی‌های اقتصادی و اجتماعی درخواست‌های معمول و مشروعی ندارد و اگر به واسطه هر عاملی (از جمله بیکاری و تورم) این بهره‌مندی‌ها تحقق پیدا نکند، نسبت به سیستم سیاسی که داعیه‌گردان اصلی کشور و از جمله در فعالیت‌های اقتصادی است، دل‌سرد شده، و تمایل کمتری برای مشارکت سیاسی پیدا می‌کنند.

با در نظر گرفتن فرضیات فوق، در جهت واریسی عینی آن به جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها پرداخته و با استفاده از مدل آماری تحلیل رگرسیون چند متغیری به تجزیه و تحلیل و تفسیر آن اقدام شد.

با توجه به محدود بودن واحد تحلیل (۲۴ استان) در هر دوره انتخابات ریاست جمهوری در جهت تحلیل متغیرهای تأثیرگذار بر انتخابات دوره اول الی ششم ریاست جمهوری از مدل رگرسیون با دو متغیر مستقل که بیشترین میزان همبستگی را با میزان مشارکت در انتخابات (متغیر وابسته) داشتند استفاده شد.

در دوره اول انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸ دو متغیر سواد (۰/۴۵) و شهرنشینی (۰/۲۹-) بیشترین میزان همبستگی با میزان مشارکت در انتخابات (متغیر وابسته) داشته‌اند. متغیر سواد به تنهایی ۲۰٪ از تغییرات میزان مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهد. ضریب Beta برای متغیر سواد (۰/۴۴) می‌باشد. یعنی به ازای یک واحد افزایش در سواد ۰/۴۴ بر میزان مشارکت در انتخابات افزوده می‌شود. متغیر شهرنشینی به دلیل سطح احتمال خطا، وارد معادله نشده، ولی چون این تحقیق کل اطلاعات جامعه آماری را پوشش می‌دهد، شهرنشینی نیز با متغیر وابسته دارای رابطه معنی‌دار است. ضریب Beta برای شهرنشینی (۰/۲۰-) است، بدینوسیله در دوره اول ریاست



جمهوری فرضیات تحقیق مربوط به این متغیرها تأیید می‌شود، یعنی سواد تأثیر مثبت و شهرنشینی تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات داشته است.

در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری (مرداد ماه ۱۳۶۰) دو متغیر بیکاری (۰/۳۱-) و سواد (۰/۲۱) بیشترین میزان همبستگی را با مشارکت در انتخابات دارند.

متغیر بیکاری به تنهایی ۹٪ تغییرات میزان مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهد. ضریب Beta برای متغیر بیکاری (۰/۳۱-) و برای متغیر سواد (۰/۲۰٪) می‌باشد. یعنی بیکاری تأثیر منفی و سواد تأثیر مثبت بر میزان مشارکت در انتخابات دارند. پس در این دوره نیز فرضیات مربوطه به متغیرهای فوق تأیید می‌شود. البته به علت سطح احتمال خطا هیچ کدام از دو متغیر فوق وارد معادله رگرسیون نشده‌اند و تعمیم نتایج حاصله به سایر انتخابات (غیر از انتخابات ریاست جمهوری) معنی‌دار نمی‌باشد؛ ولی در مورد انتخابات ریاست جمهوری رابطه‌ها واقعی است.

در دوره سوم انتخابات ریاست جمهوری متغیر بیکاری (۰/۴۳-) و تورم (۰/۲۵) بیشترین همبستگی با میزان مشارکت در انتخابات را داشته‌اند. متغیر بیکاری به تنهایی ۱۸٪ از تغییرات میزان مشارکت در انتخابات را توضیح داده و تبیین می‌کند. ضریب Beta برای متغیر بیکاری (۰/۴۲-) و برای متغیر تورم (۰/۱۳) می‌باشد. یعنی بیکاری تأثیر منفی و تورم تأثیر مثبت بر میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری دارد. در این دوره فرضیه مربوط به تأثیر بیکاری تأیید و فرضیه مربوط به تأثیر تورم رد می‌شود.

در دوره چهارم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۴ متغیر نسبت جنسی (۰/۵۵) و متغیر بیکاری (۰/۴۲-) بیشترین همبستگی را با میزان مشارکت در انتخابات داشته‌اند. نسبت جنسی ۲۹٪ و بیکاری ۱۳٪ از تغییرات متغیر وابسته را توضیح می‌دهند. که در مجموع این متغیر ۴۲٪ از تغییرات میزان مشارکت در انتخابات دوره چهارم ریاست جمهوری را تبیین می‌کنند.

ضریب Beta برای متغیر حنسیت (نسبت جنسی) ۰/۵۰ و برای متغیر بیکاری ۰/۳۵- می‌باشد این بدین معناست که حنسیت تأثیر مثبت و بیکاری تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات دارند. بدینوسیله فرضیات مربوط به متغیرهای فوق تأیید می‌شود.

در دوره پنجم انتخابات ریاست جمهوری دو متغیر نسبت جنسی (۰/۲۳) و شهرنشینی (۰/۳۳-) بیشترین همبستگی را با میزان مشارکت در انتخابات داشته‌اند. این دو متغیر ۲۳٪ از تغییرات میزان

مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهند. ضریب Beta برای متغیر نسبت جنسی (جنسیت)  $0/۳۷$  و برای متغیر شهرنشینی  $-0/۴۵$  می‌باشد. یعنی نسبت جنسی تأثیر مثبت و شهرنشینی تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات دارد. بدینوسیله فرضیات مربوطه به متغیرهای فوق تأیید می‌شود.

در دوره ششم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۲ دو متغیر صنعتی شدن ( $-0/۳۴$ ) و سواد ( $0/۲۰$ ) بیشترین همبستگی را با میزان مشارکت در انتخابات داشته‌اند. این دو متغیر  $۲۵\%$  از تغییرات میزان مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهند. ضریب Beta برای متغیر سواد ( $0/۴۱$ ) و برای متغیر صنعتی شدن ( $-0/۵۱$ ) می‌باشد. یعنی سواد تأثیر مثبت و صنعتی شدن تأثیر منفی بر میزان مشارکت در انتخابات دارند. بدینوسیله فرضیات مربوطه به متغیرهای فوق تأیید می‌شود.

در بررسی تأثیر شش متغیر مستقل موحود در تحقیق بر میزان مشارکت در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری با توجه به حجم واحد تحلیل (۱۴۴ مورد) از تحلیل رگرسیون چند متغیری استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد که تورم ( $۹\%$ )، بیکاری ( $۶\%$ )، شهرنشینی ( $۳\%$ )، سواد ( $۸\%$ )، و جنسیت ( $۲\%$ ) از تغییرات متغیر وابسته را توضیح می‌دهند. در مجموع این پنج متغیر در حدود  $۲۹\%$  از تغییرات میزان مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهند. متغیر صنعتی شدن به واسطه رابطه ضعیف و غیر معنی دار آن با متغیر وابسته نتوانسته است وارد معادله رگرسیون شود. ضریب Beta برای متغیر تورم ( $-0/۷۴$ )، بیکاری ( $-0/۲۶$ )، شهرنشینی ( $-0/۵۱$ )، سواد ( $-0/۶۷$ ) و جنسیت ( $0/۱۵$ ) می‌باشد. بدین معنا که تورم، بیکاری و شهرنشینی تأثیر منفی و سواد و جنسیت تأثیر مثبت بر میزان مشارکت در انتخابات دارند. بیشترین تأثیر مربوط به متغیرهای تورم و سواد و کمترین تأثیر مربوط به جنسیت می‌باشد. بدینوسیله فرضیات تحقیق همگی به جز فرضیه مربوط به صنعتی شدن تأیید می‌شود. صنعتی شدن یک رابطه ضعیف مثبت و البته غیر معنی دار با میزان مشارکت در انتخابات دارد (ضریب Beta  $۷\%$ )، و این در جهت عکس فرضیه تحقیق می‌باشد. این مورد احتمالاً به تأثیر متغیرهای مداخله‌گر دیگری است که خارج از این بررسی قرار دارند.

در مورد نقش عوامل اجتماعی و اقتصادی و حدود تأثیر آن که در فرضیه کلی پژوهش مطرح شده است، باید عنوان نماییم که این عوامل محدود به شش متغیر مستقل پژوهش نمی‌باشد. و مطمئناً با اضافه شدن متغیرهای جدید اجتماعی و اقتصادی مقدار  $R^2$  افزایش حاصل نموده، سهم بیشتری از متغیر میزان مشارکت در انتخابات را توضیح می‌دهند. به صورتی که می‌توانیم در نتیجه

کلی عنوان نماییم که عوامل اجتماعی و اقتصادی از جمله عوامل عمده موثر بر میزان مشارکت در انتخابات هستند. هر چند سهم تأثیر شش متغیر مستقل موجود در پژوهش قادر به تأیید این فرضیه نمی‌باشد.

در مجموع مباحث مطرح شده، این نتیجه قابل ارائه است که میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری از سیر نزولی برخوردار بوده و کاهش یافته است. این پدیده معلول عوامل گوناگونی است که این تحقیق با تکیه بر عوامل جامعه‌شناختی (اجتماعی و اقتصادی) به بررسی تأثیر برخی از آنها مبادرت نمود. با توجه به تأثیر منفی تورم و بیکاری بر میزان مشارکت در انتخابات می‌توان بیان کرد که نارضایتی حاصل از تأثیرات اقتصادی، اجتماعی و ... تورم بیکاری در زندگی روزمره مردم و عدم ارضاء و تأمین نیازهای اقتصادی و اجتماعی و ... مردم یکی از عوامل مؤثر در کاهش میزان مشارکت در انتخابات است. با توجه به پیش فرض‌های پژوهش نیز می‌توانیم اشاره کنیم که محدودیت‌های مربوط به حقوق و آزادی‌های سیاسی که مبتنی بر ماهیت دموکراسی در ایران هستند - دموکراسی مشروط - نهادینه نشدن تشکل‌های سیاسی و فعالیت‌های احزاب، انجمن‌ها و ...، محدود بودن دامنه شقوق انتخابی برای مشارکت کنندگان، ایجاد میزانی از دلسردی و ناامیدی در بین مردم، به واسطه عدم تحقیق اهداف و شعارهای انقلاب از جمله مواردی هستند که بر کاهش میزان مشارکت مردم در انتخابات تأثیر گذارند.

## پیشنهادات

چند پیشنهاد ممکن در جهت افزایش میزان مشارکت در انتخابات بدین شرح ارائه می‌گردد:

۱- با اعمال سیاست گذاری‌های صحیح اقتصادی، اجتماعی و ... سعی شود از میزان نارضایتی مردم کاسته شود. کاهش تورم و بیکاری با توجه به یافته‌های پژوهش، بخشی از این سیاست گذاری‌ها می‌تواند باشد.

۲- با تغییراتی در میزان حقوق و آزادی‌های سیاسی افراد، سعی شود بستر مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی افراد فراهم شود. با ایجاد چنین بستری است که فضای مناسبی برای بسط و تعمیق فرهنگ

سیاسی با حفظ مبانی وحدت ملی و اقتدار سیاسی شکل گرفته، امکان مشارکت گسترده‌تر، سازمان یافته و آگاهانه‌تر فراهم می‌شود.

۳- با توجه به پیشنهاد شماره ۲، سعی شود، دامنه شقوق انتخابی برای مشارکت کنندگان با افزایش جناح‌های گوناگون سیاسی و افزایش تعداد کاندیدها در انتخابات فراهم شود.

۴- در ادامه موارد قبل و همگام با آنها توسعه فعالیت‌های سیاسی در قالب ایجاد و گسترش احزاب، تشکل‌ها، اتحادیه‌ها و سندیکاهای صنفی، حرفه‌ای و سیاسی صورت گیرد. که این عامل به طور مستقیم و غیر مستقیم در افزایش میزان مشارکت در انتخابات تأثیر دارد.

۵- پیگیری اهداف و آرمان‌های والای انقلاب از جمله آزمان عدالت اجتماعی از جمله مواردی است که در رفع و کاهش بی‌تفاوتی و دل‌سردی سیاسی مردم تأثیرگذار بوده و زمینه را برای افزایش میزان مشارکت مردم در انتخابات فراهم می‌نماید.

در زمینه انجام تحقیقات مناسب در مورد چرایی و چگونگی فرآیند مشارکت سیاسی در ایران پیشنهاد می‌گردد که به صورت پیمایشی و با مراجعه به افراد به بررسی نظرات، گرایش‌ها و کنش‌های ایشان پرداخته شود تا مکملی برای تحقیقات اسنادی و نظری در تبیین کامل‌تر میزان مشارکت سیاسی مردم باشد.

### محدودیت‌های پژوهش

محدودیت عمده‌ای که در اینجا قابل ذکر است، مشکلات مربوط به جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات آماری در زمینه متغیرهای موجود در تحقیق می‌باشد. شاید برخی از افراد بر این تصور ساده باشند که این اطلاعات و داده‌ها به راحتی در دسترس محققان قرار می‌گیرد؛ در حالی که در واقعیت امر، به علت مشکلات و عدم نهادینه شدن دستگاه‌های اطلاع‌رسانی، زمان عمده‌ای از کل فرآیند پژوهش در زمینه جمع‌آوری، محاسبات و پردازش این داده‌ها و اطلاعات مصرف می‌شود. عدم همکاری دستگاه‌های ذی‌ربط و دارنده این اطلاعات نیز از دیگر مواردی است که قابل ذکر است.

### منابع

- آبرکرامبی، نیکلاس، برایان ترنر و دیگران. فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷.
- با تامور، تی، بی. جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، چاپ اول، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸.
- دال، رابرت. تجزیه و تحلیل جدید سیاست. ترجمه حسین ظفریان، تهران، ۱۳۶۴.
- ابشتاین، ویلیام. مکاتب سیاسی معاصر. ترجمه حسینعلی نودری، چاپ اول، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۶.
- بوتول، گاستون. جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه دکتر هوشنگ فرخجسته. چاپ اول، تهران، نشر شیفته، ۱۳۷۱.
- دوورژه، موریس. جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- هاتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰.
- داد، سی. اچ. رشد سیاسی. ترجمه عزت‌اله فولادوند. چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
- رایت، رابین. اسلام، دموکراسی و غرب. ترجمه علیرضا طیب. مجله سیاست خارجی، سال هفتم، شماره ۱، ۱۳۷۲.
- وینست، اندروز نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه. چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
- بیرو، آلن. فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر ساروخانی. چاپ اول، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۶.
- تفضلی، فریدون. اقتصاد کلان. نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی. چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.
- طلوع شمس، احمد. دولت و اقتصاد ملی. چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۸.
- گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. چاپ اول، تهران، انتشارات نشر نی، ۱۳۷۳.

- Binder, I. "Crises and sequences in political Development" princeton university press, 1971.
- Dowse, R.E. "Political sociology" John Willey and sons, London, 1975.
- Giffen gevena east. "The role of the media in plitical participation" university of Missouri – columbia, 1989.
- Kang, jung in. "Political participation: is meaning, concept and forms" university of California, Berkeley, 1987.
- Lafferty, william M. "social development and political participation" international sociological association, 1987.
- Templeton; F. "alienation and political participation : public opinion quarterly" 1966.
- Vanderveen, Paula louise "women and political participation: Mcgill university Canada, 1990.
- Weiner, Myron "Political participation: crisis of political process" princeton, 1971.

## ارتباط آموزش عالی و بازار کار در ژاپن

دکتر محمد رضا سرکار آرانی\*

### چکیده

نگارنده در این مقاله با بررسی ارتباط نظام آموزش عالی و بازار کار، بر آن است که با رویکردی فرهنگی و اجتماعی، موضوع اشتغال دانش آموختگان آموزش عالی و ارتباط آن با ساختار صنعت و نحوه رقابت در بازار کار را تجزیه و تحلیل کند و تأثیر عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظام استخدام مادام‌العمر را بر فرایند انتخاب داوطلبان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نشان دهد. به علاوه، تجربه‌ی سازنده‌ی ژاپن در زمینه‌ی ارتباط اثربخش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و بازار کار را با تأکید بر مبانی فرهنگی و اجتماعی آن‌ها و باهدف بهره‌گیری مدیران، سیاست‌گذاران و پژوهشگران بخش‌های مختلف آموزش عالی و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی و خصوصی ایران معرفی کند.

مطالعه‌ی تجربه‌ی ژاپن نشان می‌دهد که در برنامه‌ریزی آموزش عالی باید بیش از روش‌های پیش‌بینی نیروی انسانی، رویکرد تحلیل نیروی انسانی را مدنظر قرار داد و با تأکید بر ضرورت تحلیل بازار کار و درنظر داشتن عوامل مؤثر بر رقابت در بازار کار به نحوه‌ی بازخورد آموزش عالی در بازار کار توجه کرد. رویکردهای اقتصادی و اجتماعی اشتغال و راهکارهای ایجاد هماهنگی میان نیازهای واقعی بازار کار و توانایی‌های حرفه‌ای دانش آموختگان آموزش عالی را مورد توجه قرار داد و سیاست‌ها و برنامه‌های آموزش عالی را متنوع، منعطف و همگانی ساخت. به علاوه، همراه با تأکید بر برنامه‌های آموزشی رسمی به گسترش دوره‌های آموزش حین کار برای پرورش حرفه‌ای نیروی انسانی شاغل - که افزایش میزان ماندگاری در شغل را در پی دارد - توجه نمود و

با در نظر داشتن تأثیر نظام استخدامی بر رقابت در بازار کار، بر دانش افراد به عنوان سرمایه‌ی انسانی همراه با مهارت‌های کارگروهی و یادگیری مشارکتی به عنوان سرمایه‌ی روابط انسانی تأکید کرد.

**واژگان کلیدی:** آموزش عالی، بازار کار، سرمایه‌ی انسانی، سرمایه‌ی روابط انسانی، استخدام مادام‌العمر، اشتغال دانش‌آموختگان، نیروی کار، ماندگاری در شغل.

### مقدمه

توان تولید یک اقتصاد با توجه به میزان و کیفیت منابع طبیعی، منابع انسانی، انباشت سرمایه و فناوری موجود آن معین می‌شود. منابع طبیعی داخلی قابل استفاده در صنایع ژاپن نسبتاً کم است و بیش از ۹۰ درصد انرژی و ۸۰ درصد مواد خام مورد نیاز وارد می‌شود. جبران کمبود منابع طبیعی در ژاپن، مستلزم وجود نیروی کار فعال و با کیفیت بالاست؛ بنابراین، برای بهبود بخشیدن به تولیدی نیروی کار، منابع قابل توجهی در نظر گرفته شده و سرمایه‌گذاری در آموزش پیش و حین کار تداوم یافته است (Furuya and Clark, 1993; Kumon and Rosovsky, 1992). این برنامه‌ها در سطح روبه رشد دستاوردهای آموزش و کارآموزی نیروی کار منعکس شده و امکان تصدی شغل مناسب همگام با گسترش سرمایه‌گذاری‌های مادی شرکت‌ها در تولید را افزایش داده است.

انباشت سرمایه در صنایع ژاپن بسیار سریع افزایش یافته است و تا حدود زیادی تحت تأثیر نرخ بالای پس انداز ملی در ژاپن قرار دارد. انباشت سریع سرمایه موجب رشد سریع فناوری‌های نوین شده و تسهیلات لازم را برای طراحی فرایندهای جدید تولید فراهم ساخته است. انباشت سرمایه در همه‌ی صنایع از سال ۱۹۵۵ تقریباً هر ده سال به بیش از دو برابر رسیده است (Drucker, 1994; Furuya and Clark, 1993). این افزایش به ویژه در بخش صنعت، ساختمان، خدمات و بازرگانی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

تسهیلات لازم برای به کارگیری فناوری‌های نوین با رشد قابل توجه نیروی کار آموزش‌دیده فراهم شد. رشد سریع فناوری‌های جدید و افزایش سرمایه - به نسبت هر کارگر در صنعت - موجب شد تا تقاضا برای نیروی کار تحصیل کرده با آموزش‌های تخصصی به سرعت افزایش یابد؛ بنابراین، توسعه‌ی فناوری تولید را می‌توان بزرگ‌ترین عامل سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی به حساب آورد.



مجموعه‌ی این تغییرات بر توزیع شغلی نیروی کار ژاپن در دهه‌های گذشته تأثیر چشمگیری داشت. درصد کارکنان شاغل با درجه‌ی تخصصی، فنی و مدیریتی ویژه از ۷/۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۲/۹ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته است. هم‌چنین در نیروی کار بخش‌های اداری، فروش و خدمات افزایش محسوسی مشاهده می‌شود. این در حالی است که در نیروی کار بخش کشاورزی، جنگلداری و شیلات کاهش محسوسی صورت گرفته است. تغییرات قابل توجهی که در ساختار نیروی کار براساس شغل افراد مشاهده می‌شود، تا حدود زیادی تحت تأثیر آموزش و توانایی‌های حرفه‌ای آن‌ها و تقاضای بازار کار بوده است.

ویژگی مشترک کشورهای با اقتصاد پیشرو در آسیا و اقیانوسیه کمبود منابع طبیعی است. این کشورها برای روبرو شدن با این محدودیت، در آموزش و پرورش و کارآموزی پیش و حین خدمت نیروی کار سرمایه‌گذارانه‌ی عمده‌ای به عمل آورده و رشد اقتصادی خود را براساس ذخیره‌ی نسبتاً بالا و رو به رشد سرمایه‌ی انسانی برای هر کارگر قرار داده‌اند. در مقابل، کشورهای آسیایی که موفقیت اقتصادی بسیار کم‌تری به دست آورده‌اند، برای بهبود بخشیدن به کیفیت منابع انسانی خود با آهنگ کندتری حرکت کرده‌اند (Ogawa and Tsuya, 1993). ژاپن در بین کشورهای پیشرو آسیایی، در زمینه‌ی رشد اقتصادی طولانی مدت خود موفق بوده و توانسته است میزان سرمایه‌گذاری در منابع انسانی را به خوبی افزایش دهد.

در این مقاله، نگارنده ابتدا به نقش سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی و تأثیر آن بر رشد اقتصادی ژاپن در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ می‌پردازد و نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی را در توسعه‌ی منابع انسانی همراه با سیاست‌های اقتصادی دولت و فعالیت شرکت‌های تولیدی بررسی می‌کند. سپس، ارتباط مؤثر میان نظام آموزش عالی و نظام استخدام مادام‌العمر در ژاپن و تأثیر و تأثر هر یک از این دو را مطالعه و به ویژه تأثیر آموزش عالی بر استانداردکردن نیروی کار، افزایش درآمد و میزان ماندگاری در شغل کارکنان را تجزیه و تحلیل می‌کند. آنگاه به تحلیل بازار کار در ژاپن می‌پردازد و با نشان دادن فرایند رقابت در بازار کار، تأثیر آن را بر برنامه‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی آشکار می‌سازد. در ادامه با تجزیه و تحلیل نحوه‌ی رتبه‌بندی دانشگاه‌ها، تغییر در ساختار صنعت، تأکید بر سرمایه‌ی روابط انسانی در ارتباط با سرمایه‌ی انسانی و مقایسه‌ی ژاپن با کشورهای اروپایی، به تعامل نظام آموزش عالی و بازار کار می‌پردازد و این

مهم را در ارتباط با اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی و راهکارهایی که دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در جست‌وجوی آن هستند، بررسی می‌کند. در نهایت نیز چالش‌های دهه‌ی گذشته در نظام استخدام مادام‌العمر ژاپن را بررسی و تأثیر آن‌ها را بر نقش و کارکردهای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و ضرورت جست‌وجوی راهکارهای اثربخش در ارتباط با بازارکار تبیین می‌کند. در بخش پایانی مقاله - نتیجه‌گیری - نگارنده با بهره‌گیری از تجربه‌ی ژاپن و با تأکید بر اهمیت تحلیل بازار کار در ارتباط با سیاست‌های اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی، می‌کوشد راهکارهای مؤثری را برای ایجاد ارتباطی اثربخش میان نظام آموزش عالی و بازارکار در ایران ارائه کند.

### سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی

افزایش دستاوردهای آموزش و پرورش نیروی کار، رشد سریع اقتصادی ژاپن را به همراه آورده است. سرمایه‌گذاری عظیم در سرمایه‌ی انسانی هم علت و هم معلول توسعه‌ی اقتصادی است. تا زمانی که افزایش سرمایه‌ی انسانی زمینه‌ی تحرک رشد اقتصادی را فراهم می‌کند، تقاضا برای نیروی کار فوق‌العاده ماهر موجب توجه به دستاوردهای زیاد آموزش و پرورش می‌شود. درصد پسران ژاپنی که پس از تکمیل آموزش اجباری به دوره‌ی دوم دبیرستان راه یافته‌اند، از ۵۷/۷ درصد در ۱۹۶۰ به ۹۳/۸ درصد در سال ۱۹۸۵ و ۹۵/۸ درصد در سال ۱۹۹۹ افزایش یافته است. در طی این فاصله، نسبتی که وارد دانشگاه‌ها شده‌اند، از ۱۰/۳ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۳۷/۶ درصد در سال ۱۹۸۵ و ۴۹/۱ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است. در این دوره، دستاوردهای آموزش و پرورش زنان نیز زیاد بوده است. درصد زنان راه یافته به دوره‌ی دوم دبیرستان از ۵۶ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۹۸/۳ درصد در سال ۱۹۹۸ افزایش یافته و درصد ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی از ۱۴ درصد به ۴۰/۸ درصد رسیده است (Monbusho, 2000 a; Monbusho, 2000 b; The Japan Institute of Labour, 1988)

به علاوه، رشد سریع اقتصادی ژاپن پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ موجب آن شده است که دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دست کم تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ در زمینه‌ی اشتغال با مشکل ویژه‌ای روبه‌رو نباشند. اگر شمار دانش‌آموختگان استخدام‌شده را به عنوان معیار سنجش میزان اثربخشی نظام آموزش عالی در نظر بگیریم، باید اذعان کنیم که نظام آموزش عالی ژاپن کارایی

ممتازی داشته است. در این دوره، نرخ ثبت نام در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به نحو چشم‌گیری افزایش یافته است. در سال ۱۹۵۵ فقط حدود ۱۰ درصد از گروه سنی ۱۸ تا ۲۱ سال در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مشغول به تحصیل بودند؛ در صورتی که این رقم در سال ۱۹۹۵ به بیش از ۴۵ درصد و در سال ۱۹۹۸ به ۵۱/۴ درصد رسیده است (Monbusho, 2000 b; 2002; Ogasawara, University Council, 2000, Monbusho, 1996).

افزایش ثبت نام در دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به فراهم شدن نیروی کار آموزش دیده‌ی بهتری منجر شده است. در سال ۱۹۷۰، حدود ۴۷ درصد نیروی کار مذکر تنها آموزش دوره‌ی اول دبیرستان و ۳۹ درصد، آموزش دوره‌ی دوم دبیرستان را به پایان رسانده بودند و فقط حدود ۱۴ درصد از دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مدرک معتبر داشتند. در سال ۱۹۸۸، نسبت نیروی کار مذکر با آموزش دوره‌ی اول دبیرستان به ۲۳ درصد کاهش یافته است؛ در حالی که نسبت نیروی کار با مدرک پایان دوره دوم دبیرستان به ۵۱ درصد رسیده و با مدرک دانشگاهی به ۲۶ درصد افزایش یافته است. در مورد زنان نیز تغییرات محسوسی مشاهده می‌شود. گسترش سرمایه‌گذاری‌های آموزشی در دهه‌های گذشته، سهم زنان را از نیروی کار کشور به طور چشم‌گیری افزایش داده است. نیروی کار زنان در سال ۱۹۵۵ جمعیتی حدود ۵/۳۱ میلیون نفر را تشکیل می‌داد ولی در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۲۱/۴۰ میلیون نفر رسید (Watanabe, 2001). در این میان، نسبت زنان با آموزش پایان دوره‌ی اول دبیرستان از ۴۲ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۲۲ درصد در سال ۱۹۸۸ کاهش یافته و نسبت زنان با مدرک دانشگاهی از ۶ درصد به ۱۶ درصد افزایش یافته است.

در این دوره، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی موقعیت خویش را به خوبی شناخته بودند و تلاش می‌کردند نقش خود را به نحو مؤثری ایفا کنند. نکته‌ی بسیار مهمی که در زمینه‌ی گسترش آموزش عالی در این دوره نظر پژوهشگران را به خود جلب کرده است، تناسب و هماهنگی مؤثری است که میان انتظارات و نیازهای اجتماعی و اقتصادی با میزان ثبت نام در رشته‌های مختلف علمی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به وجود آمده است. در دهه‌ی ۱۹۶۰، نرخ ثبت نام در رشته‌های علوم پایه و مهندسی، فوق العاده افزایش یافت و درصد بالایی از دانشجویان در رشته‌های برق، الکترونیک، کامپیوتر و عمران و معماری ثبت نام کردند ولی در دهه‌ی هفتاد، میزان ثبت نام در رشته‌های علوم زیستی بالا رفت و تعداد دانشجویان رشته‌های زمین‌شناسی، زیست‌شناسی،

داروسازی و دامپزشکی افزایش یافت

*Maruyama and Miura , (Teichler, 1997; Cumming , 1994 ; Ushioji , 1993 ;1992 , National Science Board , 1991 , Monbusho, 1984).*

در این دوره، افزایش سریع در سطح آموزش نیروی کار ژاپن به طور پیوسته و یک نواخت کیفیت کار کارکنان را بهبود بخشیده است. کارکنان آموزش دیده در ارتباط مؤثر با مدیریت و راهبردهای کار آفرین آن، شرکتهای ژاپنی را قادر به انطباق سریع با شرایط، روشها و فنون جدید تولید کرده اند. میزان بهره گیری از رباتها و میکروالکترونیکها در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان می دهد که ژاپن توانسته است با بهره گیری از نیروی انسانی کارآمد با کیفیت بالا از فناوری نوین به خوبی استفاده کند. جدول شماره ۱ تغییر سطح آموزش نیروی کار مرد و زن ژاپن را به طور مقایسه ای از سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۹ براساس میزان تحصیلات مستخدمین جدید در هر سال نشان می دهد. در سال ۱۹۹۱، ۲۴/۵ درصد از افراد تازه استخدام شده دارای مدرک معتبر دانشگاهی و ۵۱/۷ درصد از آنها دارای مدرک پایان دوره ی دوم دبیرستان بودند. در حالی که این ارقام برای سال ۱۹۹۹، ۳۴/۹ درصد برای دارندگان مدرک معتبر دانشگاهی و ۳۴/۷ درصد برای دارندگان مدرک پایان دوره ی دوم دبیرستان است. مقایسه ی سهم زنان نیز تغییرات محسوسی را نشان می دهد. در سال ۱۹۹۱، فقط ۱۲/۸ درصد از زنان تازه استخدام شده دارای مدرک معتبر دانشگاهی و ۵۲/۳ درصد آنها دارای مدرک پایان دوره ی دوم دبیرستان بودند. در حالی که این ارقام برای سال ۱۹۹۹، ۲۱/۸ درصد برای دارندگان مدرک معتبر دانشگاهی و ۳۵/۷ درصد برای دارندگان مدرک پایان دوره ی دوم دبیرستان است.

جدول شماره ۱ - مقایسه‌ی مستخدمین تازه بر اساس جنس و میزان تحصیلات از سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۹

سال	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	مستخدمین
کل مردان و زنان تازه استخدام شده (به هزار نفر)	۱/۱۳۲/۶	۱/۲۲۰/۳	۱/۰۹۳/۳	۱/۰۰۳/۹	۱/۰۲۳/۹	۱/۰۷۰/۳	۱/۰۷۸/۱	۹۵۲/۵	۱/۰۳۶	درصد
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	
دوره‌ی اول دبیرستان	۳/۱	۲/۱	۲/۲	۳/۲	۲/۶	۲/۳	۳/۷	۳	۴/۷	دوره‌ی دوم دبیرستان
مدارس حرفه‌آموزی ویژه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	مدارس عالی فنی و حرفه‌ای
مدارس عالی فنی و حرفه‌ای	۱۹/۷	۲۳/۸	۲۲/۸	۲۳/۳	۲۷/۲	۱۴/۷	۱۴/۸	۱۲/۲	۱۲/۹	دانشگاه‌ها
دانشگاه‌ها	۲۴/۵	۲۲/۶	۲۷/۹	۲۶/۳	۳۱/۱	۲۹/۲	۳۱/۶	۳۲/۳	۳۳/۹	تعداد مردان (به هزار نفر)
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد
دوره‌ی اول دبیرستان	۵/۷	۶/۲	۲/۸	۳	۳/۲	۲/۵	۲/۳	۲/۹	۴/۱	دوره‌ی دوم دبیرستان
مدارس حرفه‌آموزی ویژه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	مدارس عالی فنی و حرفه‌ای
مدارس عالی فنی و حرفه‌ای	۶/۸	۱۲/۳	۹/۵	۱۱/۲	۱۶/۲	۳/۲	۵/۹	۳/۸	۲/۸	دانشگاه‌ها
دانشگاه‌ها	۳۶/۵	۳۳/۹	۳۳/۳	۳۸/۱	۳۳/۵	۳۰/۸	۳۲/۲	۳۰/۵	۲۶/۱	تعداد زنان (به هزار نفر)
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد
دوره‌ی اول دبیرستان	۲/۴	۲/۱	۱/۷	۲/۴	۱/۹	۲/۱	۵/۱	۳	۵/۵	دوره‌ی دوم دبیرستان
مدارس حرفه‌آموزی ویژه	-	-	-	-	-	-	-	-	-	مدارس عالی فنی و حرفه‌ای
مدارس عالی فنی و حرفه‌ای	۳۲/۳	۳۳/۳	۳۳/۱	۳۶/۱	۳۹/۲	۲۷/۶	۲۳/۳	۲۱/۱	۲۴/۶	دانشگاه‌ها
دانشگاه‌ها	۱۲/۸	۱۱/۲	۱۴	۱۳	۱۶/۵	۱۶/۳	۲۱/۵	۲۳/۹	۲۱/۸	

Source: Ministry of Labour, Survey on Employment Trends, Policy Planning and Research Department Secretariat, 1999.

اثر بخشی آموزش عالی نیز در این دوره بیش تر از آن جهت مورد توجه است که دانش آموختگان دانشگاه‌ها همواره توانایی تطابق سریع با نیازهای بازار کار را داشته‌اند. در عین حال، دولت ژاپن برنامه‌های اصلاحات متعددی را به ویژه در دهه‌ی گذشته در نظام آموزشی خود تجربه کرده است و تلاش می‌کند همگام با تحولات اجتماعی، اقتصادی و صنعتی، نظام آموزش عالی اثربخش‌تری را بنیان گذارد (سرکار آرانی، ۱۳۸۰). از طرفی، به رغم گسترش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی،

امتحانات ورودی سنگینی برای عبور از مقاطع تحصیلی وجود دارد. به نحوی که رقابت فشرده برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی معتبر و مؤثر در یافتن شغل مناسب، بر نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی تأثیرات شگرفی گذاشته و امتحان ورودی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی را به «جهنم امتحان»<sup>۱</sup> مشهور ساخته است (Amano, 1990). این بدان معناست که تغییر ساختار اقتصاد و شتاب رشد آن در چهار دهه‌ی اخیر، علاوه بر ساختارهای فرهنگی و اجتماعی، نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی را تحت تأثیر قرار داده و تحولات اقتصادی و صنعتی تا حدود زیادی توانسته است نظام آموزش عالی را بیش از پیش با نیازهای خود سازگار سازد. در عین حال، انگیزه‌های اقتصادی بر انتخاب داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی تأثیر قابل توجهی داشته است (Yano, 1997).

داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها، دانشجویان و دانش‌آموختگان ژاپنی به اشتغال به عنوان موضوعی تعیین‌کننده در سرتاسر زندگی نگاه می‌کنند؛ بنابراین، تجزیه و تحلیل دقیق ارتباط میان نظام آموزش عالی، صنعت، بازار کار و اشتغال دانش‌آموختگان تا حدود زیادی به درک جامع از نظام استخدامی ژاپن بستگی دارد. در واقع، درک درست نظام استخدامی ژاپن که بر ساختار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای استوار است، تا حدود زیادی ما را به فهم میزان اهمیت موضوع اشتغال در میان دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، ساختار بازار کار و چگونگی رقابت در آن نزدیک می‌کند و ارتباط مؤثر میان نظام آموزش عالی و نظام استخدامی را تبیین می‌نماید.

### نظام استخدام مادام‌العمر

درک نظام استخدام مادام‌العمر<sup>۲</sup> در فهم ارتباط اشتغال، بازار کار و نظام آموزشی ژاپن نقش مهمی دارد. در پنجاه سال گذشته، بازار کار ژاپن از نظام استخدام مادام‌العمر برای کارکنان تمام وقت حمایت کرده است (Hashimoto, 1979). این شکل قرارداد استخدامی در طول زمان سیر تکاملی خود را می‌پیماید و با حکم بازنشستگی به پایان می‌رسد. در این نظام، حقوق کارکنان از تأثیرات سوء بحران و نوسان اقتصادی بازار تا حدود زیادی به دور می‌ماند و کارکنان معمولاً از حقوق، پاداش و

1- Examination hell

2- Lifetime employment

بن‌های سالانه برخوردار می‌شوند.

حقوق کارکنان معمولاً متناسب با سنوات خدمت آن‌ها افزایش می‌یابد در زمان‌هایی که به کارکنان به دلایلی دچار بیکاری می‌شوند، شرکت‌ها پرداخت‌های خود را انجام می‌دهند و آن‌ها را با شرایط شغلی جدیدی آماده می‌کنند تا در وضعیت رونق اقتصادی و تحرک شرکت، بتوانند به آسانی با شرایط جدید تولید و مهارت‌های لازم آن هماهنگ شوند. البته تغییر شرایط کاری و نوع شغل در شرایط جدید، در وضع حقوقی کارکنان تغییری ایجاد نمی‌کند. نظام پاداش، اصولاً این امکان را برای کارفرمایان فراهم می‌کند تا در دوره‌های مختلف سوددهی شرکت، میزان پاداش‌ها را متناسب با سود تنظیم کنند و در صورت کاهش سود شرکت پاداش‌ها را کاهش دهند، بنابراین به جای کاهش نیروی کار، پاداش‌ها کاهش می‌یابند. همه‌ی شرکت‌های ژاپنی سن بازنشستگی کارکنان خود را مشخص می‌کنند. در سال ۱۹۸۸، ۸۸ درصد تمامی شرکت‌هایی که ۳۰ کارمند و بیش‌تر دارند، سیاست نظام استخدامی مادام‌العمر را در خصوص بازنشستگی اجرا کرده‌اند. از سال ۱۹۷۳ نسبت شرکت‌های مجری این سیاست افزایش یافته است (Furuya and Clark, 1993). اجرای این سیاست در میان شرکت‌های بزرگ بیش از شرکت‌های کوچک پایداری و تداوم داشته است.

در نظام استخدام مادام‌العمر، سن بازنشستگی ۵۵ سال در نظر گرفته شده که به سرعت روبه افزایش است. در سال ۱۹۶۷ حدود ۶۳ درصد شرکت‌ها حکم بازنشستگی را در ۵۵ سالگی صادر کرده‌اند ولی تا سال ۱۹۸۹ این نسبت به ۲۷ درصد کاهش یافته است. این در حالی است که ۵۷/۶ درصد شرکت‌ها، ۶۰ سالگی را برای اجرای حکم بازنشستگی در نظر گرفته‌اند (Furuya and Clark, 1993).

شرکت‌های بزرگ اغلب سن ۶۰ سال را برای اجرای حکم بازنشستگی انتخاب می‌کنند. دولت در شرایط فعلی در حال تشویق شرکت‌ها به افزایش سن بازنشستگی به عنوان نیاز اجتماعی ناشی از ساختار جمعیت - سالخوردگی جمعیت و نیروی کار - است. از زمانی که دولت قادر نبوده یا به دلایلی نخواست است شرکت‌ها را به افزایش سن بازنشستگی ترغیب کند، سن بازنشستگی به طور محسوس تغییری نکرده است. یکی از دلایل اصلی این امر، نظام سستی حقوق و دستمزد است. افزایش سن بازنشستگی بر صورت حساب‌های سنگین مالی برای پرداخت دستمزدها می‌افزاید و شرکت‌ها را از به کارگیری نیروهای تازه با حقوق و مزایای کم‌تر محروم می‌سازد.

با افزایش سن بازنشستگی، شرکت‌ها بر آن شدند تا در نظام حقوق و دستمزد تجدیدنظر کنند؛ به طوری که حداقل افزایش مزایای کارکنان را براساس سنوات خدمت در سال‌هایی که صدور حکم بازنشستگی آن‌ها به تأخیر می‌افتد، نادیده بگیرند. به علاوه، بیش‌تر شرکت‌ها به ویژه شرکت‌های بزرگ تلاش می‌کنند تا افزایش حقوق و دستمزد را بر اساس توانایی‌های فردی افراد در شرایط تصدی شغل محاسبه کنند و آن را تا حد ممکن از تأثیرات مستقیم افزایش سنوات خدمت دور نگه دارند. مارتین و اوگاوا<sup>۱</sup> و کلارک و اوگاوا<sup>۲</sup> در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده‌اند که در سیاست جدید شرکت‌ها، افزایش حقوق و دستمزد صرفاً بر اساس سنوات خدمت تغییر یافته و افزایش حقوق و دستمزد بر اساس سنوات خدمت تا حدود زیادی از ساختار سنی نیروی کار و نرخ رشد اقتصادی متأثر بوده است (Martin and Ogawa, 1988; Clark and Ogawa, 1992 a).

#### ۱- کارکنان استاندارد

نظام استخدام مادام‌العمر بر اشتغال کارکنان استاندارد<sup>۳</sup> تأکید می‌کند. یک مستخدم استاندارد عبارت است از کارمندی که بلافاصله پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، مؤسسات آموزش عالی یا دبیرستان در شرکتی استخدام می‌شود و تا پایان عمر در همان جا به کار خود ادامه می‌دهد (Yano, 1997). جدول شماره ۲ مقایسه‌ی کارکنان استاندارد و کل کارکنان را در سطوح مختلف تحصیلی نشان می‌دهد.

1- Martin and Ogawa

2- Clark and Ogawa

3- Standard workers



جدول شماره ۲ - مقایسه کارکنان استاندارد و کل کارکنان در سطوح مختلف تحصیلی

گروه سنی	دانش آموختگان دبیرستان						دانش آموختگان مؤسسات آموزش عالی					
	کل صنعت			شرکتهای با بیش از ۱۰۰۰ کارمند			کل صنعت			شرکتهای با بیش از ۱۰۰۰ کارمند		
	کل کارکنان	کارکنان استاندارد	درصد	کل کارکنان	کارکنان استاندارد	درصد	کل کارکنان	کارکنان استاندارد	درصد	کل کارکنان	کارکنان استاندارد	درصد
۲۰-۲۴	۱۰۵۸۹۶	۴۱۶۳۷	۳۹/۳	۲۸۶۳۶	۱۵۶۹۴	۵۴/۸	۳۴۱۸۰	۳۰۵۰۳	۸۹/۲	۱۸۴۸۳	۱۶۵۷۲	۸۹/۷
۲۵-۲۹	۱۰۴۹۰۶	۳۲۷۱۳	۳۱/۲	۳۲۲۵۹	۱۶۷۷۴	۵۲	۸۵۷۴۶	۴۹۴۸۶	۵۷/۵	۴۰۳۷۹	۲۴۲۲۵	۶۰
۳۰-۳۴	۹۶۸۶۴	۲۵۱۴۲	۲۶	۲۸۰۶۲	۱۳۰۰۴	۴۶/۳	۷۰۷۲۴	۳۹۱۹۸	۴۹/۲	۳۳۲۹۸	۱۸۸۴۲	۵۶/۶
۳۵-۳۹	۱۰۸۳۱۳	۳۱۸۰۰	۲۹/۴	۴۰۰۰۹	۲۰۸۷۲	۵۲/۲	۶۸۲۲۹	۲۸۳۰۰	۴۱/۵	۲۴۸۴۹	۱۳۰۸۰	۵۲/۶
۴۰-۴۴	۱۳۸۹۴۰	۳۱۴۲۷	۲۲/۶	۲۷۸۷۹	۱۹۱۸۶	۴۰/۱	۶۵۱۶۰	۲۹۶۸۴	۴۵/۶	۲۸۳۶۶	۱۶۵۲۵	۵۸/۳
۴۵-۴۹	۹۹۴۱۲	۲۱۲۳۰	۲۱/۴	۳۷۷۰۸	۱۴۱۹۸	۳۷/۷	۳۹۱۸۲	۱۶۶۰۴	۴۲/۲	۱۷۵۷۵	۹۳۸۰	۵۳/۴
۵۰-۵۴	۸۲۵۳۸	۱۰۱۷۵	۱۲/۳	۲۷۳۶۳	۶۰۷۱	۲۲/۲	۲۷۲۳۹	۱۰۳۲۹	۳۷/۹	۱۳۲۸۸	۶۸۳۳	۵۱/۴
۵۵-۵۹	۵۰۵۳۴	۳۴۶۳	۶/۹	۱۲۴۱۴	۱۹۵۰	۱۵/۷	۱۵۹۱۹	۳۲۱۱	۲۰/۲	۵۶۵۹	۱۸۷۲۰	۳۳/۱

Source: Ministry of Labour, " Wage Census ", 1991.

به رغم استخدام مادام‌العمر، میزان افرادی که تا پس از دهه‌ی پنجاه عمر خود برای یک شرکت کار می‌کنند، در میان دانش آموختگان دبیرستان حدود ۷ درصد و در دانش آموختگان دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی حدود ۲۰ درصد است. این رقم برای شرکت‌های با بیش از ۱۰۰۰ کارمند به ترتیب حدود ۱۶ و ۳۳ درصد است. از بررسی اطلاعات جدول شماره ۲ می‌توان نتیجه گرفت که اولاً تعداد کارکنان استاندارد در میان دانش آموختگان دانشگاه نسبت به دبیرستان بیشتر است؛ ثانیاً تعداد کارکنان استاندارد شرکت‌هایی که بیش از هزار کارمند دارند، از شرکت‌های کوچک‌تر بیشتر است و بالاخره این که، سطح دستمزد کارکنان استاندارد از میانگین دستمزد سایر کارکنان در شرایط مساوی بالاتر است. این نتایج مبین آن است که در جامعه‌ی ژاپن میزان تحصیلات عالی پس از دبیرستان، در وفاداری به شرکت برای ادامه‌ی کار تا پایان عمر یا حداقل تا مدت طولانی نقش مؤثری دارد. این نکته‌ای است که تأثیر آموزش عالی را در افزایش میزان ماندگاری در شغل و افزایش درآمد نشان می‌دهد و در تجزیه و تحلیل رابطه‌ی دانشگاه، بازار کار و اشتغال باید مورد توجه قرار گیرد.

## ۲- افزایش میزان ماندگاری در شغل

در دو دهه‌ی گذشته با افزایش میزان نیروی کار فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، میزان تغییر شغل کارکنان کاهش و میزان ماندگاری در شغل نیروی کار افزایش یافته است. میزان ماندگاری در شغل از ۸/۸ سال در سال ۱۹۷۰ به ۱۲/۸ سال در سال ۱۹۸۸ افزایش یافته است. افزایش میزان ماندگاری در شغل تا اندازه‌ای تابع میزان سالخوردگی نیروی کار است. معمولاً کارکنان مسن‌تر نسبت به کارکنان جوان ماندگاری بیش‌تری در شغل خود دارند. با وجود این، داده‌های موجود نشان می‌دهد که متوسط میزان ماندگاری در شغل در مورد همه‌ی گروه‌های سنی مردان ۳۰ سال و بالاتر افزایش یافته است؛ مثلاً، ماندگاری در شغل در خصوص مردان ۵۹-۵۰ سال از ۱۵/۲ سال در سال ۱۹۷۰ به ۲۰/۳ سال در سال ۱۹۸۸ و در مردان ۴۹-۴۰ سال از ۱۵/۴ سال به ۱۷/۹ سال افزایش یافته است. کاهش میزان ماندگاری در مردان کم‌تر از ۳۰ سال در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۸ معمولاً به دلیل افزایش سال‌های تحصیل است (Furuya and Clark, 1993).

میزان ماندگاری در شغل در زنان از ۴/۵ سال در سال ۱۹۷۰ به ۷/۳ سال در سال ۱۹۸۸ افزایش یافته است. افزایش ماندگاری در شغل در میان زنان در همه‌ی گروه‌های سنی ۲۵ سال و بالاتر مشاهده می‌شود. حتی در میان زنان ۵۰ تا ۵۹ سال، ماندگاری از ۸/۱ سال در سال ۱۹۷۰ به ۱۲/۹ سال در سال ۱۹۸۸ و در میان زنان ۴۹-۴۰ سال از ۷/۴ سال در سال ۱۹۷۰ به ۹/۸ سال در سال ۱۹۸۸ افزایش یافته است.

میزان ماندگاری در شغل در شرکت‌های بزرگ بسیار بیش‌تر از شرکت‌های کوچک است. در سال ۱۹۸۸ میزان ماندگاری در میان کارکنانی که در شرکت‌های با ۱۰۰۰ کارمند یا بیش‌تر کار می‌کردند، ۱۳/۷ سال بوده است. این ارقام در مورد شرکت‌هایی با ۹۹۹-۱۰۰ کارمند ۱۰/۵ سال و برای شرکت‌هایی با ۹۹-۱۰ کارمند ۸/۹ سال است که تفاوت معنی‌داری را در ارتباط با میزان ماندگاری در شغل و اندازه شرکت نشان می‌دهد. در عین حال، میزان ماندگاری در شغل در همه‌ی شرکت‌ها تا حدود ۳ تا ۴ سال افزایش یافته است. به علاوه، میزان ماندگاری در شغل در صنعت و سایر بخش‌های اقتصادی تفاوت معنی‌داری را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۸۸ میزان ماندگاری در بخش‌های مختلف صنعت بین ۱۱/۵ تا ۱۲/۶ سال بوده است؛ در حالی که این میزان برای بخش‌های خدمات و بازرگانی حدود ۷/۶ تا ۹/۴ سال ذکر شده است.

نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی پیش‌بینی می‌کند که سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی با افزایش میزان ماندگاری در شغل در نیروی انسانی به بازگشت سرمایه منجر می‌شود. شرکت‌ها و کارکنان آن‌ها بیش‌تر مایل به سرمایه‌گذاری در بخش‌های خاصی از نیروی انسانی هستند که به افزایش میزان ماندگاری در شغل منجر می‌شود. در غیر این صورت، سرمایه‌گذاری‌های ویژه در نیروی انسانی ممکن است نرخ پایین بازگشت سرمایه را به همراه داشته باشد.

مینسر و هیگوچی<sup>۱</sup> و هاشیموتو<sup>۲</sup> در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌اند که در ژاپن سرمایه‌گذاری ویژه در نیروی انسانی بسیار بیش از آمریکا است. آن‌ها معتقدند که افزایش درآمدها همراه با افزایش میزان ماندگاری در شغل، در ژاپن با آمریکا قابل مقایسه است (Mincer and Higuchi, 1988; Hashimoto, 1979). فرضیه‌ای در باره‌ی میزان ماندگاری در شغل در ژاپن، استخدام مادام‌العمر کارکنان را در افزایش میزان ماندگاری در شغل مؤثر می‌داند. براساس این فرضیه، بعضی شرکت‌ها در زمینه‌ی بازگشت سرمایه‌گذاری روی نیروی انسانی دچار تردید می‌شوند (Furuya and Clark, 1993). برای رفع این تردید در نظام استخدام مادام‌العمر، معمولاً کارکنان در سال‌های شروع به کار، کم‌تر از میزان کارایی خود و پس از سال‌های طولانی کار، معمولاً بیش از کارایی‌شان حقوق دریافت می‌کنند (Lazear, 1979). در این مدل، نسبت میزان ماندگاری در شغل و افزایش حقوق کارکنان روشن می‌شود و سیاست‌های حاکم بر نظام بازنشستگی و منافع آن در بدو استخدام مشخص می‌گردد. از زمانی که کارکنان بیش از کارایی خود حقوق دریافت می‌کنند، معمولاً زمان رسمی پایان قرارداد استخدامی و آغاز دوره‌ی بازنشستگی تعیین می‌شود.

داده‌های پژوهشی کلارک و اوگاوا در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۶ نشان می‌دهد که نیمرخ درآمدهای کارکنان با سنین بالا در هنگام بازنشستگی کم‌شیب است (Clark and Ogawa, 1992b). این یافته‌ی پژوهشی با نظام استخدام مادام‌العمر در بازار کار ژاپن همخوانی دارد. وجود نظام بازنشستگی در استخدام مادام‌العمر و امکان استخدام مجدد پس از بازنشستگی‌های اجباری خارج از موعد نیز با سیاست‌های اشتغال در ژاپن هماهنگ است. این‌ها سیاست‌هایی در جهت مقابل پیش‌بینی بازار کار و صرفاً براساس سرمایه‌گذاری‌های ویژه روی سرمایه‌ی انسانی است.

1- Mincer and Higuchi

2- Hashimoto

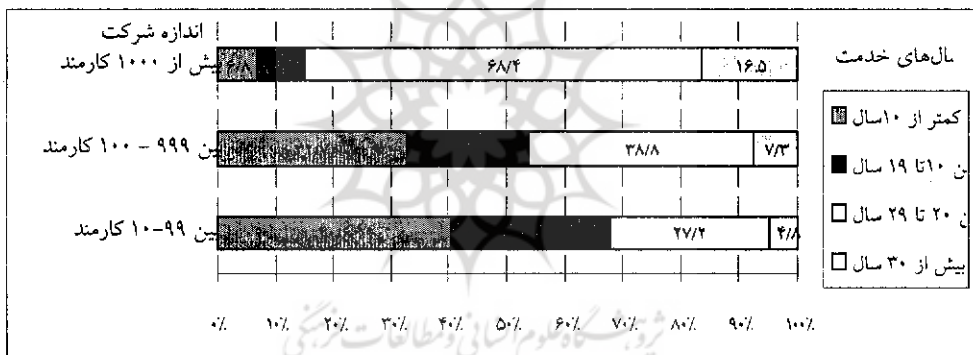
در عین حال، باید توجه داشت که توسعه‌ی فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در دهه‌ی گذشته این سیاست‌ها در بخش‌های خدماتی، فنی و تولیدی به چالش کشیده است. پژوهش‌های پیمایشی وزارت کار ژاپن در سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهد که فناوری‌های نوین بر نوع و کیفیت مسئولیت‌های نیروی کار، تغییر شرایط کاری، بازسازی ساختارهای اشتغال، بهسازی نیروی انسانی، ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و نحوه‌ی انجام دادن وظایف شغلی تأثیرات چشم‌گیری گذاشته است. این تغییرات اغلب به عنوان مهم‌ترین عوامل تغییر شغل در دهه‌ی گذشته شناخته شده‌اند (Ministry of Labour, 1996). ولی بیش از آن‌که میزان ماندگاری نیروی کار در شغل را تغییر دهند، سیاست‌ها و راهکارهای شرکت‌های مختلف خدماتی، فنی و تولیدی را در زمینه‌ی توسعه‌ی منابع انسانی، افزایش مهارت‌های تخصصی نیروی کار و بهسازی مدیریت نیروی انسانی بهبود بخشیده‌اند (Ito, 2001 a).

چنان‌چه میزان ماندگاری در شغل در سال ۱۹۹۹ (نمودارهای ۱ و ۲ و ۳) را با داده‌های پیشین در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که در سال ۱۹۹۹ درصد بالایی از نیروی کار ژاپن با میزان ماندگاری بیش از ۲۰ سال در شرکت‌های مختلف خدمت می‌کرده‌اند. نمودارهای شماره‌ی ۱، ۲ و ۳ میزان ماندگاری نیروی کار مردان در شغل خود را در سال ۱۹۹۹ در میان گروه‌های سنی ۴۹-۴۵ سال (نمودار شماره‌ی ۱)، ۵۴-۵۰ سال (نمودار شماره‌ی ۲) و ۵۹-۵۵ سال (نمودار شماره‌ی ۳) در سال ۱۹۹۹ نشان می‌دهد (Ministry of Labour, 1999b). همان‌طور که در نمودار شماره‌ی ۱ ملاحظه می‌کنید، میزان ماندگاری در شغل در ۸۴/۹ درصد از نیروی کار مردان گروه سنی ۴۹-۴۵ سال که در شرکت‌هایی با بیش از ۱۰۰۰ کارمند کار می‌کنند، ۲۰ سال است. این میزان ماندگاری در شغل، برای گروه‌های سنی ۵۴-۵۰ و ۵۹-۵۵ به ترتیب ۸۸/۹ و ۸۵/۸ درصد است. به علاوه، در دهه‌ی ۱۹۹۰ همانند دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با افزایش گروه سنی نیروی کار، میزان ماندگاری در شغل نیز افزایش می‌یابد. داده‌های نمودارهای ۱ و ۲ و ۳ نشان می‌دهد که فقط ۱۶/۵ درصد از نیروی کار مردان با گروه سنی ۴۹-۴۵ سال دارای میزان ماندگاری بیش از ۳۰ سال در شغل خود بوده‌اند؛ در حالی که میزان ماندگاری در شغل ۵۵/۴ درصد از نیروی کار گروه سنی ۵۴-۵۰ سال و ۷۰/۳ درصد از نیروی کار گروه سنی ۵۹-۵۵ سال بیش از ۳۰ سال بوده است (Ministry of Labour, 1999 b).

### ۳- افزایش میزان درآمد

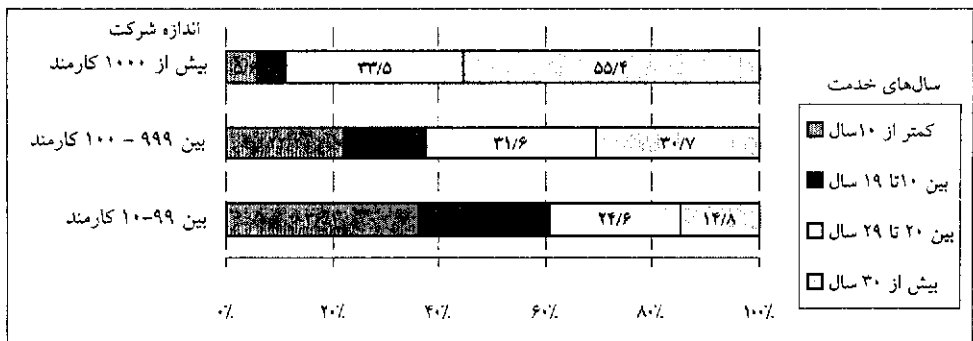
نظام درآمد و میزان افزایش آن تا حدود زیادی با میزان تحصیلات کارکنان ارتباط دارد. آموزش دوره‌ی دبیرستان زمانی می‌تواند در افزایش درآمد تأثیر معنی‌داری داشته باشد که در دانشگاه ادامه پیدا کند. این موضوع را از تفاوت درآمد میان دانش‌آموختگان دوره‌ی دبیرستان و دانشگاه، به ویژه از سال ۱۹۶۷، می‌توان دریافت. به عبارت دیگر، بازدهی سرمایه‌گذاری آموزشی (بازگشت منافع سرمایه‌گذاری آموزشی) در ژاپن با افزایش سنوات حضور در دوره‌ی آموزش و پرورش رسمی بیش‌تر می‌شود (Yano, 1997).

نمودار شماره‌ی ۱- میزان ماندگاری در شغل برای کارکنان مرد گروه سنی ۴۹-۴۵ سال به تفکیک اندازه شرکت در سال ۱۹۹۹



Source: Ministry of Labour, *Statistical Survey Report on the Wage Structure*, 1999.

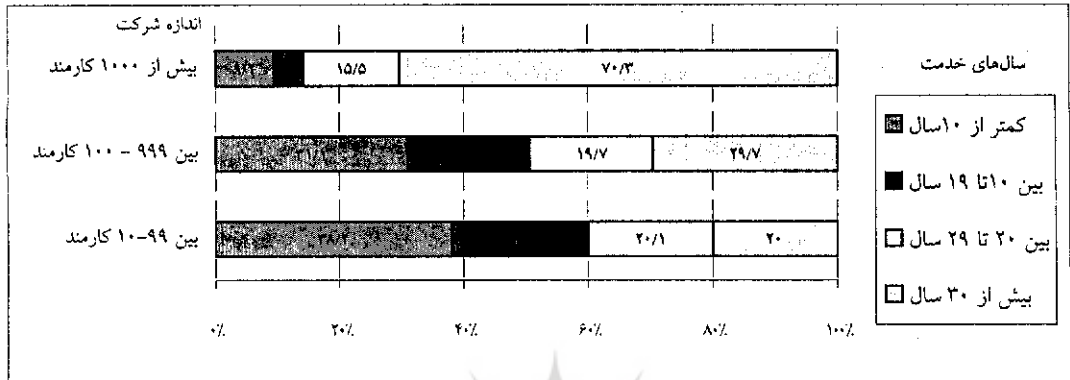
نمودار شماره‌ی ۲- میزان ماندگاری در شغل برای کارکنان مرد گروه سنی ۵۴-۵۰ سال به تفکیک اندازه شرکت در سال ۱۹۹۹



Source: Ministry of Labour, *Statistical Survey Report on the Wage Structure*, 1999.

نمودار شماره ۳- میزان ماندگاری در شغل برای کارکنان مرد گروه سنی ۵۹-۵۵ سال به تفکیک

اندازه شرکت در سال ۱۹۹۹



Source: Ministry of Labour, *Statistical Survey Report on the Wage Structure, 1999*.

### رقابت در بازار کار

در ژاپن، رقابت در بازار کار تا حدود زیادی از نظام استخدام مادام‌العمر متأثر است. وقتی نظام استخدام به صورت مادام‌العمر ترسیم شده باشد، محور رقابت در میان جویندگان کار، شرکت و اعتبار، اندازه و حدود فعالیت آن است؛ زیرا این عوامل بر امنیت شغلی کارکنان تأثیر می‌گذارند. شرکت‌ها در استخدام افراد به ترتیب به دانشگاه محل تحصیل، کیفیت دانش پایه افراد و شخصیت فردی آن‌ها توجه ویژه‌ای دارند.

بازار کار نه بر اساس شغل بلکه بر اساس شرکت طبقه‌بندی می‌شود؛ بنابراین، برای دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بسیار مهم است که به جای شغل به شرکت توجه داشته باشند. در شرکت‌ها شغل واقعی افراد پس از دریافت اولین حقوق ماهیانه و کسب برخی آموزش و تجربه‌ها تعیین می‌شود و روش محاسبه‌ی آن، از یک رشته تحصیلی به رشته‌ی دیگر متفاوت است.

شرکت‌های بزرگ معمولاً شرایط محیطی مساعدتری برای کار دارند. البته، همیشه ممکن است تفاوت‌های حقوق و دستمزد روشن و شفاف نباشد ولی به طور میانگین، میان شرکت‌های بزرگ و کوچک تفاوت محسوسی در مزایای کار برای کارکنان وجود دارد (Muta, 1994). جدول شماره ۳ تفاوت درآمد مادام‌العمر کارکنان را بر اساس اندازه‌ی شرکت و میزان تحصیلات آن‌ها نشان

می‌دهد.

### جدول شماره ۳- درآمد مادام‌العمر کارکنان براساس اندازه‌ی شرکت

و میزان تحصیلات افراد در سال ۱۹۸۸

(ارقام به ۱۰۰۰٫۰۰۰ رین)

میزان تحصیلات	میانگین	اندازه‌ی شرکت		
		شرکت‌های بزرگ با بیش از ۱۰۰۰ کارمند	شرکت‌های متوسط با ۱۰۰ تا ۹۹۹ کارمند	شرکت‌های کوچک با ۱۰ تا ۹۹ کارمند
پایان دبیرستان	۱۷۸/۵	دوره‌ی ۲۱۸/۵	۱۸۰/۹	۱۵۹
پایان دبیرستان	۲۰۳/۸	دوره‌ی ۲۴۴/۵	۲۰۰/۸	۱۷۲/۲
دوره‌ی کاردانی	۲۲۵/۲	۲۶۸/۳	۲۲۵/۴	۱۹۹/۷
دوره‌ی کارشناسی	۲۷۳/۳	۳۱۹	۲۶۲/۹	۲۱۸/۱

Source : Yano, "The End of Testocracy", 1991.

همان‌طور که در جدول شماره ۳ ملاحظه می‌کنید، افرادی که با گواهی‌نامه‌ی پایان دوره‌ی دوم دبیرستان در شرکت‌های بزرگ کار می‌کنند، به‌طور متوسط به اندازه‌ی کسانی که با گواهی‌نامه‌ی دوره‌های کاردانی در شرکت‌های کوچک مشغول به کارند، حقوق دریافت می‌کنند. هم‌چنین حقوق کسانی که با گواهی‌نامه‌ی کاردانی در شرکت‌های بزرگ کار می‌کنند، به‌طور متوسط به اندازه‌ی کسانی است که گواهی‌نامه‌ی کارشناسی دارند و در شرکت‌های کوچک کار می‌کنند. به همین علت تقاضای کار در شرکت‌های بزرگ بیش از شرکت‌ها و مؤسسات کوچک است و داوطلبان مشاغل در تعیین اولویت‌ها از تأکید بر نوع شغل، متوجه نوع شرکت هستند.

شرکت‌های بزرگ و معتبر نیروی کار خود را به ترتیب از میان دانش‌آموختگان بهترین دانشگاه‌ها انتخاب می‌کنند. آن‌ها از این طریق، بر رقابت بازار کار تأثیر قابل توجهی دارند و آن را به سوی تأکید بر شرکت و نه شغل سوق می‌دهند؛ بنابراین، دانش‌آموزان موفق می‌دانند که تلاش برای ورود به دانشگاه معتبر در واقع تلاش برای تسهیل شرایط استخدام در شرکتی بزرگ و معتبر است و این یعنی تضمین شغل و زندگی آینده. بنابراین، به رغم گسترش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، رقابت در میان داوطلبان ورود به دانشگاه‌های مشهور بسیار زیاد است؛ زیرا ورود به دانشگاه معتبر امکان

ورود به شرکت‌های بزرگ‌تر را تسهیل می‌کند و در مورد دانشگاه‌هایی چون توکیو<sup>۱</sup> و کیو تو<sup>۲</sup> این مهم برای داوطلبان تضمین شده است (Muta, 1997; 1994).

در دهه‌ی ۱۹۷۰ رشد سریع اقتصادی، نیاز بخش صنعت را به نیروی کار افزایش داد و درکنار آن بخش‌های خدمات، بازرگانی و امور مالی نیز رشد قابل توجهی پیدا کردند. این تحولات موجب تغییر شکل نیازهای بازار کار شد؛ به طوری که بیش‌تر شرکت‌های بزرگ در ردیف اولین استخدام‌کننده‌های دانش‌آموختگان دانشگاه‌های معتبر در شهرهای بزرگ درآمدند و امکانات خوبی را برای آن‌ها فراهم ساختند. در این شرایط، شرکت‌های خدماتی و مالی در شهرهای کوچک که قادر به رقابت با شرکت‌های بزرگ برای جذب دانش‌آموختگان دانشگاه‌های مشهور نبودند، در انتظار استخدام دانش‌آموختگان دانشگاه‌های معتبر می‌ماندند. در واقع رقابت در بازار کار، مهاجرت جوانان علاقه‌مند به پیشرفت و خدمت از روستاها و شهرهای کوچک به سوی شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی را به همراه داشته است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که رقابت در بازار کار و طبقه‌بندی آن براساس شرکت و نه شغل، عامل مؤثری در پدیده‌ی مهاجرت و در نهایت، تغییر در بازار کار بوده است (Yano, 1997).

### ۱- رتبه‌بندی دانشگاه‌ها

بازار کار بر مبنای اندازه و میزان اعتبار شرکت‌ها طبقه‌بندی می‌شود و رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نیز براساس میزان فرصت‌های شغلی که برای دانش‌آموختگان خود در شرکت‌های بزرگ و معتبر فراهم می‌آورند، صورت می‌گیرد. همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، میزان اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به عنوان معیار اقتصادی سنجش میزان اثربخشی آموزش عالی در نظر گرفته می‌شود (Kaneko, 1997). بنابراین، میزان سازگاری برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی با نیازهای بازار کار، یکی از مهم‌ترین معیارهایی است که نظام آموزش عالی ژاپن به آن توجه جدی کرده است. این بیش‌تر بدان علت است که دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در ژاپن از طرف داوطلبان، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و

1- Tokyo

2- Kyoto



خصوصی و وزارت آموزش و پرورش، علوم و فرهنگ<sup>۱</sup> براساس معیارهای مشخص و مدونی، ازجمله پرورش نیروی انسانی متناسب با نیازهای اقتصادی، اجتماعی جامعه طبقه‌بندی شده‌اند. همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، داوطلبان دانشگاه‌ها اغلب به دلیل تضمین شغلی برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مشهور و معتبر رقابت می‌کنند. وزارت آموزش و پرورش، علوم و فرهنگ ژاپن نیز به طور محرمانه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی را براساس فعالیت‌های دانشکده‌ها در همه‌ی زمینه‌های آموزشی، پژوهشی و از آن جمله میزان اشتغال دانش‌آموختگان ارزش‌یابی می‌کند. شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی و دولتی هم براساس توانایی‌های دانش‌آموختگان در روابط انسانی، دانش پایه، ویژگی‌های فردی و... دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی را رتبه‌بندی می‌کنند. این رتبه‌بندی حتی به سطح دانشکده در هر دانشگاه هم می‌رسد؛ مثلاً دانشکده‌ی حقوق دانشگاه توکیو، ادبیات و علوم انسانی کیوتو، پزشکی اوساکا<sup>۲</sup>، فنی مهندسی توکیو و توهوکو<sup>۳</sup>، روان‌شناسی و علوم تربیتی هیروشیما<sup>۴</sup>، علوم سیاسی و اقتصاد واسدا<sup>۵</sup>، بازرگانی و مدیریت هیتوتسوباشی<sup>۶</sup>، علوم اجتماعی کی‌او<sup>۷</sup> و زبان‌های خارجی دانشگاه صوفیا<sup>۸</sup>، مرتبه‌های نخست مراکز آموزش عالی ژاپن را در افکار عمومی به خود اختصاص داده‌اند. به دلیل اهمیت مسئله‌ی اشتغال در میان داوطلبان، این نوع رتبه‌بندی در جهت دهی رقابت دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی معتبر و نحوه‌ی تعیین رشته‌ی تحصیلی تأثیر زیادی دارد. به علاوه، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی را بر آن داشته است که برای فراهم ساختن زمینه‌های لازم جهت جذب بهترین استعدادها، برنامه‌های آموزشی و پژوهشی خود را بیش از پیش ارزیابی کنند، به

۱- وزارت آموزش و پرورش، علوم، ورزش و فرهنگ ژاپن با ادغام سازمان علوم و فناوری زیرنظر نخست‌وزیری از سال ۲۰۰۱ به وزارت آموزش و پرورش، فرهنگ، ورزش و علوم و فناوری *Ministry of Education, Culture, Sports, Science and Technology* تغییر نام داد.

2- Osaka

3- Tohoku

4- Hiroshima

5- Waseda

6- Hitotsubashi

7- Keio

8- Sophia

مؤثر بودن دانش توجه داشته باشند و شرایط لازم برای ارتباط اثربخش میان نیروی انسانی و نیازهای بازار کار را فراهم سازند. نظام آموزش عالی به جز در دوره‌های کوتاهی که جامعه‌ی ژاپن تحت تأثیر بحرانهای شدید اقتصادی از جمله شوک نفتی سال ۱۹۷۳ و بحران اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ بوده است، کارایی ممتازی داشته و امکان سازگاری با بازار کار را در خود حفظ و همراه تحولات زمان تقویت کرده است (Shimizu, 1999).

به علاوه، تغییرات ایجاد شده در وضعیت استخدامی دانش آموختگان در دوره‌های مختلف، تقریباً با تغییر جهت نیازهای نیروی انسانی در بخش‌های مختلف اقتصادی صورت گرفته و در این میان، صنعت نقش مهمی برعهده داشته است. در سال ۱۹۶۰، ۳۷/۵ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی، جنگل و شیلات به کار اشتغال داشته‌اند. این رقم برای بخش‌های استخراج معدن و ساختمان ۲۴/۴ درصد بوده است. این درحالی است که ۳۸/۱ درصد نیروی کار در بخش صنعت استخدام شده‌اند. ولی در فاصله دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در وضعیت استخدام و توزیع نیروی کار تغییرات محسوسی رخ داده است. در سال ۱۹۸۶ تنها ۸/۵ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی، جنگل و شیلات به کار مشغول بوده‌اند و بخش‌های معدن و ساختمان ۳۳/۹ درصد نیروی کار را به خود اختصاص می‌دادند. این درحالی است که ۵۷/۲ درصد از نیروی کار در استخدام بخش صنعت بوده‌اند (The Japan Institute of Labour, 1988). تحولات اقتصادی دهه‌ی ۱۹۹۰ ژاپن، به همراه توسعه‌ی سریع فنآوری اطلاعات و ارتباطات، تغییرات محسوسی را در توزیع نیروی کار ژاپن به وجود آورده است. آمارهای سال ۲۰۰۰ وزارت کار ژاپن نشان می‌دهد که میزان نیروی کار شاغل در بخش خدمات در دهه‌ی ۱۹۹۰ به سرعت رشد کرده و به ۱۷/۱۸ میلیون نفر - یعنی حدود ۲۶/۷ درصد نیروی کار - رسیده است. در حالی که بخش کشاورزی با ۲/۹۷ میلیون نفر شاغل فقط ۴/۶ درصد از بازار اشتغال را به خود اختصاص داده است و همراه با بخش‌های ساختمان و صنعت، روندی رو به کاهش را نشان می‌دهد (Sano, 2001).

## ۲- تغییر در ساختار صنعت

در دهه‌ی ۱۹۸۰ تغییر در موقعیت اقتصادی شرکت‌های صنعتی موجب دگرگونی ساختار آن‌ها شد. با افزایش توانایی مالی شرکت‌ها، تحولات فنآوری، تغییرات اقتصادی و اجتماعی در سطوح

ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، ساختار صنعت از محوریت کارخانه و تولید کالا<sup>۱</sup> به محوریت اطلاعات و ارتباطات<sup>۲</sup> و خدمات پردازش آن تغییر کرد. این تحول که به دوره‌ی فراصنعتی یا پس از صنعتی شدن<sup>۳</sup> نیز مشهور است، پیام‌های روشنی را برای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به همراه داشت (Yano, 1997, Abegglen and Stalk, 1985). به طوری که پس از سال‌های ۱۹۸۵، با احساس نیاز شدید به دانش‌آموختگان رشته‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات<sup>۴</sup>، بسیاری از دانشکده‌ها و گروه‌های علمی، آموزشی و پژوهشی تازه تأسیس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بر آن شدند که دوره‌های آموزشی فناوری اطلاعات و ارتباطات را دایر نمایند و حتی در نام‌گذاری خود از واژه‌های کلیدی چون اطلاعات<sup>۵</sup>، محیط زیست<sup>۶</sup> و بین‌المللی<sup>۷</sup> استفاده کنند. به علاوه، دانشگاه‌ها با تجدیدنظر و گسترش برنامه‌های آموزشی و درسی خود کوشیدند تا به نیازهای روز جامعه واکنش نشان دهند و در مورد درک مسئولیت‌های خود نسبت به تحولات اقتصادی و اجتماعی حساس باشند. بنابراین، دانشگاه‌های بسیاری در ژاپن در دهه‌ی گذشته مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی<sup>۸</sup> دایر کرده یا ستادهای مطالعه و بررسی برنامه‌های آموزش عالی تشکیل داده‌اند. این فعالیت‌ها نشان می‌دهد که دانشگاه‌های ژاپن همه‌ی تلاش خود را به کار گرفته‌اند تا نقش خویش را در ایجاد و گسترش ظرفیت‌ها و توانایی‌های لازم برای همگامی با نیازهای جامعه و ارائه‌ی راهبردهای اثربخش در دوران جدید (فراصنعتی) و فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز به خوبی ایفا کنند.

### ۳- سرمایه‌ی انسانی یا سرمایه‌ی روابط انسانی

در ژاپن رقابت در استخدام به موقعیت و شرایط شرکت بستگی دارد تا شغلی که به فرد پیشنهاد

- 1- Manufacturing - oriented
- 2- Information - oriented
- 3- Post-industrial
- 4- Information Communication Technology (ICT)
- 5- Information
- 6- Environment
- 7- International
- 8- Institute for Research and Planning in Higher Education

می‌شود یا فرد می‌خواهد آن را انجام دهد و از مدل رقابت شرکت<sup>۱</sup> پیروی می‌کند تا مدل رقابت شغل<sup>۲</sup>. در مدل رقابتی، بیش از تأکید بر دانش افراد به عنوان سرمایه‌ی انسانی<sup>۳</sup> بر روابط انسانی، مهارت‌های زندگی جمعی، تبادل تجربه، آموختن از دیگران و یادگیری مشارکتی به عنوان سرمایه‌ی اصلی، با عنوان سرمایه‌ی روابط انسانی<sup>۴</sup> تأکید می‌شود (Yano, 1997; Nonaka, 1991).

ژاپنی‌ها بر این باورند که انباشت سرمایه‌ی انسانی با تأکید بر دانش افراد، مهم‌ترین موتور محرکه‌ی اقتصاد جامعه است ولی آن‌ها شکل‌گیری سرمایه‌ی انسانی را فقط حاصل فعالیت مؤسسات آموزشی نمی‌دانند بلکه بر این باورند که سرمایه‌ی انسانی بر پایه‌ی همکاری و تعامل اثربخش میان مؤسسات آموزشی و شرکت‌ها توسعه می‌یابد. شرکت‌های ژاپنی به شدت معتقدند که انباشت دانش، امتیاز انحصاری فرد نیست و صرفاً از استعداد و توانایی‌های فرد ناشی نمی‌شود بلکه دانش در فرایند روابط انسانی میان افراد شرکت و تعامل شرکت و مؤسسات آموزشی و پژوهشی شکل می‌گیرد؛ بنابراین در شرکت‌های ژاپنی، تبادل تجربه، یادگیری مشارکتی و مهارت‌های روابط انسانی مهم‌ترین سرمایه و اثربخش‌ترین ابزار برای انباشت دانش و پیشرفت به حساب می‌آید. در این شرایط، درآمد و موقعیت اجتماعی افراد تنها بر اساس توانایی‌های فردی و میزان دانش پایه‌ی آن‌ها محاسبه نمی‌شود (Yano, 1997; Muta, 1994).

نظام روابط صنعتی در ژاپن بر کارگروهی و موفقیت شرکت تأکید می‌کند. راهبرد توجه به موفقیت شرکت و تأکید بر کارگروهی و تسهیل مناسبات انسانی، شرکت‌ها را از ظرفیت‌های وسیع و قابلیت‌های قابل توجهی در رویارویی با نیازهای زمان، بحران‌های اقتصادی، ضرورت‌های نوآوری و فناوری‌های جدید برخوردار ساخته است. در این مدل، نقش مدیر نه به عنوان مافوق که به عنوان معلم و رهبر مورد توجه است، بر روابط انسانی میان افراد در یک حوزه‌ی کاری، تبادل تجربه‌ها، افزایش دانش و تعیین راهبردهای لازم به صورت مشارکتی تأکید می‌شود و تسهیل مناسبات میان انسان‌ها و سازماندهی آن به عنوان نوعی سرمایه‌گذاری و فعالیتی اثربخش، جزء اساسی‌ترین وظایف

1- Company competition model

2- Job competition model

3- Human capital

4- Human relationship capital

مدیراست (Smith, 1983).

در این شرایط، آموختن از یکدیگر، یادگیری مشارکتی و باور نیاز به اندیشه و تجربه‌ی دیگران نه تنها به موقعیت افراد لطمه نمی‌زند بلکه به عنوان مهم‌ترین سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی به حساب می‌آید. کیفیت و بهره‌مندی همگانی از آموزش و پرورش عمومی و متوسطه و گسترش آموزش عالی، ارتباط اثربخشی را میان دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و جامعه به وجود آورده است. به طوری که ژاپنی‌ها در جامعه همانند یک شرکت یا کلاس درس، کوشش می‌کنند تا از یکدیگر بیاموزند و از تجربه‌ی دیگران بهره‌مند شوند. این سرمایه‌ی بزرگی است که پژوهشگران آن را سرمایه‌ی اجتماعی<sup>۱</sup> توصیف کرده‌اند (Muta, 1997, Yano, 1997). این سرمایه در واقع بستر اجتماعی گسترده‌ای را برای توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی و سرمایه‌ی مناسبات انسانی ایجاد کرده است و این هر سه در کنار هم قابلیت‌های فرهنگی و اجتماعی لازم برای توسعه‌ی پایدار و نوسازی اجتماعی ژاپن امروز را فراهم ساخته‌اند (Carnoy, 1999; Levine and Kawada, 1980).

شرکت‌های ژاپنی از نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی انتظار ندارند که به عنوان ابزاری برای فراهم ساختن دانش کافی و مهارت‌های لازم حرفه‌ای شدن نیروی انسانی مبتنی بر توانایی‌های فردی نقش ایفا کنند. آن‌ها بر این باورند که نیروی انسانی شرکت، در حین کار و در تعامل با محیط و تبادل تجربه‌ها حرفه‌ای می‌شوند. به اعتقاد آن‌ها مؤسسات آموزشی باید آموزش‌های پایه را ارائه دهند. در ضمن، به دانشجویان بیاموزند که چگونه بیاموزند و باور کنند که انسان‌ها برای حرفه‌ای شدن باید در حین کار بیاموزند و به صورت بالینی در تعاملی سازنده با محیط کار و مبتنی بر عمل و تجربه، آنچه را که لازم است، یاد بگیرند. در شرکت‌ها کار عملی همراه با دانش بیش از آموزش‌های رسمی مورد توجه قرار دارد. شرکت‌ها از مؤسسات آموزشی فقط انتظار دارند که دانش پایه، قواعد اساسی علم، روش‌های تفکر علمی، نقدپذیری، گفت‌وگو، نگرش علمی به امور و پدیده‌ها، پذیرش پیامدهای طبیعی و منطقی رفتارها و مهارت‌های روابط انسانی را در نیروی انسانی گسترش دهند (Muta, 1994; Wozniak, 1987; Duke, 1986; Japan Recruit Center, 1984). این نوع نگاه، در شرکت‌ها زمینه‌ای را فراهم کرده است که هیچ‌کس بدون گذراندن دوره‌های کارآموزی پیش

از خدمت، به کار مشغول نمی‌شود. این رویکرد نیز به نوبه‌ی خود از ویژگی‌های مهم مدل رقابتی شرکت است که دانش آموختگان را در بازار کار به جای شغل به شرکت متوجه می‌سازد؛ یعنی، افراد می‌دانند که بهتر است به جای شغل بر شرکت تأکید کنند. چون به هر حال قبل از شروع کار، دوره‌های آموزشی معینی را در ارتباط با شغل، مهارت‌های تخصصی، شرایط و محیط کار، فرهنگ سازمانی و مسئولیت‌های خود خواهند گذراند. باید توجه داشت که این همه متأثر از نظام استخدام مادام‌العمر است. اگر شرکت‌ها بپذیرند که به نظام استخدام مادام‌العمر تن در دهند، در استخدام افراد بر مهارت‌های روابط انسانی افراد به عنوان سرمایه‌ی اصلی<sup>۱</sup> تأکید خواهند کرد و آموزش‌های پیش و حین کار را کاملاً جدی خواهند گرفت. هم‌چنان که در دهه‌های اخیر، آموزش‌های پیش و حین کار در شرکت‌های ژاپنی بسیار مورد توجه بوده است و آن‌ها برنامه‌های متنوع آموزشی را با هزینه‌های سنگین برای کارکنان خود در سطوح مختلف تدارک دیده‌اند (Muta, 1993) ولی اگر شرکت‌ها به استخدام بدون ویژگی مادام‌العمر توجه داشته باشند، انسان‌ها را فقط به عنوان نیروی کار<sup>۲</sup> مورد توجه قرار خواهند داد. در این شرایط، افراد نیز در بازار کار به جای شرکت به شغل توجه خواهند کرد. این رویکرد بر نقش و کارکرد دانش‌آموختگان و مؤسسات آموزشی تأثیر زیادی خواهد گذاشت و به سوی تأکید بر فرد، استعداد‌های فردی، مهارت‌ها و توانایی‌های حرفه‌ای متناسب با شغل - همانند کشورهای غربی - پیش خواهد رفت (Henry, Lingard, Rizvi and Taylor, 2001; Yano, 1997; Kaneko, 1992; OECD, 1992).

#### ۴- مقایسه‌ی ژاپن و اروپا

یوشیموتو<sup>۳</sup> و همکارانش از دوازده کشور جهان، در پژوهشی تطبیقی که از سال ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ درباره‌ی مقایسه‌ی ارتباط نظام آموزش عالی و بازار کار در ژاپن و اروپا انجام شد، به این نتیجه رسیدند که دیدگاه دانش آموختگان ژاپنی و اروپایی (ایتالیا، اسپانیا، فرانسه، اتریش، آلمان، انگلستان، نروژ، فنلاند، سوئد و جمهوری چک) که در سال ۱۹۹۵ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بودند و

1- Human relationship oriental capital

2- Human oriental capital

3- Yoshimoto

حداقل سه سال سابقه کار داشتند، در لزوم کسب و توسعه‌ی مهارت، دانش و توانایی خود در دوره‌ی پیش از فارغ‌التحصیلی با یک‌دیگر متفاوت بوده است. به علاوه، این قابلیت‌ها در مورد ژاپن از سال ۱۹۹۵ نسبت به سال‌های ۹۰-۱۹۸۸ نیز تغییر کرده است (Yoshimoto, 2000).

یوشیموتو و همکارانش با طرح سؤالی که مشتمل بر ۳۶ موضوع مربوط به توانایی، مهارت و فناوری لازم در شغل‌ها بود، سعی کردند توانایی‌های متنوعی را که در محل کار لازم است، برای دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا تبیین و نظر آن‌ها را نسبت به دانش، توانایی و مهارت‌های لازم برای شغل‌ها بررسی کنند. به علاوه، ارزش‌یابی آن‌ها را از دانش، توانایی و مهارت‌هایی که پس از فارغ‌التحصیلی دارند، جویا شوند. یکی از سؤالات این پرسش‌نامه که با دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا مطرح شده، این است که شما پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، چه دانش، مهارت یا توانایی‌های لازمی را می‌بایست کسب می‌کردید یا در خود گسترش می‌دادید؟ جدول‌های ۴ و ۵ به تبیین پاسخ‌های به دست آمده از دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن در سال‌های ۹۰-۱۹۸۸ و ۱۹۹۵ و اروپا در سال ۱۹۹۵ پرداخته است. جدول شماره‌ی ۴ دانش، توانایی و مهارت‌های لازم برای شغل‌ها را از نظر دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا نشان می‌دهد.

جدول شماره‌ی ۴- دانش، توانایی و مهارت‌های لازم برای شغل‌ها

اروپا		ژاپن		
دانش‌آموختگان ۱۹۹۵		دانش‌آموختگان ۱۹۹۵	دانش‌آموختگان سال‌های ۹۰-۱۹۸۸	
۴/۳۲	انکابا به خود درکار	۴/۳۵	قابلیت سازگاری	۴/۴۳ توانایی حل مسئله
۴/۳۰	مهارت‌های ارتباط زبانی	۴/۳۱	توانایی حل مسئله	۴/۲۶ مهارت‌های ارتباط زبانی
۴/۲۹	توانایی حل مسئله	۴/۳۰	مهارت‌های ارتباط زبانی	۴/۲۲ کاربرد شرایط فشار و سختی
۳/۲۲	درک پیچیدگی‌های جمله و نظام‌های نسی و سازدانی (نشکیلاری)	۲/۲۱	مهارت‌های دستی (یدی)	۳/۲۷ دانش و تفکر تلقینی ربین‌رشته‌ای
۲/۹۱	مهارت‌های دستی (یدی)	۳/۲۸	دانش و مفاهیم بین رشته‌ای	۳/۱۲ مهارت‌های دستی (یدی)
۲/۸۴	توانایی زبان خارجی	۲/۷۳	توانایی زبان خارجی	۲/۸۴ مهارت زبان خارجی
۲۸۹۵۲		۲۹۲۰		۲۱۱۹ تعداد دانش‌آموختگانی که اظهار نظر کرده‌اند

(پاسخ‌ها در مقیاس پنج‌گانه؛ به طور کامل به دست آوردم: ۵ امتیاز و به طور کامل به دست نیاوردم: ۱ امتیاز محاسبه شده است).

Source : Yoshimoto, "Comparison between Japan and Europe Concerning"

جدول شماره ۵ دانش، توانایی و مهارت‌هایی را که دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه باید دارا باشند، از نظر دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا نشان می‌دهد.

جدول شماره ۵- دانش، توانایی و مهارت‌های دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها

اروپا		ژاپن			
دانش‌آموختگان ۱۹۹۵		دانش‌آموختگان ۱۹۹۵		دانش‌آموختگان سال‌های ۱۹۸۸-۹۰	
۴/۱۶	توانایی یادگیری	۳/۹۱	تعهدکاری	۳/۹۱	تعهدکاری
۳/۹۵	متکی به خود بودن در کار	۳/۷۱	قدرت تمرکز	۳/۷۰	قدرت تمرکز
۳/۹۴	قدرت تمرکز	۲/۶۸	ظرفیت و گرایش به فدا کردن خود	۳/۶۷	ظرفیت و گرایش به فدا کردن خود
			استدلال	۲/۰۱	مهارت‌های رایانه‌ای
	فنی و سازمانی (تشکیلاتی)	۲/۸	درک پیچیدگی‌های جامعه و نظام‌های	۲/۵۱	تصادی
۲/۷۸	استدلال اقتصادی	۲/۵۱	مهارت‌های مذاکره و معامله	۲/۲۳	استدلال اقتصادی
۲/۶۶	مهارت‌های مذاکره و معامله	۲/۴۹	مهارت‌های رایانه‌ای	۲/۳۳	مهارت زبان خارجی
۳۴۱۴۵		۳۴۲۱		۲۸۵۵	تعداد دانش‌آموختگانی که اظهار نظر کرده‌اند

(پاسخ‌ها در مقیاس پنج‌گانه؛ به طور کامل به دست آوردم: ۵ امتیاز و به طور کامل به دست نیآوردم: ۱ امتیاز محاسبه شده است)

Source : Yoshimoto, "Comparison between Japan and Europe Concerning"

Transition from Higher Education to Work , 2000.

بر اساس داده‌های جدول شماره ۴، دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن بر ۲۱ موضوع شامل مهارت‌های شغلی و به کارگیری ماهرانه اندام و دست، سازگاری با شغل و درک پدیده‌ها از منظر منطق اقتصادی<sup>۱</sup> به عنوان توانایی‌های ضروری شغل تأکید داشتند. در حالی که دانش‌آموختگان دانشگاه‌های اروپا بر ۱۵ موضوع شامل اتکا به خود در کار، توانایی تصمیم‌گیری، مسئولیت‌پذیری فردی و دانش و مفاهیم بین رشته‌ای به عنوان توانایی‌های لازم شغل تأکید داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس داده‌های جدول شماره ۵، دانش‌آموختگان دانشگاه‌های ژاپن از تعهدکاری، قدرت تمرکز و توانایی تصدی و انجام دادن برخی امور و اهمیت دادن به دانش به عنوان مهم‌ترین توانایی و مهارتی که دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه باید دارا باشند، یاد کرده‌اند. آن‌ها از مهارت‌های به کارگیری رایانه، توانایی استدلال اقتصادی و برآورد نسبت میزان کالا و هزینه‌های تولید آن و مهارت‌های زبان خارجی را توانایی‌های کم‌اهمیت‌تر دانسته‌اند. از



این نظر میان دانش آموختگان دانشگاه‌های ژاپن در سال‌های ۹۰-۱۹۸۸ و ۱۹۹۵ تفاوت محسوسی وجود ندارد.

در اروپا فراگیری توانایی خودارزیابی<sup>۱</sup> از طرف دانش آموختگان دانشگاه‌ها به عنوان مهمترین موضوعی است که بیش از ژاپن مورد توجه قرار دارد و این تفاوت عمده‌ای است که تحت تأثیر ساختار بازار کار میان دیدگاه‌های دانش آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا می‌توان مشاهده کرد. از نظر دانش آموختگان دانشگاه‌های اروپا، توانایی اتکا به خود در کار رتبه‌ی دوم را دارد و میانگین امتیاز آن ۳/۹۵ است؛ در حالی که این رقم برای دانش آموختگان دانشگاه‌های ژاپن ۲/۹۸ برای سال ۱۹۹۵ است و در میان سایر موارد، رتبه‌ی قابل توجهی را به خود اختصاص نمی‌دهد.

در عین حال، وقتی ضرورت‌های لازم احراز شغل را از نظر دانش آموختگان دانشگاه‌ها در ژاپن و اروپا مقایسه می‌کنیم، به بسیاری موارد مشترک برمی‌خوریم. امور لازم برای کار که از نظر دانش آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا به آن‌ها چندان توجه نشده است، عبارت‌اند از: مهارت‌های مذاکره و معامله، توانایی برنامه‌ریزی، هماهنگی و سازماندهی و مهارت‌های به کارگیری رایانه. از طرف دیگر، مهارت‌هایی که از نظر دانش آموختگان دانشگاه‌های ژاپن و اروپا بسیار مورد توجه قرار گرفته است ولی عملاً اهمیت کم‌تری دارد، مهارت‌های کاریدی، به کارگیری ماهرانه اندام و دست‌ها، دانش نظری و مهارت زبان خارجی هستند.

### اشتغال دانش آموختگان و راهکارهای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی

دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ژاپن همراه با تأکید بر برنامه‌های آموزشی و پژوهشی به مسئله‌ی اشتغال دانش آموختگان خود نیز توجه ویژه‌ای دارند؛ زیرا بیکاری دانش آموختگان یکی دانشگاه می‌تواند موقعیت اجتماعی و درجه‌ی اعتبار آن را تا حدود زیادی پایین بیاورد. بنابراین، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی تلاش می‌کنند تا برنامه‌های آموزشی و پژوهشی خود را هرچه مؤثرتر با نیازهای جامعه، دستگاه‌های دولتی و صنعت پیوند دهند و به روش‌های گوناگون، دانشجویان را با فرصت‌های شغلی و ساختار بازار کار در بخش‌های مختلف دولتی و خصوصی آشنا

سازند و برای انجام دادن کار آماده کنند. مهم ترین این روش ها عبارت اند از:

۱- **پرورش توانایی های حرفه ای ویژه**: برخی از مؤسسات آموزش عالی برای تسهیل اشتغال دانش آموختگان خود در دوران تحصیل صرف نظر از رشته ی تحصیلی دانشجویان، برنامه های آموزشی ویژه ی مهارت آموزی را ارائه می کنند (مثلاً آموزش استفاده از رایانه، توانایی حل مسئله، زبان خارجی و مهارت های حرفه ای برای بهره گیری و توسعه ی فناوری) و تلاش می کنند تا مهارت ها و توانایی های معینی را که با نیازهای روز جامعه و بنگاه های اقتصادی سازگار باشد، در دانشجویان خود گسترش دهند. بعضی از دانشگاه ها این دوره ها را با کمک شرکت های تولیدی و بنگاه های اقتصادی برگزار می کنند (برگرفته از مصاحبه با دکتر ساکورایی<sup>۱</sup>، استاد کالج زنان گاکوشواین<sup>۲</sup>، در شهر توکیو، ۲۰ جولای ۱۹۹۹).

۲- **برگزاری سمینارهایی در زمینه ی با شناخت و تحلیل بازار کار**: معمولاً دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی با کمک شرکت های تولیدی، صنعتی، خدماتی، بازرگانی و ... سمینارهای مطالعاتی و کاربردی را برای آشنایی دانشجویان با بازار کار، توانایی های لازم برای رقابت در آن، وضع شرکت ها و مؤسسات دولتی و خصوصی و شرایط کاری آن ها و ... برگزار می کنند و امکان ایجاد ارتباطی اثربخش میان مؤسسات آموزش عالی و بازار کار را فراهم می آورند. این نشست ها قابلیت های حرفه ای دانشجویان و انتظارات بنگاه های اقتصادی را مورد بررسی قرار می دهد و دانشجویان را با نیازهای واقعی بازار کار آشنا می سازد.

۳- **فراهم ساختن تسهیلات لازم برای اشتغال پاره وقت و ضمن تحصیل دانشجویان**: دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی با فراهم ساختن شرایط لازم برای اشتغال پاره وقت دانشجویان، عملاً امکان تعامل اثربخش آن ها با بازار کار و درک ویژگی ها و دشواری های آن را فراهم می سازند و حتی برخی مؤسسات آموزش عالی دانشجویان را برای این امر تشویق می کنند. تجربه ی دانشجویان در این زمینه و انتقال مؤثر این تجربیات به دوستان آن ها در بهره گیری از فرصت های آموزشی در دانشگاه برای کسب آمادگی های لازم جهت یافتن شغل مناسب تأثیر سازنده ای دارد. براساس آمار وزارت آموزش و پرورش، علوم و فرهنگ ژاپن در سال ۱۹۹۲، ۳/۸۷ درصد دانشجویان

1- Sakurai, K.

2- Gakushuin Women's College

دانشگاه‌ها و ۸۲/۳ درصد دانشجویان سایر مؤسسات آموزش عالی دارای شغل پاره وقت بوده‌اند. جالب‌تر این که در همین سال، ۷۴/۹ درصد از دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و ۷۳ درصد از دانشجویان دوره‌های دکتری نیز شغل پاره وقت داشته‌اند. براساس آمار موجود، بیش از ۵۴ درصد از دانشجویان دوره‌ی لیسانس و ۴۵ درصد از دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری شغل پاره وقت خود را نه تنها در ایام تعطیلات دانشگاهی که در طول سال تحصیلی نیز حفظ کرده‌اند (Monbusho, 1995).

۴- نقش استاد راهنما؛ یکی از معیارهایی که به طور رسمی و غیر رسمی در میزان اعتبار و موقعیت استاد راهنما در میان دانشجویان و مدیریت دانشگاه تعیین کننده است، میزان نفوذ، نقش و عملکرد استاد راهنما در برقراری ارتباط اثربخش میان توانایی‌های حرفه‌ای دانشجویان و نیازهای بازار کار است. استاد راهنما با شناختی که از دانشجویان خود دارد، آن‌ها را در انتخاب شغل مناسب راهنمایی می‌کند. به علاوه، با برقراری ارتباط که با مؤسسات دولتی و خصوصی، می‌کوشد شرکت‌هایی را برای استخدام برخی از دانشجویانش پیدا کند. برخی از استادان راهنما برای انجام دادن این مهم در طول سال تحصیلی با مؤسسات بسیاری تماس می‌گیرند و حتی در آن‌ها حضور می‌یابند و با توصیف موقعیت دانشجویان خود تلاش می‌کنند فرصت‌های شغلی مناسبی را برای برخی از آن‌ها فراهم سازند. بعضی از استادان حتی از برخی مؤسسات خواهش می‌کنند تا تعدادی از بهترین دانشجویانشان را بپذیرند و این یکی از مهم‌ترین نقش‌های استاد راهنماست. دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به این توانایی و مهارت استادان راهنما در ارزش‌یابی‌های آموزشی بسیار بها می‌دهند (برگرفته از مصاحبه با دکتر اوماکوشی<sup>۱</sup>، رئیس وقت مرکز مطالعات آموزش عالی<sup>۲</sup>، دانشگاه ناگويا<sup>۳</sup>، ۲۲ مارس ۱۹۹۹).

به علاوه، بسیاری از دانش‌آموختگان رشته‌های علوم پایه و مهندسی - به ویژه در دوره‌ی کارشناسی ارشد - پس از این که دانشگاه را ترک می‌کنند و به محل خدمت می‌روند، با استادان خود در ارتباط‌اند (Kodama and Nishigata, 1991). آن‌ها وقتی پروژه‌ای تحقیقاتی را در محل کار

1- Umakoshi, T.

2- Center for the Studies of Higher Education

3- Nagoya University

خود تهیه می‌کنند، می‌توانند با همکاری و راهنمایی استاد خود روی آن کار کنند و پس از تکمیل و ارائه آن به دانشگاه، موفق به اخذ مدارج تحصیلی شوند. این نوع مدرک تحصیلی در دوره‌ی دکترای با عنوان راون بون ها کاسه<sup>۱</sup> شناخته شده است و به دکترای براساس دفاع از پایان‌نامه‌ی تحصیلی اطلاق می‌شود. بنابر آمار موجود، در سال ۱۹۸۴ شصت درصد از مدارج دکترای رشته‌های علوم پایه و مهندسی از این طریق به دانشجویان اعطا شده است (Cumplings, 1994). این برنامه نیز تا حدود زیادی موجب ارتباط استادان راهنما و دانشکده‌ها با بازار کار می‌شود.

#### ۵- ایجاد شبکه‌های اطلاع‌رسانی<sup>۲</sup> از بازار کار؛ در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی

نظام‌های اطلاع‌رسانی رسمی و غیررسمی فعالی از بازار کار وجود دارد. شبکه‌ی اطلاع‌رسانی رسمی از طریق اداره‌ی امور دانشجویی آخرین اطلاعات بازار کار را در اختیار استادان راهنما، مدیران دانشکده‌ها و دانشجویان قرار می‌دهد. شبکه‌ی اطلاع‌رسانی غیررسمی نیز فعالیت زیادی دارد و از طریق دانش‌آموختگان مشغول به کار عمل می‌کند. آن‌ها معمولاً ارتباط خود را با استاد و دانشگاه محل تحصیل خویش حفظ می‌کنند و اغلب نیازهای شغلی مؤسسه‌ی محل کار خود را به استادان گزارش می‌دهند یا امکان و توانایی خویش را در یافتن فرصت‌های شغلی مناسب برای برخی دانشجویان به اطلاع دانشکده و دوستانشان در دانشگاه می‌رسانند. این ارتباطات و اطلاعات در انجام اثربخش مسئولیت‌های استاد راهنما در یافتن شغل مناسب برای دانشجویان نقش مؤثری دارد.

#### ۶- انعطاف‌پذیر ساختن برنامه‌های آموزشی و درسی؛ دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی

براساس مطالعه‌ی همه‌جانبه از نیازهای واقعی بازار کار، تحولات فناوری نوین و تغییر در مهارت‌های حرفه‌ای دانش‌آموختگان آموزش عالی، راهکارهای مشخصی را برای پویایی و انعطاف‌پذیری برنامه‌های آموزشی و درسی خود به کار می‌گیرند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا با تغییر برنامه‌های آموزشی، کاهش دوره‌ی تحصیل، تسهیل ارتباط دانشگاه‌ها با بنگاه‌های اقتصادی و جامعه، تأکید بر مهارت‌های بهره‌گیری از اطلاعات، حل مسئله، تصمیم‌گیری و آموختن از دیگران شرایطی را فراهم کنند تا برنامه‌های آموزشی و درسی را از کارایی و اثربخشی بیش‌تری برخوردار سازند.

برای نمونه، دانشگاه هوکایدو<sup>۱</sup> در شمال ژاپن بر اساس توصیه‌های مرکز پژوهش و توسعه‌ی آموزش عالی<sup>۲</sup> خود در برنامه‌ای با عنوان دانشگاه هوکایدو در قرن بیست و یکم<sup>۳</sup> تصمیم گرفته‌است برنامه‌های درسی دوره‌های کارشناسی را با رویکرد تلفیقی<sup>۴</sup> و بین رشته‌ای<sup>۵</sup> و با تأکید بر دانش پایه و به روش برنامه‌ی درسی هسته‌ی اصلی<sup>۶</sup> طراحی کند. بر اساس این برنامه، دوره‌های کارشناسی از دانشکده‌های مختلف جدا می‌شود و در یک دانشکده‌ی مشترک ارائه می‌گردد و به دانشجویان توصیه می‌شود تا در گذراندن واحدهای تخصصی عجله نکنند. در برنامه‌های درسی جدید، به ویژه بر زبان‌های خارجی، ادبیات و هنر، تاریخ و جامعه‌شناسی، موضوعات بین رشته‌ای، دانش پایه و فناوری اطلاعات و ارتباطات به عنوان دروس مشترک تأکید شده است. به علاوه، مطالعه برای تأسیس دوره‌های کارشناسی ارشد جدید متناسب با نیازهای جامعه و با تأکید بر پرورش حرفه‌ای نیروی کار جامعه و تسهیل شرایط ادامه‌ی تحصیل افراد بیش‌تر ادامه دارد (*Hokkaido University, 2001; Ogasawara, 2001*).

### چالش‌های نظام استخدام مادام‌العمر

پژوهشگران بر اساس تحقیقات خود در دهه‌ی گذشته، پیش‌بینی کرده‌اند که تغییر در نظام استخدام مادام‌العمر در ژاپن و حرکت به سوی روش‌های متنوع‌تر به کارگیری نیروی انسانی اجتناب‌ناپذیر است و شرکت‌های تولیدی و بازرگانی برای یافتن راهکارهای اثربخش‌تر جهت استخدام نیروی انسانی خود تلاش می‌کنند (*Ito, 2001 b; Muta, 1997; Tanaka, 1996, Ministry of Labour, 1995*) به علاوه، برنامه‌های آموزشی پیش‌و حین خدمت کارکنان هزینه‌های سنگینی را برای شرکت‌ها به همراه آورده است؛ بنابراین، شرکت‌ها می‌کوشند تا دست‌اندرکاران آموزش و پرورش دوره‌های عمومی و عالی را متقاعد سازند تا برنامه‌های آموزشی

1- Hokkaido University

2- The Center for Research and Development in Higher Education

3- Hokkaido University in 21st Century

4- Integrated Approach

5- Interdisciplinary Approach

6- Core Curriculum

و درسی خود را بیش از پیش با نیازهای واقعی دنیای کار، سرعت تغییر در فناوری و نیازهای جامعه‌ی اطلاعات هماهنگ کنند و دانشجویان را با دانش، مهارت و توانایی‌های متناسب با نیازهای روز صنعت و بازار کار پرورش دهند.

### ۱- تأکید بر فرد یا گروه

تغییر در نظام استخدام مادام‌العمر در ژاپن، تغییر در میزان توجه به مهارت‌ها، استعداد‌های فردی و توانایی‌های حرفه‌ای متناسب با شغل - راهکار کشورهای غربی - را بیش‌تر می‌کند. در نتیجه، اهمیت مهارت‌های مربوط به سرمایه‌ی روابط انسانی و سرمایه‌ی اجتماعی، در مقابل دانش و مهارت‌های شغلی به تدریج کاهش می‌یابد. در واقع، شرکت‌های ژاپنی می‌پذیرند که انباشت دانش به تعلقات، توانایی‌ها و استعداد‌های فردی بستگی دارد و درآمد و موقعیت اجتماعی افراد نیز باید بر اساس این توانایی‌ها تعیین شود. در این شرایط، شرکت‌ها در انتخاب نیروی انسانی خود به جای توجه به مهارت‌های روابط انسانی به عنوان سرمایه‌ای بسیار مهم به توانایی‌های حرفه‌ای افراد به عنوان سرمایه‌ی انسانی توجه می‌کنند (Muta, 1997, Yano, 1997). با تأکید بیش‌تر شرکت‌ها بر نقش استعداد‌های فردی و توانایی‌های حرفه‌ای نیروی انسانی و رویکرد جدید آن‌ها در استخدام افراد، دانشگاه‌ها باید در شیوه‌های مدیریت، برنامه‌های آموزشی و فعالیت‌های پژوهشی خود به طور جدی تجدیدنظر کنند. نخست وزیری، دولت و دانشگاه‌های ژاپن از دهه‌ی گذشته مطالعات بسیاری را آغاز کرده و برنامه‌های اصلاحی متنوعی را به اجرا گذاشته‌اند (سرکارآرانی، ۱۳۸۰).

برخی از پژوهشگران به تغییر وسیع در نظام استخدام مادام‌العمر در ژاپن بدین‌اند. در عین حال، همه‌ی آن‌ها بر این نکته تأکید می‌کنند که نمی‌توان به نگرانی‌های صنعت و شرکت‌های مختلف درباره‌ی کارآمدی دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بی‌اعتنا بود (Muta, 1997; Yano, 1997). آن‌ها به خوبی دریافته‌اند که اگرچه خلاقیت، تولید دانش و گسترش فناوری بر پایه‌ی پژوهش با مشارکت، همکاری، تعامل و گسترش تفکر علمی صورت می‌گیرد و این همه از جمله مهارت‌های روابط انسانی است که در نظام استخدام مادام‌العمر بسیار اهمیت دارد، ولی جامعه‌ی ژاپن متقاعد شده است که به دنبال ایجاد شرایط لازم برای درک زندگی فردی با توجه به توانایی‌ها، استعدادها و تفاوت‌های فردی باشد. در آغاز قرن بیست و یکم، جامعه‌ی ژاپن به عنوان

یک راهبرد کلان به دنبال بازسازی نگرش خود نسبت به سه نوع سرمایه‌ی بسیار مهم - یعنی سرمایه‌ی اجتماعی، سرمایه‌ی روابط انسانی و سرمایه‌ی انسانی - به شکلی است که توجه به تفاوت‌ها و توانایی‌های فردی بیش‌تر شود. برای نمونه، وزارت کار در زیر عنوان برنامه‌های شش‌گانه‌ی توسعه‌ی مهارت خود در سال ۱۹۹۵ به صراحت اعلام کرده است که «برای تحقق برنامه‌های توسعه‌ی مهارت در راستای هماهنگی با تغییرات اجتماعی، لازم است به طور همه‌جانبه به سوی تأکید و توجه بر شخصیت، استعداد و تفاوت‌های فردی انسانها حرکت کنیم. برای اجرای این سیاست لازم است در نظام استخدامی کشور تجدیدنظر کنیم و بیش از پیش به کارکنان فرصت بدهیم تا دانش و مهارت‌های خود را براساس ابتکار خویش توسعه دهند» (Ministry of Labour, 1995).

## ۲- سالخوردگی نیروی کار

سالخوردگی نیروی کار به مثابه‌ی چالشی انکارناپذیر که به نظر می‌رسد در سال ۲۰۲۰ به اوج خود برسد، سیاست‌گذاران را ترغیب می‌کند تا از هم اکنون شرایط لازم برای تجدیدنظر در نظام استخدام مادام‌العمر را فراهم کنند.

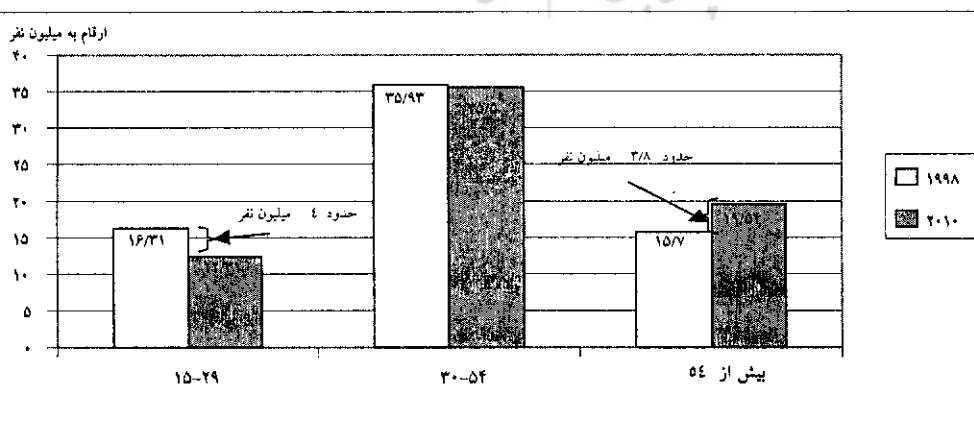
نرخ رشد نیروی کار به شدت تحت تأثیر میزان رشد جمعیت است. در واقع، تغییرات جمعیتی بر روند رشد اقتصادی ژاپن تأثیر قابل توجهی داشته و کاهش زاد و ولد در ساختار جمعیت تغییرات محسوسی ایجاد کرده است. از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۵ حدود ۳۰ میلیون نفر به جمعیت ژاپن افزوده شده است؛ یعنی، نرخ رشد جمعیت در این کشور معادل یک درصد، بوده است. به هر حال، جمعیت سنین ۲۵ تا ۲۹ سال از میزان رشد بیش‌تری برخوردار بوده و این ناشی از بالابودن نرخ رشد جمعیت در سال‌های پیش از ۱۹۵۵ است. بین سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۷۵ جمعیت در سن کار از ۴۲/۵ میلیون نفر به ۶۷/۲ میلیون نفر افزایش یافت. در این دوره، افزایش جمعیت در سن کار ۵۸ درصد بوده و با افزایشی با نرخ سالانه‌ی تقریباً ۲ درصد همراه بوده است (Furuya and Clark, 1993). بعد از سال ۱۹۷۵ نرخ رشد جمعیت نیروی کار سنین ۲۹ - ۲۵ ساله نیز رو به کاهش نهاد. این انعکاس پایان دوره‌ی افزایش جمعیت و کاهش تعداد کودکان در ۲۵ سال قبل از آن بود. همان‌طور که گفته شد، کاهش جمعیت علت اولیه‌ی کاهش نرخ رشد نیروی کار به حساب می‌آید.

کاهش رشد جمعیت و تأثیر آن بر کمبود نیروی کار، موجب سالخوردگی نیروی کار در ژاپن شده

است. در سال ۱۹۶۰ نسبت نیروی کار با سن ۴۰ سال و بالاتر ۳۸ درصد بوده است؛ در حالی که نسبت نیروی کار با سن ۲۴-۱۵ سال ۲۵ درصد از حجم کل نیروی کار را به خود اختصاص داده است. بر اساس داده‌های سال ۱۹۸۵ سالخوردگی نیروی کار وضعیت آشکارتری به خود گرفته است. در این سال، ۵۲/۴ درصد از نیروی کار ۴۰ سال و بالاتر سن داشتند و تنها ۱۲/۵ درصد بین ۱۵ و ۲۴ سال سن بوده‌اند.

ساختار جمعیت و نیروی کار ژاپن در شرایط کنونی بر سالخوردگی بیش‌تر نیروی کار در آینده‌ای نزدیک دلالت می‌کند. به طوری که پیش‌بینی می‌شود نرخ کم باروری و کاهش میزان مرگ و میر در سنین بالا، نسبت جمعیت ۶۵ سال و بالاتر را از ۱۱/۹ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۴/۶ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش دهد. در عین حال، نسبت جمعیت ۲۴-۲۰ ساله را به جمعیت ۶۴-۲۰ ساله از ۱۱/۸ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۹ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش خواهد داد. نمودار شماره ۴ تغییرات نیروی کار را در ژاپن بر اساس سه گروه سنی ۱۵-۲۹ سال، ۳۰-۵۴ سال و بیش از ۵۵ سال در سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۱۰ نشان می‌دهد. در سال ۱۹۹۸، شمار نیروی کار ۱۵-۲۹ سال ۱۶/۳۱ میلیون نفر بود. این تعداد در سال ۲۰۱۰ به ۱۲/۳۱ میلیون نفر کاهش خواهد یافت. در حالی که نیروی کار بالاتر از ۵۵ سال از ۱۵/۷۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۸ به ۱۹/۵۴ میلیون نفر خواهد رسید. جمعیت نیروی کار گروه سنی ۳۰-۵۴ سال تغییر محسوسی را نشان نمی‌دهد (Ministry of Labour, 2000)

نمودار شماره ۴- تغییرات نیروی کار و گروه‌های مختلف سنی در سال ۱۹۹۸ و سال ۲۰۱۰





رشد سریع اقتصادی ژاپن از دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ در دوره‌ای رخ داد که رشد نیروی کار جوان به سرعت در حال افزایش بود. دستمزدهای کم نیروی کار جوان و سرمایه‌ی انسانی آموزش‌دیده‌ی جدید، فرایند رشد اقتصادی را در این دوره تسهیل کرد. در دهه‌ی ۱۹۹۰ نیروی کار به‌کندی رشد کرد و زمینه‌ی سالخوردگی نیروی کار بیش از پیش فراهم آمد. براساس نظام استخدامی ژاپن که افزایش دستمزدها براساس سال‌های خدمت صورت می‌گیرد، سالخوردگی نیروی کار ممکن است بر افزایش هزینه‌های نیروی کار در مؤسسات مختلف اثر بگذارد. این پدیده می‌تواند بر کاهش نرخ رشد اقتصادی این کشور اثر قابل توجهی داشته باشد. برای روبه‌رو شدن با این مشکل، دولت ژاپن در حال تشویق مؤسسات برای بالابردن سن بازنشستگی نیروی کار است و البته اعمال این سیاست، سالخوردگی نیروی کار را تشدید می‌کند. در حال حاضر، مؤسسات مختلفی در ژاپن سرگرم بررسی راهکارهای عملی و سیاست‌های اصولی برای حل مشکل سالخوردگی نیروی کار هستند. به ویژه آن بخش از مشکل سالخوردگی نیروی کار که به افزایش هزینه‌های نیروی کار منجر می‌شود.

افزایش سن بازنشستگی مشکلات سالخوردگی نیروی کار را تا حدودی کاهش می‌دهد ولی شرکت‌ها را با مشکلات جدی روبه‌رو می‌سازد. آن‌ها از یک سو به وضعیت شرکت در شرایطی که حجم قابل توجهی از نیروی کار آن سالخورده است و از طرف دیگر به هزینه‌های سنگینی که براساس نظام پرداخت مبتنی بر سنوات خدمت باید پردازند، فکر می‌کنند. حساسیت شرکت‌ها زمانی بیش‌تر می‌شود که کوشش‌هایشان برای کاهش هزینه‌های نیروی کار سالخورده با موفقیت همراه نباشد و عملاً بازده مناسبی نداشته باشد. دولت ژاپن از راه‌های مختلف برای تشویق شرکت‌هایی که سن بازنشستگی را تا ۶۵ سالگی افزایش داده‌اند، و به آن‌ها کمک مالی ارائه می‌کند. به علاوه، با ایجاد مراکز اطلاع‌رسانی متعدد جهت بهره‌گیری از تجربه‌ی حرفه‌ای بازنشستگان برای آن‌ها فرصت‌های شغلی پاره‌وقت فراهم کند و مؤسسات تولیدی و خدماتی را به استفاده از تجربه‌ی آن‌ها ترغیب نماید.

موفقیت ژاپن در آینده تا حد زیادی به توانایی این کشور در حل مشکل سالخوردگی نیروی کار بستگی دارد. کارآفرینی و برآورد هزینه‌های نیروی کار به مدیریت مؤثر سالخوردگی نیروی کار و روزهای انتظار یک جوان آموزش‌دیده‌ی متخصص در ورودی‌های شرکت به عنوان نیروی کار فعال بستگی دارد. این موضوعی است که تغییر در نظام استخدام مادام‌العمر را اجتناب‌ناپذیر می‌کند و به نوبه خود بر آموزش عالی نیز تأثیرات محسوسی دارد.

## نتیجه گیری

نظام آموزش عالی و ارتباط آن با اشتغال دانش آموختگان سخت تحت تأثیر شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است. در واقع، عرضه و تقاضای نیروی انسانی تحصیل کرده به روند تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه بستگی دارد؛ بنابراین، اوضاع اقتصادی و اجتماعی را می توان عامل مهمی در تعیین سیاست های آموزش عالی ذکر کرد. تغییر در هریک از عوامل این حوزه از جمله میزان رشد اقتصادی، نظام استخدام، رقابت در بازار کار، تغییر در ساختار صنعت، توجه به مدل رقابتی شرکت یا شغل، رویکرد توجه به انسان اعم از توجه به مهارت روابط انسانی و فعالیت مشارکتی یا توانایی فردی و حرفه ای، بر ساختار، کارکرد، نقش و جایگاه دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی تأثیر زیادی دارد. سیاست گذاران نظام آموزش عالی و مدیران دانشگاه ها باید از پیامدهای این موضوع به خوبی آگاه باشند.

تجربه ی ژاپن در تهیه ی ساختار کارآمدی برای مدیریت دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی با توجه به نیازهای بازار کار، مسئله ی اشتغال دانش آموختگان، برنامه های توسعه ی اقتصادی و اجتماعی دولت، تغییر نگرش جامعه نسبت به کارکردهای اساسی آن ها و ایجاد شرایط لازم برای جلب مشارکت همه ی عناصر دانشگاه، به ویژه اعضای هیئت علمی در تسهیل ارتباط اثربخش با مراکز صنعتی، شرکت های خدماتی و بازرگانی، مؤسسات دولتی و بنگاه های اقتصادی، می تواند مورد توجه مدیران و سیاست گذاران آموزش عالی ایران قرار گیرد.

به علاوه، با تأکید بر بازمینی و مطالبه ی نظام استخدامی کشور از منظر مشکل اشتغال دانش آموختگان نظام آموزش عالی و توجه بیش از پیش به کارکردها و پیامدهای استخدام مادام العمر، مستخدم استاندارد و توجه به مدل رقابتی شرکت یا شغل می توان زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای ارتباط اثربخش تر آموزش عالی و بازار کار را فراهم ساخت و بر سرمایه ی مناسبات انسانی به عنوان نیاز اساسی امروز جامعه همراه با سرمایه ی انسانی تأکید کرد. توجه به سیاست های دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی ژاپن در ارتباط با اشتغال دانش آموختگان - که عمدتاً با رویکرد فرهنگی، اجتماعی تهیه و اجرا می شود - می تواند همراه با توجه به نقش اساسی آموزش عالی در پژوهش های علمی و تولید دانش، بر مسئولیت حفظ و گسترش ارتباط اثربخش برنامه های آموزشی و درسی آن ها با نیازهای واقعی بازار کار نیز تأکید کند. مهم ترین راهکارهایی که

از تجربه‌ی ژاپن در ارتباط با آموزش عالی و بازار کار می‌توان به دست آورد و آن‌ها را با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران مورد مطالعه، بررسی و بهره‌گیری قرار داد، عبارت‌اند از:

- ۱- بررسی برنامه‌های درسی و دوره‌های آموزشی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی با توجه به نیازهای بازار کار و لزوم سازگاری آن‌ها با شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه و تحولات فناوری.
- ۲- ایجاد زمینه‌های لازم برای تعامل بیش‌تر دانشگاه‌ها با جامعه و به ویژه، جلب مشارکت بخش‌های مختلف صنعت و خدمات در توسعه‌ی برنامه‌های درسی و انعطاف‌پذیری بیش‌تر دوره‌های آموزش مؤسسات آموزش عالی با توجه به نیازهای حرفه‌ای بازار کار.

- ۳- تأکید بر پرورش حرفه‌ای نیروی انسانی شاغل از طریق دوره‌های آموزشی حین کار به جای آموزش‌های رسمی خارج از محیط کار که اغلب از میزان ماندگاری در شغل می‌کاهد.

- ۴- توجه به دانش، توانایی و مهارت‌های مؤثر لازم برای اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی با رویکرد سرمایه‌مناسبات اجتماعی مانند: گسترش آموزش‌های حرفه‌ای، توانایی حل مسئله، آموزش مداوم، خودآموزی، قابلیت سازگاری و کارگروهي، دانش و مفاهیم بین رشته‌ای و مهارت‌های یادگیری از یک‌دیگر.

- ۵- گسترش فرصت‌های شغلی پاره‌وقت و ترغیب دانشجویان به استفاده از آن‌ها در حین تحصیل و پس از آن برای مواجهه با بحران بیکاری دانش‌آموختگان و افزایش توانایی و مهارت‌های آنان به ویژه کمک به شناخت آن‌ها از رغبت‌ها و توانایی‌های شغلی خود و پیچیدگی‌های بازار کار.

- ۶- تعامل و مشارکت فعال دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی با دستگاه‌های دولتی و مؤسسات خصوصی برای سهیم شدن در سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های مربوط به مدیریت اشتغال و راهکارهای بهبود و توسعه‌ی آن.

تجربه‌ی ژاپن به ما می‌آموزد که با توجه به محدودیت روش‌های پیش‌بینی نیروی انسانی، لازم است در جهت تحلیل نیروی انسانی در برنامه‌ریزی آموزشی و تولید نیروی انسانی در نظام آموزش عالی حرکت کنیم. ما به حرکت به سوی تحلیل نیروی انسانی با توجه به ارزیابی هزینه و فایده، تحلیل بازار کار، روش بهره‌گیری از نیروی کار، بهره‌وری نیروی کار، نحوه‌ی بازخورد نظام آموزش عالی از بازار کار و رقابت در بازار کار و ارزیابی مستمر سیاست‌ها و راهکارهای مختلف برای اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی هستیم. این یافته‌ها را پژوهش‌های ملی و

بین‌المللی دیگری نیز تأیید می‌کنند<sup>۱</sup>. در سیاست‌گذاری نظام آموزش عالی، لازم است به تحلیل بازارکار، رویکردهای اقتصادی و اجتماعی اشتغال و راهکارهای ایجاد هماهنگی میان نیازهای واقعی بازار کار و توانایی‌های حرفه‌ای دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها توجه کنیم. به میزانی که از برنامه‌ریزی آموزشی با توجه به پیش‌بینی نیروی انسانی به سمت تحلیل بازار کار و درک واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی حرکت کنیم، سیاست‌های آموزش عالی انعطاف‌پذیرتر، وسیع‌تر، متنوع‌تر، غیرمتمرکزتر و مشارکتی‌تر خواهند شد و در نهایت، پویایی، کارایی و اثربخشی لازم را به دست خواهند آورد.

نگارنده بر این باور است که تجزیه و تحلیل تجربه‌ی ژاپن در روند سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی، تأثیر و چالش‌های نظام استخدام مادام‌العمر، رقابت و تحلیل بازار کار، سیاست‌های دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در ارتباط با ساختار بازار کار و اشتغال دانش‌آموختگان، چشم‌اندازهای متفاوتی را در ارتباط با نیازهای واقعی بازار کار، ضرورت توجه به تحلیل بازار کار و نیروی انسانی و عوامل پیچیده و مؤثر در نظام آموزش عالی و مسئله‌ی اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، فراسوی سیاست‌گذاران نظام آموزش عالی کشور قرار می‌دهد.\*

## منابع

چن، اف؛ (۱۳۷۶). پیش‌بینی نیاز به نیروی انسانی متخصص، ترجمه‌ی حسن طائی، گزیده مقالات دایرةالمعارف آموزش عالی، جلد اول، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش

۱- برای کسب اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی این پژوهش‌ها به منابع شماره‌ی ۱، ۲، ۳، ۴۸ و ۴۹ مراجعه کنید.

## \* - سپاسگزاری

نویسنده برخورد لازم می‌داند از همکاری آقای دکتر هیرومیتسو موتا Hiromitsu Muta، استاد دانشگاه صنعتی توکیو و خانم دکتر یوکی هوندا اوکیتسو Yuki Honda-Okitsu، پژوهشگر مؤسسه‌ی کار ژاپن در تهیه‌ی این مقاله قدردانی کند. آن‌ها با دراختیار قراردادن منابع متعدد، ارسال مقاله‌ها و اطلاعات معتبر و به روز و نتایج پژوهش‌های مرتبط با موضوع، بر غنای مقاله‌ی حاضر افزوده‌اند.

عالی، صص ۳۵۲ - ۳۳۲.

سرکار آرانی، محمدرضا؛ (۱۳۸۰). از جستجوی دانش به سوی خلق دانش - چالش دو دهه‌ی اخیر دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ژاپن - فصلنامه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، شماره ۱، سال هفتم، صص ۱۴۲-۱۱۵.

ضرغامی، مصطفی؛ (۱۳۷۹). چشم انداز اشتغال فارغ التحصیلان آموزش عالی: زمینه‌ها، مشکلات و تنگناها، گزارش پژوهشی، جهاد دانشگاهی، پژوهشکده‌ی علوم انسانی - اجتماعی.

Abegglen, J., C. and Stalk, G., Jr. (1985). *Kaisha: The Japanese Corporation*, New York: Basic Books.

Amano, I.(1990). *Education and Examinations in Modern Japan*, Tokyo: University of Tokyo Press.

Carnoy, Martin (1999). The Great Work Dilemma: Education, Employment and Wages in the New Global Economy, in John Ahier and Geoff Esland, *Education Training and the Future of Work I*, London: Routledge.

Clark, R.L. and Ogawa, N. (1992a). "The Effect of Mandatory Retirement on Earnings Profiles in Japan", *Industrial and Labour Relations Review*, 45(2): 258 - 266.

Clark , R.L. and Ogawa, N. (1992b). "Employment Tenure and Earnings Profiles in Japan and the United States", *American Economic Review*, 82(1):336-345.

Cummings, W.K. (1994). "From Knowledge Seeking to Knowledge Creation, *Higher Education* 27, 399-415.

Drucker, P., F. (1994). *Post - Capitalist Society*, New York: Harper Collins.

Duke, B.(1986). *The Japanese School*, New York: Praeger.

Furuya, K. and Clark, R., I. (1993). Labour Force Developments and Emerging Human Resource Policies in Japan, in Naohiro Ogawa, Gavin W.Jones, and Jeffrey G.Williamson, *Human Resources in Development along the Asia-*

*Pacific Rim*, New York: Oxford University Press, pp. 21-65.

Henry, M.; Lingard, B; Rizvi, F. and Taylor, S. (2001). *The OECD, Globalisation and Education Policy*, London: Pergamon.

Hokkaido University (2001). *Final Report in 2000th of the Working Group for Strategic Planning: The Vision of Hokkaido University in 21st Century*, Sapporo: Hokkaido University.

Ito, Minoru (2001a). The Long-term Employment System, in: *The Labor Situation in Japan 2001/2002* Tokyo: The Japan Institute of Labour, (URL: <http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/Isj2001-1.pdf>).

Ito, Minoru (2001b). Assignments and Transfers, in: *The Labor Situation in Japan 2001/2001*, Tokyo: The Japan Institute of Labor, (URL: <http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/Isj2001-3.pdf>).

Japan Recruit center (1984). *Survey on Company's Opinion about Educational Level of Employee's*, Tokyo: Japan Recruit Center.

Hashimoto, M. (1979). "Bonus Payments, On-the-job Training, and lifetime Employment in Japan", *Journal of Political Economy*, 87 (5/1): 1086-1104 .

Kaneko, M. (1997), Efficiency and Equity in Japanese Higher Education, *High - Education*, 34, 165-182.

Kaneko, M. (1992). *Higher Education and Employment in Japan*, Research Institute of Higher Education, Hiroshima University.

Kodama, F. and Nishigata, C.(1991). "Structural Changes in the Japanese

- Supply Employment Systems of Engineers : Are We Losing or Gaining?" ,  
in Zinberg, D.S. (ed.), *The Changing University*, Dordrecht: Kluwer  
Academic Publishers.
- Kumon, S., and Rosovsky, H. (1992). *The Political Economy of Japan: Cultural  
and Social Dynamics*, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Lazear, "E. (1979). "Why is There Mandatory Retirement?", *Journal of  
Political Economy*, 87(6): 1261-84.
- Levine Solomon, B. and Kawada Hisashi, (1980). *Human Resources in  
Japanese Industrial Development*, Princeton: Princeton University press.
- Maruyama, F. and Miura, M. (1992). "The Function and Current Issues of  
Graduate Schools in Japan", *Daigaku Ronshu* 21, 279-297.
- Martin, Linda G. and Ogawa N. (1988). "The Effect of Cohort Size on  
Relative Wages in Japan," in Ronald Lee, Brian Arthur and Gerry Rodgers  
(eds.), *Economics of Changing Age Distributions in Developed Countries*,  
Oxford: Clarendon Press, PP.59-75.
- Mincer, J. and Higuchi, Y. (1988). "Wage Structure and Labour Turnover in  
the United States and Japan", *Journal of the Japanese and International  
Economics*, 2(2) June: 97-133.
- Ministry of Labour (1991). *Wage Census*, Tokyo.
- Ministry of Labour (1995). *Present State and Problems on Japanese  
Employment System*, Tokyo.
- Ministry of Labour (1996). *Survey of Employment Management*, Tokyo:  
Ministry of Labour.
- Ministry of Labour (1999a). *Survey on Employment Trends, Policy Planning  
and Research Department Secretariat*, Tokyo: Ministry of Labour.

- Ministry of Labour (1999b). *Statistical Survey Report on the Wage Structure*, Tokyo: Ministry of Labour.
- Ministry of Labour (2000). *9th Basic Employment Measures Plan*, Tokyo: Ministry of Labour, (URL: <http://www.mhlw.go.jp>).
- Monbusho (1984). *Education in Japan, 1982: A Graphic Presentation*, Tokyo: Ministry of Education, Science and Culture.
- Monbusho (1995). *Remaking Universities: Continuing Reform of Higher Education*, Tokyo: Ministry of Education, Science and Culture.
- Monbusho. (1996). *The Current Main Activities of the Monbusho*, Tokyo: Ministry of Education, Science and Culture.
- Monbusho (2000a). *Education in Japan; A Graphic Presentation*, Tokyo: Ministry of Education, Science, Sports and Culture, (URL: <http://www.mext.go.jp>).
- Monbusho. (2000b). *Monbusho*, Tokyo: Ministry of Education, Science, Sports and Culture, (URL: <http://www.mext.go.jp>).
- Muta, H. (1993). *Human Resources Development in Japan in the 1990s*, E.S.T. Research Report, Tokyo: Tokyo Institute of Technology.
- Muta, H. (1994). Transition from School to Work in Japan, *Humanities Review*, (Journal of Tokyo Institute of Technology) No.20, pp.81-94.
- Muta, H. (1997). *Roles of Governments and Corporations on Skill Development in Japan*, Tokyo: Tokyo Institute of Technology.
- National Science Board (1991). *Science and Engineering Indicators*. Washington, D.C.: Government Printing Office.
- Nonaka, U. (1991). The Knowledge-Creating Company, *Harvard Business Review*. Nov. Dec., 1991. pp. 96-104 .



- OECD.(1992). *From Higher Education to Employment* , Vol. 1~4, Paris.
- Ogasawara, Masaaki. (2002). Strategic Planning of the Graduate and Undergraduate Education in a Research University in Japan, *Higher Education Policy*, 15, 55-60.
- Ogawa, N. and Tsuya, Norika (1993). Demographic Change and Human Resource Development in the Asia-pacific Region: Trends of the 1960s to 1998s and Future Prospects, in Naohiro Ogawa, Gavin W. Jones, and Jeffrey G. Williamson, *Human Resources in Development along the Asia-pacific Rim*, New York: Oxford University Press, pp. 210-225.
- Psacharopoulos, G. (1991). *From Manpower Planning to Labour Market Analysis*, I.L.R., Vol. 130, No. 14, pp. 459-470.
- Richards, P., (1994). Issues in Manpower Analysis, in P.Richards and A. Amjad, *New Approaches to Manpower Planning and Analysis*, ILO, pp. 1-13.
- Sano, Tetsu (2001). Changes in Employment Structures, in: *The Labour Situation in Japan 2001/2001*, Tokyo: The Japan Institute of Labour, (URL:[http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/ljsj\\_2001-2.pdf](http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/ljsj_2001-2.pdf)).
- Shimizu, K. (1999). *Kyoiku Data Rando 1999-2000* (A Databook of Educational Statistics), Tokyo: Jijitsushinsha.
- Smith, R., J. (1983). *Japanese Society: Tradition, Self and the Social Order*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tanaka, K. (1996). State and Problems of Recent Public Vocational Training, *Monthly Journal of the Japan Institute of Labor*, No.434.
- Teichler, U. (1997). "Higher Education in Japan, A View from outside", *Higher Education* 34, 275-298.

- The Japan Institute of Labour(1988). *Employment and Employment Policy*, Tokyo.
- The Japanese Institute of Labor (1970, 1975, 1980, 1985, 1988). *Basic Survey on Wage Structure*, Tokyo.
- Yano, M. (1997). "Higher Education and Employment", *Higher Education* 34, 199-214.
- Yano, Masakazu (1991). *The End of Testocracy*, Tokyo: Yushindo, (in Japanese).
- Yoshimoto, Keiichi (2000). *Comparison between Japan and Europe Concerning Transition from Higher Education to Work*, Research Report, Japan: Kyushu University.
- University Council. (2000). *Report of University Council on Admission Systems*, Tokyo: University Council.
- Ushigi, M. (1993) . Graduate Education and Research Organization in Japan, in Burton Clark (ed.), *The Research Foundations of Graduate Education in Germany , Britain, France, The United States, and Japan*, Berkeley: University of California Press, pp. 299-325.
- Watanabe, Hiroaki. (2001). Labour Force, in: *The Labour situation in Japan 2001/2002*, Tokyo: The Japan Institute of Labour, (URL:[http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/lmj\\_2001-2.pdf](http://www.jil.go.jp/eSituation/pdf/lmj_2001-2.pdf)).
- Wozniak , G.D. (1987). Human Capital, Information , and the Early Adoption of New Technology, *The Journal of Human Resources* , 22(1); 101-112.

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## تحلیلی بر ماهیت و ابعاد نظریه رهبری تحول آفرین

دکتر محمد ابراهیم سنجقی\*

چکیده

در ادبیات معاصر رهبری و مدیریت سازمانی، نظریه رهبری تحول آفرین به عنوان سرآمد تمامی نظریه‌ها در مقام توصیف فرایندهای اثربخشی رهبری شهرت یافته است. این نظریه در عین حال توانسته است الگوی مناسبی را برای ایجاد تغییرات بنیادین و تحول در شاکله بسیاری از سازمان‌های امروزی ارائه دهد. در این مقاله ارزش علمی و دستاوردهای کسارپردی نظریه تحول آفرین، روند شکل‌گیری و فراز و فرودهای مرتبط با سیر تکاملی این نظریه بررسی شده و در فرجام، تصویر روشنی از ماهیت و ابعاد نظریه ارائه گردیده است. کاستی‌ها و نارسایی‌های گوناگونی که این نظریه در حال حاضر با آن روبه روست، از منظر نقد علمی مورد توجه قرار گرفته است.

### واژه‌های کلیدی

رهبری تحول آفرین، رهبری پرجاذبه، اثربخشی رهبری، نفوذ آرمانی، تحریک

فره‌یختگی، الهام بخشی و حمایت توسعه‌گرا

## مقدمه

ادبیات رهبری و مدیریت، طی دو دهه گذشته، شاهد تکوین و مقبولیت یافتن طیف جدیدی از نظریه‌های مربوط به رهبری اثربخش بوده است. در میان این دسته از نظریه‌ها، نظریه "رهبری تحول آفرین"<sup>۱</sup> به مرور توانسته است نزد دانشمندان و متفکران این حوزه از معارف علمی، مقبولیت بیشتری را به مثابه پارادایمی جدید کسب کند.

دو تن از دانشمندان برای دست یافتن به درک بهتری از ارزش و اهمیت رهبری تحول آفرین، عملکرد شمار قابل ملاحظه‌ای از سایر سازمان‌های طلایه‌دار و کمال‌جو را، که در عین حال از فرهنگ غنی و منسجمی برخوردارند، مورد مطالعه قرار داده و در پایان به این جمع‌بندی دست یافته‌اند که در ورای این عملکردهای چشمگیر و این فرهنگ‌های سرشار، حداقل یک رهبر تحول آفرین در برخی از مراحل توسعه سازمان‌های مربوط، ایفای نقش کرده است. (پی‌ترز و واترمن، ۱۹۸۲، ص ۸۲)

این مقاله در نظر دارد با بررسی زمینه‌ها و بستر پیدایش نظریه رهبری تحول آفرین در قلمرو علوم سازمانی، سیر تکاملی شکل‌گیری این نظریه را همراه با تشریح ماهیت و ابعاد آن مورد بحث قرار دهد و سرانجام با ارزیابی دستاوردهای این نظریه تصویر روشنی از کاستی‌ها و نارسایی‌های آن ارائه کند.

## بخش اول

### بررسی عوامل زمینه‌ساز در پیدایش نظریه‌های رهبری تحول آفرین

شماری از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز در پیدایش و شکل‌گیری نظریه‌های رهبری تحول آفرین عبارتند از:

۱- وضعیت حاد رقابتی در دهه ۱۹۸۰ میلادی عرصه را بر بسیاری از سازمان‌های بزرگ تنگ کرد. و درجه اثربخشی توان موجود آنها را برای پاسخگویی به اوضاع تحول یافته محیطی در

معرض چالش قرار داد. از اینرو شمار زیادی از سازمان‌های غوطه‌ور در تلاطم‌های محیطی در صدد برآمدند تا با وقوف به درجه ناکارآمدی رویکردهای معمول و متداول رهبری و با تأمل و تجدید نظر در بسیاری از پیش‌فرض‌ها و روش‌های سازمانی، در مقام بازسازی و تجدید بنای خود برآیند و تلاش کنند تا با مبادرت به ایجاد تغییرات اساسی و تحول در شاکله و زیربنای سازمانی، مزیت‌های راهبردی نوینی را به عرصه‌های حاد رقابتی وارد نمایند. در چنین زمینه‌ها و بستری است که نظریه "رهبری تحول‌آفرین" به مثابه کلید دستیابی به توانمندی‌های غیرمتعارف و آرمانی، خود را می‌نماید.

تا قبل از پیدایش اولین نظریه‌های رهبری تحول‌آفرین، سه دسته متمایز از نظریه‌ها و رویکردهای رهبری به منصفه ظهور رسیده بود. یکی از دانشمندان برای توجیه روند نظریه‌های پیشین رهبری و حدود زمانی برتری یافتن هر نظریه بر دیگر نظریه‌ها، جدولی را مطابق زیر ارائه کرده است. (برای من، ۱۹۹۲، ص ۱۰)

### روندهای نظریه و پژوهش رهبری

انديشه محوري	رويكرد	برهه زماني
توانايي رهبري ذاتي است.	رويكرد ويژگي	تا اواخر دهه ۱۹۴۰
اثربخشي رهبري در گرو كيفيت رفتار رهبر است.	رويكرد سبک	از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰
اثربخشي رهبري در گرو موقعيت است. همه چيز به موقعيت بستگي دارد.	رويكرد اقتضايي	از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰
رهبران به چشم‌انداز تياز دارند.	رويكرد رهبري نوين (از جمله رهبري پرچاذه)	از اوایل دهه ۱۹۸۰

در اینجا جوهره هر یک از این سه رویکرد را به اجمال بررسی می‌کنیم:

رویکرد "ویژگی" که تا اواخر دهه ۱۹۴۰ سرآمد دیگر نظریه‌های رهبری به شمار می‌رفته با تأکید بر توانایی‌ها و ویژگی‌های خاص شخص رهبر، بر این باور است که نوع رهبران ذاتاً و از آغاز تولد حامل مجموعه‌ای از خصوصیات و ویژگی‌هایی هستند که لازمه تحقق رهبری است و وجود این خصوصیات و ویژگی‌ها در رهبران، آنان را از غیر رهبران و پیروان متمایز می‌سازد. دانشمندان و نظریه‌پردازان طرفدار این رویکرد، ویژگی‌های گوناگونی را برای توصیف رهبران برشمرده‌اند. در ذیل چکیده تنی چند از این دانشمندان براساس یافته‌های نورث هاوس (۲۰۰۱، ص ۱۸) ارائه می‌شود.



مطالعات مربوط به ویژگیها و خصوصیات رهبری

استاگدیل (۱۹۴۸)	من (۱۹۵۹)	استاگدیل (۱۹۷۴)	لود، دوادر، والیگر (۱۹۸۶)	کیوک پاتریک ولوک (۱۹۹۱)
ذکاوت <sup>۲</sup>	ذکاوت	توفیق طلبی <sup>۲</sup>	ذکاوت	میل به پیشرفت <sup>۱</sup>
هوشیاری	مردانگی	پایداری	مردانگی	انگیزه داری
بینش	انطباق پذیری	بینش	تسلط	حقانیت
مسئولیت پذیری	تسلط	خلافت		اعتماد
خلافت	از خود گذشتگی	اعتماد به نفس		توانایی شناخت
پایداری	محافظه کاری	مسئولیت پذیری		دانش انجام دادن کار
اعتماد به نفس		همکاری با دیگران		
اجتماعی گرا		تحمل دیگران		
		نفوذگرا		
		اجتماعی گرا		

رویکرد "ویژگی" با این که توانست معیارهای روشنی را به منظور توصیف خصلت‌های عمومی مورد نیاز رهبران ارائه دهد، در عین حال به طور کلی از توصیف ماهیت پدیده رهبری غافل ماند. این نقیصه بزرگ در درون خود کاستی‌ها و نارسایی‌های گوناگونی را در بر داشت که شماری از مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

- نادیده گرفتن سهم پیروان در تکوین پدیده رهبری

1- Drive

2- Achievement

3- Intelligence

- دخیل ندانستن اوضاع محیطی در اثربخشی فعالیت‌های رهبر
- عدم ارائه روش برای تبیین چگونگی نفوذ رهبر بر پیروان
- برقرار نبودن رابطه‌ای روشن بین ویژگی‌های مورد نیاز رهبر و اقتضانات خاص سازمانی

با نمایان شدن ضعف‌های مختلف رویکرد "ویژگی" در توصیف پدیده‌های رهبری، به تدریج رویکرد "سبک" نقش غالب را پیدا کرد. برخلاف رویکرد "ویژگی" که اثربخشی رهبری را در گرو برخورداری شخصی رهبر از برخی ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی می‌پنداشت، رویکرد "سبک" تناسب و موضوعیت داشتن سبک رهبری و یا رفتار درست تنظیم شده شخص رهبر را عامل اثربخشی پیروان تلقی می‌نمود. از اینرو هر یک از این دو رویکرد در میدان کاربرد و عمل، راهکارهای متفاوتی را به منظور ارتقای اثربخشی پیروان ارائه می‌کردند.

"رویکرد اقتضایی"<sup>۲</sup> که بعد از دو رویکرد "ویژگی" و "سبک" حالت سرآمد به خود گرفت، درجه کارایی و اثربخشی هر سبک خاص از رهبری را منوط به وجود اوضاع متناسب با آن سبک می‌پندارد و بر این باور است که اساساً وجود سبک برتر رهبری به گونه‌ای که بتواند به مثابه امری جهان شمول در تمامی زمینه‌های گوناگون موضوعیت داشته باشد کاملاً منتفی است. بر این اساس، چنانچه سبک یا الگوی رفتاری معینی از رهبری در وضعیت خاص به اثربخشی بینجامد، نمی‌توان انتظار داشت که همین الگو در دیگر وضعیت‌ها نیز اثربخش باشد.

شایان ذکر است که هر یک از دو رویکرد "سبک" و "اقتضایی" در درون خود موجب پیدایش نظریه‌های گوناگونی شده که پرداختن به آن از قلمرو و حوصله این نوشتار خارج است. سه رویکرد مورد اشاره در مجموع نتوانست از عهده چالش‌های مختلفی برآید که سازمان‌های بزرگ از ابتدای دهه ۸۰ میلادی با آن رو به رو بوده‌اند.

۲- الگوی رهبری ارائه شده از سوی امام خمینی (قدس سره) در روند پیروزمندانه انقلاب اسلامی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ میلادی که با اتکا به عنایات الهی و بسیج آرمانی توده‌های



مردم مسلمان ایران به واژگونی رژیم وابسته سلطنتی و تأسیس نظام نوپای ج.ا.ا. انجامید، بسیاری از دانشمندان و مراکز علمی جهان را بر آن داشت تا با مطالعه شالوده و ابعاد گوناگون این الگوی تمام عیار، در مقام کشف رمز و رازهای آن برآیند و تلاش کنند تا با نظریه پردازی درباره این الگوی بی بدیل، از مواهب آن در تمامی زمینه‌های رهبری از جمله رهبری سازمانی، بهره گیرند. برآیند چنین تلاش‌هایی در کنار دیگر عوامل به تکوین نظریه رهبری تحول آفرین منتهی گشت.

۳- وجود بحران‌های فزاینده اجتماعی در جوامع صنعتی، بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران این جوامع را بر آن داشته است تا ضمن پی بردن به ریشه‌ها و عوامل به وجود آورنده و یا تشدید کننده این بحران‌ها، در مقام چاره‌جویی برآیند. امروزه شمار روزافزونی از اندیشمندان خلأهای ناشی از نبودن رهبران پرتوان و تحول آفرین را منشأ بروز بسیاری از ناهنجاری‌ها و روندهای بحران‌زا در جوامع صنعتی تلقی می‌کنند. پیدایش چنین دغدغه‌هایی نزد نخبگان جامعه، زمینه را برای پایه‌ریزی بنیان‌های استوار نظری به منظور چگونگی جذب و پرورش رهبران تحول آفرین فراهم کرده است. در چنین فضا و بستری است که نظریه رهبری تحول آفرین پا به عرصه وجود می‌نهد.

## بخش دوم

### نظریه رهبری پرجاذبه<sup>۱</sup> (کاریزماتیک)

نظریه رهبری پرجاذبه را باید به مثابه بنیان و سرچشمه نظریه رهبری تحول آفرین به حساب آورد. مفهوم رهبری پرجاذبه برای نخستین بار و با الهام از شیوه رهبری پیامبران الهی توسط دانشمند آلمانی ماکس وبر<sup>۲</sup> به عرصه علوم سیاسی و متعاقب آن به عرصه علوم سازمان و مدیریت راه یافت.

بنا بر تعریف مشهور وبر، کاریزما ویژگی شخصیتی مخصوصی است که از سرچشمه لطف الهی تنها در افراد معدودی به ودیعه گذارده شده است، به گونه‌ای که فرد با برخورداری از قدرت

1- Charismatic Leadership

2- Max Weber

فوق بشری و یا استثنایی، در موضع رهبری قرار می‌گیرد. ویر در عین حال نقش مهم پیروان را در اعتبار بخشیدن به جاذبه کاریزماتیک رهبران مورد تأکید قرار داده است. (نورث هاوس، ۲۰۰۱، ص ۱۳۳) به تعبیر دو تن دیگر از دانشمندان، کاریزما ویژگی خاص رهبرانی است که رسالت، اقتدار، و اراده فوق‌العاده آنها موجب تمایز آنان از دیگران می‌شود. (کانگر و کانونگو، ۱۹۸۸، ص ۴۰)

بعد از ماکس وبر، دانشمندان دیگری درصدد برآمدند تا با ارائه چارچوب‌های نظری کاملتر، معیارهای روشنی را برای تشریح ماهیت و ابعاد گوناگون نظریه رهبری پرجاذبه در قلمرو علوم سازمانی ارائه کنند. نظر به اینکه از میان این دانشمندان، آثار مربوط به هاوس<sup>۱</sup> (۱۹۷۷) و کانگر و کانونگو<sup>۲</sup> (۱۹۸۸) از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار است، فشرده‌ای از این دو اثر برجسته ارائه می‌شود:

### نظریه رهبری پرجاذبه هاوس

هاوس (۱۹۷۷) مدلی را ارائه می‌کند که در آن معیارهای مشهودی به منظور توصیف ابعاد گوناگون رهبری پرجاذبه به کار رفته است. براساس مدل هاوس: (هانت و لارسون، ۱۹۷۷، ص ۲۰۷-۱۸۹)

۱. رهبران پرجاذبه تأثیرات شگرف و سرشاری را فراتر از حدود متعارف بر پیروان بر جای می‌گذارند که عبارتند از:

- اعتماد به درستی باورهای رهبری
- هم‌سان‌سازی با باورهای رهبری
- پذیرش بی چون و چرای رهبر
- ابراز محبت نسبت به شخص رهبر
- اطاعت توأم با اشتیاق از فرمان‌های رهبر

- احراز هویت و همنوایی با رهبر
  - تعلق عاطفی نسبت به مأموریت‌های محول شده از سوی رهبر
  - اعتلا قائل شدن برای اهداف
  - احساس توانمندی در خصوص پیشبرد مأموریت‌ها
۲. رهبران پرجاذبه از ویژگی‌های شخصیتی بی‌بدیلی برخوردارند؛ که عبارتند از:
- برخورداری از اعتماد به نفس در حد اعلی
  - نیاز و تمایل شدید به اعمال نفوذ و تسلط بر دیگران
  - اعتقاد راسخ به حقانیت باورهای خویش
۳. رهبران پرجاذبه الگوهای رفتاری مشخصی را از خود بروز می‌دهند که ویژگی‌های عمده این الگوها عبارتند از:

- سوق دادن پیروان به سمت تحقق ارزش‌ها و باورهای مورد نظر
  - توانمند جلوه دادن خود (رهبر) در کنه تصورات و ذهنیت‌های پیروان
  - ترسیم چشم‌اندازی نوید بخش و ایده‌آل از آینده سازمان
  - توقع سطح بالایی از انتظارات نسبت به عملکرد پیروان
- در مجموع هائوس توانست تصویر روشنی را از موضوع رهبری پرجاذبه به مثابه فرایندی اجتماعی، و نه رخدادی معمولی، ارائه کند.

### نظریه رهبری پرجاذبه کانگر و کانیونگو

از نظر کانگر و کانیونگو (۱۹۸۸، ص ۷۸-۹۸) رهبری پرجاذبه پدیده‌ای بسیار غنی و پیچیده اجتماعی است که در عین برخورداری از اهمیت و ارزش فراوان، درک چندان عمیقی نسبت به آن وجود ندارد. این دو دانشمند، رهبری پرجاذبه را بیش از هر چیز مرهون ذهنیت و تصور پیروان در فوق‌العاده انگاشتن توانمندی‌های رهبران قلمداد می‌کنند و بر این باورند که این نوع ذهنیت‌ها و تصورات در پیروان، تنها با مشاهده طیف خاصی از رفتارهای معینی شکل می‌گیرد. از این رو کوشیدند تا با ارائه معیارهای مشهود نشان دهند که مشاهده چه نوع رفتارهایی پیروان را بر آن

می‌دارد تا در تصور و تلقی خویش، ویژگی‌ها و توانمندی‌های فوق‌العاده‌ای را برای رهبران قائل شوند. این دو دانشمند در عین حال تلاش کردند با ارائه یک مدل سه مرحله‌ای از فرایند رهبری شامل ارزیابی وضعیت موجود، تنظیم اهداف سازمانی و به کارگیری ساز و کارهای وصول اهداف، معیارهای مشخصی را به تفکیک هر مرحله برای تبیین وجوه تمایز رهبران پر جاذبه از دیگر رهبران سازمانی ارائه دهند. جدول ذیل در بر دارنده چکیده یافته‌های این دو صاحب‌نظر است:

### ویژگی‌های متمایز رهبران پر جاذبه از رهبران فاقد جاذبه استثنایی

رهبران فاقد جاذبه استثنایی	رهبران پر جاذبه
در رابطه با وضعیت موجود	اصولاً با وضعیت موجود موافق هستند و سعی در حفظ آن دارند.
اصولاً مخالف وضعیت موجود هستند و سعی در تغییر آن دارند.	
اهداف آینده	اهداف با وضعیت موجود فاصله چندانی ندارد.
چشم‌انداز آرمانی با وضعیت موجود بسیار فاصله دارد.	
علاقات عاطفی	وجوه مشترک سبب علاقه به رهبر است.
وجوه مشترک و چشم‌انداز آرمانی سبب علاقه به رهبر و تمجید از او به مثابه قهرمانی می‌شود که در خور همسان‌سازی هویت و تقلید قرار دارد.	
اعتماد انگیزی	علاقه چندانی به تلاش‌های برانگیزانندگی ندارند.
تا سر حد تحمل ریسک و هزینه‌های شخصی زیاد محبت برانگیزانند.	
مهارت	در زمینه بهره‌گیری از وسایل موجود به منظور تحقق اهداف در چارچوب حفظ نظم موجود مهارت دارند.
در زمینه به کارگیری ابزارهای غیرمتعارف به منظور ارتقای نظم موجود مهارت دارند.	
رفتار	متعارف و سازگار با هنجارهای موجود
غیرمتعارف و ناسازگار با هنجارهای موجود	
حساسیت‌های محیطی	نیاز ضعیف به حساسیت‌های محیطی به منظور حفظ وضعیت موجود
نیاز بسیار به حساسیت‌های محیطی به منظور تغییر وضعیت موجود	
تبیین اهداف و انگیزش	در سطح پایین
بسیار قوی و الهامبخش	
مبنای قدرت	قدرت مقام و قدرت شخصی (براساس یاداشن و یا قدرت تخصصی)
قدرت شخصی (براساس تخصص و احترام و تمجید از یک قهرمان منحصر به فرد)	
رابطه بین رهبر و پیرو	تساوی‌نگر، وفاتی‌گرا یا هدایتگر؛ دیگران را به تمکین نظریات خود وامی‌دارد.
رؤشنگر، کارآفرین و نمونه؛ افراد را برای مبادرت به تغییرات بنیادین متحول می‌سازد.	

## بخش سوم

### نظریه رهبری تحول آفرین

#### کلیات:

شماری از نظریه پردازان سازمان و مدیریت، نظریه رهبری تحول آفرین را با نظریه رهبری پرجاذبه مترادف دانسته و هر دو نظریه را دو روی یک سکه تلقی کرده اند، در حالی که شمار دیگری از نظریه پردازان که تعداد آنان با گذشت زمان رو به فزونی است، بین این دو نظریه تمایز قائل شده و نظریه رهبری تحول آفرین را نوع تکامل یافته ای از نظریه رهبری پرجاذبه برشمرده اند. در مجموع و به رغم شباهت ها و وجوه اشتراک فراوانی که بین این دو نظریه وجود دارد، وجوه افتراق و تمایزات مختلفی را نیز می توان بین آنها برشمرد.

در نگاهی کلی، نظریه رهبری پرجاذبه بیشتر بر نفوذ و تأثیرات شگرفی تأکید دارد که توسط فرد رهبر در پیروان ایجاد می شود، در حالی که در نظریه رهبری تحول آفرین، دامنه این نفوذ و تأثیرگذاری از حد اعضای سازمانی فراتر می رود و به ایجاد دگرگونی و تحول در کل شالوده و فرهنگ سازمانی می انجامد. در واقع رهبران تحول آفرین می کوشند با ایجاد تغییر و تحول در ارزش ها و گرایش های اعضای سازمانی، آنان را به گونه ای توانمند سازند تا بتوانند سازمان متبوع را برای رسیدن به تحولات مطلوب یاری کنند.

در بخش نخست این مقاله، سه مورد از مهم ترین عوامل و زمینه های مربوط به شکل گیری نظریه های رهبری تحول آفرین مورد تحلیل قرار گرفت. افزون بر این موارد، روند رو به رشد پدیده دانش محوری که به مثابه اهرم راهبردی سازمان ها در شرایط حاد رقابتی وارد عمل شد، عامل دیگری بود که همچون نظریه رهبری تحول آفرین، به منظور دستیابی به نظریه های پیشرفته تر رهبری، ایفای نقش کرد. از آنجا که دستیابی به دانش برتر، رمز موفقیت سازمان ها به منظور دستیابی به مزیت های رقابتی و اثربخشی سازمان به حساب آمد، اهتمام فراوانی در زمینه دانش اندوزی و تجهیز دست اندرکاران سازمانی به بالاترین درجه از مراتب دانش مورد نیاز به کار

با ظهور نسل جدیدی از کارگزاران دانش محور، اقتضائات و فضای جدیدی در عرصه فعالیت‌های سازمانی حاکم گردید. یکی از نویسندگان (فایرهولم، ۱۹۹۴، ص ۳۵) بر این باور است که سازمان‌ها دیگر نمی‌توانستند با بهره‌گیری از ساز و کارهای شدید بوروکراتیک و اقتدار سنتی خود به خوبی و به صورت اثربخش از عهده سرپرستی کارکنان دانش محور برآیند. تبلور یافتن چنین مشکل و معضلی در عرصه فعالیت‌های سازمانی موجب شد تا نوع جدیدی از رهبری سازمانی مجال بروز یابد و بر آن شود تا ساز و کارهای جدیدی را برای ارتقای عملکرد و توانمندی‌های عموم کارگزاران و کارگران دانش محور به کار گیرد. این نوع جدید از رهبری که از آن به عنوان رهبری تحول آفرین یاد گردید در تلاش است تا با بهره‌گیری از نظام ارزشی، تحریک عواطف و تقویت هویت‌های فردی و اجتماعی کارکنان، خلأهای ناشی از کاستی‌های ساز و کارهای بوروکراتیک و اقتدار سنتی را جبران کند و سازمان‌های دانش محور امروزی را به سمت رسیدن به کمال مطلوب سوق دهد.

در این بخش تلاش می‌شود تا از میان تمامی آثاری که در زمینه نظریه رهبری تحول آفرین ارائه گردیده است، چهار اثر برجسته با توجه به ویژگی‌های هر یک مورد بررسی قرار گیرد.

### ۱- نظریه رهبری تحول آفرین برنز<sup>۱</sup> (۱۹۷۸)

واژه "رهبری تحول آفرین" زمانی شهرت یافت که برنز (۱۹۷۸، ص ۲۰) آن را برای تشریح رویکرد مهمی در عرصه رهبری سازمانی به کار گرفت. برنز در اثر مشهور خود موسوم به "رهبری" تلاش کرد دو نقش متمایز رهبری و پیروی را به یکدیگر پیوند دهد. از نظر برنز، رهبری تحول آفرین فرایندی است که در آن رهبران و پیروان همواره در تلاشند تا توان روحی و قوای انگیزشی یکدیگر را به سطوح بالاتری ارتقا دهند. از این منظر، تأثیر و تأثر رهبران و پیروان بر یکدیگر، پدیده‌ای متقابل و طرفینی است؛ در حالی که رهبران همواره می‌کوشند تا به تعبیر مزلو،

مراتب بالاتری از سطوح انگیزشی پیروان را تحریک و فعال کنند، ارتقای قوای انگیزشی پیروان نیز متقابلاً بر درجه اقتدار و توان روحی رهبران اثر می‌گذارد.

برنز مفهوم رهبری تحول‌آفرین را نقطه مقابل رهبری تبادلی<sup>۱</sup> عنوان می‌کند. در فرایند رهبری تبادلی، رهبر در تلاش است تا پیروان را به منظور تأمین حداکثر منافع شخصی خویش برانگیزاند. بدین منظور، رهبر معیارهای روشنی را برای حسن عملکرد و کارکرد ایده‌آل، پیش روی پیروان می‌نهد و سپس در ازاء تحقق آن، امتیازات و پاداش‌های مناسبی را برای پیروان منظور می‌کند. در نتیجه، این نوع فرایند رهبری در چارچوب توافقات قراردادی بین رهبران و پیروان شکل می‌گیرد.

رهبری تحول‌آفرین، نقطه مقابل رهبری تبادلی است. در رهبری تحول‌آفرین، پیوند بین رهبر و پیروان از مقوله دیگری است. رهبر همواره در تلاش است تا با شناسایی، تحریک، و فعال کردن مراتب بالاتری از سطوح نیازمندی و انگیزش پیروان، آنان را به سوی شکوفا ساختن و فعلیت بخشیدن حداکثر استعدادهای خویش سوق دهد و در ادامه، در مقابل مشاهده و دریافت بازخورد مناسب از عملکرد پیروان، رفتار و عملکرد خویش را نیز تعدیل کند. در فرایند رهبری تحول‌آفرین، چنین روابط متقابل و روبه‌رشدی پیوسته بین رهبر و پیروان در جریان است.

برنز مفهوم رهبری تحول‌آفرین را در دو سطح خرد و کلان مدنظر قرار داد. این مفهوم در سطح خرد می‌تواند تنها بین اشخاصی چند (غیر سازمانی) جریان یابد، در حالی که در سطح کلان ناظر بر بسیج منابع قدرت و ایجاد تحول در کلیت و شاکله نظام اجتماعی است.

از نظر برنز، رهبری تحول‌آفرین در مقایسه با رهبری تبادلی از اقتدار به مراتب بیشتر و فرایند پیچیده‌تری برخوردار است.

## ۲- نظریه رهبری تحول‌آفرین باس<sup>۲</sup> (۱۹۸۵-۱۹۹۹)

باس با استناد به یافته‌های برنز، مفهوم توسعه یافته‌تری از رهبری تحول‌آفرین را ارائه کرد. برخلاف نظر برنز، که دو مفهوم رهبری تبادلی و رهبری تحول‌آفرین را مانع‌الجمع و دو حد نهایی

1- Transactional Leadership

2- Bass

و متضاد یک طیف قلمداد می‌کرد، باس بین این دو مفهوم پیوند قائل شد و بر این نظر بود که رهبر در موقعیتی تبادل‌ی و در موقعیت دیگر می‌تواند تحول آفرین باشد. وی در آثار بعدی خود، رهبری تحول آفرین را مکمل رهبری تبادل‌ی قلمداد کرد.

باس بر این نظر بود که رهبران تحول آفرین از توجه به نیازهای موجود و پیش پا افتاده پیروان پا فراتر می‌نهند و همواره سعی می‌کنند تا با نفوذ به عمق باور افراد، ساختار سلسله مراتب نیازهای پیروان را به گونه‌ای دستخوش دگرگونی و تحول قرار دهند که به هر چه فعال‌تر شدن نیازهای برتر آنان بینجامد و موجبات تکاپو و درخشش عملکرد آنان را فراهم سازد.

باس در تألیفات بعدی خود (۱۹۹۹، ص ۱۱) جوهره مفهومی رهبری تحول آفرین را چنین توصیف می‌کند:

”رهبری تحول آفرین به عملکرد رهبری اطلاق می‌شود که درصدد است از طریق نفوذ آرمانی (کاریزما)، الهام‌بخشی، تحریک فرهیختگی، و یا حمایت‌های توسعه‌گرا، پیروان را در مداری فراتر از منافع زودگذر شخصی به حرکت وادارد. این رهبری پیروان را به گونه‌ای ارتقا می‌دهد که به سطوح بالاتری از ارشدیت و آرمان‌ها دست یابند، اهتمام فراوانی را برای رسیدن به دستاوردهای برتر و احراز خود شکوفایی به کار بندند، و به تعالی سازمان و جامعه بیندیشند. در این راستا، دو عامل نفوذ آرمانی و الهام‌بخشی زمانی فرصت ظهور خواهد یافت که رهبر بتواند چشم‌انداز نویدبخشی را برای آینده ترسیم کند؛ روش رسیدن به این چشم‌انداز آرمانی را مشخص کند؛ الگوی هدایتگری را به دیگران ارائه دهد؛ استانداردهای بالایی را برای دیگران تعریف کند و سرانجام عزم جزم و اطمینان راسخ خود را به نمایش گذارد. تحریک فرهیختگی پیروان زمانی حاصل می‌شود که رهبر، آنان را برای رسیدن به ابتکار عمل‌ها و خلاقیت‌های سازنده یاری دهد. حمایت توسعه‌گرا زمانی به منصف ظهور می‌رسد که رهبر توجه کافی به مراتب نیاز پیروان به منظور دستیابی به رشد بیشتر مبذول دارد و از هر گونه راهنمایی و حمایت در این خصوص دریغ نرزد. بر این اساس، رهبر تکالیفی را بر عهده پیروان می‌گذارد که از جهات گوناگون متضمن رشد آنها باشد.“



از فحوای این عبارات چنین بر می آید که باس نظریه رهبری پرجاذبه را برای ترسیم تمامی ابعاد رهبری تحول آفرین کافی نمی داند. وی با صراحت بر این نکته تاکید دارد که "کاریزما یک جزء لازم از رهبری تحول آفرین است، اما به تنهایی نمی تواند فرایند رهبری تحول آفرین را شامل شود." (۱۹۸۵، ص ۳۱) به گمان باس، برخی از رهبران پرجاذبه تأثیرات نظام مند تحول آفرینی را در پیروان بر جای نمی گذارند. در چنین مواردی، پیروان چه بسا حاضر شوند تا در حد تقلید از رفتار رهبر نیز پیش روند، اما کمتر اتفاق می افتد که چنان برانگیخته شوند که بتوانند تا از منافع فردی خویش به نفع حقیقتی محض صرف نظر کنند.

وجه دیگر تمایز بین رهبران تحول آفرین و رهبران پرجاذبه را می توان در درجه اهتمام وافر رهبران تحول آفرین نسبت به توانمندسازی و توسعه ظرفیت های فردی و جمعی پیروان جستجو کرد. در حالی که در مورد رهبران پرجاذبه عکس این پدیده ممکن است صادق باشد. چه بسا رهبرانی که تلاش کنند به منظور استمرار بخشیدن به وفاداری پیروان، همواره آنان را در حد ضعیفی از توانمندی باقی نگاه دارند و مانع از رشد استعدادها و قدرت یافتن آنان شوند.

باس در یکی دیگر از تحقیقات خود (باس، ۱۹۹۹، ص ۱۹) تعبیر "نفوذ آرمانی" را به مثابه جایگزینی برای واژه "کاریزما = پرجاذبه" به کار گرفت و مراد از آن را به قدرت تاثیر گذاری بر ایده آل ها عنوان کرد.

باس افزون بر تشریح وجوه تمایز بین رهبری تحول آفرین و رهبری پرجاذبه، به توصیف دیگر وجوه و زوایای رهبری تحول آفرین همت گماشت. از نظر وی، مراتب تحول آفرینی را می توان برحسب تأثیری که هر رهبر در پیروان بر جای می نهد مورد اندازه گیری قرار داد. در رهبری تحول آفرین، پیروان همواره از احساسات شایانی برخوردارند که در بردارنده اعتماد، تمجید، وفاداری، و احترام وافر نسبت به رهبری است. آنها به گونه ای برانگیخته می شوند که بتوانند کارکردی به مراتب بالاتر از حدود متعارف و مورد انتظار ارائه دهند. باس بر این نظر است که رهبران تحول آفرین از سه طریق به انجام این مهم دست می یابند:

(۱) ارتقا بخشیدن به درجه آگاهی پیروان در خصوص اهمیت و ارزش اهداف آرمانی مورد

(۲) وادار ساختن پیروان به اینکه منافع سازمان را از منافع شخصی خویش فراتر قرار دهند.

(۳) حرکت دادن پیروان به سمت تحقق نیازهای برتر و عالی. (۱۹۸۵، ص ۲۰)

در یک جمع بندی کلی، باس نظریه رهبری تحول آفرین را براساس چهار بنیان یا عامل کلی بنا می نهد که عبارتند از:

### (۱) کاریزما یا نفوذ آرمانی<sup>۱</sup>

نفوذ آرمانی در بر دارنده نفوذی است که باورها، ایده آل‌ها، و موارد فراتر از زندگی معمولی را تحت تأثیر قرار دهد. باس تعبیر "نفوذ آرمانی" را به مثابه جایگزینی برای واژه "کاریزما" به کار گرفت تا بدین وسیله از دامنه برداشت‌های گوناگونی که از کاربرد واژه "کاریزما" در اذهان متبادر می شود بکاهد.

رهبران تحول آفرین برای ایجاد و گسترش نفوذ آرمانی، الگوهای رفتاری نیرومندی را از خود به نمایش می گذارند. پیروان با مشاهده رفتار رهبران سعی خواهند کرد تا در فرایند همانندسازی هویت خویش با هویت رهبران، رفتار مشابهی را از خود بروز دهند. چنین تعامل معنی داری خواه ناخواه به ابراز علاقه، صمیمیت، احترام، و اشتیاق وافر پیروان نسبت به رهبران می انجامد. رهبران تحول آفرین در عین حال چشم انداز نویدبخشی را از آینده سازمان ارائه، و به دنبال آن تلاش می کنند با اتخاذ ساز و کارهای لازم، پیروان خویش را به منظور پذیرش اهداف و چشم انداز ارائه شده و نیز مبادرت به بسیج آرمانی همه جانبه و پر خروش برای تحقق آن، ترغیب و وادار سازند.

### (۲) الهام بخشی<sup>۲</sup>

الهام بخشی ویژگی رهبرانی است که انتظارات فراوانی را فراوری پیروان قرار می دهند و از تحریک احساسات و عواطف آنان برای تحقق این انتظارات سود می جویند. در فرایند الهام بخشی، رهبران تحول آفرین، روحیه اعتماد به نفس و توانمندی سرشاری را در پیروان ایجاد

1- Charisma or Idealized Influence

2- Inspiration

می کنند. حاصل الهام بخشی را می توان به مثابه تزریق نوعی انرژی فزاینده و محرک بر روح و روان همه اعضای سازمانی تلقی کرد.

### (۳) تحریک فرهیختگی<sup>۱</sup>

تحریک فرهیختگی شامل آن دسته از فعالیت هایی است که به ارتقای سطح ابتکار عمل و خلاقیت های فردی و جمعی پیروان می انجامد. رهبران تحول آفرین، اهتمام بسیاری را در زمینه هدایت پیروان برای به چالش کشیدن باورها و شیوه های رایج انجام دادن کار به خرج می دهند و فضای لازم را برای دریافت هر گونه پیشنهاد سازنده ای ایجاد می کنند که متضمن راهکارهای نوینی باشد.

### (۴) حمایت های توسعه گرا<sup>۲</sup>

حمایت های توسعه گرا در بر دارنده مراتب دلسوزی و اهتمام وافر رهبر درخصوص توجه جدی به قاطبه پیروان و تلاش به منظور رشد و شکوفایی هر چه بیشتر آنان است. این جنبه از رفتار رهبر به طور مشخص عبارت است از "شناخت مراتب نیاز پیروان و پرورش آنان به منظور رسیدن به نیازهای برتر، ... ، و نیز فراهم ساختن فرصت های گوناگون برای شکوفا کردن استعداد های پیروان و ارتقای آنان به سطوح بالاتر توسعه شخصیتی". (باس و اولیوو، ۱۹۹۳، ص ۶۴)

در اینجا لازم به یادآوری است که برابر نظر باس، هر چهار دسته این عوامل در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارد و در مجموع وجه ممیزه رهبری تحول آفرین را تشکیل می دهد. نظریه رهبری تحول آفرین باس ضمن برخورداری از نقاط قوت فراوان، خلأها و نارسایی های چندی در بر دارد که در بخش پایانی این مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

1- Intellectual Stimulation

2- Individualized Consideration

### ۳- نظریه رهبری تحول آفرین بنیس و نانوس<sup>۱</sup> (۱۹۸۵)

این دو دانشمند موفق شدند در فرجام تحقیقی گسترده و میدانی، که طی آن عملکرد ۹۰ نفر از رهبران پویا و کارآمد سازمانی مورد مطالعه قرار گرفته بود، چهار رویکرد یا شگرد خاص را به مثابه وجوه مشترک کیفیت عمل این رهبران، که حاکی از رمز موفقیت آنان بوده است، شناسایی کنند و برشمارند. در ذیل چکیده‌ای از هر یک از این وجوه مشترک ارائه می‌شود. (ص ۸۹)

(1) تمامی رهبران مورد مطالعه، چشم‌انداز روشن و نویدبخشی را فراروی سازمان‌های خویش نهاده و درصدد بوده‌اند تا انرژی جمعی اعضای سازمان را در جهت رسیدن به چشم‌انداز مورد نظر هم آهنگ و هدایت کنند. این دو دانشمند به این نتیجه دست یافتند که چشم‌اندازی مطلوب و انرژی بخش باید از تجارب و یافته‌های اعضای سازمان برخاسته باشد تا بتواند در سراسر سازمان به مثابه منبعی الهام بخش و تحول آفرین مورد توجه و حمایت جدی قرار گیرد. به زعم این دو نظریه پرداز، ترسیم این نوع چشم‌اندازها به اعضای سازمان‌ها اقتدار زیادی خواهد بخشید و موجب خواهد شد تا آنها خود را به عنوان رکن مهمی از کلیت سازمان خویش به حساب آورند. (ص ۹۱-۹۰)

(2) رهبران مورد نظر موفق شده‌اند با پیش گرفتن جهت‌گیری مشخصی در روند حرکتی سازمان، هنجارها و ارزش‌های جدیدی را در قاطبه اعضای سازمانی حاکم گردانند و در راستای آن منابع انسانی سازمان را به منظور رسیدن به هویت جدید سازمانی بسیج کنند.

(3) رهبران تحول آفرین همواره درصدد بوده‌اند تا مراتب تعهد و دلسوزی اعضای سازمانی را در خصوص پیشبرد برنامه‌ای مورد نظر فزونی بخشند و اعتماد قلبی آنان را نسبت به موفقیت این برنامه‌ها جلب کنند. غایت توجه و اهتمام این رهبران این بوده است که بتوانند نوعی فرهنگ سرشار و غنی را بر بافت فکری سازمان حاکم سازند و در نتیجه، مجموعه ارزش‌ها و راهکارهای جدید برخاسته از تحول را در عمق باور دست اندرکاران جای دهند.

(4) دانشمندان یاد شده ویژگی اعتمادسازی را در زمره رموز موفقیت رهبران تحول آفرین ذکر کرده و بر این نکته تأکید داشته‌اند که رهبران مورد مطالعه توانسته‌اند با برقراری حالت اعتماد عمومی در سطح سازمان به نوعی انسجام مطلوب سازمانی دست یابند. (ص ۴۸)

(5) رهبران مورد مطالعه همواره کشیده‌اند تا تصویر مثبت و خوش آیندی را از قابلیت‌های و توانمندی‌های خویش به نمایش گذارند و خود را از هر نظر وقف انجام دادن مأموریت‌ها و پیشبرد اهداف سازمانی جلوه دهند. این رهبران در عین حال، اهتمام بسیاری در زمینه فراگیری دانش جدید و توسعه ظرفیت‌های دانش‌اندوزی سازمان به کار بسته‌اند.

بنیس و نانوس در جمع‌بندی کلی از یافته‌های خود بر این نکته تأکید دارند که:

”عامل اصلی در رهبری، برخورداری از ظرفیتی است که بتواند معانی مطرح در روابط حاکم بر اعضای سازمانی را تحت تأثیر قرار دهد و سازماندهی کند.“ (ص ۲۹)

#### ۴- نظری رهبری تحول آفرین تی چی و دیوانا<sup>۱</sup> (۱۹۹۰)

این دو دانشمند با تمرکز بخشیدن به تلاش‌های تحقیقاتی خود بر چگونگی تغییر و تحول در شاکله کلان سازمان‌ها، فرایند خاصی را شامل سه مرحله متمایز ارائه کرده و سعی داشته‌اند کارکرد رهبران تحول آفرین را در هر مرحله به تفکیک و به شرح زیر مشخص کنند: (ص ۵ و ۶)

##### (۱) نمایان ساختن مراتب نیاز سازمان به تغییر و تحول<sup>۲</sup>

تمایل و گرایش عمومی اعضای سازمانی به این است که با رضایت دادن به وضعیت موجود سازمان در برابر تغییراتی که موجب برهم زدن این وضعیت باشد از خود مقاومت نشان دهند. چنین پدیده‌ای موجب می‌شود مراتب نیاز سازمان‌ها به دگرگونی و تحول مورد غفلت اکثریت قاطع اعضای سازمانی واقع شود. در اینجا رهبران تحول آفرین به مثابه بانیان و مبتکران اصلی تغییر و تحول درصدد خواهند بود تا با برهم زدن خواب خوش اعضای سازمانی، تداوم وضعیت موجود

1- Tichy & Devanna

2- Reconizing the need for revitalization

را از هر نظر زیانبار و غیرقابل تحمل جلوه دهند و در عین حال، مراتب نیاز واقعی سازمان را به تغییر و تحول نمایان سازند. در این صورت است که می‌توان انتظار داشت نوعی برانگیختگی که برخاسته از درک عمیق و هدایت یافته اعضای سازمانی نسبت به کنه مسایل و معضلات وضعیت موجود و ضرورت حرکت به سمت وضعیت مطلوب خواهد بود در بسیاری از کارگزاران و دست‌اندرکاران سازمانی ایجاد شود.

این دو نظریه‌پرداز در این بخش از تحقیقات خود چندین روش خاص را که یاری دهنده رهبران برای نمایان ساختن مراتب نیاز سازمانها به تغییر و تحول است ارائه کرده‌اند.

### (۲) ایجاد چشم‌انداز<sup>۱</sup>

کارکرد یک چشم‌انداز مطلوب را می‌توان به مثابه نقشه راهنمای مفهومی در نظر گرفت که هدایتگر حرکت سازمان به سمت هدف‌های آرمانی است. از نظر این دو دانشمند، ایجاد چشم‌انداز مطلوب را نمی‌توان تنها محصول کار فرد رهبر تلقی کرد، بلکه باید آن را به عنوان برابند نظریات گوناگون متخصصان درون سازمان به حساب آورد.

### (۳) نهادینه‌سازی تغییرات<sup>۲</sup>

نهادینه ساختن تغییرات مستلزم فرو ریختن ساختارهای قبلی و تاسیس ساختارهای جدید است. از سوی دیگر، فرایند تغییر و تحولات سازمانی در ذات خود، نقش و جایگاه سازمانی شمار قابل ملاحظه‌ای از مسئولان سازمان را دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد و چه بسا موجب می‌شود که تعدادی از آنان از گردونه سازمان خارج شوند. در عین حال این احتمال وجود دارد که اعضای کنونی سازمان در مجموع نتوانند تمام نقش‌ها و جایگاه‌های ایجاد شده در ساختار جدید را پر کنند. در این وضعیت، رهبران تحول‌آفرین خواهند کوشید با گزینش و به خدمت گرفتن افراد و

1- Creating a new vision

2- Institutionalizing change

متخصصان جدیدی از خارج از سازمان، تمامی زنجیره‌های مفقوده را تکمیل، و در غایت تحول، بافت انسانی جدیدی را بر عرصه فعالیت‌های سازمانی حاکم کنند.

این دو دانشمند در بخش دیگری از ارائه یافته‌های خود، ویژگی‌های چندی را برای توصیف رهبران تحول‌آفرین برشمرده‌اند که پرداختن به آن خارج از حوصله این تحقیق است.

## بخش چهارم

### تحلیل و ارزیابی نظریه رهبری تحول‌آفرین

نظریه رهبری تحول‌آفرین رادر مجموع می‌توان به مثابه پاسخی مقطعی به چالش‌های فزاینده سازمانی در دو دهه گذشته، ارزیابی کرد. این نظریه از این جهت پاسخی مقطعی تلقی می‌شود که توانست چارچوب تنگ نظریه‌های پیشین را، که بیشتر بر جنبه‌های شخصیتی و رفتاری فرد رهبر تمرکز داشت، درنوردد و افق جدیدی را برای تبیین هر چه بهتر رهبری به مثابه فرایندی اجتماعی بگشاید. به کمک این نظریه بود که گره‌های کور بسیاری از معضلات سازمانی گشوده شد و بسیاری از حصارهای تنگ سنتی که از بستر گرایش به رویکردهای صرفاً بوروکراتیک شکل گرفته بود فرو ریخت. در عین حال این نظریه به رغم برخورداری از غنا و مزایای فراوان هنوز نتوانسته است بسیاری از ابعاد و زوایای مرتبط با پدیده رهبری را به درستی تبیین کند. کوشش این مقاله بر این بوده است که ضمن ترسیم روند شکل‌گیری نظریه رهبری تحول‌آفرین و تشریح ماهیت، ابعاد، و مزایای سرشار آن، تصویر روشنی از مجموعه کاستی‌ها و نارسایی‌هایی را ارائه کند که این نظریه در حال حاضر با آن روبه‌روست. شناخت این قبیل کاستیها و نارسائیهای نظری از دو نظر مفید و قابل بهره‌برداری است. اول این که به درک بهتری از پیچیدگی‌های فرایند رهبری می‌انجامد. دوم این که راه را برای ارائه نظریه‌های پیشرفته‌تر هموار می‌سازد.

در بخش نخست این مقاله عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های رهبری تحول‌آفرین مورد تحلیل قرار گرفت. گرچه هر یک از عوامل یاد شده سهم قابل توجهی در پیدایش این نظریه‌ها را

بر عهده داشته‌اند، لیکن در بین تمامی عوامل زمینه‌ساز، روند رو به رشد پدیده دانش محوری به مثابه اهرم راهبردی سازمان‌ها به منظور رسیدن به مزیت‌های نوین رقابتی، که به ظهور نسل جدیدی از کارگزاران دانش محور انجامید، از یک سو و ناتوانی مجموعه نظریه‌ها و ساز و کارهای سنتی برای اداره توسعه منابع نخبگی<sup>۱</sup> سازمان‌های دانش محور از سوی دیگر، بیشترین سهم را در پی‌ریزی شالوده این نظریه‌ها دارا بوده‌اند.

اینک تلاش می‌شود تا با توجه به این کلیات و با عنایت به محتوای بخش‌های قبلی این مقاله، مهم‌ترین موارد مربوط به مزایا و نقاط قوت نظریه رهبری تحول آفرین و نیز موارد مربوط به کاستی‌ها و نارسایی‌های تئوریک این نظریه مورد تحلیل قرار گیرد.

### ۱- مزایا و نقاط قوت نظریه

نظریه رهبری تحول آفرین را می‌توان به مثابه نقطه عطفی در روند نظریه‌های سنتی رهبری به حساب آورد. در نگاهی کلی اهم مزایا و نقاط قوت این نظریه را می‌توان در هر یک از سرفصل‌های زیر مورد توجه قرار داد:

#### (۱) برخورداری از جامعیت بیشتر

- برخلاف نظریه‌های گذشته رهبری، که تنها به جنبه‌های بسیار محدودی از پدیده رهبری توجه داشت، نظریه رهبری تحول آفرین تصویر به مراتب جامع‌تری از ماهیت و ابعاد رهبری به نمایش گذارد. این نظریه در عین حال توانست بدون این که در مقام بطلان هر یک از نظریه‌های پیشین رهبری برآید، بسیاری از عناصر مقوم نظریه‌های قبلی را در خود جای دهد.



### (۲) نگاه فرایندی به پدیده رهبری

- نظریه رهبری تحول آفرین موضوع رهبری را به مثابه فرایندی اجتماعی، و نه رخدادی معمولی، مورد توجه قرار داد. در حالی که محور توجه نظریه‌های پیشین رهبری تنها به ویژگی‌های شخصیتی و خصوصیات رفتاری فرد رهبر معطوف بود؛ نظریه رهبری تحول آفرین حصار تنگ این نظریه‌ها را درنوردید و کانون توجه خود را به فرایند رهبری، که بیش از هر چیز به نحوه تعامل فرد رهبر با پیروان تأکید داشت، متمرکز نمود.
- مشارکت دادن نقش پیروان در فعلیت بخشیدن به فرایند رهبری خود می‌تواند در زمره یکی از مزایای نظریه رهبری تحول آفرین به شمار آید.

### (۳) تحول در بافت فرهنگ جمعی سازمان

- نظریه رهبری تحول آفرین توانست مبانی به مراتب گسترده‌تری را که عمدتاً ریشه در فرهنگ سازمانی دارد برای تبیین روش‌های تعاملی بین رهبر و پیروان ارائه دهد. در حالی که نظریه‌های پیشین رهبری، تعامل بین رهبر و پیروان را ناشی از ملاحظات عقلایی تلقی می‌کردند، نظریه رهبری تحول آفرین تلاش نمود افزون بر ابعاد عقلایی، از تعلقات عاطفی، نظام ارزشی و خواستگاه هویتی پیروان (اعم از هویت‌های فردی و یا اجتماعی) برای رسیدن به بالاترین درجه تعامل و تأثیرگذاری سود جوید.
- گرایش عمومی نظریه رهبری تحول آفرین به سمت ایجاد تحول در فرهنگ سازمانی است. گرچه در آثار شماری از نظریه‌پردازان سخن مستقیمی از فرهنگ سازمانی به میان نیامده است، رویکردها و مفاهیم مورد بحث از ارتقای باورهای جمعی اعضای سازمان حکایت دارد.
- در نظریه رهبری تحول آفرین روش مشخصی برای تحت تأثیر قرار دادن پیروان به صورت غیر مستقیم و بدون نیاز به ارتباطات روی در روی ارائه شده است؛ در حالی که این مهم در نظریه‌های قبلی کاملاً مغفول مانده بود.

(۴) تمرکز بر توسعه منابع انسانی (نخبگی)

- نظریه رهبری تحول آفرین مراتب تحول سازمانی را به صورت تنگاتنگ به مراتب توسعه منابع انسانی سازمان منوط و وابسته می‌داند، چندان که گویی منابع غیرانسانی سازمان در درجه دوم اهمیت قرار دارد. جان مایه این نظریه را می‌توان در حکم اوج بخشیدن به مزیت‌های نخبگی سازمان تلقی نمود.

(۵) ارائه معیارهای تشخیص و تمایز

- در نظریه رهبری تحول آفرین معیارهای مشخص و مشهودی از وجوه گوناگون این نوع از رهبری به منظور تمایز آن از دیگر انواع رهبری ارائه شده است.

(۶) نضج دادن به پدیده رهبری

- نظریه رهبری تحول آفرین در مجموع ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌ای برای توجه به پدیده رهبری به مثابه یکی از اساسی‌ترین نیاز جوامع بشری و کلید اصلی بسیج منابع گوناگون به منظور رسیدن به اهداف والای آرمانی (اعم از سازمانی و فراسازمانی) به ارمغان آورد و افق گسترده‌ای برای توسعه نظریه‌پردازی در این خصوص گشود. انتشار چندین هزار مقاله در طول دو دهه گذشته و در ارتباط با موضوع رهبری خود موید این معنی است.

(۷) الهام بخشی

- و سرانجام اینکه نظری رهبری تحول آفرین برای نقش رهبر به مثابه الگو، که می‌تواند چونان چراغی فرا راه پیروان قرار گیرد و روند حوادث را برای آنان معنی‌دار و پرامید جلوه دهد، اهمیت فراوانی قائل شد. در نتیجه برخورداری از چنین موهبتی، رهبر تحول آفرین نه تنها می‌تواند بری پیروان نزدیک خود الهام بخش باشد، بلکه می‌تواند این گونه الهام بخشی را به سطوح فراملی و فرامنطقه‌ای، و نیز به نسل‌های بعد از خود تسری دهد.

## ۲- کاستی‌ها و نارسایی‌های نظریه

نظریه رهبری تحول‌آفرین را می‌توان به مثابه نظریه توسعه یافته رهبری پرجاذبه تلقی کرد. باس در ارائه محورهای اصلی نظریه رهبری تحول‌آفرین آشکارا بر این نکته تأکید کرد که "کاریزما جزء لازم رهبری تحول‌آفرین است، اما به تنهایی نمی‌تواند فرایند رهبری تحول‌آفرین را شامل شود." (۱۹۸۵، ص ۳۱) از اینرو درصدد برآمد تا افزون بر محور کاریزما، سه محور دیگر را وارد شاکله نظریه خویش گرداند که عبارت بودند از الهام‌آفرینی، تحریک فرهیختگی، و حمایت‌های توسعه‌گرا. از دیدگاه این مقاله دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد چهار محور به کار گرفته شده در ترسیم شاکله نظریه رهبری تحول‌آفرین به رغم برخورداری از مزیت نسبی در مقایسه با نظریه رهبری پرجاذبه باز هم نمی‌تواند به طور کامل فرایند رهبری و دیگر جنبه‌های مربوط به پدیده رهبری را تبیین کند؛ به عبارت دیگر، همان نقیصه‌ای که باس بر نظریه رهبری پرجاذبه مترتب می‌دانست، با قدری تخفیف بر نظریه خویش نیز وارد است. از اینرو باید پذیرفت که نظریه رهبری تحول‌آفرین به رغم همه قوت و امتیازهایی که دارد، در عین حال بنا به دلایلی که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود، کاستی‌ها و نارسایی‌هایی نیز دارد.

### (۱) فقدان مدل مفهومی جامع

- با آنکه نظریه رهبری تحول‌آفرین توانست ابعاد متعددی از فرایند رهبری را نمایان سازد و زوایای جدیدی از آن را برای درک هر چه بهتر ماهیت این فرایند باز کند، در عین حال نتوانست تمامی این ابعاد و زوایا را در درون یک مدل مفهومی جامع و از هر نظر منسجم به نمایش گذارد.

### (۲) روشن نبودن اقتضانات کاربردی

- نظریه رهبری تحول‌آفرین، معیارهای مشخصی را برای توصیف زمینه‌ها و شرایطی که به ظهور این نوع از رهبری منجر می‌شود، ارائه نمی‌کند. بدون شک کاربرد این نظریه آن چنان وسیع نیست که بتوان از آن در هر موقعیتی و برای هر نوع از سازمانی سود برد.

### (۳) کم رنگ بودن نقش پیروان در فرایند رهبری

- جایگاه و کارکرد پیروان در فرایند رهبری تحول آفرین چندان روشن و مشخص نیست. آشکارا می توان سیطره روابط یک سویه و سلطه وار از جانب شخص رهبر به سمت پیروان را در فرایند رهبری بسیاری از این نظریه ها مشاهده کرد، بدون این که سهم قابل توجهی برای نقش پیروان در پیشبرد این فرایند نظاره نمود.
- نظریه رهبری تحول آفرین، روش روشنی برای متقاعد ساختن پیروان و ایجاد تعهد در آنان برای پذیرش و پیشبرد برنامه های مورد نظر ارائه نمی دهد. این نظریه در مجموع شیوه مشخصی برای ایجاد تغییر در ارزش ها، باورها، و گرایش های رفتاری کارکنان سازمانی معرفی نمی کند. افزون بر این، طریقه توانمندسازی پیروان در این نظریه در هاله ای از ابهام قرار دارد.

### (۴) قطعی نبودن خطوط فاصل مؤلفه ها

- تحقیقات دو تن از دانشمندان (تری سی و هین کین، ۱۹۹۸، ص ۲۳۶-۲۲۰) نشان داد که ابعاد چهارگانه نظریه رهبری تحول آفرین باس شامل نفوذ آرمانی، الهام بخشی، تحریک فرهیختگی، و حمایت های توسعه گر چنان در هم تنیده اند که به هیچ وجه نمی توان هیچ یک از آنها را از یکدیگر جدا کرد و مرز مشخصی برای آنها قائل شد. از سوی دیگر، طبیعت برخی از عناصر و اجزای رهبری تحول آفرین، همچون حمایت های توسعه گر به گونه ای است که به راحتی می تواند توسط دیگر افراد از جمله برخی از مدیران میانی سازمان ها مورد استفاده واقع شود. از اینرو به هیچ وجه نمی توان این ابعاد را در زمره ویژگی های منحصر به فرد رهبری تحول آفرین به حساب آورد.

### (۵) مسکوت گذاردن شماری از مکانیزم های مهم تعاملی

- نظریه رهبری تحول آفرین نقش چندانانی برای رهبر در زمینه ایجاد تحولات ساختاری قائل نیست. چنین نقیصه ای موجب می شود کاربرد واقعی این نظریه در وضعیتی که ایجاد

تحولات سازمانی به نوعی تحولات ساختاری نیز نیازمند است در حاله‌ای از ابهام قرار گیرد.

- در نظریه رهبری تحول‌آفرین، روش مشخصی برای چگونگی دستیابی به چشم‌انداز مطلوب و نویدبخش سازمانی ارائه نشده است.
- موضوع رهبری گروهی را که در آن وظیفه رهبری به بیش از یک نفر، بلکه به یک تیم واگذار می‌گردد به هیچ وجه نمی‌توان در پوشش نظریه رهبری تحول‌آفرین توجیه کرد. علاوه بر این، مواردی وجود دارد که در آن تحت تأثیر عوامل گوناگون نوعی جابه‌جایی موقت در کادر رهبری سازمان پدید می‌آید، بدین صورت که شماری از پیروان (نخبگان) در کرسی رهبری جای می‌گیرند و برخی از رهبران نیز در موضع پیروان می‌نشینند. نظریه رهبری تحول‌آفرین به هیچ وجه نمی‌تواند وقوع چنین پدیده‌هایی را، که امری معمولی می‌نماید، پوشش دهد.
- در نظریه رهبری تحول‌آفرین روش روشنی برای چگونگی تعامل رهبر با اوضاع محیطی سازمان به چشم نمی‌خورد. همچنین در فرض به وجود آمدن تغییرات ناگهانی و غیر مترقبه در وضعیت محیطی سازمان، چگونگی ایجاد انعطاف در بین اجزای این نظریه به منظور رویارویی با این قبیل تلاطم‌های محیطی به هیچ وجه روشن و مشخص نیست.
- فرایند رهبری در نظریه رهبری تحول‌آفرین بیشتر بر تعامل دو نفری (و غالباً یک سوپه) بین فرد رهبر و فرد پیرو متکی است. در این فرایند چگونگی تعامل فرد رهبر با گروه‌های سازمانی و فراتر از آن با کل شاکله سازمان به درستی مشخص نیست. به عبارت دیگر، روش روشنی برای ایجاد تغییرات مطلوب در گروه‌های متشکل سازمانی و فراتر از آن در کل شاکله و فرهنگ سازمان به چشم نمی‌خورد.
- با اینکه نظریه رهبری تحول‌آفرین را می‌توان به مثابه الگویی جهت توسعه ظرفیت‌های نخبگی سازمان تلقی نمود، این نظریه با این وجود هیچ رویکرد و یا رهیافت مشخصی را برای توسعه ذخایر دانش سازمان که لازمه توسعه ظرفیت‌های نخبگی آن می‌باشد ارائه نمی‌دهد.

### (۶) ذاتی انگاشتن خصلت رهبری

- برابر نظر یکی از دانشمندان، نظریه رهبری تحول آفرین، پدیده رهبری را همچون خصوصیتی ذاتی ودیعه گذاشته شده در افراد خاص می‌نگرد که امکان تسری آن به سایر افراد سازمان از طریق برنامه‌های آموزشی وجود ندارد. (برای من، ۱۹۹۲، ص ۱۰۲-۱۰۰)

### (۷) عدم مدخلیت ویژگی جاذبه استثنایی

- نظریه رهبری تحول آفرین باس ویژگی جاذبه استثنایی (= کاریزما) را در زمره یکی از اجزای اصلی رهبری تحول آفرین به شمار می‌آورد، در حالی که تحقیقات میدانی مورد اشاره توسط بنیس و نانوس (۱۹۸۵) و تی‌چی و دوانا (۱۹۸۶) نشان می‌دهد که بسیاری از رهبران تحول آفرین از ویژگی جاذبه استثنایی برخوردار نبوده‌اند.

### (۸) نارسائی‌های متدیک

- یکی از دانشمندان، آن دسته از مدل‌های دو بعدی را، که بیانگر مبانی نظریه رهبری تحول آفرین است و سعی در ترسیم ابعاد رهبری تحول آفرین دارد، ناکافی دانسته و جامعیت آنها را برای توصیف تمامی ابعاد و وجوه پدیده رهبری زیر سوال برده است. از نظر این دانشمند، مدل‌های دو بعدی همچون مدل رهبری وظیفه مدار در مقابل رهبری رابطه‌مدار، مدل رهبری آمرانه در مقابل رهبری مشارکتی، مدل رهبری در مقابل مدیریت، و مدل رهبری پرجاذبه در مقابل رهبری فاقد جاذبه استثنایی، در مجموع از توان لازم برای بازگو کردن تمامی ابعاد و وجوه پدیده رهبری برخوردار نیستند. (یوکل، ۱۹۹۴، ص ۳۴)

### (۹) دشواری ارزیابی و اصلاح کارکردهای شخص رهبر

- سرانجام این که در نظریه رهبری تحول آفرین مرجعی برای ارزیابی و اصلاح احتمالی کارکردهای رهبری پیش‌بینی نشده است. چگونه می‌توان ثابت کرد که شخص رهبر در مسئولیت ترسیم چشم‌انداز، تنظیم استراتژی، شگردهای غیرمتعارف و ... همواره بهترین

گزینه‌ها را انتخاب کرده و به هیچ وجه راه خطا نرفته است و اینکه در فرض عدم اتخاذ بهترین گزینه‌ها، چگونه می‌توان خطاهای رهبر را کشف کرد و در مقام اصلاح آن برآمد. در پایان امید می‌رود با آگاهی نسبت به کاستی‌ها و نارسایی‌های موجود در بطن نظریه رهبری تحول‌آفرین، راه برای پیدایش و ارائه نظریه‌های پیشرفته‌تر رهبری هموار شود.

### منابع

Avolio, B. J., (1994), "The Natural: Some Antecedents to Transformational Leadership", *International Journal of Public Administration*", 170.

Avolio, B. J. (1999). "Full Leadership Development: Building the Vital Forces in Organization", Thousand Oaks, CA: Sage.

Bass, B. M. (1985). "Leadership & Performance Beyond Expectations", New York: Free Press.

Bass, B. M., & Avolio, B. J. (1993). "Transformational Leadership: A Response to Critiques", In Chemers, M. M., Ayman R., (Eds), "Leadership Theory & Research: Perspectives & Directions (PP. 49-80). San Diego. CA: Academic Press.

Bass, B. M. (1999). "Two Decades of Research & Development in Transformational Leadership", *European Journal of Work & Organizational Psychology*, & (L).

Bennis, W. G., & Nanus, B. (1985). "Leaders: The Strategies for Taking Change", New York: Harper & Row.

Boal, K. B. & Bryson, J. M. (1987). "Charismatic Leadership: A Phenomenological & Structural Approach", In Hunt, J. G., Et Al. (Eds). *Emerging Leadership Vistas* (PP. 11-28) Lexington, MA: Lexington Books.

Brayman, A. (1992). "Charisma & Leadership in Organizations". London: Sage Publications, Inc.

Brelew, D. A. (1974). "Leadership & Organizational Excitement". *California Management Review*, 17(2).

Burns, J. M. (1978). "Leadership", New York: Harper & Row.

Conger, J. A. & Kanungo, R. (1987). "Toward a Behavioral Theory of Charismatic Leadership in Organizational Settings". *Academy of Management Review*, 12.

Conger, J. A., & Kanungo, R. N. (1988). "Charismatic Leadership: The Elusive Factor in Organizational Effectiveness", San Francisco: Jossey-Bass Publishers.

Conger, J. A. (1989). "The Charismatic Leader: Behind The Mystique of Exceptional Leadership", San Francisco: Jossey-Bass.

Fairholm. G. W. (1994). "Leadership & the Culture of Trusts", Westport, CT: Praeger.

Fairholm, G. W. (1995). "Values Leadership: A Values Philosophy Model", *International Journal of Value-Based Management*, 8.

Galanter, M. (1982). "Charismatic Religious Sects & Psychiatry: An Overview", *American Journal of Psychiatry*, 134.

Hitt, W. D. (1988). "The Leader – Manager: Guidelines for Action", Columbus, Oh: Battelle Press.



House, R. J. (1977). "A 1976 Theory of Charismatic Leadership". In J. G. Hunt & L. Larson (Eds.), "Leadership: The Cutting Edge" Carbondale, IL: Southern Illinois University Press.

Hunt, R. J. & Larson, L. L. (1977). "Leadership: The Cutting Edge", Carbondale IL: Southern Illinois University Press.

Northouse, P. G. (2001). "Leadership: Theory & Practice", London: Sage Publications, Inc.

Peters, T., & Waterman R. H. (1986). "In Search of Excellence: Lessons from America's Bust-Run Companies", New York: Harper & Row.

Sergiovanni, T. J. (1990). "Adding Value to Leadership Gets Extraordinary Results", *Educational Leadership*, 47(8).

Tichy, N. M. & Devanna, M. A. (1990). "The Transformational Leader", New York: John Wiley & Sons.

Tichy, N. M. & Ulrich, D. O. (1984). "SMR Forum: The Leadership Challenge-A Call for Transformational Leader", *Sloan Management Review*, 26(1).

Tracey, J. B. & Hinkin, T. R., (1998). "Transformational Leadership or Effective Managerial Practices?" *Group & Organization Management*, 23(3).

Trice, H. M., & Beyer, J. M. (1993). "The Cultures of Work Organizations", Englewood Cliffs, N. J. : Prentice Hall.

Weber M. (1947). "The Theory of Social & Economic Organizations", Translated by T. Parsons, New York: Free Press.

Willner, A. R. (1984). "The Spell bunders: Charismatic Political Leadership", New Haven: Yale University Press.

Yukl, G. A. (1989). "Managerial Leadership: A Review of Theory & Research", *Journal of Management*, 15, No. 2.

Yukl, G. A. (1994). "Leadership in Organizations". N. J.: Prentice-Hall.

Zaleznik, A., & Kets de Vries, M. (1975). "Power & the Corporate Mind", Boston: Houghton Mifflin.



فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## تأثیر نظام آموزشی بر نوگرایی

دکتر فاطمه شمس \*

چکیده

در این تحقیق به بررسی نوگرایی تحت دو نظام حوزوی و غربی پرداخته شده است. جامعه آماری نمونه از میان دانشجویان دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم انتخاب شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نوگرایی در تمامی مقاطع تحصیلی در نظام حوزوی بالاتر از نظام نوع غربی بوده است. و طلاب دانشجویان دختر نوگرایی، گرایش به غیردینی بودن با گرایش به علمی بودن گرایش به جهانشمول بودن، گرایش به استقلال طلبی و گرایش به پیشرفت و گرایش به تساوی طلبی، همبستگی منفی دارد. این امریدین معناست که در ایران دانش آموختان می‌توانند نوگرا و مدرن باشند بدون آنکه غیردینی باشند.

مقدمه:

در حال حاضر در جامعه شناسی آموزش و پرورش به لحاظ تئوریک دو دیدگاه عمده وجود دارد:

دیدگاه کارکرد گریبان و دیدگاه افراطی اقتصاد دانان در شمار کارکرد گریبان بشمار می‌آیند که معتقدند آموزش و پرورش در نوگرایی جامعه تأثیر مثبت دارد. زیرا ایجاد تخصص و مهارت می‌کند و تخصص و مهارت، از لوازم مدرنیته و توسعه است.

\* - عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س) - با کمال تأسف تصویب این مقاله در هیئت تحریریه با اوتحال جانگداز سرکار خانم دکتر شمس همزمان شد. استاد فرهیخته ای که در علم و عمل به بلوغ و پختگی رسیده بود و میتوانست منشاء اثرات سودمند بسیار باشد اما درست در همین شرایط و زمانی که دانشجویان می‌توانستند از علمش بهره‌ها بگیرند، در جوانی، در میان بهت و ناباوری همکاران و دانشجویان آنها را ترک کرد. هیئت تحریریه فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی این فقدان تلخ را به خانواده آن بزرگوار و جامعه علمی کشور تسلیت می‌گوید. (سردبیر)

دیدگاه جامعه‌شناختی کارکرد گرایان هم بر تواناییهای آموزش و پرورش به لحاظ روانشناسی اجتماعی در جامعه پذیر کردن کودک تأکید دارد. به عبارتی آموزش و پرورش کودک را از طریق مسیر تجربیات مفید در جهت نوگرایی جامعه پذیر می‌کند و تجربیاتی در اختیار او مینهد که باعث تغییر نگرشها، ارزشها و رفتارهای کودک تحت تعلیم متناسب با نوگرایی و مدرنیته می‌شود. در واقع هر جامعه‌ای در هر مقطع و شرایطی نیاز به نهاد آموزش و پرورش دارد. این نهاد با تکیه بر تشویق و تنبیه یعنی با ابزارها و ارائه الگوها و سرمشقهایی فرد را به لحاظ فکری و ارزشی و رفتاری آماده بعهده گرفتن نقش و مسئولیتی در جریان نوگرایی جامعه می‌کند.

### نقد رادیکالها از نظام آموزشی موجود و کارکرد آن در جهان سوم

اگر این طرز تفکر یعنی تغییر نهادهای اجتماعی به عنوان مقدمه تغییر در جامعه را بپذیریم، باید به نقش و کارکرد مثبت آموزش و پرورش در جهت نوگرایی و مدرنیته قائل باشیم. اما رادیکالها معتقدند که نظام آموزشی موجود به خصوص در جوامع جهان سوم چندان کارآمد نیست. دلایلی که آنها برای این مدعای خود عنوان می‌کنند به این ترتیب است:

از نظر افراطیون اولین مشکل نظام آموزشی فعلی این است که تحصیلاتی که در حین مدرسه به دانش آموز ارائه می‌شود، تحصیلات چندان مناسبی نیست. زیرا قسمت اعظم کشورهای در حال توسعه، جوامع کشاورزی هستند و آنچه لازم است مردم این جوامع بیاموزند، در آموزش مقاطع ابتدایی و متوسطه وجود ندارد. این عدم تناسب میان نیازهای این جوامع و محتوای نظام آموزشی از آن جهت است که الگوی نظام آموزشی کنونی، آموزش و پرورش غربی است که با سیستم جامعه غربی هماهنگ است و محتوای آن ناشی از شرایط جامعه غربی است. این سیستم با کمترین تغییر محتوا به جوامع در حال توسعه منتقل می‌شود، بدون اینکه حتی محتوای کتابها تغییر چندانی بیابد.

ضمناً رادیکالها بر این باورند که مجموعاً یادگیری یک زبان بیگانه برای دانش آموزی که در سطوح بالا ادامه تحصیل نمی‌دهد، چندان کارآیی و فایده‌ای ندارد و فقط زمان را از او می‌گیرد. این است که غالباً فارغ التحصیلان این گونه جوامع برای جامعه خودشان چندان مفید نیستند.

دومین مشکل نظام آموزش از دیدگاه رادیکالها آن است که هزینه سنگینی بر بودجه کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌کند. در واقع این هزینه سنگین برای تحقق توسعه و مدرنیته است که صرف می‌شود. فرض بر آن است که نیروی انسانی و تخصص و مهارت نیروی انسانی از ارکان پیشرفت است و این معنا هم تنها از طریق آموزش و پرورش تحقق می‌یابد. پرداخت چنین هزینه سنگینی از طرف دولت‌ها تنها برای فراهم آوردن مقدمات توسعه صورت می‌گیرد. اما عملاً این هزینه سنگین که صرف آموزش می‌شود، اگر صرف صنعت یا کشاورزی در این گونه جوامع گردد، خیلی زودتر به هدف می‌رسند (۲). مثلاً در جامعه ما در برنامه پنج ساله ۲۳/۲ درصد محصول ناخالص ملی (GNP) صرف آموزش و پرورش منهای آموزش عالی می‌شود (در حدود ۲۵٪ درآمد ناخالص ملی) این در حالی است که در همین برنامه تنها ۲ درصد صرف بخش صنعت شد (۳). اگر هزینه آموزش عالی را هم بر بودجه آموزش و پرورش اضافه کنیم ۳۰ درصد درآمد ناخالص ملی صرف آموزش شده است. آیا اگر چنین هزینه‌ای صرف توسعه کشاورزی و روستایی و یا توسعه صنعت می‌شد، زودتر به هدف مورد نظر یعنی توسعه و مدرنیته نمی‌رسیدیم؟

مسئله سوم که از نظر رادیکالها عنوان می‌شود این است که آموزش و پرورش باعث تشدید توقعات شغلی در نیروهای تحصیل کرده می‌شود، بی‌اینکه اینها بازدهی مفیدی در حد کلان برای جامعه داشته باشند. شاید همین مسئله بود که موجب شد بعد از جنگ جهانی دوم تا اواسط دهه ۱۹۷۰ که بحران نفت و پس از آن رکود اقتصادی سال ۱۹۷۳ پیش آمد، بودجه آموزش و پرورش تعدیل شود. تا پیش از آن در سراسر دنیا

بودجه‌ای که بطور سرانه صرف آموزش و پرورش می‌شد حدود  $\frac{6}{3}$  درصد بود، ولی پس از آن این نسبت کاهش یافت. چرا که عملاً مشاهده می‌شد که این بودجه نیروی کار زیادی را به بازار کار عرضه می‌کند، ولی امکان اشتغال برای آنها نیست. ضمن اینکه بدلیل بروز بحران اقتصادی کلاً بودجه دولتها کاهش یافت. مجموعاً در این دوره دولتها به این نتیجه رسیدند که نیروی انسانی مازاد که پس از طی مراحل آموزش و پرورش وارد بازار کار می‌شود، توقعات شغلی بالایی دارد و حاضر نیست هر کاری را انجام دهد. نهایتاً غالب این نیروها کارهایی را انجام می‌دهند که فردی فاقد این تحصیلات هم می‌توانست انجام دهد. ضمن اینکه این نوع نیروها معمولاً طالب مشاغل دولتی هستند و به مشاغل آزاد وارد نمی‌شوند. حتی در مشاغل دولتی هم بدنبال مشاغل مربوط به علوم پایه نیستند و به مشاغل بهتر تمایل دارند. بر اثر این ازدحام نیروی انسانی طالب کار، دولتها در همه جهان (نه فقط دولتهای جهان سوم) شرط مدرک را برای ورود به کار قرار می‌دهند. مثلاً در کشور ما دولت شرط استخدام در مشاغل دولتی را مدرک لیسانس قرار داده و مدرک دیپلم را قابل قبول نمی‌داند. افراد هم برای اینکه شرط احراز این مشاغل را بدست آورند به سوی گرفتن مدارک دانشگاهی سوق داده می‌شوند، و عملاً این نیروها وارد مشاغلی می‌شوند که انجام آنها به نیروی دارای مدرک دانشگاهی نیازی ندارند. کما اینکه مشاهده می‌شود همکار او همان کار را با مدرک دیپلم بنحو بهتری هم انجام می‌دهد. این، یعنی ایجاد یک دور باطل که هزینه‌های سنگین صرف آموزش افراد شود تا به مشاغلی وارد شوند، مشاغلی که نیازی به این تحصیلات ندارد. (۴)

انتقاد چهارم رادیکالها به نظام آموزشی آن است که نظام آموزشی حتی در کشورهای غربی با هدف اجرای عدالت اجتماعی تأسیس شد. در جوامع پیشین وضع به این ترتیب بود که همیشه افراد پولدار می‌توانستند تحصیل کنند، چون هزینه تحصیل، کلاس خصوصی، معلم خصوصی و ... را تنها آنها می‌توانستند بپردازند. در نظام آموزش فعلی هم این اختلاف طبقاتی همچنان باقی ماند، واژه SCHOOL یک واژه

یونانی به معنای فراغت و تفریح است. چون تنها افراد فارغ و پولدار در زمانهای گذشته به دنبال تحصیل می‌رفتند. در کشور ایران در دورانهای متاخر هم همین مسئله وجود داشته است. افرادی که امکان درس و تحصیل را داشتند درس می‌خواندند و وقتی فارغ التحصیل می‌شدند به پستهای عالی و مشاغل بالا دست می‌یافتند و شغل بالا هم مساوی با درآمد بالاست. پس اختلاف طبقاتی در حال حاضر هم با وجود نظام آموزشی فعلی بر جا مانده است. در حالی که در بدو تاسیس نظام نوین آموزشی قرار بود دولت امکانات رایگان آموزش را در اختیار همه افراد از جمله افراد کم درآمد و فقیر قرار دهد تا آنها هم اگر دارای استعداد و قابلیت و علاقه هستند بتوانند تحصیل کنند و به مراتب عالی و مشاغل بالا دست یابند و بدینگونه اختلاف طبقاتی از بین برود. روشنفکران، آموزش و پرورش را به این ترتیب پایان دهنده اختلاف طبقاتی می‌دانستند ولی عملاً چنین نشد. یعنی توزیع فرصتهای شغلی بصورت عادلانه صورت نگرفت. کودکی که متعلق به طبقه بالای اجتماعی نیست بعید است به مراتب عالی علمی برسد. زیرا عملاً رقابت برای رسیدن به این مراتب آنچنان فشرده است و امکانات آموزش عمومی رایگان هم که دولت فراهم آورده است، جویبگوی افراد کم بضاعت برای توفیق در این رقابت نیست. تنها طبقات بالاتر می‌توانند به مراحل عالی تحصیلی برسند. بعلاوه به فرض آنکه افراد از طبقات اجتماعی مختلف بتوانند به مراحل عالی تحصیلی برسند، آیا در احراز مشاغل بالا شانس یکسان دارند؟ تحقیقات نشان می‌دهد که برای دادن پستهای بالا اصل و نسب فرد و موقعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی فرد ملاک است، هر چند تحصیلات و مدرک تحصیلی یکسان هم برای افراد وجود داشته باشد. رادیکالها بر این باورند که به این ترتیب نظام آموزشی به لحاظ برقراری عدالت اجتماعی هم موفق نبوده است.

مسئله پنجم که از نظر رادیکالها مطرح است، ضعیف بودن بعد پرورش نسبت به آموزش در نظام آموزش و پرورش است. به زعم رادیکالها نظام آموزش و پرورش نسبت به امر پرورش موفق نبوده است. آنها می‌پرسند کدام جامعه می‌تواند ادعا کند که

فرزندان فارغ التحصیلش که مقطع متوسطه را پشت سر گذارده‌اند واقعاً متخلق به اخلاق هستند؟ آیا خصوصیات اخلاقی و ارزشهای اجتماعی که در هر جامعه‌ای وجود دارد در جریان آموزش و پرورش به شکل فعلی به نسلهای نو منتقل می‌شود؟ آیا نظام آموزش و پرورش که مقوله جامعه پذیر کردن کودکان است توانسته ابعاد اخلاقی و ارزشی را به آنها منتقل کند؟ در نظامهای آموزشی قبلی (مثلاً در جامعه ما و جوامع اسلامی) در کنار درسها، درس اخلاق هم بوده است و در عین اینکه درس و کلاس اخلاق اجباری نبوده و جنبه انتخابی داشته، اما افراد این کلاس از شلوغترین کلاسها بوده است. در آن نظام آموزشی فرد تعلیم دیده، فردی تربیت شده هم بود. یعنی علاوه بر آموزش، پرورش را هم دریافت کرده بود. این است که می‌بینیم فارغ التحصیلان آن نظام آموزشی نسبت به افراد تحصیل کرده نظام آموزشی نوین چقدر با اخلاق تر بودند و رعایت ارزشهای اجتماعی را مد نظر داشتند ولی در کشور خود ما و نیز کشوری، مثل ژاپن می‌بینیم که نسل گذشته شدیداً نگران وضع تربیتی نسل جدید است. چون عملاً نسل جدید هیچ یک از اصول اخلاقی را دریافت نکرده است و مراعات نمی‌کند و بکار نمی‌گیرد. یعنی ارزشها مورد سؤال و تردید قرار گرفته و بعد پرورش نقص پیدا کرده است. حتی در کشور آمریکا هر چند مشکلاتی بوده، ولی ابعاد آن به این شکل نبوده که بر اثر یک عصبانیت فرد سریعاً اسلحه بکشد. هر جامعه‌ای ارزشهایی را داشته که به نسل جدید غالباً منتقل نشده و مورد رعایت قرار نمی‌گیرد.

ایوان ایلچ از جمله دانشمندانی است که نظام آموزش و پرورش کنونی را مورد نقد قرار داده است و مدارس فعلی را فاقد کارآیی می‌داند و جامعه‌ای بدون مدرسه را توصیه می‌کند. البته ایوان ایلچ نمی‌گوید که جامعه بدون آموزش و پرورش (education) داشته باشیم. او معتقد است که این نظام آموزشی ما را به اهداف مورد نظرمان نرسانده و نخواهد رساند و ضررهایی بیش از منافعش دارد. ایلچ از این جامعه



بدون مدرسه یاد می‌کند. او معتقد است باید بجای مدارس فعلی مدارسی را جایگزین کنیم که:

اولاً این مدارس مرکزی است و در واقع نوعی مراکز اطلاع‌رسانی هستند. او معتقد است باید همه جا و در اختیار همه افراد باشد و همه از آن استفاده کنند، منتها این استفاده با خواست خود افراد باشد نه همراه با اجبار. در حال حاضر یک کودک بایستی از صبح تا ساعتی از بعد از ظهر را به اجبار در مدرسه باشد و باخستگی مفرط به خانه برگردد. در این حالت طبیعتاً کودک ذهنیت مثبتی از درس و معلم ندارد. بنظر ایلچ این گونه نظام آموزشی اشکال دارد و باید نظامی دیگر جایگزین آن شود. بنظر او این مراکز جدید مانند کتابخانه‌ها بایستی در اختیار همه افرادی که داوطلب استفاده هستند، باشد، تا هر موضوعی را تمایل دارند باهر معلمی که دوست دارند بخوانند. حتی تدریس هم باید در اختیار کسانی باشد که آمادگی و علاقه آن را دارند و توصیه میکند که افرادی که دروس سطوح بالاتر را می‌خوانند به افراد سطح پایین‌تر از نظر درسی، آموزش بدهند.

ایلچ مشخصات چنین سیستم آموزشی را که در واقع مرکز اطلاع‌رسانی هستند تشریح می‌کند و نیز ویژگیهای امکانات، دروس، افراد تحت آموزش و آموزگاران را بیان می‌نماید. (۶) البته در غرب با این نظر ایلچ در مورد جایگزینی یک نظام آموزشی جدید با چنان خصوصیتی، با دیده تردید نگریسته می‌شود و عملی بودن آن مورد پرسش قرار گرفت و بیشتر به عنوان یک طرح مدینه فاضله غیرقابل تحقق مورد نظر واقع شده است. اما واقعیت آن است که در جوامع اسلامی چنین نظام آموزشی، البته با پاره‌ای اختلافات وجود داشته است. سیستمهای آموزشی حاکم بر حوزه‌های علمیه شیعی که از زمان صفویه تاکنون در ایران و قبل از آن در لبنان وجود داشته است. مشخصات ویژگیهای مشابه نقطه نظرهای ایلچ در مورد نظام آموزشی دارد. به این معنا که در حوزه‌های علمیه شیعی آزادی عمل در انتخاب درس و مدرس وجود دارد البته بجز بعضی مقدمات طلبه ای که وارد سیستم آموزش حوزوی می‌شود، می‌توان با هر استادی

که شیوه تدریس او را بیشتر می‌پسندد، درسی را که مورد علاقه اوست انتخاب کند و ادامه طلبه رشته خاصی را انتخاب می‌کند، دروس مربوط به همان رشته را می‌خواند و دروس متفرق دیگر را نمی‌گیرد. به این ترتیب طلبه وقتی درسی را انتخاب کرد و بدنیاال فراگیریش رفت، چون اجباری در کار نیست، درس را با کیفیت و عمق بیشتری می‌خواند. علمای بزرگ ما که در طول قرن اخیر در سطح جهان مطرح بوده‌اند، برخاسته از این سیستم آموزشی بوده‌اند. در حالی که حدود ۷۰ سال است که در کشور ما نظام آموزشی غربی وجود دارد و عملاً کارکرد مثبت نظام حوزوی را نداشته است. در نظام آموزشی نوین، بودجه، زمان و نیروی انسانی بسیاری صرف می‌شود اما بازدهی قابل توجهی وجود ندارد. از آن طرف حوزه‌های علمیه غالباً بار مالی چندان را بر بودجه کشور و جامعه تحمیل نمی‌کنند و این، به جهت ترتیب خاص هزینه‌ها در حوزه علمیه است که با حداقل هزینه‌ها امور انجام می‌گیرد و علوم فراگرفته می‌شود و تعلیم و تربیت با بودجه‌ای مختصر بسامان می‌رسد و محصول و بازدهی این سیستم کم خرج، بزرگانی چون صدرالمآلهین، امام خمینی، علامه طباطبایی، علامه محمد تقی جعفری است. به این ترتیب باید گفت برخلاف نظر غربیها که سیستم آموزشی مورد نظر ایلیچ را اتوپایی و مربوط به ناکجا آباد می‌دانند، این سیستم قابل پیاده شدن است و بلکه پیاده شده است. نمونه‌های آن را نه تنها در حوزه‌های علمیه دینی کنونی باید سراغ گرفت، بلکه سابقه آن به صدها سال پیش در دیگر کشورهای اسلامی نیز می‌رسد. در نظامیه‌های عراق و نیشابور که سابقه آن به سده‌های پیشین در کشورهای اسلامی باز می‌گردد، تنها علوم فقهی و دینی تدریس نمی‌شد، بلکه پزشکی، فلسفه، جغرافیا و نجوم حتی علوم اجتماعی نیز در نظامیه تدریس می‌شد که بهترین دانشمندان در هر یک از این رشته‌ها از این سیستم آموزشی برمی‌خاست.

## دیدگاه کارکرد گرایان در مورد نظام آموزشی موجود در مقابل انتقادهای گوناگون رادیکالها

در مورد نظام آموزشی فعلی، اینگونه پاسخ می‌دهند که تحقیقات مختلف نشان داده این نظام آموزشی به لحاظ فکری و ذهنی نیروهای تحت تعلیم خود را به سمت مدرنیته و نوگرایی سوق می‌دهد و از آنجا که لازمه نوگرایی و مدرنیته، نوگرایی ذهنی است، باید گفت که نظام آموزشی فعلی علی‌رغم معایب و نقصهایی که دارد، توانسته است مقدمه‌ای برای تحقق مدرنیته باشد. بنابراین می‌توان این نظام را اصلاح کرد و معایب و ضعفهایش را برطرف نمود و از آن به عنوان زمینه ساز مدرنیته سود برد. مثلاً می‌توان شرط مدرک را برای احراز پستها برداشت یا اینکه بعوض آموزش خیل نیروهای غیرضروری، معدودی افراد را برای مدارج عالی تربیت کرد تا این آموزش کارایی کافی بیابد.

### مروری بر تحقیقات کاربردی انجام شده

لازم به ذکر است که در این زمینه از سال ۱۹۴۰ تاکنون تحقیقات بسیاری صورت گرفته است. در مجله بین المللی جامعه شناسی تطبیقی (۷) نزدیک به ۴۰ مقاله در ارتباط با آموزش و پرورش و مدرنیته درج شده است. غالب این تحقیقات نشان می‌داد که آموزش و پرورش و تحصیل، مدرنیته را بالا می‌برد در این مجله نیز تحقیقی در مورد ایران تحت عنوان آموزش و نوگرایی در میان دانشجویان ایرانی صورت گرفته اما آنچه در مورد کشور ما مهم است این است که شاید کشور ایران تنها کشوری باشد که در آن هر دو سیستم آموزشی (از نوع رایج فعلی و نوع مورد نظر ایلچ) وجود دارد و بهترین زمینه برای مقایسه میان این نوع نظام آموزشی فراهم است. در این پایان نامه هم در واقع مقایسه‌ای میان همین دو نوع نظام آموزشی صورت گرفته است. سؤال تحقیق این بود که آیا نوع نظام آموزشی (education) در مقایسه با یکدیگر تأثیری بر نوگرایی داشته‌اند؟ و

آیا سیستم آموزشی حوزوی هم بر مدرنیته تأثیر داشته است و این تأثیر در مقایسه با نوع غربی نظام آموزشی رسمی (formal education) چگونه بوده است.

چنین تحقیقی پیش از این تقریباً در هیچ کجای جهان انجام نگرفته است، جز در یک مورد که در سال ۱۹۷۱ تحقیقی توسط آرمر و یوتز (Armer & youtz) انجام گرفت. وی که یک محقق امریکایی بود تحقیق مزبور را در کشور نیجریه انجام داد که کشوری سنتی تر از کشور ماست و دارای مکتبخانه‌هایی از نوع مکتبخانه‌هایی است که پیش از ورود نظام آموزشی جدید به کشورمان در کشور ما هم وجود داشته است (احتمالاً در حال حاضر در بعضی نقاط دور دست هنوز وجود دارد). جامعه آماری تحقیق مزبور شامل ۶۷۰ دانش‌آموز زیر ۱۷ سال بود که نیمی از آنها در مدارس از نوع آموزش رسمی تحصیل می‌کردند و نیمی دیگر در مکتبخانه‌هایی که به آن Quramic school (مدارس قرآنی) گفته می‌شد و مخصوص آموزش علوم دینی بود مشغول تحصیل بودند. در مقایسه میان این دو نوع مدرسه به این نتیجه رسیدند که افرادی که در سیستم آموزشی نوع جدید تحصیل کردند به لحاظ مدرنیته بالاتر از کسانی بودند که در مدارس قرآنی تحصیل می‌کردند.

### فرضیه‌ها، روش تحقیق

فقدان چنین تحقیقاتی خود خلالتی بود که رساله حاضر سعی کرده است آن را پر کند تحقیق که در مورد ایران تحقیقی است مقایسه‌ای میان دانشجویان دانشگاه تهران و طلبه‌های حوزه علمیه قم از طریق روش پرسشنامه انجام گرفت. حجم نمونه آن ۴۵۷ بود که شامل ۲۳۶ نفر از دانشگاه و ۲۲۱ نفر از حوزه علمیه می‌باشد. فرضیه تحقیق این بود که دانش‌آموختگان تحت نظام آموزشی غربی بیش از دانش‌آموختگان حوزوی نگرشی نوگرا و مدرن دارند. نتایج تحقیق فرضیه بالا را رد کرد. Education از نوع حوزوی بیش از education غربی زمینه نوگرایی را پدید می‌آورد و میانگین (Mean)

مدرنیتی در بین طلاب بالاتر از دانشجویان بود که این امر در جدول زیر نشان داده شده است و نتیجه نه تنها برخلاف فرضیه تحقیق بود، بلکه با افکار عمومی نیز تفاوت بسیار داشت. (جدول ۱)

جدول ۱- نوع آموزش و میانگین نمره نوآوری پاسخ دهندگان

نوع آموزش	میانگین نمره نوآوری	انحراف معیار	مقدار t	d.f	سطح معنی دار بودن
آموزش نوع غربی (تعداد نمونه=۲۳۶)	۷۵/۸۱	۶/۵۳	۵/۵۵	۴۵۵	$P < ۰/۰۰۱$
آموزش نوع حوزوی (تعداد نمونه=۲۲۱)			۵/۵۵	۴۵۵	$P < ۰/۰۰۱$

آنچه می تواند دلیل اصلی این امر می باشد ویژگیهایی است که در تشیع وجود دارد که دانش آموختگانش را در طرز تفکر و نگرش (Attitud) که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفت در چه اموری می سازد این ویژگیها عبارتند از:

۱- باب اجتهاد در همه زمینه های مذهبی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باز است.

۲- عقلانیت و عقل یکی از چهار رکن استقلال شیعه در کنار کتاب، سنت و اجماع است. عقلانیت و بر ریشه اصلی توسعه و رشد و نوگرایی می باشد.

۳- مجتهد در اظهار نظر علمی خود که با تحقیق و اجتهاد به آن رسیده است آزاد است.

۴- امروزه دانشمندان بسیاری معتقدند که آموزش و پیشرفت در علم یکی از ارکان اصلی نوگرایی در جوامع توسعه یافته می باشد و تحقیقات بسیاری نیز این نظریه را تایید کرده است و در اسلام معرفت و فراگیری علم از ارزشهای بسیار والا می باشد. احادیث و روایاتی مانند ((مداد العلماء افضل من دماء الشهداء))، ((طلب

العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة))، ((اطلب العلم و لو بالسین))، مؤید این مطلب می‌باشد.

۵- یکی از اصول نوگرایی تغییر وضع موجود می‌باشد که آن هم متکی به تغییر طرز تفکر و فرهنگ مردم است که این امر نیز در قرآن کریم توصیه و مراحل آن ذکر گردیده است. ((ان الله لا یغیر و اما بقوم حتی یغیر ما به بانفسهم)).

۶- عدم جدایی دین از سیاست، با توجه به اینکه مشارکت سیاسی خود یکی از معیارهای نوگرایی می‌باشد.

۷- انقلاب ایران یک انقلاب دینی و اسلامی بود که تحت رهبری امام خمینی (ره) بعنوان رهبر دینی انجام پذیرفت و این خود نیز در نوگرایی طلاب نقش بسزایی داشت.

طبیعتاً طلابی که تحت تعلیم چنین دینی و چنین مذهبی قرار دارند و می‌توانند بسیار نوگرا باشند. این مقایسه، در ابعاد مدرنیته نیز صورت گرفت که در همه آنها طلاب بطور معنادار نوگراتر از دانشجویان بودند. این مسئله در جدول زیر قابل ملاحظه است.

جدول ۲- میانگین نمره نوآوری پاسخ دهندگان در مباحث ارزشی مختلف (بر حسب نوع آموزش)

t	مقدار d.f=۴۵۵	انحراف استاندارد	نوع حوزوی N=۲۲۱	نوع نوآوری پاسخ دهندگان		ابعاد نوآوری
				نوع حوزوی N=۲۲۱	نوع عربی N=۲۳۶	
T=۲/۱۸ P<./۵۰		۱/۸۱	۱۲/۸۳	۲/۰۳	۱۲/۴۴	گرایش به
T=۳/۵۱ P<./۰۱		۱/۲۰	۱۴/۱۴	۱/۷۲	۱۳/۶۴	گرامر جهانشمول
T=۵/۳۸ P<./۰۱		۱/۶۲	۱۳/۳۹	۱/۸۰	۱۲/۵۳	گرایش استقلال طلبی
T=۴/۶۱ P<./۰۱		۱/۷۹	۱۲/۹۴	۱/۸۹	۱۲/۱۴	گرایش به پیشرفت
T=۲/۴۳ P<./۰۱		۱/۵۱	۱۲/۶۷	۱/۷۴	۱۲/۲۹	گرایش به مدیریت (citic)
T=۱/۴۸ P<./۰۵		۱/۶۳	۱۳/۰۰	۱/۶۲	۱۲/۷۷	مبنای تساوی طلب

در مقایسه بین مقاطع مختلف تحصیلی اعم از کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا علاوه بر اینکه نتایج حاکی از برتری مقاطع بالاتر نسبت به مقاطع پایین تر در نوگرایی بود که این خود تأثیر مثبت آموزش را در نوگرایی می‌رساند، هر یک از این مقاطع نیز برتری طلاب بر دانشجویان بطور معنادار وجود داشت. جدول صفحه بعد حاکی از این مدعاست. (جدول ۳)

جدول ۳- نوع آموزش و میانگین نمره نوآوری

جنس	نوع آموزش		مقدار t	d.f	سطح معنی‌دار بودن
	نوع غربی N=۲۳۶	نوع حوزوی N=۲۲۱			
کارشناسی	۷۴/۵۵(۱۴۷)	۷۷/۴۷(۱۲۵)	۳/۸۶	۲۷۰	$P < ./.۰۰۱$
کارشناسی ارشد	۷۷/۵۴(۵۷)	۸۱/۰۴(۵۲)	۳/۶۷	۱۰۷	$P < ./.۰۰۱$
دکتری	۷۸/۵۳(۳۲)	۸۱/۰۵(۴۴)	۱/۶۹	۷۴	$P < ./.۰۰۵$

متغیرهایی که می‌توانست در این امور دخالت داشته باشند مانند سن جنس، بعد خانوار، طبقه اجتماعی والدین، تجربه شهرنشینی و در معرض رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی بودن نیز هر کدام مورد مطالعه قرار گرفتند که ضمن اینکه همه این پارامترها در نوگرایی هر دو گروه مؤثر بودند اما اولاً در همه آنها طلاب بطور معنادار نوگراتر از دانشجویان بوده ثانیاً پس از کنترل همه این متغیرها نتایج حاکی از تأثیر نوع آموزش بطور مستقل از پارامترهای دخالت‌کننده بود.

مطلب دیگری که در این رساله بدست آمد نوگراتر بودن طلاب و دانشجویان دختر نسبت به طلاب و دانشجویان پسر بود این مسئله در زیر مشخص است. (جداول ۴، ۵)

جدول ۴- میانگین نمره نوآوری پاسخ دهندگان بر حسب جنسیت

جنس	میانگین نوآوری	انحراف معیار	مقدار t	d.f	سطح معنی‌دار بودن
مرد	۷۴/۳۸(۳۹۵)	۸/۷۴	۴/۴۵	۵/۲۸	$P < ./.۰۰۱$
زن	۷۸/۰۱(۱۳۵)	۶/۲۶	۴/۴۵	۵/۲۸	$P < ./.۰۰۱$



جدول ۵- نوع آموزش و میانگین نمره نوآوری بر حسب جنسیت

جنس	نوع عربی N=۲۳۶	نوع حوزوی N=۲۲۱	مقدار t	d.f	سطح معنی دار بودن
مرد	۷۵/۴۶(۱۶۲)	۷۸/۶۷(۱۶۰)	۴/۷۷	۳۲	P < .۰/۰۰۱
زن	۷۶/۵۹(۷۴)	۷۹/۷۴(۶)	۲/۹۹	۱۳۳	P < .۰/۰۱

که این امر می تواند دلائل مختلفی داشته باشد: اولاً چنین نتیجه‌ای در بسیاری از تحقیقات که در دنیا بعمل آمده بدست آمده است که در رساله به آنها اشاره گردیده، ثانیاً بعد از انقلاب اسلامی ایران، زنها احساس آزادی بسیار بیشتری نسبت به گذشته تحت خفقانهای مختلف و فشارهای گوناگون بودند، داشتند و این امر بواسطه حضور سیاسی فعال آنان در انقلاب بدست آمد، لذا مانند فنر فشرده شده پس از رهایی رشد بیشتری را در این زمینه حاصل کردند، ثالثاً در همه دنیا، زنها وضع موجود را چندان مناسب شأن و مقام خود ندانسته و همیشه خواهان تغییر آن هستند و حمایت از تغییر وضع موجود نیز یکی دیگر از پارامترهای نوگرایی می باشد.

مطلب مهم دیگری که در این رساله بدست آمد این بود که در همبستگی بین ابعاد نوگرایی، گرایش به سکولار و غیردینی بودن (secular orientation) با دیگر ابعاد نوگرایی که عبارتند از: گرایش به علمی بودن (scientific orientation)، گرایش به جهانشمولی (universalistic)، گرایش به استقلال طلبی (Independence orientation)، گرایش به پیشرفت (Achievement orientation)، گرایش به تساوی طلبی (Egalitarition orientation)، همبستگی منفی داشت در جدول ۶ این همبستگیها اعم از مثبت و منفی نشان داده شده است.

این امر بدین معناست که در ایران دانش آموختگان می توانند نوگرا و مدرن باشند بدون آنکه سکولار و غیردینی باشند.

جدول ۶- همبستگی متقابل بین ابعاد نوگرایی

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۰/۰۷۶۱	/۱۹۴۳	/۲۲۴۱	/۱۱۳۲	/۲۱۸۲	۰۰۶۰	-	گرایش به غیر دینی بودن
۰/۳۰۲۳	/۲۵۸۳	/۳۴۸۸	/۳۸۵۰	/۴۴۷۹	-	-	گرایش به علمی بودن
۰/۳۷۹۲	/۴۸۷۳	/۴۸۶۳	/۴۷۶۷	-	-	-	گرایش به جهانشمولی
۰/۳۶۶۵	/۳۲۲۴	/۳۸۲۷	-	-	-	-	گرایش به استقلال طلبی
۰/۳۶۹۷	/۴۱۱۶	-	-	-	-	-	گرایش به پیشرفت
۰/۲۴۵۵	-	-	-	-	-	-	گرایش به مدیریت
-	-	-	-	-	-	-	گرایش به تساوی طلبی

شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رمان پابلیشنگ

منابع

Sharma, S.L (1979).The Modernizing Effects of University Education.New Delhi, Allied Publishers PVT.Ltd.

تودارو، ن مایکل، (۱۳۶۷). توسعه اقتصادی در جهان سوم. ترجمه: غلامعلی فرجادی، ناشر: وزارت برنامه و بودجه. مرکز مدارک اقتصادی-اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه، برنامه پنج ساله اول توسعه- اقتصادی- اجتماعی،.....سازمان برنامه و بودجه، برنامه پنج ساله اول توسعه اقتصادی-اجتماعی

میردال گونار. (۱۳۶۶) مترجم منوچهر امیری. درام آسیایی. ناشر تهران چاپخانه

سپهر.

گیدنز، انتونی. (۱۳۷۳). جامعه شناسی. مترجم: منوچهر صبوری. ناشر: نشرنی

Sack. R(1973). Jntemational Journal of comparative sociology. Vol XIV,Nos, 3-4

Shams Najafabadi, Fatemeh. (1998). Education and Modernization among the Iranian students: A comparative study of the Effects of Theological and wesern type Education. Doctoral Dissertation, sociology Department. Panjab university, chandigarh.

Armer, Michael and Youtz, Robert. (1971). Formal Education and Individual Modernity In an African society. American Journal of sociology, volume 76, no 4,604-626.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکې  
پرتال جامع علومو انسانی

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)

سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۸۰

## بررسی برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه‌های ایران در مقطع کارشناسی: دیدگاه‌های شاغلین در حرفه حسابداری

دکتر ویدا مجتهد زاده \*

### چکیده

برنامه آموزشی می‌تواند به عنوان یک سری دروسی که دانش پژوه را به سوی یک هدف معین راهنمایی می‌کند، تعریف گردد (Calhoun & Finch, 1982). هدف اصلی برنامه های آموزشی حسابداری، آماده نمودن دانشجویان برای موفقیت در امتحانات و کسب مدرک تحصیلی و به دست آوردن شرایط لازم برای ورود به حرفه است. برای اینکه دانشجویان حسابداری برنامه آموزشی بهتری داشته باشند، پژوهش های متعددی در این زمینه انجام شده است، که بررسی برنامه آموزش حسابداری یکی از عسناوین این پژوهشها است (Farrelly & Hudson, 1985)

با توجه به اینکه در سال های اخیر، تعداد فارغ التحصیلان رشته حسابداری افزایش یافته است و کارفرمایان امکان انتخاب به دست آورده اند، سریبان رشته حسابداری خواستار برنامه های آموزشی مناسب و منطبق با نیاز جامعه اقتصادی می باشند.

در گذشته حسابداران کسانی بودند که روکشی بر آستین خود می کشیدند و بسر روی میزهای کوچک در حالی که چراغی در بالای سرشان روشن بود، کار می کردند. اما امروزه آنها به جای استفاده از مدادهای

جوهری، کلیدهای کامپیوتر را می‌فشارند (Seymour, 1983). دانش استفاده از کامپیوتر ضرورتی است که دانشجویان رشته حسابداری در برنامه های آموزشی مقطع کارشناسی، خصوصا در معرفی موضوعاتی از قبیل سیستم های اطلاعاتی، پیش بینی های فروش و روش های کمی بازرگانی با آن روبرو هستند. در نتیجه بسیاری از دانشکده های شناخته شده بازرگانی، دانشجویان خود را ملزم به خرید کامپیوتر شخصی می‌کنند (Tyagi, 1984). امروزه در هر دفتر کار بدون توجه به اندازه و نوع فعالیت آن، وجود کامپیوتر ضرورت دارد. با کمک کامپیوتر، حسابداران می‌توانند صورت های مالی صحیح تر و به روزتری با هزینه کمتر تهیه کنند.

از آنجا که فرآیند آموزش - آموختن شامل مدرسین، دانشجویان و برنامه های آموزشی است و برنامه های آموزشی می‌تواند به عنوان تمام تجربیات آموزشی که یک فرد به دست می‌آورد، تلقی گردد (Cathoun & Finch, 1982) برای اطمینان از اینکه دانشجویان حسابداری دارای تجربه مورد نیاز می‌باشند، متخصصین و مربیان باید برنامه های آموزشی آنها را بررسی نمایند. در این ارتباط، آنها برای تجهیز کردن دانشجویان به مهارت ها و ابزارهایی که آنان را به حسابدارانی موفق تبدیل می‌کند، با فشار روبرو هستند (Reep, 1984).

ایران کشور صاحب نامی در آسیاست و باید با پیشرفت های دنیا همگام باشد. از اینرو توجه به آموزش عالی از اولویت ها به شمار می‌رود. این پژوهش به بررسی دیدگاههای شاغلین در حرفه حسابداری در ارتباط با مفاد برنامه مصوب آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران می‌پردازد. هدف اصلی این پژوهش تهیه یک برنامه آموزش حسابداری مناسب برای دانشگاههای ایران در مقطع کارشناسی است. برنامه ای که از دید شاغلین در حرفه پاسخگوی نیازهای بازار کار ایران باشد.

سی و سه برنامه آموزش حسابداری دانشگاه های آمریکا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. نتایج نشان داد که برای دریافت مدرک کارشناسی از دانشگاه های آمریکایی، گذراندن ۱۲۶ واحد درسی ضرورت دارد. بیشترین تاکید این برنامه های آموزشی بر دانش عمومی است که ۴۵/۵۶٪ ساعات درس یا تقریبا دو سال را به خود اختصاص داده است، در حالی که ۳۳/۷٪ ساعات درس برای دانش تخصصی حسابداری در نظر گرفته شده است. این تجزیه و تحلیل به منظور تهیه راهنمایی برای مشخص نمودن درس ها و عناوین اصلی آنها که باید در برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های ایران گنجانده شود، انجام پذیرفت. از آنجا که چنین برنامه هایی برای تربیت فارغ التحصیلانی که جذب

بازار کار آمریکا می‌شوند، مناسب است، برنامه‌ای متوازن که متناسب جامعه، سیستم آموزشی و الزامات بازار کار ایران باشد، پیشنهاد گردید. این برنامه دارای سه جزء اصلی است که از تاکید یکسانی برخوردارند. به عبارت دیگر، یک سوم برنامه به هر جزء اختصاص داده شده است. با این پیش فرض، پرسشنامه تحقیق برای به دست آوردن اطلاعات به منظور بررسی دیدگاه‌های شاغلین در حرفه حسابداری نسبت به این اجزای اصلی و نیز دروس حسابداری که باید در برنامه گنجانده شود، تهیه گردید. اطلاعات جمع آوری شده با هدف پاسخگویی به ده سؤال تحقیق، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. تجزیه و تحلیل اطلاعات با استفاده از تحلیل واریانس یک طرفه، دو طرفه و سه طرفه در سطح معنی داری ۰/۰۵ انجام پذیرفت.

#### واژه های کلیدی

برنامه های آموزشی - حرفه حسابداری - بازار کار - دانش عمومی - دانش تخصصی وابسته - دانش تخصصی حسابداری - دانش استفاده از کامپیوتر.

تعاریف عملیاتی پاره ای از واژه های استفاده شده در تحقیق

#### «شاغلین در حرفه حسابداری» :

فارغ التحصیلان رشته حسابداری که حداقل دارای مدرک کارشناسی هستند و به کار در حرفه حسابداری اشتغال دارند.

#### «برنامه آموزش حسابداری» :

مجموعه واحدهایی که در مقطع کارشناسی حسابداری ارائه می شود.

#### «دانش عمومی» :

موضوعاتی که در این طبقه قرار می گیرد، شامل دانشی است که تمام دانشجویان دانشگاه بدون توجه به رشته تحصیلی باید فرا گیرند.

**«دانش تخصصی وابسته» :**

موضوعاتی که در این طبقه قرار می‌گیرد ، شامل دانش مشترک بازرگانی است که تمام دانشجویان این گروه بدون توجه به رشته تخصصی خود باید کسب کنند.

**«دانش تخصصی حسابداری» :**

موضوعاتی که در این طبقه قرار می‌گیرد ، شامل دانش متداول حسابداری است که تمام دانشجویان این گروه ملزم به تحصیل آن می‌باشند . همچنین دروس اختیاری حسابداری که هر دانشجو بر اساس علاقه و گرایش شغلی انتخاب می‌کند در این بخش قرار می‌گیرد .

**«مؤسسات حسابرسی»:**

سازمان حسابرسی و سایر مؤسساتی که مجوز حسابرسی صورت های مالی یک سازمان و اعتبار دهی به آن صورت ها را دارا می‌باشند .

**«ادارات دولتی»:**

واحدهای دولتی که حسابداری برای انجام امور مالی خود دارند مانند: وزارت علوم ، تحقیقات و فناوری .

**«مؤسسات تولیدی»:**

مؤسساتی که به تولید کالا می‌پردازند .

**«مؤسسات بازرگانی»:**

مؤسساتی که به خرید و فروش کالا اشتغال دارند.

**«مؤسسات خدماتی»:**

مؤسساتی که به ارائه خدمت اشتغال دارند.



#### مقدمه :

حسابداری یکی از رشته هایی است که به طور گسترده تحت تاثیر پیشرفت و استفاده روزافزون از کامپیوتر قرار گرفته است. توسعه فناوری، برنامه ریزان این رشته را تحت فشار قرار داده تا برای پاسخگویی به نیازهای بازار کار، به طور مداوم برنامه های آموزش حسابداری را به روز در آورند.

هدف اولیه تمام برنامه های آموزش حسابداری، آماده ساختن دانشجویان برای پاسخگویی به تقاضاهای بازار کار است. به عقیده هیرن (Hearn, 1984) محتوای خوب برنامه آموزشی، توانایی های پژوهشی دانشجویان را بالا می برد.

در سال های اخیر تاثیر حرفه حسابداری بر آموزش حسابداری افزایش یافته است. کولینز (Collins, 1984) پنج روش را بر می شمرد که از طریق آن، حرفه حسابداری آموزش حسابداری را تحت تاثیر قرار می دهد. این پنج روش عبارتند از: تدریس رسمی دروس حسابداری، پشتیبانی مالی مستقیم، بالا بردن سطح کیفی دانشکده های حسابداری، نهادهای اعتبار دهنده و تاثیر مستقیم در سطح گروه های آموزشی. بنابراین، به دلیل تاثیر حرفه حسابداری، تقاضای بازار کار، و فناوری، برنامه آموزش حسابداری در قالب دروس پیشنهادی و محتوای آنها در حال تغییر است و آموزش حسابداری در ایران نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

در دهه اخیر، واحدهای اقتصادی در ایران به استفاده از کامپیوتر در انجام عملیات خود روی آورده اند. در نتیجه فارغ التحصیلان جدید باید کاربرد کامپیوتر در انجام امور حسابداری را فرا گرفته باشند. پاسخگویی به نیازهای جدید مستلزم به روز کردن برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های ایران است.

#### اهداف تحقیق :

هدف اصلی این تحقیق تهیه برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی برای دانشگاه های ایران است. در این ارتباط دست یابی به اهداف فرعی زیر امکان پذیر می گردد:

۱- تعیین موضوعاتی که باید در رشته حسابداری در دانشگاه های ایران ارائه شود،

۲- تعیین عناوین اصلی دروس که باید ارائه شود، و

۳- تعیین دیدگاه های شاغلین در حرفه حسابداری (پرسش شوندگان) در ارتباط با دروسی که باید در برنامه گنجانده شود.

### فرضیه های تحقیق :

در طراحی فرضیه های این تحقیق چهار متغیر مستقل و بیست و نه متغیر وابسته به شرح زیر در نظر گرفته شد:

### متغیرهای مستقل

- الف - نوع سازمانی که پرسش شونده در آن به کار اشتغال دارد (حسابرسی ، دولتی ، تولیدی و بازرگانی و خدماتی) ،
- ب- سطوح مختلف تجربه مفید (۰-۵ سال ، ۶-۱۰ سال و بیش از ۱۰ سال) ،
- ج- استفاده از کامپیوتر در انجام وظایف حسابداری محوله (بدون استفاده و مورد استفاده) و
- د- کشوری که پرسش شوند در آن فارغ التحصیل شده است (ایران ، اروپا / امریکا و سایر) .

### متغیرهای وابسته

- الف - دانش عمومی
- ب- دروس تخصصی وابسته
- ج- دروس تخصصی حسابداری
- د- دروس حسابداری پیشنهادی<sup>۱</sup> ، و

### ۱- دروس حسابداری پیشنهادی :

از آنجا که بخش عظیمی از فارغ التحصیلان رشته حسابداری جذب کار در حرفه حسابرسی می شوند، باید در تدوین برنامه آموزش حسابداری توجه ویژه ای به دروس حسابرسی مبذول گردد (Berry 1982, Kanter 1984) در نتیجه حسابرسی I و II جزء دروس پیشنهادی قرار گرفت. همچنین دانش استفاده از کامپیوتر و کاربرد سیستم های اطلاعاتی حسابداری از ضروریات رشته حسابداری به شمار می رود (Petrie 1970, Friedman 1978, Golen 1981, Pettit 1988, Dietz 1989) بنابراین دروس مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری و سیستم های اطلاعاتی

## ه- دروس حسابداری انتخابی<sup>۱</sup>

بنابراین فرضیه ها به شرح زیر می باشند:

فرضیه ۱: تفاوت معنی داری بین دیدگاههای پرسش شوندگان نسبت به شمول دانش عمومی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران با توجه به متغیرهای مستقل، وجود ندارد.

فرضیه ۲: تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با اجزای تشکیل دهنده دروس تخصصی وابسته در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران با توجه به متغیرهای مستقل، وجود ندارد.

فرضیه ۳: تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با اجزای تشکیل دهنده دروس تخصصی حسابداری در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران با توجه به متغیرهای مستقل، وجود ندارد.

حسابداری II هم در دروس پیشنهادی حسابداری گنجانده شد. در نتیجه دروس پیشنهادی حسابداری شامل چهار درس حسابرسی I و II، مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری، و سیستم های اطلاعاتی حسابداری II به عنوان چهار متغیر وابسته است.

### ۱- دروس حسابداری انتخابی:

بر اساس نتایج به دست آمده در مرحله اول تحقیق، بیست و دو درس تخصصی حسابداری به عنوان بیست و دو متغیر وابسته در گروه دروس حسابداری انتخابی قرار گرفته است. این دروس عبارتند از:

- |                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| - اصول حسابداری II, I               | - حسابداری مالی III, II, I            |
| - حسابداری صنعتی II, I              | - حسابداری مدیریت II, I               |
| - حسابرسی داخلی                     | - سیستم های اطلاعاتی حسابداری I       |
| - حسابداری مالیاتی                  | - حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی |
| - زبان تخصصی حسابداری II, I         | - تجزیه و تحلیل صورت های مالی         |
| - تئوری حسابداری                    | - حسابداری بین المللی                 |
| - حسابداری نفت و گاز                | - مسائل جاری در حسابداری              |
| - سمینار در موضوعات جاری حسابداری و | - کار آموزی                           |

**فرضیه ۴:** تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران با توجه به متغیرهای مستقل ، وجود ندارد .

**فرضیه ۵:** تعامل معنی داری بین دو متغیر مستقل «الف» و «ب» در ارتباط با دیدگاه پرسش شوندگان در مورد گنجاندن درس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، وجود ندارد .

**فرضیه ۶:** تعامل معنی داری بین دو متغیر مستقل «الف» و «ج» در ارتباط با دیدگاه پرسش شوندگان در مورد گنجاندن درس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، وجود ندارد .

**فرضیه ۷:** تعامل معنی داری بین دو متغیر مستقل «ب» و «ج» در ارتباط با دیدگاه پرسش شوندگان در مورد گنجاندن درس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، وجود ندارد .

**فرضیه ۸:** تعامل معنی داری بین سه متغیر مستقل «الف»، «ب» و «ج» در ارتباط با دیدگاه پرسش شوندگان در مورد گنجاندن درس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، وجود ندارد .

**فرضیه ۹:** تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس حسابداری انتخابی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران با توجه به دو متغیر مستقل «الف» و «ب» وجود ندارد .

**فرضیه ۱۰:** تعامل معنی داری بین دو متغیر مستقل «الف» و «ب» در ارتباط با گنجاندن درس حسابداری انتخابی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، وجود ندارد .

## پیشینه تحقیق

### دوره زمانی تا سال ۱۹۰۰

آنچه که امروز به عنوان یک رشته تحصیلی با اهمیت با دانشجویانی که روز به روز بر تعداد آنها اضافه می شود مورد توجه قرار دارد ، علمی با تئوری ها و کاربردهای علمی فراوان است که در واقع با فن دفتر داری آغاز شده ، توسعه یافته و به صورت رشته حسابداری در آمده است. دیدگاه های نویسندگان در مورد اصل و منشأ این رشته متفاوت است. به نظر فلم (Flegm,1984) حسابداری به ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح و دوره معاملات پایاپای بر می گردد. بر اساس نوشته وینجام (Winjum,1972) ، «مأموریت حسابداری از اولین سالهای به وجود آمدن آن به عنوان یک خدمت اطلاعاتی ساده ، همین بوده است.»

### دیدگاه لیتلتون

لیتلتون (Littleton,1933) عقیده دارد که تغییرات انجام پذیرفته در حسابداری، در سال های قبل از ۱۹۰۰ ناشی از تغییرات اجتماعی - اقتصادی و نیاز به دریافت اطلاعات بیشتر می باشد. او تاکید می نماید که گسترش معاملات طی قرن پانزده موجب به وجود آمدن سیستم ثبت دو طرفه گردیده است.. دوره پس از این قرن تا قرن نوزده ، اثرات انقلاب صنعتی احساس شد و منجر به شکل گیری شرکت های سهامی عامل گردید. این توسعه و گسترش جدید موجب ظهور حسابرسی مستقل و نیز حسابداری صنعتی به عنوان رشته جدیدی گردید که برای مقاصد قیمت گذاری مورد استفاده قرار می گیرد. این پیشرفت ها چه در صنعت و چه در دفترداری، دولت ها را مجبور کرد که به وضع مقررات بپردازند، و در این زمان بود که تبدیل دفتر داری به حسابداری واقع گردید.

### دوره بین سال های ۱۹۵۰-۱۹۰۰

دوره بین سال های ۱۹۵۰-۱۹۰۰ گواهی بر تولد آموزش حسابداری در سطح دانشگاه است . در اوائل سال های ۱۹۰۰ ، اولین برنامه آموزش حسابداری توسط دانشکده بازرگانی وارتون (Wharton) در دانشگاه پنسیلوانیا پیشنهاد گردید که دانشگاه نیویورک هم آن را دنبال کرد

(Wildman, 1926). از این پس با ابتکار دانشکده های بازرگانی و با علاقه رو به تزاید حرفه حسابداری ، پژوهش در زمینه تهیه برنامه های بهتر آموزش حسابداری آغاز گردید . به منظور برقراری استاندارد در دانشکده های بازرگانی ، مدرسین رشته بازرگانی با تشکیل هیأت قانونگذار دانشگاهی برای دانشکده های بازرگانی امریکا<sup>۱</sup> (AACSB) موافقت نمودند. در این سالها

پژوهش های زیادی انجام پذیرفت و پیشنهادی ارائه گردید .از جمله در پژوهشی در مورد ۳۸ دانشکده عضو AACSB ، مدرسین پیشنهاد نمودند که برنامه آموزش حسابداری ، صورت زیر را دنبال کند (Boyd, 1984).

جدول ۱ (موضوعات برنامه آموزش حسابداری)

ساعات	موضوعات
۶۴-۶۰	موضوعات عمومی
۳۲-۳۰	حسابداری
۳۲-۳۰	موضوعات مکمل

### سال های ۱۹۵۰ تا کنون

در این سال ها آموزش حسابداری به اوج پیشرفت دست یافت . پژوهش های انجام یافته مقالات منتشر شده در این دوره ، بسیاری از جزئیات آموزش حسابداری را پوشش می دهد .

### روش تحقیق

هدف اصلی این تحقیق ، تهیه برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی برای دانشگاه های ایران می باشد. در این ارتباط دو دسته اطلاعات جمع آوری شده است. دسته اول شامل اطلاعاتی در مورد ۳۳ برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های امریکا از این جهت است

که اولاً بر اساس ادبیات ، فارغ التحصیلان دانشگاه های معجری این برنامه ها از نظر دانش تئوری و عمل افرادی کارآمد بوده و ثانیاً پاسخگوی نیازهای بازار کار می باشند . دسته دوم اطلاعاتی است که در ارتباط با دیدگاه شاغلین در حرفه حسابداری در ایران نسبت به دروسی که باید در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران گنجانده شود ، جمع آوری شده است. روش های جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات گروه اول در مرحله اول مورد بحث قرار می گیرد. مرحله دوم شامل روش های استفاده شده در جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات گروه دوم است.

## مرحله اول

هدف این مرحله جمع آوری اطلاعات در مورد برنامه های موفق آموزش حسابداری در امریکا بود، تا ویژگی هایی که موجب شده تا این برنامه ها منحصر به فرد گردند، تعیین شود. در این ارتباط تصمیم گرفته شد که با مدیران گروه های حسابداری ۷۳ دانشکده که به طور تصادفی انتخاب شدند، تماس گرفته شود . موارد انتخابی شامل ۲۰ دانشکده از گروهی که به عنوان دارنده برنامه های آموزش حسابداری برتر در صورت منتشره در *Puplic Accounting Report (Dec.1998)* دیده می شد ، و نیز ۵۳ دانشکده از گروهی که برنامه آموزش حسابداری آنها در مقطع کارشناسی توسط AACSB در سال ۱۹۹۹ به رسمیت شناخته شد ، بود. با توجه به اینکه ۱۰ برنامه از ۲۰ برنامه ارجح جزء برنامه های به رسمیت شناخته شده بود ، جمعاً ۶۳ نامه برای مدیران گروه های مذکور ارسال گردید.

اطلاعات مربوط به ۳۳ برنامه دریافت شد که در ارتباط با ۱۸ ایالت بودند. از برنامه های دریافت شده ، ۲۲ برنامه جزء برنامه های به رسمیت شناخته شده ، ۸ برنامه جزء ۲۰ برنامه ارجح و سه برنامه باقیمانده جزء هر دو گروه بود.

از آنجا که هر برنامه وضعیت منحصر به فرد داشت ، ضروری به نظر می رسید که برای مقایسه از اجزای مشترک استفاده شود. از اینرو ، موضوعات هر برنامه به سه جزء اصلی : بخش عمومی ، بخش تخصصی وابسته و بخش تخصصی حسابداری ، تقسیم گردید. تجزیه و تحلیل اطلاعات در این مرحله با استفاده از آمار توصیفی (میانگین و انحراف معیار) انجام پذیرفت .





جدول ۳ (خلاصه محتوای موضوعات بخش عمومی در برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های امریکا)

ساعتها		تعداد دانشکده ها	دروس عمومی
انحراف معیار	میانگین		
۲/۱۳	۶/۴۳	۳۰	نگارش انگلیسی
۱/۶۷	۶/۴۰	۳۱	علوم طبیعی
۴/۳۶	۱۰/۶۹	۳۲	علوم اجتماعی
۵/۸۲	۱۱/۴۷	۳۰	علوم انسانی
۱/۶۶	۶/۱۰	۳۱	ریاضیات
۱/۷۳	۴/۱۳	۱۵	علوم ارتباطات
۹/۳۹	۱۷/۷۸	۳۲	سایر
۷/۳۶	۵۷/۵۲		جمع

جدول ۴ (خلاصه محتوای موضوعات بخش تخصصی وابسته در برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های امریکا)

ساعت ها		تعداد دانشکده ها	دروس تخصصی وابسته
انحراف معیار	میانگین		
۱/۳۱	۵/۲۲	۲۳	اصول حسابداری
۱/۰۷	۳/۶۷	۱۲	انتقال اطلاعات بازرگانی
۱/۶۷	۴/۰۳	۳۰	قانون تجارت
۱/۶۴	۳/۷۲	۱۸	کامپیوتر
۳/۴۳	۵/۸۵	۲۶	اقتصاد
۱/۲۱	۳/۷۸	۳۲	مالیه
۲/۸۷	۵/۷۷	۳۰	اصول مدیریت
۱/۹۲	۴/۶۸	۱۹	علم مدیریت
۰/۹۰	۳/۲۷	۱۱	مدیریت تولید
۰/۹۸	۳/۴۴	۱۸	رفتار سازمانی
۰/۵۸	۳/۱۶	۳۱	بازاریابی
۱/۱۵	۳/۵۶	۱۸	آمار
۴/۸۲	۸/۲۱	۲۹	سایر
۷/۷۱	۴۲/۱۲		جمع

جدول ۵ (خلاصه محتوای موضوعات بخش تخصصی حسابداری در برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های امریکا)

ساعتها			
انحراف معیار	میانگین	تعداد دانشکده‌ها	دروس تخصصی حسابداری
۳/۰۵	۸/۷۶	۳۳	حسابداری مالی
۰/۹۰	۳/۴۵	۳۳	حسابداری صنعتی و حسابداری مدیریت
۰/۸۳	۳/۳۴	۳۲	حسابداری مالیاتی
۰/۹۸	۳/۵۰	۳۲	حسابرسی
۰/۹۸	۳/۰۰	۲۲	سیستم های اطلاعاتی حسابداری
۱/۴۱	۲/۰۰	۲	حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی
۰/۵۸	۳/۳۳	۳	کامپیوتر در حسابداری
۳/۳۵	۶/۴۱	۲۷	سایر
۵/۲۱	۲۶/۵۲		جمع

با توجه به اطلاعات ارائه شده ، در برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های امریکا دروس عمومی با میانگین ۵۷/۵۲ ساعت ، بیشترین بخش برنامه را به خود اختصاص داده است. دروس تخصصی وابسته با میانگین ۴۲/۱۲ ساعت در رده بعدی و دروس تخصصی حسابداری با میانگین ۲۶/۵۲ ساعت در آخر قرار دارد . اما به نظر می رسد که این نوع برنامه برای یک جامعه خاص با یک بازار کار پر تحرک و گردش بالا و آموزش دبیرستانی غیر استاندارد ، مناسب است و برای کشور ایران یک برنامه آموزشی موزون تر کار سازتر می باشد . یعنی برنامه ای که یک - سوم ساعت ها به بخش عمومی ، یک - سوم به بخش تخصصی وابسته و یک - سوم به بخش تخصصی حسابداری اختصاص داشته باشد.

## مرحله دوم

مرحله دوم ، مرحله اصلی این تحقیق است. این مرحله شامل رویه های مورد استفاده برای جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات در مورد دیدگاه های شاغلین در حرفه حسابداری در ارتباط با برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران است .

## ابزار اندازه گیری

تحقیق زمینه یابی<sup>۱</sup> یک فرآیند پژوهشی است که به طور گسترده در آموزش و پرورش مورد استفاده قرار می گیرد (Isaac & Michael , 1983). وقتی در یک گروه خاص با تعداد بی شماری عضو روبرو هستند ، روش زمینه یابی روشی مؤثر و ارزان است (Iman & Conovern , 1933) ، در تحقیق زمینه یابی از یک نوع ابزار اندازه گیری (مثلاً پرسشنامه) برای جمع آوری اطلاعات استفاده می شود .

اطلاعات لازم جهت آزمون فرضیه های تحقیق از طریق پرسشنامه کتبی جمع آوری گردید. اعتبار محتوایی پرسشنامه در مرحله ممیزی<sup>۲</sup> از طریق توزیع مقدماتی پرسشنامه اولیه ، بین گروهی از شاغلین در حرفه حسابداری در مؤسسات مختلف و نیز گروهی از اعضای هیأت علمی دانشگاه ها مورد آزمون قرار گرفت . پاسخ های دریافت شده دلگرم کننده و آموزنده بود. در نتیجه تغییرات کوچکی در بعضی از اقلام پرسشنامه داده شد تا قابلیت درک بیشتری پیدا کند و به درجه بالایی از اعتبار محتوایی و قابلیت اطمینان دست یابد.

پرسشنامه نهایی تحقیق متشکل از سه بخش اصلی است. در بخش اول که در ارتباط با اطلاعات جمعیت شناسی است ، از پرسش شوندگان خواسته شد که به سوالاتی در رابطه با اطلاعات شخصی خود پاسخ دهند .

بخش دوم در ارتباط با اهداف یا ویژگی های برنامه آموزش حسابداری است .

---

1- Survey study

2- Pilot Phase

در بخش سوم ، دیدگاه پرسش شوندگان در ارتباط با دروس پیشنهادی و انتخابی مورد پرسش قرار گرفت. از آنجا که ممکن بود هر یک از پرسش شوندگان جزئیات هر درس را به خاطر نداشته باشند ، برای مقابله با این مشکل بالقوه ، علاوه بر نام درس ، شرح مختصری در مورد محتوای هر درس نیز ارائه شد.

در دو بخش اخیر از معیار لایکرت (Likert Scale) استفاده شد. در این ارتباط در بخش دوم ، معیار ۱ بیانگر عبارت «کاملاً مخالفم» به معنای آن که پرسش شونده کاملاً با موضوع مطرح شده مخالفت دارد و نباید این موضوع در برنامه گنجانده شود. معیار ۲ بیانگر عبارت «مخالفم» به معنای آن که پرسش شونده با موضوع مخالفت دارد اما می تواند در برنامه گنجانده شود. معیار ۳ بیانگر عبارت «موافقم» به معنای آنکه بهتر است موضوع مطرح شده در برنامه گنجانده شود ، و معیار ۴ بیانگر عبارت «کاملاً موافقم» به معنای آن است که وجود موضوع مطرح شده در برنامه آموزشی ضرورت کامل دارد. در بخش سوم معیار ۱ بیانگر عبارت «نباید ارائه شود» ، معیار ۲ بیانگر عبارت «می تواند ارائه شود» ، معیار ۳ بیانگر عبارت «بهتر است ارائه شود» ، و معیار ۴ بیانگر عبارت «ارائه درس ضرورت کامل دارد» می باشد.

### انتخاب جامعه و نمونه

جامعه هدف شامل کلیه افرادی بود که یا به عنوان مدیر حسابداری در یکی از مؤسسات حسابداری به کار اشتغال داشتند و یا به عنوان حسابدار ارشد در یکی از ادارات دولتی ، شرکت‌های تولیدی و شرکت های بازرگانی و خدماتی مشغول بودند. از آنجا که به دست آوردن فهرستی از تمامی افراد این گروه ها امکان پذیر نبود ، صورت شرکت های (تولیدی ، بازرگانی و خدماتی) پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار ، ادارات مرکزی وزارتخانه ها و سازمان های دولتی و فهرست حسابرسان مجاز به حسابداری شرکت های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهیه گردید.

بر اساس آمار منتشره اداره نظارت بر شرکت های سازمان بورس اوراق بهادار تهران تا پایان سه ماهه سوم سال ۱۳۷۸ ، تعداد ۲۷۷ شرکت تولیدی و ۱۸ شرکت بازرگانی و خدماتی در بورس اوراق بهادار پذیرفته شده اند . از آنجا که تمامی شرکت های بازرگانی و خدماتی پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار ، در زمینه سرمایه گذاری فعالیت می کنند و با توجه به اینکه تعدادشان کافی به

نظر نمی رسید، سایر شرکت های سرمایه گذاری نیز که بر اساس فهرست دریافت شده از کانون هماهنگی شرکت های سرمایه گذاری سهامی عام در بهمن ماه ۱۳۷۸، ۳۲ شرکت بود، در جامعه گنجانده شد و در نتیجه ۵۰ شرکت خدماتی و بازرگانی مورد بررسی قرار گرفت. تعداد وزارتخانه ها و سازمان های دولتی بر اساس لایحه بودجه سال ۱۳۷۸ کل کشور، ۶۸ مورد بود که ادارات مرکزی آنها مورد توجه قرار گرفت. مؤسسات حسابرسی معتمد سازمان بورس اوراق بهادار موضوع مصوبه مورخ ۷۸/۳/۳ شورای بورس، مشتمل بر ۴۰ مؤسسه و یکصد نفر از حسابرسان در رده مدیریتی بود. همچنین بر اساس آمار منتشره سازمان حسابرسی در سال ۱۳۷۸، حسابرسان شاغل در سازمان در رده مدیریتی ۸۰ نفر بود.

گی (Gay, 1981) پیشنهاد نمود که برای بالا بردن اعتبار و قابلیت استفاده تحقیق باید نمونه ها تا حد امکان بزرگ باشند، با این حال، وی وجود ۱۰٪ نمونه را به عنوان حداقل، در مطالعات توصیفی کافی دانسته است. اما از آنجا که جامعه هدف برای هر بخش کوچک بود، ۶۰٪ شاغلین در سازمان های مختلف به عنوان نمونه در نظر گرفته شد. جدول ۶ اطلاعات مربوط به جامعه و نمونه ها را نشان می دهد.

جدول ۶ (جامعه و نمونه بر اساس نوع سازمان)

نوع سازمان	تعداد	تعداد شاغلین در حرفه حسابداری در سازمان های نمونه	درصد	نمونه های انتخاب شده	پاسخ های دریافت شده	درصد
حسابرسی	۴۱	۱۸۰	٪۶۰	۱۰۸	۳۸	٪۳۵
دولتی	۶۸	۲۵۰	٪۶۰	۱۵۰	۷۹	٪۵۳
تولیدی	۲۷۷	۳۱۵	٪۶۰	۱۸۹	۳۲	٪۱۷
بازرگانی و خدماتی	۵۰	۱۴۵	٪۶۰	۸۷	۷۷	٪۸۸/۵
جمع	۴۳۶	۸۹۰	٪۶۰	۵۳۴	۲۲۶	٪۴۲

### تجزیه و تحلیل اطلاعات و جمع آوری شده

به منظور پاسخگویی به سؤالات تحقیق، از تحلیل واریانس (ANOVA) یک طرفه، دو طرفه و سه طرفه استفاده شد. هدف اصلی از انجام تحلیل واریانس دو طرفه و سه طرفه، تحلیل اثر دو یا سه متغیر مستقل به طور همزمان و نیز تعامل آنها به صورتی کارآ بود. در تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع آوری شده، بر اساس ادبیات میانگین ۳ یا بالاتر به عنوان توافق پاسخ دهندگان بر گنجاندن درس خاصی در برنامه، در نظر گرفته شد. کلیه آزمون‌ها در سطح معنی داری ۰/۰۵ انجام پذیرفت و نتایج در ارتباط با هر یک از فرضیه‌ها در جدول ۷ دیده می‌شود.

جدول ۷ (خلاصه نتایج در ارتباط با هر یک از فرضیه‌ها)

شماره فرضیه‌ها	متغیرهای وابسته	نتایج
۱	دانش عمومی	به استثنای متغیر مستقل «نوع سازمان» فرضیه در ارتباط با سایر متغیرهای مستقل تایید گردید.
۲	دانش تخصصی وابسته	فرضیه تایید گردید.
۳	دانش تخصصی حسابداری	فرضیه تایید گردید.
۴	درس مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری	به استثنای متغیر مستقل «سطوح مختلف تجربه» فرضیه در ارتباط با سایر متغیرهای مستقل تایید گردید
	درس حسابداری I	فرضیه تایید گردید
	درس حسابداری II	به استثنای متغیر مستقل «استفاده فعلی از کامپیوتر» فرضیه در ارتباط با سایر متغیرهای مستقل تایید گردید.
	درس سیستم های اطلاعاتی حسابداری II	فرضیه تایید گردید.
۵-۸		

فرضیه تایید گردید	درس مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری	
فرضیه تایید گردید.	درسی حسابرسی I	
فرضیه تایید گردید.	درس حسابرسی II	
فرضیه تایید گردید.	درس سیستم های اطلاعاتی حسابداری II	
فرضیه تایید گردید.	دروس اصول حسابداری I, II و حسابداری مالی I, II و III	۹
فرضیه تایید گردید.	دروس حسابداری صنعتی I, II و حسابداری مدیریت II, I	
فرضیه تایید گردید.	دروس حسابرسی داخلی و سیستم های اطلاعاتی حسابداری I	
به استثنای دروس حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی و زبان تخصصی حسابداری I, II در ارتباط با متغیر مستقل «سطوح مختلف تجربه»، فرضیه تائید گردید.	دروس حسابداری مالیاتی، حسابداری مؤسسات دولتی و غیرانتفاعی، زبان تخصصی حسابداری I, II، تجزیه و تحلیل صورت های مالی، تئوری حسابداری، حسابداری بین المللی، حسابداری نفت و گاز، مسائل خاص در حسابداری، سمینار در موضوعات حسابداری و کارآموزی	
فرضیه تایید گردید.	دروس اصول حسابداری I, II حسابداری مدیریت I, II, III	۱۰
فرضیه تایید گردید.	دروس حسابداری صنعتی I, II حسابداری مدیریت I, II	
فرضیه تایید گردید.	دروس حسابرسی داخلی و سیستم های اطلاعاتی حسابداری I	
فرضیه تایید گردید.	دروس حسابداری مالیاتی، حسابداری مؤسسات دولتی و غیرانتفاعی، زبان تخصصی حسابداری I, II، تجزیه و تحلیل صورت های مالی، تئوری حسابداری، حسابداری بین المللی، حسابداری نفت و گاز، مسائل خاص در حسابداری، سمینار در موضوعات حسابداری و کارآموزی	

**نتایج تحقیق به شرح زیر می باشد:**

۱- دیدگاه شاغلین در حرفه حسابداری نسبت به گنجاندن دانش عمومی در برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه‌های ایران به «سطوح مختلف تجربه مفید، استفاده از کامپیوتر در انجام وظایف حسابداری محوله یا کشوری که پرسش شونده در آن فارغ التحصیل شده است»، بستگی ندارد ( $P = ۰/۸۷۱۴$  و  $۰/۷۹۱۹$  و  $۰/۴۱۹۷$ )، اما به «نوع سازمانی که پرسش شونده در آن به کار اشتغال دارد»، بستگی دارد ( $P\text{-Value} = ۰/۰۰۶۷$ ). اطلاعات به دست آمده نشان می دهد که شاغلین در مؤسسات حسابرسی و بازرگانی و خدماتی به ترتیب با میانگین‌های  $۳/۴۰$  و  $۳/۴۵$  تأکید بیشتری بر شمول دانش عمومی داشته اند.

**جدول ۸ (خلاصه نتایج تحلیل واریانس یک طرفه در ارتباط با دانش عمومی)**

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۸۰/۶۱۲	۴/۱۷	۰/۰۰۶۷
سطوح مختلف تجربه	۲	۱/۸۶۳	۰/۱۴	۰/۸۷۱۴
استفاده از کامپیوتر	۱	۰/۴۷۰	۰/۰۷	۰/۷۹۱۹
کشور محل اخذ مدرک تحصیلی	۲	۱۱/۷۱۳	۰/۸۷	۰/۴۱۹۷

۲- متغیرهای مستقل «نوع سازمان، سطوح مختلف تجربه، استفاده فعلی از کامپیوتر و کشور محل اخذ مدرک تحصیلی»، تفاوت معنی داری بین دیدگاه‌های پرسش شونده‌گان نسبت به شمول دانش تخصصی وابسته در برنامه آموزش حسابداری ایجاد نمی کند،  $۰/۷۷۹۳$  و  $۰/۶۲۷۶$  ( $P\text{-Value} = ۰/۵۳۶۴$  و  $۰/۶۱۱۰$ ). میانگین‌های محاسبه شده در این ارتباط بیشتر از  $۳/۰۰۰$  می باشد.



جدول ۹) خلاصه نتایج تحلیل واریانس یک طرفه در ارتباط با دروس تخصصی وابسته

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱۷/۶۳۱	۰/۵۸	۰/۶۲۷۶
سطوح مختلف تجربه	۲	۴/۷۶۴۰	۰/۲۵	۰/۷۷۹۳
استفاده از کامپیوتر	۱	۲/۴۶۷۰	۰/۲۶	۰/۶۱۱۰
کشور محل اخذ مدرک تحصیلی	۲	۱۱/۸۷۸	۰/۶۲	۰/۵۳۶۴

۳- پرسش شوندگان با میانگین ۳/۳۳ اعتقاد دارند که دانش تخصصی حسابداری از اهمیت برخوردارست و باید در برنامه آموزش حسابداری گنجانده شود. متغیرهای مستقل «نوع سازمان، سطوح مختلف تجربه، استفاده فعلی از کامپیوتر و کشور محل اخذ مدرک تحصیلی» بر دیدگاه آنها تاثیر معنی دار ندارد (P-Value = ۰/۸۷۹۳ و ۰/۶۳۶۷ و ۰/۱۱۳۵ و ۰/۵۳۹۸).

جدول ۱۰) خلاصه نتایج تحلیل واریانس یک طرفه در ارتباط با دروس تخصصی حسابداری

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱۰/۴۸۴	۰/۲۲	۰/۸۷۹۳
سطوح مختلف تجربه	۲	۱۴/۰۰۵	۰/۴۵	۰/۶۳۶۷
استفاده از کامپیوتر	۱	۳۸/۶۳۰	۲/۵۲	۰/۱۱۳۵
کشور محل اخذ مدرک تحصیلی	۲	۱۹/۱۱۷	۰/۶۲	۰/۵۳۹۸

۴- دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن دروس حسابداری پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری، می تواند به شرح زیر خلاصه شود:

الف- نوع سازمان محل اشتغال پرسش شونده‌گان ، به تنهایی و در ترکیب با دو متغیر مستقل «سطوح مختلف تجربه و استفاده فعلی از کامپیوتر» تاثیر معنی داری بر دیدگاه پرسش شونده‌گان در ارتباط با گنجاندن چهار درس اشاره شده در فوق ندارد و

« $P-Value = 0/4826$  و  $0/1885$  و  $0/0805$  و  $0/5602$  و  $0/8075$  و  $0/5114$  و  $0/5407$  و  $0/4013$ »  $(P-Value = 0/4826)$ .

ب - سطوح مختلف تجربه فقط تاثیر معنی داری بر دیدگاه پرسش شونده‌گان در ارتباط با گنجاندن درس مقدمه‌ای بر کامپیوتر در حسابداری دارد.  $(P-Value = 0/0494)$ . پرسش شونده‌گان با ۶-۱۰ سال تجربه مفید بیش از سایر پرسش شونده‌گان با ارائه این درس موافقت داشته اند.

ج- استفاده فعلی از کامپیوتر فقط تاثیر معنی داری بر دیدگاه پرسش شونده‌گان در ارتباط با گنجاندن درس حسابرسی II دارد  $(P-Value = 0/0148)$  پرسش شونده‌گانی که از کامپیوتر استفاده می کنند ، بیش از آنانی که از کامپیوتر استفاده نمی کنند ، موافق با ارائه این درس هستند.

د- تعامل معنی داری بین متغیرهای مستقل در ارتباط با گنجاندن دروس حسابداری پیشنهادی در برنامه وجود ندارد

« $0/1076$  و  $0/5611$  و  $0/7997$  و  $0/6272$  و  $0/2771$  و  $0/7025$ »  $(P-Value = 0/1076)$  و  $0/8951$  و  $0/2163$  و  $0/6756$  و  $0/2094$  و  $0/4811$  و  $0/9751$ .

ه- به طور کلی ، پرسش شونده‌گان بر گنجاندن دروس مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری ، حسابرسی I و حسابرسی II در برنامه آموزش حسابداری ، تاکید بیشتری دارند (میانگین  $3/00$  و بیشتر). به عبارت دیگر ، ارائه درس سیستم های اطلاعاتی حسابداری II مورد حمایت نمی باشد (میانگین  $2/99$ ) . همچنین بر مبنای نتایج به دست آمده ، می توان تفسیر نمود که استفاده کنندگان فعلی از کامپیوتر نسبت به پرسش شونده‌گانی که از کامپیوتر استفاده نمی کنند تاکید بیشتری بر گنجاندن چهار درس فوق دارند.

جدول ۱۱) خلاصه نتایج تحلیل واریانس سه طرفه در ارتباط با دروس حسابداری پیشنهادی  
به تفکیک هر درس)

«مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۵۱۱۴	۰/۸۷۷	۱/۲۰۲	۳	نوع سازمان
۰/۰۴۹۴	۳/۰۵	۳/۱۷۲	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۸۷۶۷	۰/۰۲	۰/۰۱۳	۱	استفاده از کامپیوتر
۰/۷۰۲۵	۰/۶۳	۱/۹۷۸	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه
۰/۲۷۷۱	۱/۳۰	۲/۰۲۰	۳	نوع سازمان + استفاده از کامپیوتر
۰/۶۲۷۲	۰/۴۷	۰/۴۸۶	۲	سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر
۰/۸۰۷۵	۰/۵۰	۱/۵۶۱	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر

«حسابرسی I»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۵۶۰۲	۰/۶۹	۰/۵۶۲	۳	نوع سازمان
۰/۵۶۳۰	۰/۵۸	۰/۳۱۴	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۳۷۹۶	۰/۷۸	۰/۲۱۱	۱	استفاده از کامپیوتر
۰/۷۹۹۷	۰/۵۱	۰/۸۳۴	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه
۰/۵۶۱۱	۰/۶۹	۰/۵۶۱	۳	نوع سازمان + استفاده از کامپیوتر
۰/۱۰۷۶	۲/۲۵	۱/۲۲۷	۲	سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر
۰/۰۸۰۵	۱/۹۱	۳/۱۲۳	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر

«حسابرسی II»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۱۸۸۵	۱/۶۱	۳/۵۰۸	۳	نوع سازمان
۰/۶۸۰۶	۰/۳۹	۰/۵۶۰	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۰۱۴۸	۶/۰۵	۴/۳۹۶	۱	استفاده از کامپیوتر
۰/۹۷۵۱	۰/۲۰	۰/۸۹۲	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه
۰/۴۸۱۱	۰/۸۳	۱/۸۰۱	۳	نوع سازمان + استفاده از کامپیوتر
۰/۲۰۹۴	۱/۵۸	۲/۲۹۰	۲	سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر
۰/۴۸۲۶	۰/۹۲	۴/۰۰۵	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر

«سیستم های اطلاعاتی حسابداری II»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۴۰۱۳	۰/۹۸	۲/۳۸۴	۳	نوع سازمان
۰/۵۱۵۷	۰/۶۶	۱/۰۷۳	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۵۱۵۱	۰/۴۳	۰/۳۴۳	۱	استفاده از کامپیوتر
۰/۶۷۵۶	۰/۶۷	۳/۲۳۷	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه
۰/۲۱۶۳	۱/۵۰	۳/۶۳۰	۳	نوع سازمان + استفاده از کامپیوتر
۰/۸۹۵۱	۰/۱۱	۰/۱۷۹	۲	سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر
۰/۵۴۰۷	۰/۸۴	۴/۰۶۸	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه + استفاده از کامپیوتر

۵- تاثیر دو متغیر مستقل «نوع سازمان و سطوح مختلف تجربه» بر دیدگاه پرسش شوندگان در رابطه با گنجاندن ۲۲ درس حسابداری انتخابی در برنامه و نیز تعامل بین این دو متغیر با استفاده از تحلیل واریانس دو طرفه مورد آزمون قرار گرفت که نتایج به شرح زیر است:

الف- پرسش شوندگان نسبت به گنجاندن دو درس اصول حسابداری (اصول حسابداری I و II) به عنوان دروس با اهمیت و مورد نیاز (به ترتیب با میانگین های ۳/۹۲ و ۳/۸۰) تاکید دارند. متغیرهای مستقل تاثیر معنی داری بر دیدگاه پرسش شوندگان ندارند.  
(P-Value = «۰/۴۲۲۵ و ۰/۱۱۶۴» و «۰/۶۲۰۹ و ۰/۱۰۰۳»)

ب - بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن دروس حسابداری مالی III, II, I در برنامه آموزش حسابداری، تفاوت معنی دار، وجود ندارد.  
(P-Value = «۰/۶۰۴۶ و ۰/۵۹۷۷» و «۰/۳۰۳۱ و ۰/۸۲۶۰» و «۰/۰۵۴۸ و ۰/۵۸۶۶»)

آنها با میانگین های ۳/۶۴، ۳/۶۱ و ۳/۵۰ بر گنجاندن این دروس در برنامه تاکید دارند.  
ج- پرسش شوندگان عقیده دارند که دروس حسابداری صنعتی II, I و حسابداری مدیریت I, II بخش مهمی از برنامه آموزش حسابداری را تشکیل می دهند (میانگین ها به ترتیب ۳/۷۷ و ۳/۵۷، ۳/۴۹ و ۳/۲۵). تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن هیچ کدام از این دروس وجود ندارد

(P-Value = «۰/۷۳۵۷ و ۰/۹۴۳۶» و «۰/۴۵۱۱ و ۰/۸۸۸۳» و «۰/۲۶۵۷ و ۰/۵۲۷۹» و «۰/۲۲۲۳ و ۰/۰۵۱۴»)  
عدم وجود حمایت قوی از دروس حسابداری مدیریت، ممکن است به دلیل اصطکاک مطالب تحت پوشش حسابداری مدیریت و حسابداری صنعتی باشد.

د- پرسش شوندگان شاغل در مؤسسات حسابرسی، خصوصاً آنانی که بیش از ۱۰ سال تجربه مفید دارند، بیشترین حمایت را از گنجاندن درس حسابرسی داخلی نموده اند. زیرا تاکید این درس بر ارائه کنترل مورد لزوم بر فعالیت های موسسه است. نتایج تحلیل واریانس بیانگر آنست که تفاوت معنی داری بین دیدگاه ها وجود ندارد. (P-Value = «۰/۰۵۶۶ و ۰/۰۷۰۱»)

ه - تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس سیستم های اطلاعاتی حسابداری I وجود ندارد (P-Value = «۰/۱۸۹۱ و ۰/۸۵۷۴»). حمایت از ارائه این درس توسط شاغلین در مؤسسات حسابرسی، بازرگانی و خدماتی و تولیدی انجام پذیرفت.

و- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس حسابداری مالیاتی وجود ندارد ( $P\text{-Value} = ۰/۲۴۵۷$  و  $۰/۲۲۵۶$ ) و ارائه این درس از تاکید بالایی برخوردار می باشد (میانگین =  $۳/۶۴$ ).

ز- با توجه به متغیر مستقل «سطوح مختلف تجربه» بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی، تفاوت معنی دار وجود دارد. ( $P\text{-Value} = ۰/۰۰۸۹$ ). شاغلین در ادارات دولتی با ۶-۱۰ سال تجربه مفید، کمترین حمایت را از ارائه این درس نموده اند (میانگین =  $۲/۸۹$ ).

ح- با توجه به متغیر مستقل «سطوح مختلف تجربه» بین دیدگاه های پرسش شوندگان در رابطه با گنجاندن دروس زبان تخصصی I, II تفاوت معنی دار وجود دارد ( $۰/۰۰۰۲$  و  $۰/۰۰۱۰$  =  $P\text{-Value}$ ) پرسش شوندگان با بیش از ۱۰ سال تجربه مفید، کمترین حمایت را از گنجاندن این درس نموده اند.

ط- بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس تجزیه و تحلیل صورت‌های مالی تفاوت معنی دار وجود ندارد ( $۰/۴۹۸۰$  و  $۰/۴۸۸۲$  =  $P\text{-Value}$ ) آنها از ارائه این درس حمایت زیادی نموده اند. (میانگین =  $۳/۷۰$ )

ی- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس تئوری حسابداری وجود ندارد ( $۰/۶۵۹۰$  و  $۰/۲۰۴۹$  =  $P\text{-Value}$ ). کمترین تاکید در این رابطه، مربوط به پرسش شوندگان شاغل در ادارات دولتی با ۶-۱۰ سال تجربه مفید (میانگین =  $۲/۴۴$ ) است. این مورد تنها میانگین کمتر از  $۳/۱۰$  در ارتباط با ارائه این درس است.

ک- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با دروس حسابداری بین المللی و حسابداری نفت و گاز وجود ندارد

( $۰/۲۳۱۹$  و  $۰/۷۰۴۷$  « $۰/۱۷۸۹$  و  $۰/۱۱۹۶$ » =  $P\text{-Value}$ ). از آنجا که میانگین پاسخهای دریافت شده در ارتباط با گنجاندن این دو درس بسیار کم (به ترتیب  $۲/۵۴$  و  $۲/۳۴$ ) است، به نظر می رسد که پرسش شوندگان نسبت به عدم ارائه این دروس توافق دارند.

ل- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس مسائل خاص در حسابداری وجود ندارد (  $P\text{-Value} = ۰/۰۷۵۱$  و  $۰/۴۹۹۹$  ). آنها با میانگین  $۳/۲۵$  بر ارائه این درس تاکید نموده اند.

م- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس سمینار در موضوعات جاری حسابداری وجود ندارد (  $P\text{-Value} = ۰/۸۰۵۹$  و  $۰/۳۵۳۰$  ). پرسش شوندگان در مؤسسات تولیدی با میانگین  $۳/۸۷$  بیشترین تاکید را بر ارائه این درس دارند.

ت- تفاوت معنی داری بین دیدگاه های پرسش شوندگان در ارتباط با گنجاندن درس کارآموزی وجود ندارد (  $P\text{-Value} = ۰/۱۸۱۱$  و  $۰/۳۵۵۶$  ). میانگین  $۳/۵۱$  بیانگر حمایت پاسخ دهندگان از ارائه این درس است.

س- بر اساس اطلاعات جدول ۱۲، تمایل معنی داری بین متغیرهای مستقل در ارتباط با ارائه دروس حسابداری اختیاری وجود ندارد.

جدول ۱۲ (خلاصه نتایج تحلیل واریانس دو طرفه در ارتباط با دروس حسابداری اختیاری به تفکیک هر درس)

«اصول حسابداری I»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۲۷۴	۰/۹۳	۰/۴۲۵۴
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۴۲۵	۲/۱۷	۰/۱۱۶۴
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۰/۱۹۶	۰/۳۳	۰/۹۱۸۶

«اصول حسابداری II»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۵۲۱	۰/۵۹	۰/۶۲۰۹
سطوح مختلف تجربه	۲	۱/۳۶۵	۲/۳۲	۰/۱۰۰۳
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۰/۷۰۶	۰/۴۰	۰/۸۷۸۱

«حسابداری مالی I»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۸۱۱	۰/۶۲	۰/۶۰۴۶
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۴۵۲	۰/۵۲	۰/۵۹۷۷
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۲/۶۹۹	۱/۰۳	۰/۴۰۴۸

«حسابداری مالی II»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱/۶۹۲	۱/۲۲	۰/۳۰۳۱
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۱۷۷	۰/۱۹	۰/۸۲۶۰
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۲/۸۹۱	۱/۰۴	۰/۳۹۸۵

«حسابداری مالی III»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۴/۱۲۱	۲/۵۸	۰/۰۵۴۸
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۵۷۰	۰/۵۳	۰/۵۸۶۶
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۱/۱۹۸	۰/۳۷	۰/۸۹۴۸

«حسابداری صنعتی I»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۳۸۶	۰/۴۲	۰/۷۳۵۷
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۰۳۵	۰/۰۶	۰/۹۴۳۶
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۰/۸۰۱	۰/۴۴	۰/۸۵۱۲



«حسابداری صنعتی II»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۴۴۹	۲/۶۳	۰/۰۵۱۴
سطوح مختلف تجربه	۲	۱/۳۲۲	۱/۵۱	۰/۲۲۲۳
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۱/۳۴۱	۰/۵۱	۰/۸۰۰۱

«حسابداری مدیریت I»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱/۲۳۴	۰/۷۴	۰/۵۲۷۹
سطوح مختلف تجربه	۲	۱/۴۷۸	۱/۳۳	۰/۲۶۵۷
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۳/۹۴۱	۱/۱۹	۰/۳۱۵۴

«حسابداری مدیریت II»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۴۵۰	۰/۲۱	۰/۸۸۸۳
سطوح مختلف تجربه	۲	۱/۱۳۳	۰/۸۰	۰/۴۵۱۱
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۰/۹۲۶	۰/۲۲	۰/۹۷۰۹

«حسابرسی داخلی»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۵/۱۲۵	۲/۵۵	۰/۰۵۶۶
سطوح مختلف تجربه	۲	۳/۶۰۴	۲/۶۹	۰/۰۷۰۱
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۵/۳۶۴	۱/۳۳	۰/۲۴۲۹

«سیستم های اطلاعاتی حسابداری I»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۱۸۹۱	۱/۶۱	۳/۷۱۰	۳	نوع سازمان
۰/۸۵۷۴	۰/۱۵	۰/۲۳۷	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۵۰۵۲	۰/۸۹	۴/۰۹۹	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه

«حسابداری مالیاتی»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۲۴۵۷	۱/۳۹	۱/۸۳۰۳	۳	نوع سازمان
۰/۲۲۵۶	۱/۵۰	۱/۳۱۲۸	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۵۳۹۰	۰/۸۴	۲/۲۱۰۶	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه

«حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۱۸۰۷	۱/۶۴	۳/۱۲۵	۳	نوع سازمان
۰/۰۰۸۹	۴/۸۳	۶/۱۲۳	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۴۳۵۴	۰/۹۹	۳/۷۵۴	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه

«زبان تخصصی حسابداری II»

اندازه P	اندازه F	جمع مربعات	درجه آزادی	منبع
۰/۶۹۴۸	۰/۴۸	۱/۱۸۲	۳	نوع سازمان
۰/۰۰۰۲	۸/۷۹	۱۴/۳۵۴	۲	سطوح مختلف تجربه
۰/۶۶۴۹	۰/۶۸	۳/۳۳۸	۶	نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه

«تجزیه و تحلیل صورت های مالی»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۰/۸۵۴	۰/۸۱	۰/۴۸۸۲
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۴۹۰	۰/۷۰	۰/۴۹۸۰
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۳/۴۳۵	۱/۶۳	۰/۱۳۸۹

«تئوری حسابداری»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۳/۲۸۸	۱/۵۴	۰/۲۰۴۹
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۵۹۴	۰/۴۲	۰/۶۵۹۰
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۵/۵۱۱	۱/۲۹	۰/۲۶۲۳

«حسابداری بین المللی»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۴/۷۳۷	۱/۹۷	۰/۱۱۹۶
سطوح مختلف تجربه	۲	۲/۷۸۲	۱/۷۳	۰/۱۷۸۹
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۵/۲۳۱	۱/۰۹	۰/۳۷۱۰

«حسابداری نفت و گاز»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱/۰۳۹	۰/۴۷	۰/۷۰۴۷
سطوح مختلف تجربه	۲	۲/۱۷۸	۱/۴۷	۰/۲۳۱۹
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۵/۳۳۸	۱/۲۰	۰/۳۰۶۱

«مسائل خاص در حسابداری»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۱/۷۳۵	۰/۷۹	۰/۴۹۹۹
سطوح مختلف تجربه	۲	۳/۸۳۰	۲/۶۲	۰/۰۷۵۱
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۷/۱۷۴	۱/۶۴	۰/۱۳۸۳

«سمینار در موضوعات جاری حسابداری»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۲/۶۰۱	۱/۰۹	۰/۳۵۳۰
سطوح مختلف تجربه	۲	۰/۳۴۳	۰/۲۲	۰/۸۰۵۹
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۸/۶۴۵	۱/۸۲	۰/۰۹۷۲

«کارآموزی»

منبع	درجه آزادی	جمع مربعات	اندازه F	اندازه P
نوع سازمان	۳	۲/۰۲۶	۱/۰۹	۰/۳۵۵۶
سطوح مختلف تجربه	۲	۲/۱۴۱	۱/۷۲	۰/۱۸۱۱
نوع سازمان + سطوح مختلف تجربه	۶	۳/۴۱۵	۰/۹۲	۰/۴۸۴۴

نتیجه گیری:

- بر اساس یافته های این تحقیق ، نتیجه گیری های زیر می تواند در ارتباط با ویژگی های برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی در دانشگاه های ایران ، ارائه شود :
- ۱- برنامه باید تأکید مساوی بر سه بخش : دانش عمومی ، دانش تخصصی وابسته و دانش تخصصی حسابداری داشته باشد .
  - ۲- دانش عمومی باید بر علوم ارتباطات (نگارش به زبان فارسی و انگلیسی و ارائه سمینار) ، ریاضی ، علوم اجتماعی ، علوم انسانی تاکید کند و کمتر به مطالب مربوط به علوم طبیعی بپردازد .

۳- دانش تخصصی وابسته باید شامل : اصول مدیریت ، مدیریت تولید ، مالیه (مدیریت مالی) ، قانون تجارت ، کامپیوتر ، آمار ، انتقال اطلاعات بازرگانی ، بازاریابی ، اقتصاد و مدیریت رفتار سازمانی باشد.

۴- دانش تخصصی حسابداری باید مشتمل بر اصول حسابداری ، حسابداری مالی ، حسابداری صنعتی و حسابداری مدیریت، حسابرسی، سیستم های اطلاعاتی حسابداری، حسابداری مالیاتی ، تجزیه و تحلیل صورت های مالی ، زبان تخصصی حسابداری، تئوری حسابداری ، مسائل خاص در حسابداری ، سمینار در موضوعات جاری حسابداری و مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری باشد .

۵- آموزش کاربرد کامپیوتر جزء دروس تخصصی حسابداری باشد.

۶- درس کارآموزی در میان دروس تخصصی حسابداری گنجانده شود.

۷- همچنین توجه شود که نوع سازمان محل اشتغال پرسش شونده ، سطوح مختلف تجربه مفید و استفاده فعلی از کامپیوتر ، تاثیر کمی بر دیدگاه های شاغلین در حرفه حسابداری نسبت به محتوای برنامه آموزش حسابداری دارد .

### برنامه پیشنهادی آموزش حسابداری در دانشگاه های ایران

برای اخذ مدرک کارشناسی حسابداری در دانشگاه های ایران ، گذراندن ۱۳۴ واحد درسی الزامی است. به نظر می رسد که تقسیم این واحدها به سه بخش اصلی زیر مناسب باشد.

جدول ۱۳ (بخش های اصلی برنامه پیشنهادی آموزش حسابداری)

بخش ها	درصد	ساعات
دانش عمومی	۳۲/۸٪	۴۴
دانش تخصصی وابسته	۳۳/۶٪	۴۵
دانش تخصصی حسابداری	۳۳/۶٪	۴۵
جمع	۱۰۰٪	۱۳۴

## دانش عمومی

موضوعاتی که در این بخش تحت پوشش قرار می‌گیرد، شامل مطالب مشترکی است که کلیه دانشجویان بدون توجه به رشته تحصیلی باید فرا گیرند (جدول ۱۴). ماهیت واحدهایی که در این بخش ارائه می‌شود، جنبه عمومی دارد، اما تصور می‌شود که قسمت با اهمیتی از معلومات عمومی یک دانشجوی حسابداری را شکل می‌دهد.

جدول ۱۴ (عناوین دروس بخش دانش عمومی)

ساعات	موضوع
۶	فارسی (نگارش و سمینار)
۶	زبان انگلیسی (نگارش و سمینار)
۳	ریاضیات
۶	علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، روانشناسی)
۱۰	علوم انسانی (مذهب، فلسفه، فرهنگ و آداب و رسوم کشورهای اسلامی، تمدن جهان و تاریخ و سیاست ایران)
۲	علوم طبیعی (مبانی فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی)
۳	تربیت بدنی
۸	دروس اختیاری <sup>۱</sup> (مربوط به دانش عمومی)
۴۴	جمع

## دانش تخصصی وابسته

موضوعاتی که در این بخش تدریس می‌شود، شامل مطالب مشترکی است که تمام دانشجویان گروه بازرگانی بدون توجه به رشته تخصصی باید فرا گیرند (جدول ۱۵). همچنین سایر

۱ - با توجه به اینکه دروس مختلفی از جمله: معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق و تربیت اسلامی، انقلاب و ریشه‌های آن، ... در زمینه علوم انسانی ارائه می‌شود، دانشجو می‌تواند بر حسب علاقه خود علاوه بر گذراندن ۱۰ واحد در این زمینه که اجباری است، چهار درس دو واحدی دیگر را نیز انتخاب کند.

دروس بازرگانی که تصور می شود آموزش آن برای دانشجویان رشته حسابداری ضروری است ، در این بخش قرار می گیرد.

جدول ۱۵ (عناوین دروس بخش دانش تخصصی وابسته)

ساعات	موضوع
۳	مدیریت تولید
۳	مابیه (مقدمه ای بر مالیه ، پول و بانکداری ، مالیه تجاری)
۳	حقوق بازرگانی
۳	مقدمه ای بر کامپیوتر
۳	آمار (آمار بازرگانی ، روش های آماری ، مقدمه ای بر آمار)
۳	انتقال اطلاعات بازرگانی
۶	اقتصاد (خرد - کلان)
۳	اصول مدیریت (خط مشی بازرگانی ، خط مشی مدیریت ، سیستم های اطلاعاتی مدیریت)
۳	روش های کمی بازرگانی
۳	بازاریابی
۳	رفتار سازمانی (تئوری و رفتار سازمان ، مدیریت منابع انسانی)
۹	دروس اختیاری (مربوط به دانش تخصصی وابسته)
۴۵	جمع

### دانش تخصصی حسابداری

این بخش شامل موضوعات معمول حسابداری است که تمام دانشجویان این گروه ملزم به فراگیری آن هستند (جدول ۱۶). همچنین دروس حسابداری اختیاری که هر دانشجو بر حسب علاقه و گرایش شغلی خود انتخاب می کند ، در این قسمت قرار می گیرد . (جدول ۱۷).

جدول ۱۶ (عناوین دروس اجباری بخش دانش تخصصی حسابداری)

ساعات	موضوع
۶	اصول حسابداری II, I
۶	حسابداری مالی II, I
۳	حسابداری صنعتی I
۳	حسابداری مدیریت I
۳	حسابرسی I
۳	سیستم های اطلاعاتی
۳	صورت های مالی
۳	کار آموزی
۳۳	جمع

جدول ۱۷ (عناوین دروس اختیاری بخش دانش تخصصی حسابداری)

ساعات	موضوع
۳	حسابداری مالی III (پیشرفته)
۳	حسابداری صنعتی و حسابداری مدیریت II
۳	حسابرسی II
۳	حسابرسی داخلی
۳	سیستم های اطلاعاتی حسابداری II
۳	حسابداری مؤسسات دولتی و غیر انتفاعی
۶	زبان تخصصی حسابداری II, I
۳	تئوری حسابداری
۶	مسائل خاص در حسابداری
۳	سمینار در موضوعات جاری حسابداری
۳	مقدمه ای بر کامپیوتر در حسابداری
۳۹	جمع



## محدودیت های تحقیق

- ۱- انتظار می رفت که پرسش شوندگان به دلیل تجربه حرفه ای شان ، حائز شرایط ارزیابی و قضاوت در مورد دروس توصیه شده ، باشند .
- ۲- محل جغرافیایی انجام تحقیق شهر تهران بود.
- ۳- محقق کنترلی بر تصمیم گیری های پرسش شوندگان در ارائه یا عدم ارائه پاسخ نداشت.
- ۴- پرسش شوندگان با پاسخگویی از طریق پرسشنامه آشنایی چندانی نداشتند.
- ۵- نتایج تحقیق فقط از طریق تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع آوری شده از پرسش شوندگان به دست آمد.
- ۶- جامعه هدف محدود به شاغلین در رشته حسابداری در شرکت های تولیدی ، بازرگانی و خدماتی پذیرفته شده در سازمان بورس اوراق بهادار ، موسسات حسابرسی که مجوز انجام حسابرسی شرکت های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار را دارند و ادارات دولتی بود .

## پیشنهادات :

- هدف اصلی این تحقیق تهیه برنامه آموزش حسابداری در مقطع کارشناسی برای دانشگاه های ایران است. از این رو توصیه می شود که مسئولین برنامه ریزی حسابداری در شورایی عالی برنامه ریزی وزارت علوم ، تحقیقات و فناوری برنامه پیشنهادی ارائه شده در این فصل را مورد توجه قرار دهند. علاوه بر این توصیه اصلی ، پیشنهادات زیر نیز ارائه می شود:
- ۱- تحقیقی در ارتباط با محتوای هر یک از دروس پیشنهادی در برنامه آموزش حسابداری انجام پذیرد.
  - ۲- تحقیقی در ارتباط با بررسی دیدگاه های اعضای هیأت علمی گروه های حسابداری در مورد برنامه آموزش حسابداری در ایران انجام پذیرد
  - ۳- در صورت استفاده از برنامه پیشنهادی در دانشگاه های ایران ، در طی ۵ تا ۱۰ سال آینده، تحقیق دیگری انجام پذیرد تا قابلیت کاربردی برنامه پیشنهادی را مورد بررسی قرار دهد و در صورت نیاز تغییرات لازم را ارائه نماید.

۴- اگر چه این تحقیق در ارتباط با برنامه آموزش حسابداری در دانشگاه های ایران انجام پذیرفت ، اما نتایج می تواند در رابطه با گروه های حسابداری دانشگاه های سایر کشورها ، از جمله کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گیرد. هم چنین به نظر می رسد که این تحقیق راه جدیدی در ارتباط با همکاری های بین حرفه حسابداری و گروه های آموزشی حسابداری گشوده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- Beed, Teresa K., and Shooshtari, Nader H., International accounting education: Behind, but catching up? National public Accountant, Vol: 43, ISS: 1, (Jan/Feb 1998), PP. 47-50.
- Boockholdt, J. L. Influence of nineteenth and realy twentieth century railroad accounting on development of modern accounting theory. Academy of Accounting Historians, 2, (1979), PP. 184-205.
- Bukics, Rose Marie L., and Fleming, John M., New hires, Pennsylvania CPA Journal, Vol: 70, ISS: 1 (Spring 1999), PP. 22-27.
- Calhoun, C. C., and Finch, A. V, Vocational education: Concepts and operation, (2n ed.). Belmont, CA: Wadsworth, (1982).
- Collins, A. J. The increasing influence of the accounting profession in accounting education. Collegiate News and Views. 38(1), (1984), PP. 2-3.
- Dent, D., and Almuano, Roseline, Transfer Students' achievement in intermediate accounting: An empirical study of Arizona State University students (Accounting Education), Arizona State University, (1991).
- Dietz, Donna K. Information Systems Content in undergraduate accounting programs, University of North Dakota, (1989).
- Farrelly, G. E., & Hudson, E. How to teach introductory accounting: Student views, Journal of Accounting Education, 3, (1985), PP. 47-55.
- Flegm. E. Accounting, how to meet the challenges of relevance and regulation, New York: John Wiley, (1984).
- Gay, L. R. Educational research, (2nd ed.), Charles E., Merbill publishing Company, (1981).
- Gunnior, Elisabeth Christiane, The effects of writing across curriculum effects

- on school of business faculty at Indiana University, Indiana University, (1994).
- Gunz, Sally, and McCutcheon, John, Are academics committed to accounting ethics education? *Journal of Business Ethics*, Vol: 17, Iss: 11, (Aug 1998), PP. 1145-1154.
- Hay, L. E. *Accounting for governmental and nonprofit entities*, (7th ed.), Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc, (1985).
- Hearn, A.H. (Oct 1984), Accounting education update: Bridging the gap between curricular product and market demand, *Journal of Business Education*, 54, (October 1984), PP. 32-34.
- Imam, R. L., & Conner, W. J. *A Modern approach to statistics*, (1st ed.), New York: John Wiley, (1983), PP. 211-212.
- Isaac, S., & Michael, W. B. *Handbook in research and evaluation*, (2nd ed.), San Diego: Edits Publishers, (1983) PP. 128-130, 34, 160.
- Kieso, D. E., & Weygandt, J. J., *Intermediate accounting*, (9th ed.), New York: John Wiley, (1998).
- Littleton. A. C., *Accounting evolution to 1900*, New York: American Institute Publishing Co., Inc., (1993).
- Sharp, Robert F., and Stephents, Ray G., The year 2000: the Countdown begins -- academia responds to a changing profession, *Ohio CPA Journal*, Vol: 57, ISS: 3, (Jul/Sep 1998), PP. 24-33.

## **Iranian Accounting Practitioners' Perceptions of the Contents of Undergraduate Accounting Program**

**Dr. Vida Mojtahedzadeh**

### *Abstract*

*This article is based on the findings of a study which surveyed Iranian accounting practitioners' perceptions of what should be included in the undergraduate accounting program at the universities of Iran. The main purpose of this study was to develop an undergraduate accounting program applicable to the universities of Iran-a program that best suits Iran's labor market as perceived by those practitioners.*

*The first step was to analyze 33 American programs in order to describe the characteristics that make each program unique and successful. This analysis served only as a guide to develop a questionnaire used to collect data about the practitioner's perceptions of the contents of the program.*

*In the second step, ten research questions were answered by testing the related ten hypotheses. Data were analyzed using one-way, two way, and three-way ANOVAs. At the end, based on the findings of this study an undergraduate accounting program for the universities of Iran was proposed.*

## **The Effects of Educational System on Modernisation**

**Dr. Fatemeh Shams**

### *Abstract*

*The aim of the present paper is to study the effects of modernisation on theological and academic education. The subject of the study were selected from the students of Tehrn university and the seminary of Pom. The results of the research revealed that the effects of modernisation has been greate, on theological school than the academic education. It was also found that female students are affected by modernisation more than male students. It was also revealed that there is a negative correlation between modernsaton on the one hard and non-religious tendencies, scientific approach, global fendencies, motivation for prgress and being independent and equale on the other. This means that Iranian graduates can adopt modenisation without becoming non-religious.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## **An Analytical Study on the Nature & Dimensions of Transformational Leadership Theory**

**Dr. Mohammad Ebrahim Sanjaghi**

### *Abstract*

*In contemporary literature on leadership & management, the theory of transformational leadership has been acknowledged as the most outstanding theory in describing effective leadership processes. The theory has enabled many of the well-known organizations to undertake fundamental changes & transformations in their entities. Hence, considering the academic values & practical achievements of the theory, this article attempts to explore the developmental process of the theory in order to promote the level of our understanding about its nature & different dimensions. The article also attempts to critically review the theory and, as a result, to demonstrate a number of its deficiencies.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

*Japanese approach implies a company-oriented theory of human capital which is in contrast with the more individualistic theories typical of Western countries.*

*However, changes in Japanese cultural attitudes, employment and socio-economic system, developments in the way in which modern industry is structured and the drive towards internationalization, all point towards the adoption of a more individualistic theory of human capital.*

*The author shows that the existence of a high-quality labour force was a key factor in the post-war recovery of the Japanese economy, and the future economic success of Japan will depend on its ability to adapt to an ageing labour force. The days of a young, growing labour force in which educational attainment was increasing rapidly, are over. Labour productivity and labour costs of production will depend on the effective management of an ageing labour force.*

*The paper concludes by reviewing recent innovations aimed at tackling the new challenges. In Japan, nurturing of "problem pursuing ability" in university education has been emphasized after the stipulation of founding standards for a university, etc. in 1991 and curriculum reform has been demanded by various circles.*

**Keywords:** *higher education, work market, human capital, human relationship capital, lifetime employment, graduate employment, labour force, job tenure.*



## **Relationship Between Higher Education and Work Market in Japan**

**Dr. Mohammd Reza Sarkar Arani**

### *Abstract*

*In recent years, the relationship between higher education and work is attracting a considerable attention in developed and developing countries. the ratio of students going on to higher education has increased in Japan as well as in European countries since the end of 1980, which are expressed as a "massification" phase. On the other hand, in the development of knowledge-based economy resulting from widespread diffusion of information technology and advancement of socio-economic internationalization, the society's requirements for human resource are changing and the area of professional activities for graduates of higher education and the recruitment system are changing.*

*This paper analyses the relationship between higher education and work market with particular references to the lifetime (long-term) employment system in Japan. The long-term employment system became the norm at most companies during the rapid economic growth of the 1960s. This employment system reflects the tendency of management to favor the in-house training of personnel over a long period of time.*

*The relationships between economic trends and graduate employment opportunities are discussed, highlighting the impact of university expansion, the trend towards equalization of earnings, the marked increase in female participation, changing patterns of movement towards and away from city locations and the diversification of industry into new fields such as information science.*

*Detailed examination of the transition from the educational to the employment system confirms the importance of cultural and social factors. The*

*the weak and unmeaningful relation with other factors, industrialization factors couldn't enter the regression equation.*

*Inflation, unemployment and urbanization had a negative effect and literacy and sexual ratio had a positive effect on the rate of participation in presidential elections.*

*The main factors affecting fluctuation in elections were found to be the inflation factors (74%) and literacy (67%) and the least significant refer to the sexual ratio (15%).*



**A Comparative Study of the Rate of People's  
Participation in Six Presidential Elections in Iran  
after the Victory of Islamic Revolution.  
(1979-1993)**

**Davood Razi**

*Abstract*

*This study is to investigate the quantity and change of the rate of people's participation in six presidential elections from 1358-1372 in different provinces of the country. Also there was an attempt to use social and economical approach of modernization theory to describe the way of sociological factors and variants affect the rate of people's participation in presidential elections.*

*Some of the following results obtained:*

*1. The rate of people's participation in presidential elections during the six elections (58-72) has been fluctuating, but as a whole the procedure of the changes had a decrease in the rate of participation.*

*2. The rate of people's participation in presidential elections in the provinces where the number of individuals believing in shite religion (Esnaashary) are more than the other religions (Tasannon and Christianity and ...) and also the less populated provinces in which citizenship is low, the participation was more than the other provinces.*

*3. The rate of participation in border provinces lower than other provinces, however at the begining of the revolution these provinces enjoyed a higher rate of participation.*

*4. The result of multi-analysis of regression with (144) cases shows that 9 percent inflation, 6 percent unemployment, 3 percent urbanization, 8 percent literacy and 2 percent of sexual ratio which totally make up 29 percent of the factors were significant in the fluctuation in elections. These are the factors of change of the rate of peoples participation in 6 presidential elections. Because of*

## **Theoretical and Methodological Pathology of Labour Division in Family: Towards a Methodological Approach**

**Fatemeh Jamili Kohneh Shahri**

### *Abstract*

*The aim of the present article is to study the division of responsibilities in working families and to explain the reasons for the inequality of the roles of husbands and wives in such families. However, due to the significance of the subject, first an attempt is made to survey the shortcomings of the existing research on the division of familial responsibilities and duties. Next, Utiliyng the realistic classification of methodology and the deductive induction approach the refined and valid approach to the issue at hand which is the ultimate aim of the present study is described in detail. The paper comes to an end with a detailed account on the significance and validity of the proposed approach drawing upon the recent methodological recymendations.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## **Examining the Relationship between Inflation and Stock Returns: A Theoretical Analysis and Review of Literature.**

**Dr. Ahmad Jafari - Samimi**  
**Dr. Mahmood Yahyazadeh far**

### *Abstract*

*The purpose of the present paper is to concentrate on the theoretical as well as empirical analysis of studies on the relationship between inflation and stock returns.*

*There are different views in the literature on the relationship between inflation and stock returns. In other words, some studies using data of developing and developed countries conclude a positive relation, whereas other studies which had used somewhat different kind of data for different countries came up with completely opposite results and concluded a negative relationship between the two variables. We have also reviewed studies which rejected any significant results.*

*The present article examines, in detail, the relevant studies since 1950'S. We have divided these studies into two categories. One involves the studies analyzing the relationship between the two variables without taking into account other variables. The relationship between the two variables has been discussed the other studies using an indirect method. In other words in order to see the effect of inflation on stock return the researchers maintained that any relationship between the two variables must be obtained through the relationship between inflation and economic activities (economic growth) on the one hand and the relationship between the growth and stock returns on the other hand. The method known as "Proxy Effect" has been widely used in recent years.*

*Our review of the literature of all studies taken place in the last half a century concludes that there are still ambiguities in this regard. Perhaps more future empirical works could reduce some of these ambiguities.*

## **Generation Gap and Family Conflicts, and How to Handle Them**

**Dr. Mohammad Hossein Panahi**

### *Abstract*

*This paper aimed at dealing with three questions: What is generation gap and what are its characteristics in Iran? What causes generation gap and family conflicts to come about? How do parents have to handle their generation gap and conflicts with their young children? To respond to these questions, first family conflicts and their impacts are considered. Then, different explanations on family conflicts and generaiton gap are reviewed. The condition of generation gap in Iran is discussed afterwards. Finally, the ways to handle generation gap and family conflicts are laid out.*

*The result of this study is that the existence of conflicts in the family does not indicate its unhealthiness. Rather, suitable treatment of such conflicts can lead to family stability and individual growth. Moreover, rapid modernization and social change are introduced as the main causes of generation gap, in most of the third world countries, including Iran.*

*A theoretical contribution of this paper is the distinction between "value generation gap" and "norm generation gap". Using secondary data analysis, it is concluded that in Iran the tyype of generation gap is mostly of the latter. Finally, offering suggestions about the treatment of family conflicts, it is argued that the proper handing of "norm generation gap" can prevent its transformtion to "value generation gap".*

## **Relationship between Military Expenditure and some Economic Factors of Iran, 1351-1376**

**Dr. Sayyed Ebrahim Beyzaei**

### *Abstract*

*The first part of this article, which is based on a review of literature on defense economics, aims to introduce the most famous theories concerning factors determining military expenditure and the effects of such expenditures on economic growth.*

*The writer attempts in the second part of the study to use possible econometrical techniques in order to show the applications of these theories in the Islamic Republic of Iran and offers the following analytical results:*

- 1. with the change of the Monarchical regime into the Islamic Republic in Iran the share of military expenditure in national economics has reduced significantly;*
- 2. the share of military expenditure in GNP has been positively correlated with the relative importance of oil export, and*
- 3. the share of military expenditure in GNP has had negative effect on the country's economic growth.*

## Status Inconsistency

**Dr. Mansoreh Azam Azadeh**

### *Abstract*

*In this essay, the status inconsistency has been dealt with as one of the consequences of fragmentation in modern societies. Although some of the outcomes of this phenomenon have been already investigated in our society, nevertheless, the exact nature of this concept is still unknown and ambiguous and still calls for further clarification.*

*Therefore, at first this concept and the changes which have led to its development in the modern societies have been discussed in this paper. Next, the theoretical and methodological debates concerning this concept are dealt with. At the end, the placement of status inconsistency in social stratification system of new societies have also been explained.*

*key words: Social position, Social status, Social consistency, Social inconsistency, Status crystalization.*

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## **Extending and Developing The Shannon Entropy for Data Process in Content Analysis.**

**Dr. Adel Azar**

### *Abstract*

*The content analysis is a technique which seeks to find the emotional and perceptual aspects of messages and / or extracted implicit perceptions of expressions based on this technique, it is tried to obtain the necessary information for analysing the research hypotheses.*

*In this paper, which the historical trends of content analysis and its definitions are provided, it is attempted to identify the quantifying methods of message content and its resulted information.*

*The author of this paper is trying to extend the data process in content analysis based on the Shannon entropy. Accordingly, if we suppose that the stages of content analysis technique are: 1) preparing and organizing the message, 2) reviewing the message contents, and 3) processing of data, the introduced method in this paper (Shannon entropy) will be in the third stage.*

*Data processing methods in content analysis are mostly non-compensatory and based on the frequency of each case.*

*These methods have some mathematical and theoretical difficulties that limit their applications, and also have some limitations according to their reliability. To prevent these problems, it is appropriate to use the compensatory models. Which are very rarely applied and considered in the area of data processes in content analysis. This paper aimed to apply one of the main methods of engineering systems to the area of content analysis so that to provide a new approach for extending and developing of the content analysis technique.*

*The main section of the paper focuses on the Shannon entropy algorithm in content analysis, and also a case study is used to clarify and compare the current method with the new one for the content analysis. Then the validity obtained results of these two methods (current and new ones) for processing of data based on mathematical and constructional approach are compared and analysed.*

# *Abstracts*



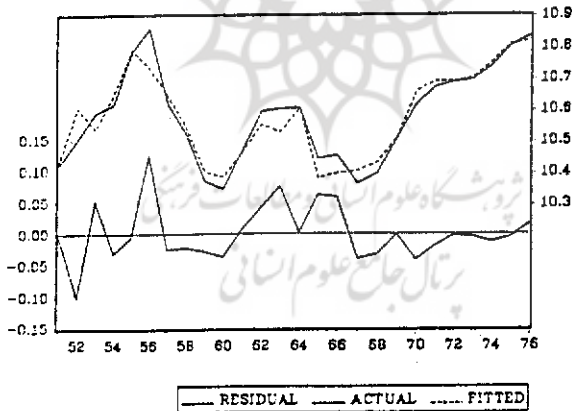
پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېنډي  
پرتال جامع علوم انساني

LS // Dependent Variable is LY  
 Date: 7-04-2000 / Time: 7:58  
 SMPL range: 1351 - 1376  
 Number of observations: 26

VARIABLE	COEFFICIENT	STD. ERROR	T-STAT.	2-TAIL SIG.
C	9.8197374	0.0644197	152.43377	0.0000
T	0.0212905	0.0029058	7.3266257	0.0000
X	0.0800354	0.0149055	5.3695221	0.0000
MB1	-3.5823745	1.0541241	-3.3984371	0.0030
IR	2.0580021	0.2805646	7.3352157	0.0000
D1	0.1920161	0.0628732	3.0540222	0.0065
D2	0.1677584	0.0551373	3.0425552	0.0067

R-squared	0.905110	Mean of dependent var	10.56307
Adjusted R-squared	0.875145	S.D. of dependent var	0.149371
S.E. of regression	0.052780	Sum of squared resid	0.052929
Log likelihood	43.66736	F-statistic	30.20545
Durbin-Watson stat	2.031715	Prob(F-statistic)	0.000000



Augmented Dickey-Fuller: UROOT(T,0) Z

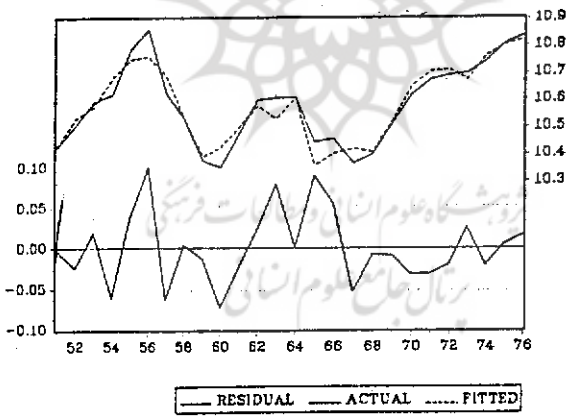
Dickey-Fuller t-statistic	-5.4487
Mackinnon critical values:	
1%	-4.3942
5%	-3.6118
10%	-3.2418

(۲) داده

Dependent Variable is LY  
 Date: 7-04-2000 / Time: 10:46  
 SMPL range: 1351 - 1376  
 Number of observations: 26

VARIABLE	COEFFICIENT	STD. ERROR	T-STAT.	2-TAIL SIG.
C	10.077185	0.0991362	101.64987	0.0000
T	0.0196871	0.0029246	6.7316089	0.0000
MB2	-1.9691381	0.5486299	-3.5891920	0.0020
IR	1.5189019	0.2603589	5.8338770	0.0000
X	0.0665475	0.0123556	5.3860297	0.0000
D1	0.2958166	0.0808231	3.6600511	0.0017
D2	0.1939593	0.0550191	3.5253075	0.0023

R-squared	0.909078	Mean of dependent var	10.58307
Adjusted R-squared	0.880365	S.D. of dependent var	0.149371
S.E. of regression	0.051665	Sum of squared resid	0.050716
Log likelihood	44.22255	F-statistic	31.66154
Durbin-Watson stat	1.968574	Prob(F-statistic)	0.000000



Augmented Dickey-Fuller: UROOT(T,0) U

Dickey-Fuller t-statistic	-4.3555
MacKinnon critical values: 1%	-4.3942
5%	-3.6118
10%	-3.2418

MAN

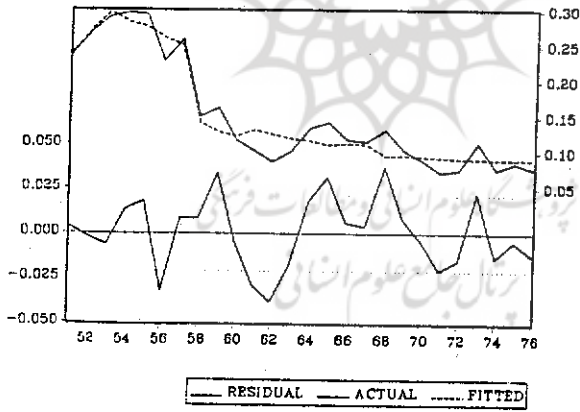
معادله (۳)

LS // Dependent Variable is MB2  
 Date: 7-05-2000 / Time: 9:38  
 SMPL range: 1351 - 1376  
 Number of observations: 26

VARIABLE	COEFFICIENT	STD. ERROR	T-STAT.	2-TAIL SIG.
C	0.0889294	0.0071244	12.482292	0.0000
X	0.0127199	0.0037327	3.4076958	0.0025
DM1	0.1222882	0.0178006	6.8698759	0.0000
DM2	0.0161063	0.0099353	1.6211172	0.1192

R-squared	0.933851	Mean of dependent var	0.151149
Adjusted R-squared	0.924831	S.D. of dependent var	0.077341
S.E. of regression	0.021205	Sum of squared resid	0.009892
Log likelihood	65.47137	F-statistic	103.5278
Durbin-Watson stat	1.544189	Prob(F-statistic)	0.000000



Augmented Dickey-Fuller: URROOT(T,0) R

Dickey-Fuller t-statistic		-3.6468
MacKinnon critical values:	1%	-4.3942
	5%	-3.6118
	10%	-3.2418